تاریخ خزران

از پیدایش تا انقراض

د. م. دانلپ / ترجمهٔ محسن خادم

تاریخ خزران

Dunlop. D. M. **دانلپ**
تاریخ خزران از پیدایش تا انقراض / د. م. دانلپ؛ ترجمه محسن خادم. ـ تهران: ققنوس، ۱۳۸۲.
۲۴۰ ص.: نقشه. ISBN: 964-311-366-3
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
عنوان اصلی: *The History of the Jewish Khazars*
واژه‌نامه. کتابنامه. نمایه.
۱. خزران ـ تاریخ. ۲. یهودیان ـ روسیه ـ تاریخ. ۳. روسیه ـ روابط قومی. الف. خادم، محسن، ۱۳۰۹ ـ ، مترجم. ب. عنوان.
DK۳۴/خ۴د۲ ۹۴۷/۰۰۴۹۲۴
۱۳۸۱
کتابخانه ملی ایران ۸۱ـ۳۹۳۵۵م

تاریخ خزران

از پیدایش تا انقراض

د. م. دانلپ

ترجمهٔ محسن خادم

این کتاب ترجمه‌ای است از:

The History of the Jewish Khazars

D. M. Dunlop

Schocken Books, New York

انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری

شمارهٔ ۲۱۵، تلفن ۶۴۰۸۶۴۰

* * *

د. م. دانلپ

تاریخ خزران

از پیدایش تا انقراض

ترجمهٔ محسن خادم

چاپ اول

۱۶۵۰ نسخه

۱۳۸۲

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۳-۳۶۶-۳۱۱-۹۶۴

ISBN: 964-311-366-3

ای.ای.ان. ۹۷۸۹۶۴۳۱۱۳۶۶۷

EAN: 9789643113667

Printed in Iran

فهرست

یادداشت مترجم..... ۷
مقدمه..... ۹

۱. تاریخ خزران یهودی‌کیش..... ۱۷
۲. فرضیه‌ای در مورد منشأ اویغوری خزرها..... ۳۹
۳. تحکیم دولت خزر و نخستین جنگ عرب ـ خزر (۶۴۲ـ۶۵۲)..... ۵۷
۴. دومین جنگ عرب ـ خزر (۷۲۲ـ۷۳۷)..... ۷۳
۵. یهودی‌شدن خزرها طبق منابع عربی..... ۱۰۱
۶. یهودی‌شدن خزرها به روایت منابع عبری..... ۱۲۷
۷. دویست سال تاریخ خزر..... ۱۴۷
۸. علل از میان رفتن خزرها..... ۱۹۵
۹. پایان دولت خزر..... ۲۰۹

نمایه..... ۲۳۵

یادداشت مترجم

همان‌گونه که در مقدمهٔ مؤلف آمده است «موضوعاتی که در این کتاب از آن‌ها بحث می‌شود عبارتند از: آغاز کار خزرها، روابط احتمالی آنان با ایرانیان قبل از اسلام، تماس خزرها با روم (شرقی) در زمان‌های مختلف، جنگ خزرها با اعراب، گرویدن خزرها به دین یهود، روابط خزرها با روس‌ها، و سرانجام از میان رفتن دولت خزر.» در واقع آنچه به خواننده عرضه می‌شود تاریخ مردم خزر و درخور عنوانی از این دست است چه در آن موضوع رواج یهودیت میان خزرها (آن هم در مقطع کوتاهی از زمان) به صورت واقعه‌ای در کل تاریخ این قوم بحث و بررسی می‌شود. می‌بینیم که روزگاری ملوک این قوم ظاهراً به یهودیت گرویدند و رعیت نیز به قاعدهٔ آن ایام به دین ملوک درآمد. با این همه روشن نیست مؤلف به کدام انگیزه و محمل بر کتابی با خصوصیات فوق تاریخ خزرهای یهودی کیش نام نهاده است. زیرا این عنوان تنها ناظر بر بخشی محدود از کتاب است و بسا که عامل گمراهی خوانندگان نیز باشد. هر چند در این پرداخت جزئی هم مؤلف، که خود روحانی‌زاده و پروتستانی معتقد و باسابقهٔ فعالیت‌های کلیسایی بود، بی‌طرفانه به تاریخنگاری پرداخته و از هر گونه شائبهٔ گرایش قومی و تعصب دینی و یا احیاناً کوشش در راه اعتلای تاریخ قوم یهود مبرّاست. به هر روی نوشته وی مؤید آن است که «قومیت یهود» و «دیانت یهود» دو مقولهٔ به کلی مغایر است و هر یک گسترهٔ جغرافیایی خاص خود را دارند.

با وجود آمیختگی تاریخ میهن ما با سرگذشت مردم خزر، خصوصاً در قرون ششم و هفتم میلادی، آن چنان که باید در این زمینه بررسی لازم و جامع صورت نگرفته است. تنها قریب بیست سال پیش کتاب خزران نوشته آرتور کستلر با ترجمه‌ای شیوا و فاضلانه به

فارسی انتشار یافت که در آن نگارنده سخت مرهون پژوهش‌ها و استنتاجات دنلپ دیده می‌شود.

دنلپ در فصل ششم کتاب خود هنگام نقد و بررسی منابع عبری در ارتباط با مسئله رواج یهودیت میان خزرها از اطالهٔ کلام و بسط بحث خودداری نکرده است. از آن‌جا که تصور می‌رفت اختصاصاً این امر خارج از نیاز و حوصله خوانندگان ترجمه باشد الزاماً جانب تلخیص (تا حد عدم آسیب به ساختار اصلی مقال) گرفته شد.

فاضل ارجمند جناب صنعتی‌زاده از سر لطف اصل انگلیسی کتاب را در اختیار بنده نهادند که از این بابت سپاسگزار ایشانم.

مقدمه

خوانندگان کتاب ظهور و سقوط امپراتوری روم، اثر گیبون[1] با نام لئوی خزر[2] ــ امپراتور بیزانس (روم شرقی) در قرن هشتم میلادی ــ آشنا هستند. مادر وی شاهزاده‌خانمی خزری و همسر کنستانتین پنجم بود. کاتبان بیزانسی مکرر از خزران یاد کرده‌اند و از قرار مشهود، قدرت ایشان بر افق سیاسی آن روزگار سایهٔ سنگینی افکنده بود. برای نمونه: در قرن دهم مهر طلایی پای نامه‌های دیوان امپراتوری که از بوسپوروس[3] برای حاکم خزرها ــ به نام خاقان خزر ــ ارسال می‌شد، نفیس‌تر از مهری بود که برای پاپ رم یا جانشین شارلمانی به‌کار می‌رفت.(۱)

خزرها حقی ممتاز و خاص بر گردن ما (غربی‌ها) دارند. قلمرو آنان میان مسیرِ پایین‌دست ولگا و دامنه‌های شمالی جبال قفقاز قرار گرفته بود و تا سرزمین‌های اطراف دریای آزوف و در قرن نهم ــ حتی در نقاط دورتر غرب ــ تا کیف و دنیپرِ میانی امتداد می‌یافت. در ضمن در جانب شرقی نیز تا کرانهٔ جیحون بر قبایل مختلف مسلط بودند. به این ترتیب، قلمرو خزر در امتداد سرحدات طبیعی پیشروی اعراب قرار گرفته بود. اندکی بعد از رحلت حضرت محمد(ص) (۶۳۲ م)، سپاهیان خلافت به اعتبار از هم گسیختن دو امپراتوری بزرگ به جانب شمال تاختند و نواحی مختلف را درنوردیدند، و آن‌گاه خود را در برابر سدی چون جبال قفقاز یافتند. اگر از این سد می‌گذشتند، راه به سوی اروپای شرقی گشوده می‌شد. در واقع، اعراب در جبههٔ قفقاز با قدرتِ نظامی سازمان‌یافته‌ای روبرو شدند که از پیشروی بیش‌تر آنان جلوگیری می‌کرد. به همین دلیل، جنگ‌های اعراب و خزرها که

---

1. Gibbon 2. Leo the Khazar 3. Bosporus

بیش از یکصد سال دوام آورد، اهمیت تاریخی بسیار دارد.(۲) با همهٔ این‌ها بررسی اندکی در این زمینه صورت گرفته است. فرانک‌ها به رهبری شارل مارتل[1] در جبههٔ تور[2] اعراب را شکست دادند. تقریباً در همین ایام خطری بسیار جدی شرق اروپا را تهدید می‌کرد. مسلمانان پیروز با قوای پادشاهی خزر مواجه شدند و از پیشروی بازماندند. با این‌که خزرها نیز، مانند فرانک‌ها، به یک معنی قهرمانان عالم مسیحیت محسوب می‌شدند، از جهت نژادی به عشایر یا نیمه‌عشایر آسیای مرکزی تعلق داشتند و در آن هنگام هنوز شمن‌پرست بودند. همان گونه که خواهیم دید، بعدها به یهودیت گرویدند و این تنها مورد برجسته‌ای نیست که از آنان می‌دانیم. بی‌تردید، اگر خزرها در منطقهٔ شمال قفقاز حضور نداشتند، اعراب از بیزانس ــ یعنی سنگر تمدن اروپا در شرق ــ می‌گذشتند و تاریخ اسلام و مسیحیت با آنچه امروز از آن می‌دانیم، فرق می‌کرد.

شاید این سؤال پیش آید که اگر تاریخ قوم خزر در خور نگارش و ابزار کار به میزان قابل توجهی فراهم است، چرا تاکنون کوششی در این زمینه صورت نگرفته است؟ در واقع، جی. بی. بوری[3] در فصلی از کتاب خود، با عنوان تاریخ امپراتوری روم شرقی،(۳) گزارش منسجمی از احوال ایشان ارائه داده است. این نوشته را می‌توان بهترین گزارش موجود به حساب آورد. علاوه بر آن، تک‌نگاری‌های بسیاری در زمینه‌های گوناگون صورت گرفته و در کتاب‌های جدید به‌صورت حاشیه‌ای به آنان اشاره شده است. از قرار معلوم، دلیل اصلی ناآشنایی ما با خزرها آن نیست که سرگذشت ایشان اصلاً گیرایی ندارد یا در این زمینه با کمبود منابع مواجهیم؛ بلکه بر عکس، دلیل اصلی مشکل‌بودن استفاده از این منابع است؛ تا حدی برای آن‌که منابع موجود به زبان‌های متعدد ــ یونانی، عربی، عبری، سریانی، ارمنی، گرجی، روسی، فارسی، ترکی و حتی چینی ــ هستند و نمی‌توان توقع داشت که فردی در آنِ واحد به همهٔ این زبان‌ها مسلط باشد و تا حدی هم به سبب ابهام و تناقضی است که اطلاعات موجود در این منابع دارند. همزمان با افزایش معرفت ما نسبت به تاریخ مشرق، این منابع روی هم گرد آمدند. در قرن گذشته، شاهد نشر آثار جغرافیدانان و تاریخ‌نویسان عرب‌زبانی بودیم که گفتنی‌های بسیاری در بارهٔ خزرها داشتند. در قرن حاضر، اسناد گرانبهایی به زبان عبری شناسایی شده است.(۴) کتاب‌شناسی خزرها به نسبتی چشمگیر افزایش یافته است و ناقدانشان نظرات خود را به زبان‌های مختلف و تقریباً به همان دشواری

1. Charl Martel 2. Tours 3. J. B. Bury

منابع اصلی ابراز کرده‌اند. بدون شک وضع با زمانی که بوکس‌تورف[1] به این دلیل که نتوانسته بود اطلاعاتی در بارهٔ خزرها کسب کند، نام آن‌ها را با خسروس[2] (خسرو) ایرانی، مرتبط کرده بود، تفاوت بسیار کرده است. اما به رغم افزایش آگاهی‌های ما، همچنان که در صفحات این کتاب روشن خواهد شد، کوشش در ردیابی تاریخ خزرها به هیچ وجه آسان نیست.

پیش از آن‌که جنگ [جهانی دوم] آغاز شود، پرفسور کاله[3] ــ که در آن هنگام مدیر سمینار شرقی دانشگاه بن بود ــ و پرفسور هنری گرگوارِ[4] بروکسلی در نظر داشتند تحقیقی مشترک در بارهٔ خزرها انجام دهند. انتظار عمومی آن بود که نتیجهٔ این همکاری کتابی مهم و کامل از آب درآید اما متأسفانه، شروع جنگ و اوضاع ناشی از آن مانع تحقق این امر مهم شد. چند سال پیش، پرفسور کاله به من پیشنهاد کرد کار تحقیق خزر را بر عهده گیرم و من با خشنودی این پیشنهاد را پذیرفتم. در جریان کار از امتیاز مشاوره با پرفسور کاله برخوردار بودم و به همین دلیل مدیون یاری بی‌منت وی هستم. اگر کمک وی نبود، این کتاب نوشته نمی‌شد. ایشان مرا در انتخاب، تنظیم، و عرضهٔ مطالب آزاد گذاشت و هر چندکه بی‌تردید در مسائل کلی متأثر از نظرات وی هستم، خود پاسخگوی دیدگاه‌های عرضه‌شده و به‌خصوص برداشت‌های نادرست و خطاهایی هستم که به عقیده من به نحو اجتناب‌ناپذیر در چنین کارهایی راه می‌یابند.

وظیفه من آن بود که مواد موجود را مرور کنم و در حد ممکن روایتی منسجم در بارهٔ فراز و نشیب‌های قوم سرزمین خزر آماده کنم. در این کتاب مطلب زیادی به منابع قدیم اضافه نشده است، جز تحریرهای متفاوتی که پرفسور کاله از نسخه‌های خطی اصطخری و مسعودی که اینک چاپ شده‌اند، از آکسفورد ارسال کرده است؛ شرح مختصری در بارهٔ خزرها ــ احتمالاً اثر جغرافیدان اسپانیایی ابن سعید ــ که آن را نیز مدیون پرفسور کاله هستم؛ مطلبی از کتاب یعقوبی که مؤید سلطنت دوگانهٔ خزران است و تا به حال به آن توجه نشده بود؛ و گزارشی جالب از اتفاقاتی که به نظر می‌رسد در زمانی نامشخص در دربار خزر صورت گرفته، از روی نسخه‌ای خطی به زبان فارسی که در کتابخانهٔ دانشگاه لیدن موجود است و لازم می‌دانم که همین جا مراتب امتنان خود را از مسئولان آن ابراز دارم. به اشارات چینیان در مورد خزرها توجه کردم، چون تا آن‌جاکه خبر دارم حتی مؤلفان متأخر نیز توجهی

1. Buxtorf 2. Chosroes 3. Kahle
4. Henry Gregoire

به آن‌ها نداشته‌اند. پرفسور هالون[1]، که مرگ او در این اواخر ضایعهٔ بزرگی برای حوزهٔ شرق‌شناسی و رجال این حوزه محسوب می‌شود، در این بخش مرا بسیار یاری داد. احتمالاً، بعضی از مطالب یونانی که در این‌جا نقل شده است، در جایی دیگر یافت نخواهد شد.

موضوع‌هایی که در این کتاب از آن‌ها بحث می‌شود عبارتند از: آغاز کار خزرها، روابط احتمالی آنان با ایرانیان قبل از اسلام، تماس‌های خزران با روم (شرقی) در زمان‌های مختلف، جنگ با اعراب، گرویدن خزرها به یهودیت، مکاتبات ادعایی میان اسپانیا و خزریه در قرن دهم، روابط خزران با روس‌ها، و سرانجام سقوط و محو دولت خزر. بعضی از آنچه برشمردیم، مسائلی بسیار بحث‌انگیزند و اگر در بارهٔ مباحثی عمده چون تاریخ یهودی شدن خزرها یا تاریخ سقوط و فروپاشی نهایی آنان حدس‌های بسیار متفاوتی مورد بررسی قرار گرفته است، جای تعجب نیست چون در طول این بحث‌ها خواننده به جستجوی ردپای خزرها تا فراسوی دانمارک در غرب و آن سوی چین در شرق کشیده می‌شود و درمی‌یابد که آنان غیر از یهودی شدن ــ که واقعیتی تردیدناپذیر است ــ در زمان‌های متفاوت به اسلام و مسیحیت نیز گرویده‌اند. شواهد اغلب مبهم و متناقضند، اما نگارنده تا جایی که در توان دارد در روشن کردن مطالب کوشیده است. امید است در این کتاب ترجمهٔ کامل و صحیحی از متون بسیار مهم عربی عرضه شده باشد.

در میان مجموعه کتاب‌ها و مقاله‌هایی که مطالعه کردم، یکی دو نوشته در برانگیختن من به این کار مقامی خاص دارند. اوّلی کتابی است نسبتاً قدیمی که نتیجه‌گیری‌های آن با آنچه در این‌جا گفته شده، متفاوت است؛

کتاب مارکوارت با عنوان: (۵) *Osteuropaische und Ostasiatische Streifzuge*

و دیگری کتاب کوکوتسوف[2] با عنوان: (۶) *Evreiskokhazarskaya Perepiska v X veke*.

این دو کتاب از نظر اسلوب و زمینهٔ کار در دو قطب مخالف قرار دارند. کتاب مارکوارت آلمانی با آن‌که مطول است و دشوار به نظر می‌رسد، حاوی اظهارنظرهای فراوان و مهمی در بارهٔ دورهٔ مورد نظر ماست. اما استادِ روسی به موضوعی محدود پرداخته و اسناد عبری را ــ به تعداد نیم‌دوجین ــ بررسی کرده است. این اسناد شامل مکاتبات خزر با اسپانیاست که در میان همهٔ مسائل مربوط به تاریخ خزر شدیدترین مباحثات را برانگیخته است.

1. Haloun 2. Kokovtsov

موضوع به روشنی، به طرزی تحسین‌برانگیز و در نهایت ایجاز در کلام بحث شده است. به این دو کتاب باید کتاب ابن‌فضلان ویراستهٔ پرفسور زکی ولیدی را افزود که شرح سفر ابن‌فضلان تا سرحدات بلغارهای ولگاست. تعلیقات و حواشی این کتاب، شامل نکاتی در بارهٔ خزرهاست که هیچ‌گاه منتشر نشده بود.(۷)

به مدد پرفسور مینورسکی این کتاب در دسترس من قرار گرفت و از آن بهره‌ها بردم. ترجمهٔ شخصی مینورسکی از کتاب فارسی حدودالعالم، متعلق به قرن دهم، و تعلیقات وی بر آن شامل اطلاعاتی مهم و جدید است.(۸) کتاب دیگری که نمی‌توانم از آن یاد نکنم، کتاب‌شناسی خزرهاست که بخش زبان اسلاو کتابخانهٔ عمومی نیویورک منتشر کرده و ا. یارمولینسکی در بولتن سال ۱۹۳۸ کتابخانه در بارهٔ آن توضیحاتی داده است. اولین بار، دکتر سی‌سیل روث[1] مرا از وجود چنین کتابی آگاه کرد. نیز، باید به آثار مبسوط آرتامونوف[2]، پولیاک[3] و زایاچکوفسکی[4] اشاره کنم که جملگی متعلق به ایام نسبتاً اخیر هستند و در آن‌ها مسئله خزرها از دیدگاه‌های متفاوت بررسی شده است. کتاب آرتامونوف، با عنوان: *Ocherki dreveneishei istorii Khazar* در سال ۱۹۳۷ منتشر شد.(۹) همان گونه که از نام این کتاب پیداست، فقط به بررسی پیشینهٔ تاریخی خزرها پرداخته و آخرین زمانی که ذکر کرده، ۷۳۸ میلادی است. مؤلف در پیشگفتار کتاب اعلام می‌کند که با زبان‌های شرقی آشنا نیست بلکه باستان‌شناسی است که دست به قلم برده است. آرتامونوف فقط به دلیل ارتباط خزرها با تاریخ کشورش به موضوع علاقه‌مندی نشان داده است. اثر او در حد خود برخوردی عینی با موضوع به نظر می‌رسد. ا.ن. پولیاک کتاب خود را با عنوان *Khazaria* (به زبان عبری) در سال ۱۹۴۱ در تل‌آویو منتشر کرد. این کتاب که بخش تاریخیِ اثری کامل و حجیم در باره خزرها شناخته شده، نظریاتی را که پیش‌تر نویسنده در مقالهٔ خود ـ «گرویدن خزرها به یهودیت» در فصلنامهٔ عبری (صهیون، ۱۹۴۱) ـ منعکس کرده بود، بسط داده است. اما از جهت استناد ـ به‌خصوص از لحاظ منابع یهودی ـ غنی‌تر از آن است. برخی آرای وی در این کتاب بحث شده و در بارهٔ خود اثر نیز انتقادهای فراوانی صورت گرفته است.(۱۰) کتاب زایاچکوفسکی با عنوان: *Ze studiów nad zagadnieniem chazarskim* با توجه به دیدگاه زبان‌شناسی در زبان ترکی نوشته شده است.(۱۱) نویسنده که ترکی‌شناس مشهوری است، هم در این کتاب و هم در تعدادی مقاله فهرست اسامی و

1. Dr. cecil Roth
2. Artamonov
3. Poliak
4. Zajackowski

اصطلاحات موجود خزری را به نحو مبسوط از میان گویش‌هایی که هنوز بین یهودیان کارائیت[1] در لهستان و کریمه متداول است، شناسایی و جمع‌آوری کرده است.(۱۲) وی این کارائیت‌ها را نمایندگان واقعی خزران کهن می‌داند و بر این گرایش است که به جای مبالغه در اهمیت اسناد عبری از اعتبار آن‌ها بکاهد. دکتر اس. سلیگا[2]، از دانشگاه سنت اندریوز[3]، اسباب مطالعهٔ این آثار لهستانی را از هر جهت برایم فراهم کرد.

سرانجام، خود را موظف می‌دانم که از پرفسور ه. و. بیلی[4] از کالج کوئین دانشگاه کمبریج، پرفسور مینورسکی و پرفسور سی. جی مولو وئیر[5] از دانشگاه گلاسکو تشکر کنم. این اساتید دستنویس کتاب حاضر را سراسر خواندند و مرا به طرق مختلف از راهنمایی‌ها و نظرات خود بهره‌مند کردند. نیز وظیفه خود می‌دانم مراتب امتنان خود را به پرفسور فیلیپ ک. هیتی[6] و هیئت امنای انتشارات دانشگاه پرینستون تقدیم کنم.

د. م. دنلپ

1. Karaites
2. Dr.S.Seliga
3. St.Andrews
4. H.W.Bailey
5. C.J.Mullo Weir
6. Philip K. Hitti

یادداشت‌های مقدمه

1. Constantine Prophyrogenitus, *De Gaerimoniis Aulae Byzantinae*, ed.Bonn,I,690.
2. Underestimated by Cavaignac, *Histoire du Monde,* t, vii (Paris 1931), 169

۳. فصل سیزدهم (لندن، ۱۹۱۲).

۴. کشف گنیزه[1] (انبار) کنیسه‌ای در قاهرهٔ قدیم در این موضوع و سایر موضوعات تاریخی دخالت داشته است. ر.ک. سخنرانی‌های پل. ای. کاله با عنوان گنیزه قاهره (لندن، ۱۹۴۷)، ص ۱۴ به بعد.

5. Leipzig, 1903.

۶. مکاتبات عبری ـ خزر در قرن دهم، چاپ آکادمی روسیه، لنینگراد، ۱۹۳۲.

7. Ibn-Fadlān's Reisebericht, A. K. M., xxiv, 3 (Leipzig 1936)

خلاصه‌ای سودمند از تعلیقات زکی ولیدی به انضمام ترجمهٔ روایت ابن‌فضلان با عنوان «یادداشت‌هایی در بارهٔ رسالهٔ ابن‌فضلان» در *Byzantina Metabyzantina,* I,ii(1949),7-37 درج شده است.

8. E. J. W. Gibb Memorial, New Series XI (1937).
9. Subtitled *Études d'histoire ancienne des khazars.* Leningrad 1936.
10. Cf. the review of M.Landau in *Qiryath Sepher*, xxI (1944),19-24, in Hebrew. I have not seen A. Eshkolli in *Moznaim*, xviii, 298-304, 375-383, with poliak's reply, *Op.cit.*, xix, 288-291, 348-352. (These references to Hebrew Periodicals are due to Dr. Morag.)
11. Studies on the Khazar Problem, published by the Polish Academy, Cracow. There is a detailed review in Der Islam, B. 29 (1949), 96-103, by O. Pritsak.
12. Recent articles of Zalaczkowski include "Problem jezykowy Chazarow"(The Problem of the Language of the Khazars), *Proceedings of the Breslau Society of Sciences,* 1946, and "O kulturze chazarskiej i jej spadkobiercach" (The Khazar Culture and Its Heirs), *Myśl Karaimska,* Breslau 1946.

1. Geniza

صفتی که عیب و نقص چشم را می‌رساند ــ مثلاً «ریزچشم» یا «لوچ»)، در یونانی خزروی[1] و گاهی خوتزر[2] خوانده می‌شود. در لاتین چزری[3] و گزری[4] و به زبان عبری در سند مشهور مکاتبات خزری به‌صورت بی‌اعراب به‌کار رفته است و باید کزر[5] تلفظ شود.

همان گونه که پیش‌تر گفتیم، می‌توان خزر را به معنای چادرنشین دانست اما پیلوت[6] متذکر مشکلات این توجیه می‌شود[۴](فعل ترکی qazmak به مفهوم «خالی کردن» و «کَندن» است نه «آوارگی») و به رأی جی. دنی[7] اشاره می‌کند[۵]که شاید وجه تسمیهٔ خزر از Quz-er، Quz-är، Quzar یا Qozar باشد از ریشهٔ quz به‌معنی برِشمالی کوه و پسوند eri یا er و در مجموع به معنای «مردم شمالی». در تأیید نظر دنی می‌توان گفت: (الف) هنوز هیچ‌کس نتوانسته است مصوّتِ O/U را که در برخی از اشکال این اسم دیده می‌شود، به نحوی رضایت‌بخش توجیه کند و (ب) در ارمنستان و گرجستان قدیم به‌کرات خاقان خزر را «پادشاه شمال» و خزریه را «سرزمین شمال» نامیده‌اند، که شاید ترجمهٔ اسمی محلی باشد. اما از این دیدگاه صورت‌های موجود در مکاتبات خزر را ــ که از قرار معلوم خزر و خزری است ــ مشکل می‌توان توجیه کرد، در متن سند مشهور به کمبریج نیز ــ که آن هم به زبان عبری است ــ Qazar آمده است نه Quzar.

در ابتدا باید پرسید که اولین بار در چه زمانی اسم خزر و خزرها پیدا شد؟ در مورد رابطه خزرها با هون‌ها و ترکان از یک سو و ترکان غربی از سوی دیگر گفتگوهای فراوانی شده است. مدت‌ها نظر غالب این بود که خزرها از بطن امپراتوری ترکان غربی سر برآورده‌اند. نخستین اشاره‌ها به خزرها در همان ایامی است که دیگر کسی از ترک‌های غربی نامی نمی‌برد. روایت کرده‌اند که خزران در سال ۶۲۷ به قوای هراکلیوس ــ امپراتور روم شرقی که با ایرانیان می‌جنگید ــ پیوستند و در محاصرهٔ تفلیس به او کمک مادی رساندند. سؤال این است که آیا در آن زمان خزران مطیع ترک‌های غربی بودند یا نه؟ تئوفانس[8] مورخ (وفات حدود ۸۱۸) که شرح وقایع را نقل می‌کند، از آنان به «ترک‌های غربی مشهور به خزران» یاد می‌کند.[۶] از سوی دیگر، مؤلفان یونانی از ترکان غربی فقط با نام «ترکان» و بی‌هیچ قیدی اسم می‌برند.

مورخان سریانی پیش از سال ۶۲۷ به خزران اشاره کرده‌اند. هم میخائیل سیروس[۹](۷) و

---

1. Khazaroi (Khazarcis)
2. Khotzir (Khotzer)
3. Chazari
4. Gazari
5. Kazar(Khazar)
6. Pelliot
7. J. Deny
8. Theophanes
9. Michael Syrus

هم بار هبریوس[۸][1] شرح می‌دهند که چگونه در دورهٔ سلطنت امپراتور روم شرقی ماوریکوس (۵۸۱-۶۰۲) سه برادر از «اسکیتیهٔ داخلی» در رأس لشکری متشکل از سی هزار تن حمله کردند و چون به مرزهای روم شرقی رسیدند، یکی از آنان به‌نام بلگاریوس[2] (بار هبریوس، بلگاریس) از رود دن گذشت و در امپراتوری سکنی گزید، دو برادر دیگر «سرزمین آلان‌ها را که برسلیا[3] نامیده می‌شد» تصرف کردند. آنان و ساکنان پیشین آن سرزمین خود را خزران می‌خوانند که از کازاریگ[4] نام ارشد برادران وام گرفته شده است. اگر همان‌گونه که می‌نماید، اصل روایت از یوحنای افسوسی[5] (وفات ۵۸۶ م) باشد[۹]، با این واقعه همزمان است. بنابراین، مشخص می‌شود که خزرها در اواخر قرن ششم از آسیای مرکزی به قفقاز آمدند.

نویسندهٔ یونانی، تئوفیلاکت سیموکاتا[6]، در حدود سال ۶۲۰ شرحی از رویدادهای تقریباً معاصر خود در میان ترکان غربی آورده است که نمی‌توان آن‌ها را با آنچه سریانی‌ها روایت کرده‌اند بی‌ارتباط دانست.[۱۰] وی هنگام اشاره به سفیری که در سال ۵۹۸ از سوی ترکان نزد ماوریکوس آمده بود، شرح می‌دهد که چگونه ترک‌ها طی سال‌های گذشته هون‌های سفید (هیاطله)، آوارها و اویغورهایی را که در «کنار تیل[7] می‌زیستند، آنچه ترکان رود سیاه می‌خوانند»[۱۱] کوتاه کرده بودند.

تئوفیلاکت معتقد است که این اویغورها از اخلاف دو رئیس قبیله به نام‌های «وار»[8] و «هونی»[9] بودند. در جای دیگر از آنان با نام «وارخونیت‌ها»[10] یاد شده است.[۱۲] بعضی از اویغورها توانستند از چنگ ترکان بگریزند و به مغرب بروند. کسانی که با اینان روبرو شدند یا سر و کار پیدا کردند، آنان را «آوار» خواندند و به این نام مشهور شدند. قسمت آخر این ماجرا را مؤلف یونانی دیگری تأیید می‌کند. به گفتهٔ او، یوستی‌نیانوس نمایندهٔ این شبه‌آوارها را ــ که در اصل اویغور بودند ــ در سال ۵۵۸ به حضور پذیرفت،[۱۳] بعدها آنان به غارت و خرابی سرزمین‌های اروپای شرقی و مرکزی پرداختند. اگر اشتقاق لغت «اوگر»[11] ــ مصطلح در فرهنگ عامه ــ از اویغور صحیح باشد، عمر آن به این دوران کهن می‌رسد.

تئوفیلاکت همچنین می‌گوید که هنگام آمدن سفیر ترک‌ها در سال ۵۹۸ پناهندگان

---

1. Bar Hebraeus
2. Bulgariös
3. Barsalia
4. Kazarig
5. John of Ephesus
6. Theophylact Simocatta
7. Til
8. Var
9. Hunni
10. Varchonites
11. Ogre

دیگری نیز از آسیا به اروپا مهاجرت کردند؛ از جمله قبایل ترنیاخ[1]، کت‌زاگرز[2] و زبندر[3] که همانند قبلی‌ها از اخلاف «وار»ها و «هونی»ها به شمار می‌آمدند و برای اثبات هم‌تباری به آوارها پیوستند که در واقع اویغور و تحت ریاست خاقان اویغورها بودند. به‌آسانی می‌توان فهمید که این نیز روایت دیگری از همان ماجرایی است که میخائیل سیروس و بار هبریوس بازگو کرده‌اند. تردیدی نیست که کت‌زاگرها گروهی بلغاری بودند،(۱۴) حال آن‌که «زبندر» باید همان «سمندر» باشد که از شهرهای عمدهٔ خزران بود و بنابراین معادل «کازاریگ» سریانی است. به نظر می‌آید که در اصل اسم سمندر از قبیله‌ای اخذ شده بود که آن‌جا را در تصرف داشت.(۱۵) بنابراین، در ظاهر خزرها در ایام حکومت ماوریکوس ــ پس از سال‌ها همسایگی با ترکان غربی ــ به اروپای شرقی آمدند و سرنوشت چنان بود که بار دیگر به حال نخست بازگشتند.

از سوی دیگر، نظریهٔ قدیمی این بود که خزرها پیش از سربلند کردن ترک‌ها (حدود ۵۵۰) به حوالی اروپا رسیده بودند. طبق این نظریه خزرها با هون‌ها پیوستگی داشتند. زمانی که پریسکوس[4] ــ سفیری که در سال ۴۴۸ به دربار آتیلا اعزام شده بود ــ از مردمی مطیع هون‌ها سخن می‌گوید که در اسکیتیه در جانب پنطوس[5] زندگی می‌کنند و آکاتزیر[6] نامیده می‌شوند(۱۶)، مراد او آق‌خزرها ــ یعنی خزرهای سفید ــ است. جوردانی[7] در ۵۵۱ می‌نویسد: «خزرها مردمی جنگجو هستند که از کشاورزی سررشته ندارند و با حشم‌داری و شکار امرار معاش می‌کنند».(۱۷) با توجه به رسم اقوام ترک‌نژاد که مهم‌ترین طایفهٔ اتحادیه قبایل خود را «سفید» و بقیه را سیاه می‌خواندند، و چون در کتاب جغرافیای اصطخری به این نکته برمی‌خوریم که خزرها بر دو نوعند که یکی را قره‌خزرها(۱۸)(سیاه‌خزران) و دیگری را فقط «سفید» می‌خوانند، طبیعی است که فرض کنیم مراد از این دسته دوم همان آق‌خزرها (سفیدخزران) است. زئوس(۱۹) و مارکوارت(۲۰) به دلایل زبان‌شناسی یکی‌بودن آق‌خزرها (سفیدخزرها) و آکاتزیرها را مردود می‌دانند. مارکوارت فراتر می‌رود و می‌گوید: «آکاتزیرها افراد زیردست بودند و بیش‌تر با قره‌خزرها انطباق داشتند.» هویت دیگری که برای آنان پیشنهاد شده این است که آکاتزیرها همان آغاچری‌ها[8] هستند اما اگر همان‌گونه که

1. Tarniakh
2. Kotzagers
3. Zabender
4. Priscus
5. Pontus
6. Akatzir
7. Jordanes
8. Agacheri

زکی ولیدی می‌پندارد رابطهٔ میان خزرها و آغاچری‌ها بسیار نزدیک بوده است،(۲۱) این نظر هم با بقیه تفاوت چندانی ندارد.

یکی دو نکته به نفع نظریه قدیمی وجود دارد که هنوز کسی نتوانسته است دلیل قانع‌کننده‌ای در رد آن‌ها بیاورد. اگر خزرها هیچ ارتباطی با آکاتزیرها نداشته‌اند و نخستین بار در اواخر قرن ششم ــ به‌صورت پاجوشی از ترکان غربی ــ ظهور کرده‌اند، چگونه است که ذکر آنان در تألیفی سریانی متعلق به حوالی ۵۶۹(۲۲) و منسوب به زکریای رهتور[1] وارد شده است؟ به ظاهر نام «کسر»[2] یا «کسیر»[3]، که در این کتاب ضمن فهرست اسامی اقوام ساکن در مجاور قفقاز آمده، اشاره به خزران است. مطلب به خوبی با این نکته که اینان یک قرن قبل هم ساکن همین ناحیه بوده‌اند، جور درمی‌آید. علاوه بر این، گواهی به‌اصطلاح جغرافیدان راونا[4] (قرن هفتم؟) موجود است مبنی بر این که اگازیری[5] (آکاتزیری) که جوردانی نام برده است، همان خزرانند.(۲۳)

اما در جایی نیامده که خزران همان هون‌ها هستند. اگر همان‌گونه که پریسکوس معتقد است خزرها اندکی پیش از سال ۴۴۸ مطیع هون‌ها شده باشند، این سؤال مطرح می‌شود که آن‌ها چه مدت پیش از این تاریخ می‌زیستند؟ در این‌جا باید نظر زکی ولیدی را پذیرفت که فقط متکی بر منابع شرقی و به‌کلی از ملاحظات مذکور فارغ است. وی بر این باور است که سوابق باستانی اقوام ترک را نه‌تنها در منابع اسلامی بلکه در مأخذی چینی هم ــ که تا دوران دودمان وی[6] (۳۶۶-۵۵۸) عقب می‌رود(۲۴) ــ ردیابی کرده است. در این تحقیقات، خزران نقش عمده‌ای داشته‌اند و حتی ادعا می‌شود که از سال‌ها پیش به طور مداوم در سرزمین خود می‌زیسته‌اند.(۲۵) زکی ولیدی روایتی از قول گردیزی نقل می‌کند که طبق آن نیای قوم قرقیز[خرخیز] ــ که نام خود را به این قوم داد ــ پس از کشتن یکی از امرای رومی به دربار خاقان خزر گریخت، سپس رهسپار سرزمین‌های شرقی‌تر شد و در کنار رود ینی‌سی[7] سکونت اختیار کرد. اما چون اعتقاد عموم بر این است که قرقیزها سال‌ها پیش در اروپای شرقی می‌زیستند و پیش از میلاد مسیح در جنوب کوهستان اورال به سر می‌بردند، زکی ولیدی برای این رویداد مهم نیز تاریخی مناسب قایل می‌شود و نمی‌پذیرد که انتساب خزران به چنان زمان دوری اشتباهی تاریخی باشد.(۲۶) طرح این‌گونه دعاوی در قدمت خزرها

---

1. Zacharias Rhetor
2. Kasar
3. Kasir
4. Ravenna
5. Agaziri
6. Wei
7. Yenissei

حیرت‌آور است. منابع عمده‌ای که زکی ولیدی بر آن‌ها تکیه می‌کند، نسبتاً جدیدند. گردیزی در حدود سال ۱۰۵۰ میلادی می‌زیسته و تاریخی به‌نام مجمل‌التواریخ و القصص[۲۷] که مؤلف آن ناشناخته است، اندکی جلوتر زندگی می‌کرده است (هر چند بی‌تردید با ابن‌مقفع قرن هشتم و از طریق او با منابع ایرانی پیش از اسلام مربوط می‌شوند). در منابع چینی او نیز ذکر صریحی از خزران نیامده است اما این‌که خزران حتی پیش از هون‌ها وجود داشته‌اند، از سویی دیگر تا اندازه‌ای تأیید می‌شود.

در تاریخی ارمنی منسوب به موسی خورنی (قرن پنجم) روایتی وجود دارد که در آن از خزرها در فاصلهٔ بیست سال ــ از ۱۹۷ تا ۲۱۷ میلادی ــ گفتگو می‌شود.[۲۸] طبق این روایت اقوام شمالی ــ خزیرها[1] و باسیلین‌ها[2] ــ توافق کردند که «تحت رهبری سردار و شاه خود وناسپ سورهاپ[3]» از طریق معبر خور[4] در انتهای شرقی قفقاز تاخت و تاز کنند.[۲۹] پس از گذشتن از رود کُر شاه ارمنی ــ ولرش[5] ــ با سپاهی عظیم به مقابله شتافت، آنان را شکست داد و وادار به عقب‌نشینی در جهت شمال کرد. مدتی بعد، بار دیگر اقوام شمالی در همان جانب از کوهستان قفقاز ــ که موطن آنان بود ــ با شکست سختی روبرو شدند. ولرش در این جنگ کشته شد، پسرش به جای او نشست، از کوهستان قفقاز عبور کرد، خزیرها و باسیلین‌ها را شکست داد و آنان را کاملاً مطیع خود کرد. از هر صد تن یک نفر را گروگان گرفتند و کتیبه‌ای برپا داشتند که به حروف یونانی بر آن نوشته شده بود «این اقوام تابع قوانین رومند».

این شرح به نظر واقعی می‌آید و به یقین مراد از خزیرها همان خزرهاست. اما اعتقاد عمومی بر این است که انتساب تاریخ ارامنه به موسی خورنی در قرن پنجم اشتباه است و باید آن را متعلق به قرن نهم یا لااقل هشتم بدانیم.[۳۰] در این صورت، روایت حمله خزرها جنبه کاملاً متفاوتی می‌یابد و به جای آن‌که شاهدی استثنایی و دال بر شرکت خزرها در حوادث روزگار موسی خورنی باشد، با دیگر روایات ارمنی (و نیز گرجی) همساز می‌شود.[۳۱] روایاتی را که به صراحت از خزرها در قرن اول میلادی و حتی جلوتر نام می‌برد، در این‌جا نقل نمی‌کنیم؛ زیرا به‌رغم جالب توجه بودن به سبب بی‌دقتی و مشکوک بودن معتبر نیستند.

مؤلفان اسلامی اسناد قابل ملاحظه‌ای ارائه می‌دهند که انتظار می‌رود سبب روشنگری

---

1. Khazirs
2. Basilians
3. Venasep Surharp
4. Chor
5. Valarsh

در زمینهٔ تاریخ پیدایش خزران باشد. همان گونه که اشاره شد پاره‌ای از این اسناد آشکارا از منابع پهلوی، یعنی تألیفات پیش از فتوحات اسلام، استخراج شده است. آنچه مؤلفان عرب و ایرانی در بارهٔ خزران می‌گویند در خور توجه دقیق است، زیرا به نظر می‌رسد حاوی اطلاعات اصیل و دست اول از روزگار پیشین باشد. اگر در این روایات ــ که به‌هنگام شکوفایی دولت خزری در شمال جبال قفقاز نوشته شده است ــ میان خزران و ترکانی که نخستین نسل مسلمانان در آسیای میانه با آنان روبرو شدند، تمایز قایل شده‌اند، نباید تعجب کرد اما مطالبی نظیر آنچه خواهد آمد تا حدی در خور توجه است؛ در این مطلب خزران در کنار دیگر اقوام عمدهٔ معاصر خود قرار گرفته‌اند. در گفتگویی میان ابن‌مقفع نامی و جمعی از دوستان این سؤال مطرح می‌شود که کدام یک از اقوام آدمیان هوشمندتر از دیگرانند؟ جالب است که به‌علت سطح پایین فرهنگ ترک‌ها یا به سبب نظر اعراب در این باره (ابن‌مقفع در سال ۱۴۲/۷۵۹ هـ. کشته شد)، ترکان و خزران پیشنهاد شدند که البته بعد از ادعاهای ایرانیان، یونانیان، چینیان، هندیان و سیاه‌پوستان ارزیابی شده بودند. واضح است که در این زمینه ترکان و خزران به جهت پایین بودنِ مرتبه مشترک بوده‌اند. اما به هر حال برای آنان خصوصیات قومی متفاوت قایل می‌شوند: «ترکان سگانی لاغرمیانند و خزران‌گاو و گوسفند پرواری».[۳۲] هر چند این داوری چندان جالب توجه نیست، می‌رساند که خزران قومی مشخص و حتی بااهمیت بوده‌اند. حال این نظر تا چه اندازه با واقعیت وفق می‌دهد، روشن نیست. در بارهٔ ارتباط خزران با چرکس‌ها نیز اظهارنظرهایی شده است؛ می‌گویند چرکس‌های رنگ و رو پریده با موهای سیاه و چشمان آبی از طریق باسیلین‌ها یا بسیلین‌ها ــ که ذکر آنان آمد و از اعقاب سکاهای به‌اصطلاح سلطنتیِ مورد ذکر هرودوتند ــ با خزرها مربوط شده‌اند.[۳۳] مسلم است که این‌ها همه مبتنی بر حدس و ظن است. اگر از عبارت مربوط به سیاه‌خزران که در وصف آنان می‌گوید «چون هندوان تیره‌گون و همتایان آنان [= سفیدخزران] سپیدرنگ و وجیه هستند»[۳۴] بگذریم، یگانه وصف موجود از این قوم در منابع عربی ظاهراً از قول ابن سعید مغربی و از این قرار است: «اما خزران در سمت چپ (شمال) سرزمین مسکونی اقلیم هفتم جای دارند و صورت فلکی خیش (بنات النعش) بالای سر ایشان است. سرزمین آنان سرد و مرطوب است، از همین رو رنگ‌پریده‌اند و چشمانی آبی دارند و موهایشان افشان و بیش‌تر قرمزرنگ است، درشت‌اندامند و برودتی‌مزاج، و هیئتی وحشیانه دارند.»[۳۵] آنچه آمد وصف معمولی است که از مردم شمال می‌کنند و به هر حال مؤید این نظر است که خزرها از گونه «چرکس»ها نیستند. اگر

وجه اشتقاق را ــ که خلیل ابن احمد پیشنهاد می‌کند[۳۶] ــ درست بدانیم،[۳۷] بعید نیست که خزران نیز همانند مغولان چشمانی تنگ داشته‌اند و غیره. در این باره نمی‌توان به گونه‌ای مثبت اظهار نظر کرد. شاید پاره‌ای از خزران سفیدپوست، سیاه‌مو و چشم‌آبی بوده‌اند. اما شواهدی در دست نیست که ثابت کند از قدیم‌الایام این‌گونه بوده و در دوره‌های تاریخی نیز بیش‌تر خزران این چنین می‌نموده‌اند.

بحثی همانند آنچه گذشت در بارهٔ برتری‌ها و مزایای نژادها و اقوام از روزگار پیش از پیامبر اسلام روایت شده است. در این‌جا دو طرف مباحثه نعمان بن منذر اهل حیره و خسرو انوشیروان (کسری) هستند. طرف ایرانی اصرار می‌ورزد که یونانیان، هندیان و چینیان بر اعراب مزیت دارند، حتی ترکان و خزران نیز با وجود تنگی معیشت باز بر اعراب ترجیح دارند زیرا لااقل شاهی دارند و سر و سامانی. در این‌جا دوباره خزران با اقوام بزرگ شرقی مقایسه می‌شوند. آنچه گفته شد با روایت‌های مربوط به حضور تقریباً پیوستهٔ سفیران چینی، ترک و خزری در دربار انوشیروان سازگاری دارد،[۳۸] حتی گفته‌اند: «در دربار انوشیروان سه تخت زرین وجود داشت که هرگز جابجا نمی‌شد و هیچ کس بر آن‌ها تکیه نمی‌زد زیرا خاص شاهان بیزانس، چین و خزر بود»،[۳۹] که این گفته نیز با روایت مباحثه بی‌ارتباط نیست.

روی‌هم رفته مطالب و مواد موجود در آثار مؤلفان ایرانی و عرب در بارهٔ خزرانِ نخستین تقریباً در سه گروه جای می‌گیرند که به ترتیب با (الف) یکی از آباء مذکور در تورات، (ب) اسکندر کبیر و (ج) بعضی از شاهان ساسانی ــ به ویژه انوشیروان و جانشینان بلافصل او سر و کار دارند.

نمونه‌ای از گروه اول را یعقوبی[۴۰] در تاریخ خود آورده است، آن‌جا که می‌گوید: «پس از آن‌که در بابل پراکندگی زبان‌ها روی داد، فرزندان نوح نزد فالغ پسر ابره آمدند و خواستند تا زمین را میان آن‌ها تقسیم کند.

«و او [= فالغ] گفت: شما را با این پراکندگی زبان‌ها در یک زمین جای نمی‌دهد. گفتند: زمین در میان ما بخش نما. فالغ زمین را بر آن‌ها قسمت کرد و چین و هند و سند و ترک و خزر و تبت و پامیر و بلغر [= بلغار] و دیلم و توابع زمین خراسان نصیب فرزندان یافث ابن‌نوح شد که پادشاه آن‌ها جم‌شاه بود.»

در عبارت دیگر یعقوبی نوعی تکمله بر مطلب بالا می‌افزاید و می‌گوید:

«[چون فالغ بن عابر بن ارفشخد بن سام] بن نوح زمین را در میان فرزندان نوح [بخش

کرد] فرزندان عامر بن توبل [بن یافث بن نوح] به سوی شمال شرقی بیرون شدند. گروهی از آنان یعنی فرزندان توگرماه[1] از ناحیهٔ جنوبی به سمت شمال رفتند، در بلاد پراکنده و چندین امت شدند. به نام: برجان (بلغار)، الان، خزر و ارمن.»[۴۱]

طبری[۴۲] نیز به همین شیوه می‌گوید: پسران یافث عبارت بودند از جمر[2] (جومر: در تورات، سفر پیدایش، باب دهم، آیهٔ دوم)، ماو[3] (بخوانید موغ، مأجوج)، ماودی[4] (مدای)، یوان(جوان)، ثوبال (توبل)، ماشج[5] (بخوانید مش ـ خه، مشخ) و تیریش[6] (تیراس).[۴۳] خزران و ترک‌ها از اخلاف تیریش بودند. در این‌جا به نظر می‌رسد مختصر ارتباطی با تورگش وجود داشته باشد، یعنی بازماندگان ترکان غربی که در سال ۱۱۹/۷۳۷ هـ. از اعراب شکست خورده بودند[۴۴] و هیئت حاکمه آن سرزمین محسوب می‌شدند و ناپدید شدند. عجیب آن‌که طبری می‌گوید یأجوج و مأجوج از اعقاب موغ بودند و می‌افزاید که اینان در شرق ترکان و خزران قرار داشتند. این خبر بر تلاش زکی ولیدی که می‌خواهد ثابت کند یأجوج و مأجوج مذکور در آثار عربی نروژی‌ها[۴۵] هستند، خط بطلان می‌کشد و احتمال می‌دهد که مش ـ خه صیغهٔ مفرد ماساگت (ماساژت) باشد.[۴۶]

۱. باشماکوف بر ارتباط میان مِشخ و خزران اصرار می‌ورزد تا این نظریه را به کرسی بنشاند که خزران از ترکان آسیای میانه نیستند بلکه از یافثیان یا گروه آلارودی‌های[7] جنوب قفقازند.[۴۷]

در تاج‌العروس آمده است که عده‌ای معتقدند خزران از اعقاب کاشح[8] (ماشح ـ یا ماشخ به جای مشخ؟) پسر یافثند. دیگران عقیده دارند که خزران و صقالبه از اولاد ثوبال (توبل) هستند. از این گذشته، در آثار ابن‌فقیه[۴۸] و ابوالفدا[۴۹] می‌بینیم که بلنجر بن یافث بنیانگذار شهر بلنجر است. بر اساس این‌گونه کاربرد ناچار باید فرض کرد که مراد از بلنجر هویت نژادی جداگانه‌ای است. در ایام تاریخی، بلنجر مرکز مشهور خزری بود که حتی مسعودی آن را پایتخت خزران خوانده است.[۵۰]

نقل تعداد بیش‌تری از روایت‌های مربوط به یافث ضروری به نظر می‌رسد. ریشه و منشأ یهودی این قصه‌ها آشکار است و پولیاک حتی متذکر روایتی از داستان‌های مربوط به تقسیم زمین است که در آن معادل‌های عبری «شمال» و «جنوب» در متن عربی به‌کار رفته

---

1. Togarmah
2. Jām-r
3. Maw
4. Mawdāy
5. Mash-j
6. Tir- sh
7. Alarodian
8. Kāsh-ḥ

است.(۵۱) نمونه‌های ایرانی این افسانه‌ها بر سنتی از همین سنخ بنا شده است. مطابق این داستان‌ها پهلوان ایرانی ــ فریدون ــ زمین را میان پسران خود، طوج (تور که اسم اصلی قوم توران است)، سلم و ایرج تقسیم می‌کند و در این تقسیم خزران همراه با ترکان و چینیان جزو سهم و حصهٔ طوج ــ ارشدِ پسران ــ قرار می‌گیرد.(۵۲)

داستان‌هایی روایت شده است که در آن خزران با حضرت ابراهیم مربوط می‌شود. از جمله داستان ملاقات فرزندان قطوره [زن دوم حضرت ابراهیم] و خزران در خراسان به روایت پولیاک(۵۳) از قول ابن سعد و طبری در آن‌جا که ذکر «خاقان» به میان می‌آید. همین روایت را در نسخهٔ خطی مشهد ابن فقیه نیز شاهد هستیم، بخشی از شرح سفر تمیم‌ابن‌بحر به دیار اویغورها. اما سابقه این امر حتی به هاشم‌ابن کلبی(۵۴) می‌رسد. زکی ولیدی اصرار دارد که این مطلب حکایت از حضور خزران در آن ناحیه ــ آن هم در چنان تاریخ دوردستی ــ دارد.(۵۵) الجاحظ نیز به همین شیوه به اسکان فرزندان ابراهیم و قطوره در خراسان اشاره می‌کند اما متذکر خزران نمی‌شود.(۵۶) الدمشقی روایتی را بازگو می‌کند که بر طبق آن ترکان فرزندان ابراهیم و زادهٔ قطوره هستند و قطوره خود از نسل اعراب اصیل و اولیه ــ یعنی الاعرب العربیه ــ بوده است. گفته شده بود که اعقاب دیگر پسران ابراهیم ــ یعنی سغدیان و قرقیزها ــ آن سوی جیحون می‌زیستند اما خود دمشقی برای این شجره‌نامه ارزشی قائل نمی‌شود.(۵۷)

مصداق بارز و نمونه کامل داستان‌های گروه دوم که محور آن اسکندر است، شرح چگونگی ملاقات فاتح مقدونی با قنداقه[1] پس از پیشرفت از مصر در شمال آفریقا (=قیروان) و مشابه مضمون داستان حضرت سلیمان و بلقیس ــ ملکه سبا ــ است که سپس به شمال و دیار ظلمات می‌رود. آن گاه، مراجعت می‌کند، دو شهر «در ثغور یونان» پی می‌افکند و قصد رفتن به شرق را می‌کند. وزرای او مشکلات و خطرات عبور از «دریای سبز» را یادآور می‌شوند که آب‌هایش متعفن است. اما به رغم اشکال‌تراشی‌های وزیران، اسکندر سرزمین یونانیان را پشت سر می‌گذارد و وارد دیار صقالبه می‌شود و آنان نیز اطاعتش راگردن می‌نهند. از آن‌جا نیز می‌گذرد و به سرزمین خزران می‌رسد، اینان نیز تسلیم می‌شوند. به راه خود ادامه می‌دهد و از سرزمین ترک‌ها و بیابان‌های میان آن‌جا و چین عبور می‌کند.(۵۸)

---

1. Qandāqah

با توجه به مضامینی از این دست، وقتی به نکته‌ای برمی‌خوریم که به گونه‌ای محسوس یاوه‌سرایی نیست ــ مانند ادعای وهب بن منبه مبنی بر این‌که اسکندر در حوالی مرو و هرات[۵۹] با خزران برخورد کرد ــ نمی‌توان به آن حتی مختصر توجهی کرد. به همین منوال، طبری متذکر شده است که تلاقی اسکندر و شاه ایران در خراسان نزدیک مرز خزرها روی داد و در آن‌جا نبردی هولناک به وقوع پیوست.[۶۰] اگر این مطلب را بپذیریم، حتی در مقام خطایی تاریخی گواه بااهمیتی است حاکی از توسعهٔ نفوذ خزران در مشرق دریای قزوین در مقطعی از تاریخ. اما داستان‌های مربوط به اسکندر چنان دور از واقعیت و افسانه‌ای است که هیچ استنباطی نمی‌توان از آن‌ها کرد چه رسد به این‌که آن‌ها را به همان صورت که هستند پذیرفت.

در واقع، به گونه‌ای قطعی می‌توان رأی داد که تمام ارجاعات مربوط به خزرها در عصر اسکندر خیالبافی محض است. این مطلب آشکارا در بارهٔ اسکندرنامه نظامی گنجوی صادق است. در این اثر خزران همراه روس‌ها دشمنان اسکندر در شمال محسوب شده‌اند.[۶۱] ذکر نام روس‌ها به‌تحقیق اشتباه واضح تاریخی است. تردیدی نیست که این اندیشه از آن‌جا در ذهن این شاعر پارسی‌گوی اواخر سدهٔ دوازدهم پیدا شده بود که نه‌تنها از سوابق تاریخی حملات روس‌ها از طریق رود ولگا به سواحل جنوبی دریای مازندران آگاه بوده[۶۲] بلکه با شرایط محلی ناحیه قفقازیه نیز آشنایی داشته[۶۳] است. روشن است که نظامی داستان اسکندر را به دلخواه خود جهت‌دار کرده است.[۶۴] در هیچ اثر یا نوشته دیگری پیش از نظامی به نبردهای میان اسکندر و روس‌ها اشاره‌ای نشده است. بنابراین، در نادرستی این روایت نمی‌توان تردید داشت.

تا این‌جا از منابع ایرانی و عربی هیچ اطلاع مهمی به دست نیامد جز این‌که خزرها بسیار قدیمی هستند. حال باید دید که آیا می‌توان از گروه سوم داستان‌هایی که مؤلفان اسلامی نوشته‌اند مبنی بر این‌که خزرها با شاهان ایران ــ به‌ویژه خسرو انوشیروان ــ مربوط بودند نکته یا نکاتی را استخراج کرد که روشنگر این مسئله باشد یا خیر؟

شرحی از لشکرکشی بزرگ ایرانیان علیه ترکان در روزگار کیخسرو در اختیار داریم به فرماندهی چهار سردار ایرانی که یکی از آنان از راه سرزمین خزران به دشمن حمله برده است. در این شرح آمده است:

> روز بعد کیخسرو فرمان داد تا سران سپاه و بزرگان مملکت بیایند. چون بیامدند گفت سر پیکار ترکان دارد و به عاملان خویش در آفاق نوشت که به وقت مقرر در صحرای شاه اسطون بلخ فراهم آیند.

سران سپاه در آن‌جا گرد شدند و کیخسرو با سپهبدان و یاران آن‌ها و برازفره و خاندان خویش و گودرز و باقیمانده پسرانش آن‌جا رفت... کیخسرو سپاه را سان دید تا مقدار آن بداند و از حال آن واقف شود. آن‌گاه گودرز پسر کشوادگان و میلاد پسر گرگین و انغص پسر کنیز سیاوخش را ــ که شوماهان نام داشت ــ خواست و گفت که قصد دارد از چهار سو سپاه فرستد تا از دریا و خشکی ترکان را در میان گیرند... به میلاد گفت که از جانب چین درآید... با انغض نیز گروهی همانند گروه میلاد همراه کرد و گفت که از ناحیه خزر درآید.[۶۵]

اما تاریخ این رویداد منسوب به کیخسرو باید بسیار دورتر از دورهٔ اسکندر باشد، بنابراین ذکر نام ترکان حاکی از بی‌دقتی است. پس شک نیست روایتی که طبری نقل می‌کند و مشابه آن را ابن بلخی [۶۶] آورده، از ساخته‌های بعدی است.

افسانه‌ای مربوط به دربار خزر در متنی فارسی دیده شده است که در کتابخانه دانشگاه لیدن[۶۷] نگاهداری می‌شود. مؤلف کتاب شخصی است به نام محمدبن علی کاتب سمرقندی که در سدهٔ دوازدهم میلادی می‌زیسته و کتاب خود را به یکی از قره‌خانیان تقدیم کرده است. اسم کتاب اعراض السیاسه فی اغراض الریاسه بود و حاجی خلیفه[۶۸] با آن آشنایی داشت. بارتولد این کتاب را اثری تاریخی[۶۹] می‌خواند و معتقد است این یگانه اثر تاریخی است که در روزگار قره‌خانیان در ماوراءالنهر به رشته تحریر درآمده است اما بیش‌تر به آثاری از سنخ «اندرزنامه‌ها» می‌ماند. کتاب مورد بحث با نثر آراسته و متکلف معمولی فارسی آن زمان آغاز می‌شود:

«خاقان ملک‌الخزر: آن پادشاهی که عقاب هیبت او سیمرغ دولت شکار کرده بود و شاهین رای ملک‌آرای دولت‌پرور او طاووس رفعت و صید جهانداری گرفته.»[۷۰]

آن گاه، نویسنده پس از شرحی در بارهٔ عادات و رفتار پادشاهان ادامه می‌دهد: «روزی خاقان جشنی ساخت و با نریمان به خلوت نشست» در این میان یکی از فرزندان ضحاک (که در افسانه‌های ایرانی کهن نمونهٔ اعراب غارتگر و وحشی به شمار می‌رود) بر وی وارد می‌شود و خاقان پس از ادای احترام وی را به شراب می‌خواند. چون به شراب می‌نشینند، مطربان نوازندگی آغاز می‌کنند و صحبت مجلس به موسیقی می‌کشد. از شاهزادهٔ عرب دو سؤال متوالی در بارهٔ موسیقی می‌شود: «از سماع و موسیقی چه درمی‌یابی؟» و «چرا گاه شنونده از خویش به درمی‌رود و آشفته می‌شود؟» شاهزاده عرب به هر دو سؤال پاسخ می‌گوید. پس از آن‌که خاقان از خرد و دانش میهمان خود اطمینان می‌یابد، سؤال سومی مطرح می‌کند: «چرا سعادت از شما [یعنی اعراب] روی برتافت، آن هم بعد از آن‌که شاهان روزگار غاشیه مطاوعت شما را بر دوش بندگی می‌کشیدند و اختران آسمان پیشانی بر خاک

درگاه شما می‌نهادند؟» پسر ضحاک در پاسخی شایسته می‌گوید که سبب آن حکومت نادرست بود. آن‌گاه، نویسنده به اندرزگویی می‌پردازد و داستان ختم می‌شود. روشن است که آنچه نقل شد، حکایت اخلاقی به شیوهٔ شرقی است نه سند تاریخی و ضحّاک هم شخصیتی افسانه‌ای است. نکاتی که از زبان فرزند او در بارهٔ سماع و موسیقی می‌شنویم، انعکاس نظر رایج آن دوره در این باره است. مؤلف در قرن دوازدهم داستان را از آن جهت ابداع یا اقتباس می‌کند که در تهذیب اخلاقی ولینعمت خود گامی برداشته باشد.(۷۱)

آنچه مورد توجه ماست، سبک سمرقندی برای معرفی و نشان دادن خزران است. همان گونه که دیدیم، در دیگر منابع ایرانی و عربی خاقان خزر در روزگار پیش از اسلام پادشاهی عالی‌مقام و صاحب اختیار و حیثیت معرفی شده است که بر بخش عمده‌ای از آدمیزادگان حکومت می‌کند و هم‌رتبه و هم‌شأن فرمانروایان ساسانی یا امپراتوران چینی شناخته می‌شود. در هیچ یک از دیگر اشارات و عطف‌های کم و بیش جعلی، شکوه و جلال خاقان خزر مانند عبارت بالا ملموس و محسوس نیست: آشکارا کافر است یا لااقل مسلمان نیست، شراب می‌نوشد، از موسیقی لذت می‌برد، اطراف او را دربداریان فراگرفته‌اند، برخلاف خاقان‌های بعدی خزر ــ که منابع موثق گزارش می‌کنند ــ کم و بیش در انزوا به سر می‌برد، شاهزاده عرب به وی احترام می‌گذارد و حرمت او را نگاه می‌دارد. به علاوه، شخصی مطلع و مهربان است که با سادگی ناشی از خرد و دانش در بارهٔ امور آدمی به گفتگو می‌نشیند. البته، نمی‌توان گفت که این همه تا چه اندازه با واقعیت تاریخی مطابقت و هماهنگی دارد.

مسعودی(۷۲) رویدادی را گزارش می‌کند که به ظاهر در دربار شیرویه در سدهٔ هفتم اتفاق افتاده و حاکی نکته بسیار مثبتی است. بنا به روایت مسعودی:

> ... شیرویه پسر پرویز روزی در یکی از تفرجگاه‌های عراق بود. رسم بود هیچ کس از پیش خود با او همگام نمی‌شد و بزرگان قوم به‌ترتیب مقام از پی او بودند. اگر بر راست می‌نگریست، فرمانده سپاه نزدیک او می‌رفت و اگر به چپ، موبد موبدان و کسی را که می‌خواست با او گفتگو کند توسط اینان احضار می‌کرد. در این گردش به راست نگریست و فرمانده سپاه نزدیک او شد، شاه گفت «شداد ابن جرثمه کجاست؟» و او همگام شاه شد. شیرویه بدو گفت «در بارهٔ حکایت نیایم اردشیر بابک در اثنای جنگ با شاه خزر اندیشه می‌کردم اگر در این باره مطلبی می‌دانی برایم بگو.» شداد این حکایت را از انوشیروان شنیده بود و حیله‌ای را که انوشیروان به کار پادشاه خزر زده بود می‌دانست، اما بدو وانمود کرد که نمی‌داند.

البته شداد ابن جرثمه با چاپلوسی اظهار می‌دارد که داستان را نمی‌داند والا آشکار است که شرح واقعه را همگان می‌دانسته‌اند. شداد که تظاهر به ندانستن ماجرا می‌کرد، آن چنان خود را مجذوب و مفتون کلام شاه می‌نمایاند که اجازه می‌دهد اسب او در جای نامناسب گام نهد تا در نهر آب افتد.

از این مطلب می‌توان استنباط کرد که خزران در دورهٔ اردشیر (۲۲۶-۲۴۰ میلادی) در صحنه تاریخ وجود داشته‌اند. با آن‌که مورخان عرب مختصر اشاراتی به کوشش‌های اردشیر در آن حدود[۷۳] کرده‌اند و به‌خصوص متذکر شده‌اند که شهر صول (دربند) ــ پایگاهی بااهمیت در مشرق قفقاز ــ را گشود، مشکل بتوان مراد مسعودی را از «حیلهٔ اردشیر» درک کرد. در هیچ منبع دیگری به نکته‌ای برنخورده‌ایم که بتوان آن را «حیلهٔ جنگی اردشیر» دانست یا این‌که اردشیر را به صراحت با خزران مربوط کند. به نظر می‌رسد مطلب به جای دیگری ارتباط دارد. به‌تحقیق، گفتهٔ مسعودی در این باره را نمی‌توان پذیرفت و این مطلب را دلیل وجود خزرها در قرن هفتم دانست. اگر شرح مزبور موثق و مورد قبول همگان بوده است، چرا در کارنامک که اثری تاریخی به زبان پهلوی است و به شرح حال اردشیر بابکان اختصاص دارد و نولدکه آن را ترجمه کرده، نیامده است؟[۷۴] نظر رایج این است که رویداد با شاه ایرانی دیگری ارتباط دارد که به زودی به آن خواهیم پرداخت.

به گونه‌ای نادرست و مختصر ذکر شده است که خزران همراه سپاهیان امپراتور یولیان[۷۵] در جنگ علیه شاهپور پسر اردشیر شرکت داشته‌اند. پس از این تذکر مختصر مورخان[۷۶] عرب مطلبی یا لااقل مطلب عمده‌ای در بارهٔ خزران نمی‌گویند. بنا به گفتهٔ طبری، شاه ایران ــ فیروز (۴۵۷-۴۸۴) ــ بارویی سنگی در حوالی صول[۷۷] و آلان‌ها بنا کرد تا آن خطه را از هجوم اقوام شمالی محفوظ دارد. بنا به گفتهٔ مؤلف یونانی ــ پریسکوس ــ شاه ایران فیروز پیش از سال ۴۶۵ میلادی به کونخاس[1] (قون‌خان؟) شاه هون‌های کیداری پیغام می‌فرستد که خواهان صلح و اتحاد با اوست و می‌خواهد خواهرش را به عقد و ازدواج او درآورد. کونخاس راضی می‌شود اما از ایران به جای خواهر فیروز زن دیگری را می‌فرستند تا تظاهر کند که خواهر فیروز است. چون پیمان صلح بسته می‌شود، زن مزبور شرح این فریب را برای خان کیداری فاش می‌کند ولی خان اصرار می‌ورزد تا مراسم عقد و ازدواج صورت گیرد. سپس، به قصد انتقام‌جویی ترتیباتی می‌دهد تا فیروز تعدادی از

1. Kounkhas

ایرانیان صاحب نام و آوازه را به نزد او بفرستد. عده‌ای را می‌کشد و بقیه را ناقص‌العضو می‌کند و نزد شاه ایران پس می‌فرستد.(۷۸) دلیلی در دست نداریم که تمام این وقایع، از جمله شرح این انتقام وحشتناک، کم و بیش همان گونه که پریسکوس نقل کرده است، نباشد. چون در زمان همین رویدادها می‌زیست و ممکن است شرح این وقایع را از زبان شخصی کنتانتیوس‌نام شنیده باشد که در سال ۴۶۵ سفیر دربار بیزانس نزد فیروز بود. این حیله‌ای است که شاه ایران در مورد یکی از فرمانروایان شمالی به‌کار می‌بندد. آیا مراد مسعودی از «حیله» همین واقعه بوده است؟

پیش از ادامه موضوع باید به این پرسش پاسخ داد که کیداری‌ها که بوده‌اند؟ معمولاً نظر می‌دهند که مراد پریسکوس از کیداری‌ها همان هون‌های سفید یا هیاطله هستند که سرانجام فیروز جان خود را در درگیری با آنان از دست داد. بوری[1] می‌گوید:

«کیداری‌های اصیل ظاهراً هون‌ها بوده‌اند که در سرزمین‌های ماورای دریای قزوین می‌زیستند و همیشه متعرض گذرگاه داریل[2] بوده‌اند.»(۷۹)

پریسکوس متذکر می‌شود که ایرانیان در سال ۴۶۵ دژ یوروئی‌پاخ[3](۸۰) را ــ که در پایانه شرقی کوهستان قفقاز واقع بود ــ در تصرف داشتند تا از تجاوز کیداری‌ها جلوگیری کنند و میل داشتند رومی‌ها در هزینه اشغال آن محل شرکت جویند. جای دیگر می‌گوید: «چون در سال ۴۶۸ سراگورها[4] به ایران حمله کردند، در دروازه‌های دریای قزوین (دربند) با پادگانی ایرانی روبرو شدند که قبلاً از گذرگاه در برابر کیداری‌ها دفاع می‌کردند».(۸۱) کمی بعد، در سال ۴۷۲ سفارت ایران در قسطنطنیه خبر از پیروزی ایرانیان بر کیداری‌ها و تصرف شهر بلعام[5] می‌دهد که به احتمال در شمال قفقازیه قرار دارد. اسم این شهر به‌صورتی که آمده بی‌تردید اشتباه کاتب(۸۲) است.

از مجموع این نقل قول‌ها این سؤال مطرح می‌شود که آیا مراد از کیداری‌ها همان خزرهاست؟ این نظر با این رأی که خزرها را با هیاطله مربوط می‌دانند، منافات ندارد. چه بسا هیاطله با خزران قرابت و بستگی داشته‌اند. رسم چند شوهر داشتن زنان ــ که از قرار معلوم در میان خزران طبیعی و عادی بود ــ در میان هیاطله نیز مذموم شمرده نمی‌شده است.(۸۳) اگر امکان مخدوش بودن متن پریسکوس را کنار بگذاریم، کیداری‌ها به طور

---

1. Bury
2. Dariel
3. Yuroeipakh
4. Saragurs
5. Balaam

مشخص از آکاتزیرها ــ که از آنان نیز نام می‌آورد ــ جدا هستند. اگر کیداری‌ها همان خزرها باشند، پس ظاهراً آکاتزیرها خزری نیستند.

مطلب را دنبال کنیم. قباد (۴۸۸-۵۳۱) همانند پدرش فیروز به فکر دفاع از دربند بود. به‌کرات آمده است که حصاری از آجر برای دفاع از این بخش از قفقاز بنا کرد،[۸۴] یکی از سرداران خود را به پیکار خزران فرستاد که در آن هنگام جورزان (گرجستان) و ارّان (آلبانیا)[۸۵] را در جنوب کوهستان قفقاز تصرف کرده بودند. می‌گویند وی بخش عمده این ناحیه را از چنگ خزران درآورد، سپس قباد به او پیوست و در ارّان شهرهای بیلقان، بردعه و قبله را بنا نهاد. این مطالب نقل از بلاذری است که از منابع موثق اولیه به شمار می‌آید (متوفی در ۲۷۹/۸۹۲) از این جالب‌تر آن‌که یعقوبی نقل می‌کند:

> خزران بر همهٔ شهرهای ارمنستان دست یافتند. پادشاهی داشتند که «خاقان» گفته می‌شد. او را جانشینی بود که Y-z-?-d ?-läsh [یزیدبلاش؟] می‌خواندندش و بر ارّان، جرزان، بسفرجان و سیسجان حکومت می‌کرد. این استان را ارمنستان چهارم می‌گفتند که قباد پادشاه ایران آن را فتح کرد و تا باب‌اللان [دربند آلان] صد فرسخ ــ که سیصد و شصت شهر داشت ــ به انوشیروان تعلق یافت. پادشاه ایران بر باب‌الابواب [دربند]، طبرسران و بلنجر دست یافت و شهر قالیقلا و شهرهای بسیار دیگری را ساخت و مردمی از پارس را در آن‌ها جای داد. سپس، خزران بر آنچه پارسیان از دست آن‌ها گرفته بودند، دست یافتند. چندی در تصرف آن‌ها ماند تا آن‌که رومیان بر خزران غالب شدند و بر ارمنستان چهارم پادشاهی نصب کردند که «موریان» گفته می‌شد.[۸۶]

ظاهراً در بخش اول این مطلب به قباد اشاره می‌شود و حاکی از آن است که نایب خاقان خزر، از قرار معلوم کسی که «بیگ» لقب داشت، تا هنگام پیروزی ایرانیان بخشی از ارمنستان را در اختیار داشته است. در بادی امر دلیلی برای شک کردن در صدق این مطالب وجود ندارد. به‌خصوص که بلاذری و ابن خردادبه نیز همین مضمون را تکرار و تأیید می‌کنند. اما حق این است که لقب یا اسم نایب خاقان، مانند دیگر اسامی خاص خزران، ترکی باشد. (بازسازی عنصر اول این اسم به‌صورت «یزید» مورد تردید است.) اما در بخش دوم روایت به اوضاع مرزهای خزر در دوره‌های بعد اشاره می‌شود یعنی اندکی پیش از آمدن اعراب. این نخستین باری است که به‌گونه‌ای قطعی و روشن از حملات و کوچ‌های دسته‌جمعی خزران در جنوب کوهستان قفقاز خبر می‌گیریم. اتفاقاتی که بعدها به‌کرات شاهد آن‌ها خواهیم بود. تاریخ این روایت نباید از سال ۵۳۱ (سال مرگ قباد) عقب‌تر باشد. از این‌ها

گذشته، در روایت از وجود خاقان‌نشین خزری و دو پادشاه در آن سرزمین و در آن عصر باخبر می‌شویم.

پذیرفتن این مطالب دشوار است. مسئله فقط این نیست که تا مدت‌ها بعد نام خاقان و نماینده او به گونه‌ای مشخص در منابع و مآخذ نیامده است. وجود خاقان در میان یکی از اقوام ترک معمولاً دلالت بر استقلال آن قوم می‌کند. اما بار دیگر که خزرها در صحنه تاریخ ظاهر می‌شوند، یکی از بخش‌های اتحادیهٔ ترکان غربی محسوب می‌شوند که تحت فرماندهی عالی ترکان غربی قرار دارند. از این گذشته، اگر اطلاعی را که یعقوبی می‌دهد همان گونه که هست بپذیریم، معنایش این است که خزران و خاقان آنان و نایب او زمانی در صحنه تاریخ ظاهر شده‌اند که نه تنها هنوز امپراتوری ترکان غربی ایجاد نشده بود، بلکه هنوز اتحادیه اولیه ترکان نیز (سال ۵۵۲ میلادی) تشکیل نشده بود. ضمن این که بعید نیست خزران حتی پیش از این زمان نیز در مغرب وجود داشته باشند اما اطمینان داریم که پیدایش نیروی سیاسی ـ نظامی آنان با سقوط و اضمحلال ترکان غربی همراه بوده است. حکومت خاقان‌های ترکان غربی تا سال ۶۵۷ یا ۶۹۵ ـ که از چینیان شکست خوردند[۸۷] ـ ادامه یافت و از این زمان به بعد می‌توان حکومت خاقانی را در میان خزران انتظار داشت.[۸۸] شاید تحقیقات بعدی مؤید اظهارات حیرت‌انگیز یعقوبی باشد. اما تا آن زمان، شاید توجیه مطلب را باید هم‌جهت با همان نکاتی جستجو کرد که هم‌اکنون می‌دانیم. قرائن روایت مسعودی، شجره‌نامه اقوام شمالی است بدون ذکر مأخذ[۸۹] اما با نسب‌نامه‌هایی که هاشم کلبی آورده است، بی‌ارتباط نیست.[۹۰] به نظر می‌رسد منبع و مأخذ مسعودی هاشم کلبی بوده است به‌خصوص که هاشم در جای دیگر از خاقان خزر نام می‌برد.[۹۱] از این طریق تاریخی بسیار مطمئن‌تر و منظم‌تر برای وجود حکومت دو پادشاهی خزری به دست می‌آوریم. مأخذ عمده کلبی پدرش بود که در سال ۱۴۶/۷۶۳ وفات یافت، خود او تا سال ۲۰۴/۸۱۹ حیات داشت.[۹۲] بی‌تردید، تاریخ سه سده پیش از این اشتباه و بسیار زود است. از سوی دیگر اتفاقی نیست که نخستین اشاره‌ها به وجود خزران در دورهٔ سلطنت قباد و انوشیروان (۵۳۱ ـ ۵۷۹) صورت گرفته است. به نظر می‌رسد تعداد فزاینده اشارات دقیق به آن‌ها دلیل قطعی حضور خزران در صحنه تاریخ است.[۹۳]

طبری[۹۴] می‌گوید انوشیروان شاهنشاهی خود را به چهار ایالت یا ساتراپ‌نشین بزرگ تقسیم کرد که یکی از آن‌ها آذربایجان و نواحی اطراف آن ـ سرزمین خزرها ـ بود و با قومی درگیری داشت که صول نام داشتند. تردیدی نیست که اینان ساکنان شرقی‌ترین نواحی قفقاز

در حوالی دربند صول بودند. وی مردم بنجر، بلنجر[۹۵] و اقوام دیگر را ـ که شاید خزرها[۹۶] باشند (اگر چنین باشد مشخص از دیگران) ـ که به ارمنستان حمله کرده بودند، شکست داد و ده هزار نفر از بازماندگان آنان را مجبور به اقامت در آذربایجان کرد. در محلی که بعدها اعراب آن را باب‌الابواب نام نهادند، دژ و شهری بنا کرد تا از هجوم اقوام ساکن سرزمین‌های شمالی جلوگیری کند و چندین قرن از این محل برای این منظور استفاده شد.

شخصیت انوشیروان برای گویندگان و مؤلفان جذاب بود. از جمله، در آثار قدامه[۹۷] و یاقوت[۹۸] به این شرح برمی‌خوریم: «انوشیروان از خصومت خزران بیمناک بود، از راه مسالمت باب مکاتبه را با شاه ایشان گشود و پیشنهاد رفع کدورت و اتحاد عرضه داشت. تقاضای ازدواج با شاهزاده خانم خزری کرد و خواست تا دختر خود را در عوض به خاقان خزر بدهد. خاقان از این پیشنهاد استقبال کرد. انوشیروان پذیرای عروس خود شد. اما دختری را که در عوض داد از خانواده سلطنتی نبود. آن گاه انوشیروان و خاقان خزر در محلی که «برشلیه» نام داشت با یکدیگر دیدار کردند و روزی چند به مجالست با هم پرداختند و با یکدیگر انس یافتند و الفت و مهر ظاهر ساختند. آن گاه، انوشیروان به جمعی از خاصان و محرمان خود دستور داد تا بخشی از اردوگاه خزران را به آتش کشند و چون خاقان به انوشیروان شکایت برد، وی انکار کرد که خود فرمان این کار را داده یا از آن آگاه بوده است. سپس، انوشیروان دستور داد تا بخشی از اردوی خود او را آتش زنند و صبح به نزد خاقان رفت و با تظاهر به خشم شکوه کرد که یارانش به قصد انتقام اردوی او را به آتش کشیده‌اند و به‌صرف گمان درصدد انتقام برآمده‌اند. سرانجام گفت هر چند میان او و برادرش خاقان عقد مودت و دوستی استوار شده است، میان دو سپاه صلح برقرار نیست. بنابراین، صلاح در آن است که دیواری در میان ساخته شود تا از یکدیگر جدا باشند. خاقان راضی شد و اجازه داد که ایرانیان به تقویت استحکامات دربند بپردازند. بعدها خاقان متوجه شد که انوشیروان او را فریب داده و نه‌تنها عروس دروغین برای او فرستاده، بلکه بر ضد او در دربند حصار ایجاد کرده است. هر چند خشمگین شد، دیگر کاری از او ساخته نبود.»

دور نیست که این داستان یا چیزی شبیه به آن همان «حیلهٔ جنگی مشهور» باشد که مسعودی به آن اشاره می‌کند اما بی‌تردید واقعیت تاریخی ندارد. رویدادی که پریسکوس یونانی گزارش کرد که در زمان فیروز اتفاق افتاده بود، قسمت اول داستان را تشکیل می‌دهد.[۹۹] داستان را از آن رو با انوشیروان مربوط کرده که وی یکی از دختران سینجیبو

[سینجبوا] (ایستّمی)[۱۰۰] را به زنی گرفته بود. تردیدی نیست که انوشیروان عامل بنای دیوار دربند برای تحکیم استحکامات دفاعی قفقاز بوده است اما زمینه‌چینی نیمه آخر رویداد داستان‌سرایی محض است. آنچه تفاوت میان افسانه‌سرایی و حقیقت تاریخی را بدیهی می‌سازد، نقل قول دیگری از طبری است[۱۰۱] که می‌گوید:

و چنان بود که سینجبوای خاقان از همه ترکان قوی‌تر و برتر بود و سپاه بیش‌تر داشت. همو بود که با «ورز»[1] پادشاه هیطالیان پیکار کرد و از بسیاری و دلیری هیطالیان بیم[۱۰۲] نکرد و ورز شاهنشاه را با بیش‌تر سپاهیانش بکشت و اموال وی را به غنیمت گرفت و دیارشان را ــ جز آن که کسریٰ گرفته بود ــ به تصرف آورد. او قوم بنجر، بلنجر و خزرها را مجذوب خود کرد[۱۰۳] تا به اطاعت وی گردن نهادند و خبر دادند که ملوک فارسیان بـه آن‌هـا فـدیه‌ای می‌داده‌اند تا به دیارشان حمله نبرند. سینجبوا یا یکصد و ده هزار سپاهی بیامد، به نزدیک دیار صول رسید، کس پیش کسریٰ فرستاد و خواست که کسریٰ مال بدو فرستد و فدیه‌ای را که پیش از پادشاهی کسریٰ به قوم بنجر، بلنجر و خزرها می‌داده‌اند به آن‌ها دهد و تهدید کرد که اگر زود نفرستد، به دیار او حمله می‌برد و جنگ می‌اندازد. کسریٰ به تهدید وی بی‌اعتنا بماند و آنچه خواسته بود نداد که دربند صول را محکم کرده بـود و راه‌هـا و دره‌هـایی کـه سینجبوای خاقان در پیش داشت، استوار بود و مرز ارمنیه با پنج هزار سوار و پیاده از تطاول دشمن مصون بود.

چون سینجبوای خاقان بدانست که کسریٰ مرز صول را استوار کرده است، ناامید شد و با سپاه خویش بازگشت و آن گروه دشمن که در مقابل گرگان بودند، به دژهـایی کـه کسـریٰ ساخته بود دست‌اندازی و غارت نتوانست و در نبرد چیره نشد.

از این گفته برخلاف قول‌های قدامه و دیگران بوی صداقت و واقعیت مـی‌آید. بـر ایـن اساس می‌توان رأی داد که پاره‌ای از اقوامی که بعدها جزو شاهنشاهی خزرها شدند و شاید خود خزران به پیشوایی ترکان غربی به زد و خورد با ایرانیان می‌پردازند. این اتفاق احتمالاً در فاصله شکست هیاطله در حوالی ۵۶۷[۱۰۴] و مرگ سینجبوا در حوالی ۵۷۵ یا ۵۷۶[۱۰۵] رخ داده است. سال بعد پسر سینجبوا نیرویی را به یاری اوتیغورها[2] فرستاد تا در محاصره شهر بوسپوروس[3][۱۰۶] (کرچ)[4] در کریمه شرکت کنند. آشکار است که در این دوره ترکان غربی در شمال قفقاز فعالیت گسترده‌ای داشتند اما موضوع ملاقات انوشیروان بـا پـادشاه ترکان یا پادشاه خزران در «برشلیه» به شیوه‌ای که در شرح قدامه آمده است، تأیید نمی‌شود.

---

1. W-r-z
2. Utigurs
3. Bosporus
4. Panticapaeum, Kertch

داستان‌های دیگری نیز از انوشیروان نقل شده است: چون بنای دیوار دربند پایان گرفت، تختی بر نوک کوه مشرف بر دریا گذاشتند تا انوشیروان بر آن تکیه زند. هیولایی سخنگو سر از آب به در آورد و خطاب به انوشیروان اعلام کرد که تا به حال هفت بار این دروازه بسته و به همان تعداد دفعات نیز گشوده شده اما تقدیر بر این بوده است که انوشیروان آن را برای همیشه مسدود کند. داستان دیگری که به همین اندازه شگفت‌انگیز است این‌که چون ساختن دیوار به پایان رسید، انوشیروان به تحقیق در بارهٔ دریای قزوین پرداخت و آگاه شد که از طریق کرانه دریا تا شهر البیضاء خزران چهار ماه راه است. تصمیم گرفت این موضوع را خود تجربه کند. هر چند که به او گفتند در شمال دریای خزر گردابی هولناک است که چون کام شیر هیچ کشتی را از آن رهایی نیست، توجهی نکرد و به کشتی نشست و به گرداب رسید. به طور معجزه‌آسا از خطر نابودی رهایی و به مقصود دست یافت و پس از مدتی به سلامتی بازگشت.[۱۰۷] مجموع این داستان‌ها که مطابق سنت معمولی داستان‌های عاشقانه و خیالی مشرق‌زمین پرداخته شده، آرایشی است بر قامت واقعیت ایجاد استحکامات نظامی به فرمان انوشیروان در گذرگاه دربند.

هرمز پسر انوشیروان (۵۷۹-۵۹۰) جانشین پدر شد. هرمز نه‌تنها در زمان حیات پدر با سینجبوای خاقان[۱۰۸] دست و پنجه نرم کرده بود، بلکه چون به سلطنت ایران رسید با اتحاد موقتی ترکان روبرو شد که می‌گویند شاهنشاه ترک آن را رهبری می‌کرد. در این اتحادیه ضد ایرانی، یونانیان و خزران نیز شرکت داشتند، هرمز به امپراتور یونان[۱۰۹] (بیزانس) نامه نوشت، تقاضای صلح کرد و وعده داد که در عوض شهرهای قفقاز را ــ که پدرش تصرف کرده بود ــ پس دهد. این پیشنهاد پذیرفته شد. آن‌گاه، فرماندهان سپاه ایران را رهبری کرد تا علیه بزرگ خزران (صاحب‌الخزر) لشکرکشی کنند و آنان را از سرزمین‌های ایرانی بیرون برانند. «با این تمهیدات هرمز را خیال از پشت سر آسوده شد تا به مقابله با ترکان بپردازد و حواس خود را متوجه آنان کند.» آنچه در این ماجرا از دیدگاه تحقیق حاضر جالب به نظر می‌رسد، روابط خزران با ترکان است.

ظاهراً خزران به فرمان ترکان حمله می‌کنند و از قرار معلوم به شاهنشاهی ترکان غربی تعلق دارند. به هر حال دلیلی در دست نداریم که تصور کنیم در این تاریخ خزران مستقل بوده‌اند. حمله به ایران را در سال یازدهم سلطنت هرمز می‌دانند، یعنی تقریباً ۵۸۹ میلادی. با سلطنت هرمز به جایی می‌رسیم که اشاره به خزران در دیگر منابع نیز آغاز می‌شود، به‌ویژه در منابع سریانی و از جمله آثار میخاییل و زکریا رهتور[۱۱۰] مؤلف یونانی

پروکوپیوس دربارهٔ اقوام ساکن نواحی شمال قفقاز در دورهٔ خود ــ یعنی نیمهٔ دوم سدهٔ ششم ــ می‌گوید: «آلان‌ها و آبخازها که مسیحی و از دوستان روم بودند، همراه با زیخ‌ها[1] ــ یعنی چرکس‌ها ــ در این ناحیه زندگی می‌کردند و هون‌های سابیر با دیگر اقوام هون آن طرف‌تر سکنی داشتند. در اثنای سلطنت امپراتور آناستاسیوس (۴۹۱-۵۱۸) امبازوکِ هون بر دربند دریای قزوین مسلط بود و پس از مرگ او کبد[2] نامی جانشین او شد.» از گفته پروکوپیوس چنان برمی‌آید که قوم سابیر جمعیت زیادی داشته[۱۱۱]، به طوایف متعدد تقسیم شده و در همسایگی قفقاز زندگی می‌کرده‌اند و ظاهراً راجع به خزران و خزرها هیچ نمی‌دانسته‌اند.

با اصطلاح سابیر آشنا نیستیم چون برای نخستین بار است که در این بحث می‌آید. اما پروکوپیوس اولین و یگانه مورخی نیست که به آنان اشاره می‌کند. بنا به گفته پریسکوس،[۱۱۲] در سدهٔ پنجم (پیش از ۴۶۵)، زیر فشار آوارها از زادگاه خود در مشرق رانده و در محدودهٔ اروپا ظاهر می‌شوند. در سدهٔ بعد، جوردانس آنان را یکی از دو شاخه بزرگ هون‌ها[۱۱۳] می‌نامد. تئوفانس در تأیید گفته‌های پروکوپیوس می‌افزاید که سابیرها در حوالی سال ۵۱۴ از دربند دریای قزوین گذشتند و به کاپادوکیه و غلاطیه هجوم آوردند.[۱۱۴]

بنابراین، به نظر می‌رسد سابیرها مدت‌های مدیدی در مرزهای غربی ایران ــ حتی پیش از پیدا شدن سروکله ترکان غربی ــ با ایرانیان دشمنی داشته‌اند. پس از نیمه دوم سدهٔ ششم، دیگر در هیچ یک از مآخذ آنان را قومی مستقل نشناخته‌اند. شاید این نکته نیز خالی از اهمیت نباشد که در حوالی ۵۷۶، یونانیان بخشی یا لااقل باقی‌مانده آنان را به سواحل جنوبی رود کُر کوچاندند و در آن‌جا سکنی دادند.[۱۱۵] می‌گویند در همین روزها خزران سیادت خود را بر اقوام شمال قفقاز استحکام بخشیدند. زیرا اگر به اشاره‌های قبلی در مورد حضور خزران در این نواحی شک باشد، بعدها دیگر در این باره تردیدی نیست. مسعودی (سدهٔ دهم) می‌گوید: «خزران را به ترکی سابیر می‌نامند.[۱۱۶] این معنا را می‌توان تلویحاً از آنچه محمود کاشغری[۱۱۷] (سدهٔ یازدهم) می‌گوید نیز استنباط کرد که «در آغاز این دو قوم از یکدیگر جدا بوده‌اند».[۱۱۸] برای توجیه این مطلب چرا بعدها یکی دانسته شده‌اند، باید فرض کرد که خزران سابیرها را در خود مستحیل کرده‌اند. به هر حال، چنان می‌نماید که در اواخر سدهٔ ششم یا اوایل سدهٔ هفتم در ساختار و تشکیلات طوایف ساکن شمال قفقاز

---

1. Zichs 2. Kabad

تجدید نظر کلی روی می‌دهد. فقط سایرها نیستند که دیگر اسمی از آنان در منابع برده نمی‌شود، اسامی طوایف کهنی چون اوتیغور، سمندر، بلنجر و غیره نیز از رواج افتاده است. این رویداد تصادفی نیست و بی‌تردید با اعتبار و حیثیت روزافزون خزران مرتبط است.

از طریق منابع مختلف ــ از جمله مآخذ یونانی، ارمنی و گرجی ــ از حوادثی که سبب ایجاد رابطه میان آنان و امپراتور یونان [بیزانس] ــ هراکلیوس ــ شد، آگاهی نسبتاً مفصلی داریم. در سال ۶۲۷ میلادی، هراکلیوس برای منحرف کردن نیروهای مسلح ایران که به کشور او حمله کرده بودند، به تفلیس لشکرکشی کرد. در آنجا خزران که تحت فرمان زیبل[1] ــ که پس از خاقان شخصیت دوم خزری بود ــ از دربند دریای خزر هجوم آورده بودند، به او پیوستند. گیبون شرح کاملی نوشته است از استقبالی که خزران از هراکلیوس کردند.(۱۱۹) زیبل پسر خود را به حضور هراکلیوس معرفی می‌کند، چهل هزار سپاهی به خدمت او می‌گمارد و به کشور خود بازمی‌گردد. هراکلیوس همراه نیروهای خزری وارد خاک ایران می‌شود. با فرا رسیدن زمستان، متحدان مورد حملات جانکاه و خونین ایرانیان قرار می‌گیرند و خزرها که از شیوه جنگیدن یونانیان دلخوش نبودند، به‌تدریج عقب‌نشینی می‌کنند. هراکلیوس به پیشروی خود ادامه می‌دهد و هنگامی که به فاصلهٔ سه روز از پایتخت ایران به تیسفون می‌رسد، وقوع انقلاب در ایران سبب مرگ خسروپرویز می‌شود. پسر خسروپرویز با هراکلیوس صلح می‌کند و او در سال ۶۲۸ بازمی‌گردد.(۱۲۰)

شرح ارمنی این رویدادها متفاوت است.(۱۲۱) در سال ۶۲۵ خزران به ارمنستان هجوم می‌آورند، آنجا را غارت و چپاول می‌کنند و از طریق دربند دریای قزوین به سرزمین خود بازمی‌گردند. سال بعد، خاقان خزر تصمیم می‌گیرد حمله به ارمنستان را خودش رهبری کند. فرمان صادر می‌شود:

> طوایف و اقوام و ساکنان کوهستان‌ها و دشت‌ها ــ چه آنان که خانه‌نشینند و چه آنان که چادرنشین، چه آن‌هایی که سر خود را می‌تراشند و چه آن‌ها که گیسوان خود را بلند می‌کنند و می‌بافند ــ همه باید مهیا و آماده باشند تا به محض رسیدن دستور حرکت کنند.

چون زمان معیّن فرا رسید، خزران به جنبش درآمدند و پایگاه «تزور»[2] (دربند) را تصرف و ویران کردند ــ همان دژی که ایرانیان برای استحکام آن از هیچ کوشش و هزینه‌ای دریغ نکرده بودند. خزران رو به جنوب سرازیر شدند و پس از قتل‌عام مردم، غارت اموال و

---

1. Ziebel 2. Tzur

خراب‌کردن آبادی‌ها سرانجام به تفلیس رسیدند و در آن‌جا ــ همان گونه که آمد ــ به هراکلیوس پیوستند. دو سپاه با کمک یکدیگر تفلیس را محاصره می‌کنند و نزدیک بود شهر تسلیم شود اما نیروهای کمکی ایرانی از راه رسیدند و مانع از سقوط شهر شدند. متحدان تصمیم به عقب‌نشینی گرفتند و موافقت کردند که سال بعد حملهٔ خود را تکرار کنند: پس از این، ظاهراً در سال ۶۲۶، امپراتور یکی از سرداران خود به نام آندریاس را مأمور مذاکره با خزران کرد. برای دستیابی به شرایط نهایی توافق، گروهی مرکب از یک هزار سوار خزری به قسطنطنیه رفتند. اگر روایت مربوط به مذاکره درست باشد، حق بود پیش از ملاقات در تفلیس صورت گرفته باشد. سال بعد، پادشاه شمال نیروهایی را که وعده داده بود به فرماندهی پسر برادرش ــ که شات[1] (شاد) نام داشت ــ روانه کرد و اینان ارّان و آذربایجان را به خاک و خون کشیدند.

بر طبق همین منبع، در سال ۶۲۸ خزران وارد ارّان شدند و پس از تصرف بردعه و تحت فرماندهی جبوخاقان در جهت مغرب به تفلیس حمله بردند. شهر گرجی را به محاصره گرفتند و اندکی بعد هراکلیوس و سپاهیان یونانی او که در ایران پیروز شده بودند، به آنان ملحق شدند. اما شهر در برابر هجوم متحدان پایداری کرد و هر دو سپاه مجبور به عقب‌نشینی شدند. بعدها، خزران تحت فرمان جبوخاقان و فرزندش شات تفلیس را تصرف کردند. پس از سقوط شهر دو تن از بزرگان شهر را نزد جبوخاقان آوردند و او در نهایت وحشیگری با آنان رفتار کرد و پس از کور کردن و جداکردن اعضا و جوارح آنان، سرانجام بر دیوارهای شهر میخ‌کوبشان کرد. در همین منبع اضافه شده است که «پادشاه شمال» پس از دریافت باج و خراج از طلاکاران و نقره‌گدازان (؟) و معدنچیان آهن و ماهیگیران رود کُر به سرزمین خود بازمی‌گردد. در سال ۶۲۹-۳۰ شاه خزران مقدمات هجوم جدیدی را فراهم می‌آورد. سه هزار سوار به فرماندهی چورپان ترخان پیش‌قراول روانه می‌کند. نیروهای ده هزار نفری ایرانیان از خزرها شکست می‌خورند و مهاجمان در سراسر ارمنستان، گرجستان و ارّان پراکنده می‌شوند.

لزومی ندارد که تناقض‌گویی‌های این گزارش‌ها را هماهنگ کنیم. آنچه در این مطالعه اهمیت دارد، تشخیص هویت فرماندهان و بزرگان خزری است. تئوفانس پس از ذکر این‌که هراکلیوس در صدد اتحاد با «ترکان شرقی که خزر نامیده می‌شوند» برآمد، شرح می‌دهد که

1. Shath

چگونه خزران تحت فرماندهی زبیل ــ که پس از خاقان دومین شخصیت است ــ از دربند دریای قزوین هجوم می‌آورند. زبیل در تفلیس پسرش را که هنوز موی صورتش درنیامده بود، به هراکلیوس معرفی می‌کند. در بقیه گزارش از خزران با عنوان ترکان یاد می‌شود. در شرح ارمنی آمده است که «پادشاه شمال» سپاهیان خود را به فرماندهی پسر برادرش ــ که شات (شاد) نام داشت ــ گسیل کرده بود. بعد هم می‌افزاید که جبوخاقان و پسرش شات گرجستان و اران را به خاک و خون کشیدند. بنابراین، زبیل باید همان جبو باشد و پسر زبیل شات (شاد) است و «پادشاه شمال» همان خاقان خزر است و چون تردیدی نیست که جبو (در منابع گرجی جیبغو)[۱۲۲] همان لقب ترکی «یبغو» است که معمولاً به برادران و فرزندان سلطان می‌دادند، به این نتیجه می‌رسیم که زبیل باید یبغویی خزری باشد. اما بر این نتیجه‌گیری ایرادهای اساسی وارد است. اگر زبیل دقیقاً شخصیت دوم بعد از خاقان خزر است (که هنوز تا این زمان وجود او به اثبات نرسیده است)، پس باید معادل «بیگ» خزری باشد که بر طبق منابع عربی متأخر همیشه باید از خاندانی سوای دودمان خاقان باشد.[۱۲۳] اگر هم زبیل با جبوخاقان یکی دانسته شود، آن‌گاه این سؤال پیش می‌آید که چگونه زبردستی را با عالی‌ترین القاب خطاب می‌کنند؟ به‌علاوه، چنین می‌نماید که تشخیص منابع در مورد «جبوخاقان» و «پادشاه شمال» یا سلطان خزرستان ظاهری و سطحی است.[۱۲۴] این مطلب با آنچه تئوفانس می‌گوید که زبیل / جبو پس از خاقان مقام دوم را دارد، ناسازگار است در واقع نه خاقان خزرستان است و نه صاحب لقبی کم‌اهمیت‌تر و رایج در میان خزران (بیگ، یبغو).

نویسندهٔ گزارش ارمنی فقط با یکی از رؤسای خزران آشناست که او را جبو ــ یعنی یبغو و خاقان ــ می‌نامند و به اشتباه آن را با سلطان خزران یکی می‌داند. اما یبغو خاقان از روزگار سینجیبو (سین یا سیر یبغو) لقب فرمانروایان ترکان غربی بوده است.[۱۲۵] بنابراین، همان‌گونه که تئوفانس می‌گوید زبیل فرمانروای ترکان غربی و یکی از رؤسای دائمی بوده اما از نظر مقام در پلهٔ دوم و پس از خاقان، بزرگ همهٔ ترکان بوده است. شاید هم آن کسی باشد که در منابع چینی خاقان ترکان غربی با اسم تونگ چه ـ هو[1] (تونگ یبغو) خوانده شده و مقر فرماندهی او در ناحیه دره‌های «چو» و «طراز» (تلاس) در شمال تاشکند قرار داشته است.[۱۲۶] بنابراین، اوضاع در سال ۶۲۷ همان است که پیش از این دیدیم. خزرها تحت

1. T'ong Che-Hou

فرمان ترکان غربی قرار دارند. هنوز در این عبارات گواهی دال بر وجود خاقان خزر یا «بیگ خزر» دیده نمی‌شود.

مؤید این نتیجه‌گیری این واقعیت است که با آن‌که لقب «یبغو» را می‌توان در میان هون‌ها و حتی آوارها، ترکان غربی و دیگر اقوام ترک ردیابی کرد، اثری از آن در میان خزران دیده نشده است.(۱۲۷) تا آن‌جاکه نویسنده این سطور می‌داند، نه‌تنها در منابع وسیع عربی مربوط به جنگ‌های اعراب و خزرها بلکه در دیگر مآخذ نیز به این لقب برنمی‌خوریم. فقط در عبارتی از مورخ ایرانی و فارسی‌زبان ــ میرخواند (سدهٔ پانزدهم) ــ اشاره‌ای به «یبغو» در میان خزران دیده می‌شود که در جریان پیدایش سلجوقیان از «شاه خزران که یبغو نامیده می‌شود» از یبغو نام می‌برد.(۱۲۸) اما میرخواند در این‌گونه مطالب صلاحیت ندارد. در روایت کهن‌تری از همین داستان، نیای سلجوقیان (توقاق یکی از رؤسای غزها) با «یبغو شاه ترکان» درگیری پیدا می‌کند.(۱۲۹) تردیدی نیست که مراد بزرگ و ولی‌نعمت خود او یعنی یبغوی غزهاست.(۱۳۰)

نکته دیگری باقی مانده است. مؤلف ارمنی ــ سبئوس[1] ــ از «خاقان ممالک شمالی» و سرداری سخن می‌گوید که چپتوخ[2] (ظاهراً یبغو) نام داشته، اهل چینستان (چین) بوده، ارمنیانی چند را پذیرا شده و بعدها پس از گذر از دربند دریای قزوین به یاری هراکلیوس شتافته است.(۱۳۱) ظاهراً اشارهٔ مبهمی به رویدادهای سال ۶۲۷ میلادی است. در اصطلاح «چپتوخ چینستان» به ناچار صورت و شکل اصلی «سینجیبو» را می‌بینیم، به نظر می‌رسد سبئوس از بخش نخستین اسم مفهوم «سین» = «چین» را استنباط کرده است. مطلب از این رو جالب است که توجیهی برای اشارات معماگونه‌ای محسوب می‌شود(۱۳۲) که در «دربندنامه» به خاقان چین شده است و می‌گویند در حوالی سال ۳۲/۶۵۲ هـ. خزران را در جنگ علیه مسلمانان یاری می‌داده است. اگر از این دو متن بگذریم، هیچ گواهی دال بر وجود فرمانروایی ترک با اسم سینجیبو [سنجبو] پس از سدهٔ ششم نداریم. ذکر این نام به هر صورت پس از این زمان اشتباهی تاریخی است.

برای جمع‌بندی آنچه در این فصل آمد، می‌توان گفت که تاکنون هیچ سند یا دلیل مثبتی دائر بر وجود خزران پیش از سدهٔ ششم به دست نیامده است. در نیمه دوم قرن ششم ــ یعنی همزمان با نیرومندی ترکان ــ به گونه‌ای تأیید شده ذکر آنان به میان می‌آید. در نیمهٔ اول سدهٔ

1. Sebeos 2. Chepetukh

هفتم هنوز تحت تسلط ترکان غربی بوده‌اند. بعدها خواهیم دید که در همین قرن استقلال یافته‌اند. روابط خزران با ترکان خالی از ابهام نیست. اما با توجه به آنچه گفته شد، تردیدی نباید داشت که چنین رابطه‌ای وجود داشته است. ولی نمی‌توان اطمینان داشت که این رابطه از طریق پیوند آکاتزیرها با هون‌ها بوده است یا بستگی فرضی با هیاطله.

یادداشت‌های فصل اول

۱. دکتر الن. اس. سی. رس از دانشگاه بیرمنگهام می‌نویسد که در کتاب لغت مجاری آمده است که واژهٔ *huszár* واژه‌ای به عاریت گرفته شده از واژهٔ صرب ـ کرواتی *husar* است که خود آن از لغت یونانی *chosarios* وام گرفته شده است. از قرار معلوم واژهٔ *chosari* از اسم خزر مشتق شده است.

2. So Zajaczkowski, "Problem," § 2, citing Gombocz, Németh and Rásonyi, and again in his *Studies*.
زکی ولیدی در بارهٔ این تعریف سکوت می‌کند.

3. Cited Zajaczkowski, *ibid*.

4. *Noms turcs*, 207-224 (special article on Khazar).

5. *MélÉmile Boisacq*, Annuaire de l'Institut de Phil. et d'Hist. Or. et Slaves, v(1937), Brussels, 295-312.

6. Ed. Bonn, 220.

7. Ed. Chabot, 381, col. 1, line 9.

8. Ed. Budge, 32b, col. 1, line 15.

9. So Barthold, *E.I.*, art. Bulghar.

10. Ed. Bonn, 282 ff, Chavannes, Documents, 246 ff.

۱۱. مأخذ معلوم نیست. به ظاهر مراد از نیل همان اتیل یا ایتیل (رودخانه) است. اتیل یا اتل = رود ولگا. زئوس منکر بامعنا بودن ولگاست. مارکوارت و چوانه می‌گویند مراد تولا یکی از شاخه‌های رود «اورخون» است که احتمالاً بیش از اندازه در مشرق واقع است.

12. Menander Protector, ed. Bonn, 400.

13. Menander, *ibid*., 282.

14. Cf. Marquart, *Streifzüge*, 488.

۱۵. به همین روال، به نظر می‌رسد نام شهر دیگر و مهم خزری ــ بلنجر ــ نیز در آغاز از اسم گروه ساکن در آن‌جا گرفته شده است.

16. Priscus, ed. Bonn, 197.

17. Ed. Mommsen, 63.

۱۸. شرح استخری از خزران در فصل پنجم ترجمه شده است.

19. *Die Deutschen*, 714-15.

20. *Streifzüge*, 41, n. 2.

۲۱. ابن‌فضلان، سی و یکم.

22. Rubens Duval, cited Chavannes, *Documents*, 250, n. 4.

23. Ed. Pinder and Parthy, 168.

۲۴. مراد «ویي» متأخر است (تاریخ‌های زکی ولیدی).

۲۵. ابن‌فضلان، ۲۹۴ـ اما بر اساس همین روایت زادگاه اصلی خزران را جیحون سفلی معرفی می‌کنند.

۲۶. همان، ۳۲۸.

۲۷. همان، ۳۱۱.

۲۸. تاریخگذاری متن مغشوش است. هم این دو تاریخ را می‌دهد و هم تاریخ دیگری در میان این دو. در دائرةالمعارف بریتانیکا (چاپ چهاردهم) زیر عنوان خزران سال ۱۹۸ ذکر شده است.

Carmoly (*Khozars*, 10, in *Itinéraires de la terre Saine*, brussels 1874)

وقتی از جولوف خزری که بر هفده قوم در حوالی رود ولگا حکومت می‌کرد سخن می‌گوید، لابد به همین رویداد اشاره می‌کند. اینان در تعقیب بخشی از طوایف شورشی در فاصله سال‌های ۱۷۸ تا ۱۹۸ به ارمنستان هجوم می‌آورند. مأخذ اطلاعات کارمولی معلوم نیست.

۲۹. در ترجمهٔ سدهٔ هجدهم وبستون چنین آمده است:

Sub duce ac rege eorum Venasepo Surhaco

کوچرا می‌پندارد مراد دو پادشاه خزر بوده است. (*Die Chasaren*, Vienna 1910,38)

۳۰. برای خلاصه نظرات در بارهٔ موسی خورنی نک:

A. O. Sarkissian *J.A.O.S*, vol. 60 (1940), 73-81.

31. A favorable example of the Georgian accounts in Brosset, *Inscriptions Georgiennes* ect., *M.R.A.*, 1840, 329.

۳۲. ابن عبد ربّه، العقدالفرید، چاپ ۱۳۳۱ هجری قمری، دوم، ۲۱۰.

۳۳. فصل چهارم، ۵۹.

۳۴. نک، شرح استخری در فصل پنجم.

35. Bodleian MS., 1, 874, fol. 71.

۳۶. یاقوت، معجم‌البلدان.

۳۷. ابن عبد ربّه، همان، اول، ۱۶۶.

۳۸. طبری، اول، ۸۹۹. بنا به گفته ابن خردادبه از کسانی که می‌خواستند از سرزمین خزران با الان به ملاقات شاه ایران بروند، در باب‌الابواب پذیرایی می‌شده است تا اجازه شرفیابی برسد.

۳۹. ابن بلخی، فارسنامه، ۹۷.

40. Ed. Houtsma, I, 17.

41. *Ibid.*, I, 203, cf. Marquart, *Str.* 491.

42. I, 217-18.

43. Cf. *Gen.* 10.2.

44. H. A. R. Gibb, *Arab Conquests in Central Asia,* London 1923, 83 ff. Cf. Chapter IV,n. 96.

۴۵. ابن‌فضلان، پس از صفحهٔ ۱۹۶.

۴۶. ابن فضلان، پس از صفحهٔ ۲۴۴.

47. *Mercure de France*, Vol. 229 (1931), 39 ff.

48. B. G. A., v 289.

49. Ed. Reinaud and De Slane, 219.

۵۰. تیبه، ۶۲.

51. "Conversion," 3.

۵۲. طبری، اول، ۲۲۹.

۵۳. خزریا، همان ۲۳، ۱۴۲، ۱۴۸، و ابن سعد، اول ۱، ۲۲ و طبری جلد اول، ۳۴۷.

۵۴. هاشم ابن محمد. مأخذ ابن سعد = هاشم ابن لهراسب السائب الکلبی. در متن ابن فقیه (مقاله مینورسکی با عنوان «مسافرت تمیم ابن بحر به سرزمین اویغورها»، بولتن مدرسه مطالعات آفریقایی و شرقی ۱۹۴۸، بخش دوم سال دوازدهم ۲۸۲).

۵۵. ابن فضلان، ۲۹۴.

56. *Faḍā'il al-Atrāk*, transl. C.T.Harley Walker, *J.R.A.S.*, 1915, 687.

57. Ed. Mehren, 262.

58. Dinawari, *Al-Akhbār al- Ṭiwāl*, ed. Guirgass and Kratchkovsky, 37ff.

۵۹. نقل از زکی ولیدی، ابن فضلان، ۲۹۴.

۶۰. ۱، ۶۹۹.

۶۱. مثلاً:

چو قنطال روسی که سالار بود — شد آگه که گردون بدین کار بود
ز برطاس و آلان و خزران گروه — برانگیخت سیلی چو دریا و کوه

اسکندر می‌گوید:

ز کوه خزر تا به دریای چین — همه ترک بر ترک بینم زمین

و در جای دیگر:

ز دیگر طرف سرخ‌رویان روس — فروزنده چون قبله‌گاه مجوس
به خزرانیان راست آراسته — ز چپ بانک برطاس برخاسته

[خمسهٔ نظامی، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۰، ۱۱۳۵-۱۱۳۱]

۶۲. در فصل نهم مورد گفتگو قرار گرفته است.

۶۳. خاقانی شاعر نیز همین‌طور، نک فصل نهم.

64. Cf. Nöldeke, *Beiträge zur Geschichte des Alexanderromans, Denkschrifte d. Wien. Akad*, B.38, No. 5, 51-53.

۶۵. تاریخ طبری، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، ۸ ـ ۴۲۷.

۶۶. همان، ۴۵.

67. *Catalogus Codicum Orientalium Bibl. Acad. Lugduno- Batavae*, III, 14 No. 927. 68-I, 368.

69. *Turkestan* (*G.M.S.*), 18.

۷۰. پرفسور مینورسکی زحمت ترجمه این عبارت مشکل را پذیرا شد.

۷۱. آیا فره‌خانی‌ها (ایلک‌خانیان) علاقه خاص به خزران داشته‌اند؟ فصل ششم، یادداشت ۱۲۵.

۷۲. مروج‌الذهب، ششم، ۱۲۴.

۷۳. ابن خلدون، چاپ ۱۲۸۴، هجری، دوم، ۱۶۹.

74. *Beiträge zur Kunde der indogermanischen Sprachen*, IV(1878), 22ff.

۷۵. طبری اول، ۸۴۰.

۷۶. طبری اول، ۸۹۵.

۷۷. همان Tzour یونانی که از Tsur ارمنی به‌معنای در (=Chor) گرفته شده است.

78. Ed. Bonn, 220ff.

79. Bury, *Theodosius*, II, 7,n.5.

80. *Ibid.*, 159, with the var. Uroeisakh .

81. *Ibid.*, 161.

82. *Ibid.*, 165.

83. Marquart, *Historische Glossen*, 200; cf. Zeki Validi, *Ibn-Fadlān*, 131.

۸۴. بلاذری، ۱۹۴، ابن خردادبه، ۱۲۳ و به گفته‌ای بلاذری از ایالت شیروان تا باب‌اللان (گذرگاه داریال در قفقاز میانه) ادامه داشت.

۸۵. بلاذری، همان، ابن خردادبه، ۱۲۲ [ترجمه دکتر حسین قره‌چانلو، تهران ۱۳۷۰] «ایالات ارّان، بُرزان و سیسجان در سرزمین خزر قرار داشت.»

86. *Historiae,* ed. Houtsma, I, 203-204.

87. Chavannes, *Documents*, 267-268.

۸۸. زکی ولیدی (ابن فضلان، ۲۹۳) مدعی است که سنت داشتن خاقان در میان خزران قدیمی‌تر از ترکان غربی است. دلیل این مطلب را باستانی‌بودن ترکان (نک بالا) و خصوصیات ابتدایی قوانین خزری می‌داند.

89. Cf. Marquart, *Streifzüge*, 491.

۹۰. طبری، اول، ۲۱۸.

91. See *supra*, nn. 53, 54.

۹۲. تاریخ‌ها از بروکلمن.

۹۳. اشاره اصیل به خزرها در آثار پهلوی شاید در بهمن‌یشت است که تاریخ آن مربوط به همین دوره است. نک اچ. دبلیو بیلی، ایوانیکا، بولتن مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی، جلد یازدهم، بخش اول (۱۹۴۳) ۱ـ ۲.

۹۴. اول، ۸۹۴ ـ ۸۹۵، ظاهراً بخشی از فرمان رسمی خطاب به فرماندار ایرانی آذربایجان و ارمنستان و به هر حال از مأخذ پهلوی (نک پایین).

۹۵. شاید قرائت درست آن همان است که مارکوارت، بولگار (Bulgar) خوانده که شکل پهلوی بلغار است. شاید هم دلالت بر قومی کند که جای دیگر W-n-nd- خوانده شده است. به هر حال معنای آن همانند است. نک فصل سوم.

۹۶. در متن لیدن طبری «ابخاز» آمده است.

۹۷. *B.G.A, vi, 259* همین متن کلمه به کلمه در بلاذری ۶ـ ۱۹۵ آمده اما به جای «خزران»، «ترکان» ذکر شده است.

۹۸. بلدان، باب‌الابواب.

۹۹. نک بالا.

100. Cf. Marquart, *Historische Glossen,* 199.

۱۰۱. اول ۶ـ ۸۹۵، در ادامه منابع پهلوی یادشده در یادداشت ۹۴.

102. Cf. Chavannes, *Documents,* 226.

۱۰۳. متن «ابخاز»، یادداشت ۹۶.

104. Chavannes, *loc. cit.*

105. Chavannes, 242.

106. Menander Prot., ed. Bonn, 404; cf. Chavannes, 241.

۱۰۷. ابن‌فقیه، ۲۸۹.

۱۰۸. دینوری، ۶۹. میرخواند با ذکر نام از دینوری نقل می‌کند که به‌جای سینجبوا خاقان، «خاقان چین» آورده است.

۱۰۹. دینوری، ۸۱. طبری (۱، ۹۹۱) می‌افزاید در همان موقع اعراب در جنوب حمله کردند.

۱۱۰. نک بالا.

111. Procopius, *Hist.* II, XXIX, 15; VIII, iii, 5; I, X, 9-12; VIII, XI, 23.

112. Ed. Bonn, 158. Cf. D. Sinor, "Autour d'une migration de peuples au Ve siécle." *J. A.*, t. 235 (1946-1947), 1-77.

113. *Getica*, ed. Mommsen, 63.

114. Ed. Bonn, 249.

115. Menander Prot., 394.

۱۱۶. تنبیه، ۸۳.

۱۱۷. زکی ولیدی، ابن‌فضلان، ۲۰۳.

۱۱۸. در جغرافیای ارمنی منسوب به موسی‌خورنی به طور مشخص Chazirk و Savirk آمده است.

119. *Decline and Fall of the Roman Empire,* c. 46.

120. Theophanes, ed. Bonn, 485ff.;cf. Chavannes, *Documents.* 252ff.

121. Moses of Kaghankaytuk (Kalankatuk). See Patkanian in *J.A.*, VI.vii (1866), 205ff.; Chavannes, *ibid.* Moses of K. wrote in the 10th century (Minorsky, *Hudūd*, 398).

122. The Georgian Chronicle gives an account of these events (in Brosset, *Histoire de la Georgie*, I, 227-229), but as Marquart remarks (*Streifz.*, 394, n. 2) it is secondary.

۱۲۳. نک فصل پنجم.

124. Cf. Chavannes, *Documents*, 255, n.3.

125. Chavannes, 38, n. 5.

126. Marquart, *Streifz.*, 498; Chavannes *Documents,* 52.

127. Pelliot, "L'origine des T'ou kiue," *T'oung Pao,* 1915, 688, n. 5; Zeki Validi, *Ibnfadlān*, 140.

128. Cited Von Stackelberg, *W.Z.K.M.*, XVII, 58.

۱۲۹. ابن اثیر، نهم، ۱۶۲.

۱۳۰. نک پایین، فصل نهم.

131. Patkanian, *ibid.*, 196; cf. Chavannes, *Documents,* 255,n. 3.

۱۳۲. چاپ کاظم‌بیگ. کاظم‌بیگ (۵۰۱) می‌گوید: طبق گفتهٔ طبری بیست سال بعد خزران به آذربایجان حمله بردند و در صدد جلب حمایت امپراتور چین علیه اعراب بودند. آنچه کاظم‌بیگ «تاریخ طبری» می‌خواند، ترجمه ترکی تاریخ بلعمی است. نک فصل چهارم.

۲

فرضیه‌ای در مورد منشأ اویغوری خزرها

نام «ترک» ابتدا در جریان ظهور قدرتی بزرگ در قرن ششم، که به آن اشاره کردیم، مشهور شد. این نام به درستی به گروه‌هایی اطلاق شده است که متعلق به خانواده‌ای نژادی هستند و در زمان‌های مختلف ظاهر شده‌اند. در این‌که خزرها به این مفهوم وسیع ترک‌نژاد بودند و نه آن گونه که تصور می‌رفته است[۱] فنلاندی (فینو-اویغوری) یا از پشت یافث یا قفقازی‌های نخستین[۲] جای تردید نیست، چون در غیر این صورت القاب سران آن‌ها، داشتن دو پادشاه و بسیاری مطالب دیگر بدون توجیه باقی می‌ماند. بر ماست که بررسی کنیم آیا مردمی همنژاد خزرها و نزدیک‌تر به ایشان وجود داشته‌اند یا خیر.

ظاهراً بر اساس شواهد بسیاری خزرها به اویغورها پیوند می‌یابند. اویغورها مردمی بودند که قبل و بعد از امپراتوری ترک‌ها در شرق می‌زیستند و از احوال ایشان در روایات چینی و نیز کتیبه‌های کهن ترکی باخبر می‌شویم. در بارهٔ حضور اویغورها در غرب نویسندگان بیزانس منابع متعددی برجای گذاشته‌اند. بهتر آن است که ابتدا منابع چینی را بررسی کنیم.[۳]

به گفتهٔ گیبون[1]، چینی‌ها خزران را با نام کوسا[2] می‌شناختند و برای اثبات این ادعای به‌ظاهر تعجب‌آور به تاریخ هون‌ها ـ نوشتهٔ دوگواینس[3] ـ استناد می‌کند.[۴] دوگواینس معادلهٔ کوسا = خزر را از ون ـ هزین ـ تئونگ ـ کتاو[4] گرفته، که آخرین نسخهٔ آن مربوط به سال ۱۳۲۲ بوده است. در این کتاب مقاله‌ای در بارهٔ فو ـ لین[5] یا روم[6] موجود است که واژه به واژه از اثر چینی قدیم‌تری به نام تئونگ ـ تین[7] نوشتهٔ سال‌های ۷۶۶ـ۸۰۱ اقتباس شده است. منبع مورد

---

1. Gibbon
2. Kosa
3. De Guiynes
4. *Wên-hsièn-t'ung-k'ao*
5. Fu- lin
6. Rūm
7. *T'ung- tien*

استفاده برای این بخش از مقالهٔ فو-لین روایت شخصی به نام توهوان[1] است که در جنگ طراز (تلاس)، در ۷۵۱، اسیر اعراب شد و در سال ۷۶۲ به چین بازگشت.(۵) از قرار معلوم، توهوان در بارهٔ خزرهای همسایهٔ شمالی اعراب اطلاعاتی پیدا کرده و در مورد ارتباط آن‌ها با چان(۶)(شام، سوریه) و نیز فو-لین(۷)(روم)، و آنان را ترکان کئو-سا[2] خوانده است. به همین قرار، مطابق تئانگ - شو[3] در سال ۹۴۵ یا ۱۰۶۰ ـ بر حسب دو تحریر مختلف آن ـ ترکان کئو-سا ساکنان شمال امپراتوری بیزانس(۸)، خوارزم(۹) و ایران (۱۰) شمرده شده‌اند. در خبر مربوط به خوارزم این نام با املایی تقریباً متفاوت به صورت ترکان هو - سا[4] ضبط شده است.(۱۱)

در منابع چینی مطلبی به چشم نمی‌خورد که فرض کنیم اصطلاح‌های «چنستان چپه‌توخ»[5] و «خاقان چین» نشان‌دهندهٔ فعالیت چینی‌ها در حوالی بحر خزر است یا این‌که باید آن را شکل مشوش سینجییو (سین یبغو) به‌حساب آوریم. در حالی که این منابع حاکی از آنند که شش یا نُه طایفهٔ اصلی اویغور کو - سا خوانده می‌شدند.(۱۲) آیا کو-سا همان کئو-سا = خزر است؟ معادله بسیار جالب می‌نماید. در حقیقت، ای. اچ. پارکر[6] خالق این معادله بود، کسی که در مورد ارتباط کو-سا با ترکان شادو[7] اظهار داشت: «به نظر می‌رسد بیش‌تر آنان به سوی غرب مهاجرت کرده‌اند، چون در تاریخ سلسلهٔ تئانگ[8] [منظور وی بندهایی از تئانگ شو متذکر در فوق است] از نژادی خزری در شمال غربی اعراب سخن رفته است».(۱۳) جای آن است که متذکر شویم، از نظر پارکر ترکان شادو همان ترکان غربی بوده‌اند.(۱۴) چندی پیش پول پلیو[9]، ضمن نقل قول از مراجع مختلف و ارائه اسناد لازم(۱۵) به صراحت اظهار داشت که به عقیدهٔ وی منظور از خزر و کو-سا قوم اویغور است.

بر اساس کتیبه‌های ترکی اویغورها در عصر امپراتوری ترک‌ها می‌زیسته‌اند. در سال ۷۴۲، اویغورها عضو اتحادیه‌ای بودند که قدرت ترک شرقی را نابود کرد و پس از آن تا سال ۸۴۰ در منطقهٔ رود اورخون[10] سیادت داشتند.(۱۶) اما به تحقیق در روایات شرق دور بیش از این‌ها می‌توان از ایشان خبر گرفت ـ یعنی زمانی که تحت رهبری وئی(۱۷) متأخر و احتمالاً حتی قبل از آن، در زمان وئی نخستین (۱۸) (۲۲۷-۲۶۴) در رأس اتحادیهٔ طوایف

---

1. Tu Huan
2. K'o-sa Turks
3. *T'ang-shu*
4. Ho-sa Turks
5. "Chenastan Chepetukh"
6. E.H. Parker
7. Shado
8. T'ang
9. Paul Pelliot
10. Orkhon

قرار داشتند. طبق یکی از تحریرهای تانگ ـ شو، آنان اولاد هیونگ ـ نو[۱۹](هون‌ها) بودند. لازم است این اسناد را با نوشته‌های نویسندگان بیزانسی کنار هم بگذاریم، پیش از این به بندی از نوشتهٔ پریسکوس اشاره کردیم که در بارهٔ ظهور سابیرها[1] حوالی سال ۴۶۳ بود. در این زمان، زعمای سه قوم ساراگورها [ساری‌اوغورها][2]، اونوگورها [اون‌اوغورها][3] و قومی دیگر ـ احتمالاً اویغورها[۲۰] ـ خود را در خطر احساس کردند و به رومیان پناه بردند. روشن است که این اقوام همسایگان بیزانس بودند و به احتمال، یک قرن بعد هنگامی که در ۵۵۸ برای نخستین بار قبایل هونی[4] و وار[5] ـ که خود را آوار[6] می‌خواندند اما در واقع اویغور بودند ـ از جانب شرق سر رسیدند، همچنان در جای خود قرار داشتند.[۲۱] زیرا روایت شده است که از راه‌رسیدگان با حضور خود وحشت شدیدی در میان اونوگورهای بارسلت[7] (بارسیلی‌ها)[8] و سابیرها برانگیختند،[۲۲] حتی در روایتی مشابه آمده است که به اوتی‌گورها [اوت‌ایغور][9] و سابیرها حمله کردند[۲۳] موقعیتی که در آن، گروه‌های اویغور از قبل از سال ۴۶۵ متعاقب یکدیگر به جانب غرب روی آوردند تا سرانجام درون خاک اروپا جای گرفتند، غیرمعمول می‌نماید. از وجود اویغورها در غرب ولگا به سال ۵۶۹[۲۴] و نیروی اوتی‌گورها که در سال ۵۷۶ بوسپوروس (کرچ)[10] را محاصره کردند،[۲۵] خبر داریم و این که هر دوی این گروه‌ها مطیع ترکان غرب بودند. روشن است که این جریان تا سال ۵۹۶ کامل نشد.[۲۶] همان‌گونه که دیدیم، در این تاریخ بخشی از «وارچونی‌ها»[11] به اروپا رسیده بودند.

مسلم است که تمامی اویغورها رهسپار غرب نشدند. آنچه درمی‌یابیم این است که در سرزمین تحت سلطهٔ ترکان ـ و شاید فراتر از آن ـ مردمی بیگانه زندگی می‌کردند که به ظاهر متحمل شکستی سخت و قتل‌عامی کینه‌جویانه شده بودند.[۲۷] از میان‌رفتن ترکان غربی در ۶۵۲-۶۵۷ و پس از آن ترکان شرقی به دست اتحادی که اویغورها رکنی از آن بودند، اصولاً اتفاقی نبود. می‌دانیم که چندی بعد، قدرت خزرها جانشین قدرت ترکان غربی شد. ظاهراً در این هنگام، خزرها با پشتیبانی گروه‌های دیگر ـ از قبیل زبندر (سمندر)[12] و کوتزاگرها[13] (بلغارها)[۲۸] ـ برای تشکیل امپراتوری خود گام‌های بلندی

1. Sabirs
2. Saragurs
3. Onogurs
4. Hunni
5. Var
6. Avars
7. Barselt
8. Barsilians
9. Utigurs
10. Kertch
11. Varchonites
12. Zabender(Samandar)
13. Kotzagers

برداشتند.[۲۹] بدیهی است که انتساب قبیلهٔ خزر (کو-سا) به نژادی با سابقهٔ حاکمیت موجب می‌شد رهبری بناحق و جبری[1] آن، چه قبل از ۶۵۷ و چه بعد از آن، آسان‌تر پذیرفته شود. میراث مشکوک «وارچونی‌ها» ایشان را به تبار والایی منسوب نمی‌کرد.[۳۰]

بحث در مورد این‌که می‌توان خزرها را همان اویغورهای کو-سا دانست، بدون استدلالی برهانی جنبهٔ پیشنهادی دارد و چندان مسلم نیست. ملاحظات گوناگون مؤید این نکته است که شاید در مجموع این پیشنهاد صحیح بوده است و اینک می‌توان آن را مورد توجه قرار داد. شاید روایتی که میخائیل سیروس[2] و بار هبریوس[3] نقل کرده‌اند، و در فصل پیشین ذکر شد، مؤید آن است که طبقه‌ای از اویغورهای اولیه در سرزمینی می‌زیسته‌اند که به خزریه مشهور شده است. طبق این روایت، مردمی موسوم به پوگورایا[4] یا پانگورایا[5] از جمله مللی هستند که قبل از رسیدن خزرها و بلغارها اروپای شرقی را اشغال کرده بودند و این واژه در شکل موجود خود به‌کار نمی‌آید و کوشش‌های گوناگونی صورت گرفته است تا آن را قابل مفهوم کند. برونز[6] و کی‌رش[7] ــ نخستین ویراستاران بار هبریوس ــ آن را به «هنگرین‌ها» و والیس بادج[8] آن را به «پانگورین‌ها»[9](۴) تصحیح کرده‌اند، ولی مارکوارت پیشنهاد کرد که متن به صورت «مردم بلنجر»[۳۱] اصلاح شود که این پیشنهاد معقول به نظر می‌رسد. اما از آن‌جاکه بار هبریوس در جایی واژه‌ای مشابه آن را برای اویغورها استعمال کرده، شاید لازم است در این‌جا نیز به این صورت خوانده شود.[۳۲] این اویغورها همان کسانی هستند که بنا به گواهی منابع یونانی از قبل در اروپا سکونت گزیده بودند.

همچنین، به گفتهٔ ابن‌فضلان در میان سران دولت خزر به لقب جاوشیق ـ ر[10] برمی‌خوریم. شاید بخش آخر این اصطلاح همان اویغور باشد، چنان‌که آن را به صورت چاوش اویغور ــ احتمالاً به معنای «سردار اویغورها» ــ تفسیر کرده‌اند. البته توضیحات دیگری هم عرضه شده است.[۳۳]

در میان رسوم خاقان خزر ــ آن گونه که ابن‌فضلان شرح داده است[۳۴] ــ و روایتی در بارهٔ شاه توغوزغز[11][۳۵] شباهت‌هایی به چشم می‌خورد که می‌توان به آن‌ها استناد کرد. تمامی مفسران توافق دارند که توغوزغز در منابع عربی به معنی اویغور است.[۳۶] در این

1. *Delacto*
2. Michael Syrus
3. Bar Hebraeus
4. Puguraya
5. Panguraya
6. Bruns
7. Kirsch
8. Wallis Budge
9. "Pangurians"
10. Jāwshygh-r
11. Toghuzghuz

مورد به نظر می‌رسد که منظور از آن اویغورهای تیان‌شان (حدود ۸۶۰) باشد.(۳۷) پادشاه ایشان ــ مانند خاقان خزر ــ خود فرمان نمی‌راند بلکه «همهٔ امور این کشور به دست وزیران و درباریان [حاجبان] اداره می‌شد.» خاقان خزر شصت کنیز داشت و شاه توغوزغز (سیصد و) شصت کنیز. شاه توغوزغز سالی یک دفعه بارعام می‌داد اما بنا به گفتهٔ ابن‌فضلان، خاقان خزر هر چهار ماه یک بار در ملأعام ظاهر می‌شد و در این هنگام، مانند شاه توغوزغز رعیت در برابر او سجده می‌کرد. اگر آنچه گفته شد عملاً در میان اویغورهای تیان‌شان رایج بوده است، می‌توانیم میان آنان و خزرها رابطه‌ای پیدا کنیم.

آنچه اکنون از لهجهٔ اویغوری به‌جای مانده است، مؤید ارتباط زبان‌شناختی احتمالی میان خزرها و اویغورها نیست. اعتقاد عمومی بر این است که لهجهٔ خزری به شاخه‌ای به اصطلاح فرعی تعلق داشته است و به همین مناسبت، آن را ترکی «لیر»[1] نامیده‌اند در برابر ترکی «شاز»[2](۳۸) که تقریباً همهٔ لهجه‌های ترکی شناخته‌شده معرف آن هستند. لهجهٔ اویغوری شناخته‌شده نیز ترکی شاز است.(۳۹) شاهدی در دست نیست تا نشان دهد که این لهجه زمانی چیزی دیگر بوده است. اما می‌توان پذیرفت که ترکی «لیر» در زمان‌های بسیار دور رواجی وسیع داشته است. اگر خویشاوندیِ اویغوری خزر پذیرفته شود، نباید در بحث زبان‌شناختی به نتیجه‌ای غیر از این برسیم.(۴۰)

به ناچار باید متذکر شویم که نام‌های ملی بلغارها و باشگیرها[3] به دلیل اختلاف ترکی «لیر» و «شاز» در اصل یکی بوده است.(۴۱) بل[4] یا بیل[5] در ترکی «لیر» همان بِش[6] در ترکی شاز است و بخش آخر هر دو کلمه، گود[7] یا گِر[8] یکی است. هر دو نام را به معنی «پنج اوگور (اویغور)» گرفته‌اند. اگر این اشتقاق صحیح باشد، تأیید دیگری برای فرضیه‌ای است که در این فصل مورد بحث قرار گرفت، زیرا تردیدی نیست که خزرها و بلغارها در همهٔ ایام روابط نزدیکی با هم داشته‌اند.

---

1. "Lir"
2. "Shaz"
3. Bashkirs
4. *bil*
5. *biel*
6. *besh*
7. *-gur*
8. *-gir*

یادداشت‌های فصل دوم

۱. کلاپورث در مجلهٔ جغرافیایی آسیایی، ۱، ۳، ۱۶۰.

2. Bashmakov, *loc.cit*, cf. N. Slouschz in *Mélanges H.Derenbourg*. Even Dubnov (Weltgeschichte des Jüdischen Volkes, Berline, n.d., IV 247) thinks of the Khazars as coming from the south of the Caucasus, but rightly regards them as Turks.

۳. در واقع، پرفسور هالون از سر محبت تمام اطلاعات مربوط به منابع چینی را در اختیار من گذاشت.

۴. انحطاط و سقوط امپراتوری دوم، فصل ۴۸.

5. Hirth and Rockhill, Chao Ju- Kua, 108ff; Pelliot, "Les artisans chinois á la capitale abbaside en 751- 762," T'oung Pao, XXVI (1928- 1929), 110ff.

6. Wên- hsièn t'ung- k'ao, 339, 19b=T'ung- tien, 193, 24a. Professor Haloun translated: "The country of Chan is situated on the western borders of the Ta-shih [Abbasids]... in the north it is limitrophe to the K'o-so Turks. To the north of the K'o-sa there are still other Turks".

7. Wên-hsièn t'ung-k'ao, 339, 3a=T'ung-tien, 193, 11b, translated by Hirth, China and the Roman Orient, 83.

8. T'ang-shu, 221, trnslated Hirth, ibid., 56.

9. T'ang-shu, 221b, 27, translated Bretschneider, Researches, II, 93, and Chavannes, Documents, 145.

10. T'ang-shu, 221b, 64, translated Chavannes, ibid, 170.

۱۱. احتمالاً در این مورد به روایتی مستقل از توهوان استناد شده است.

۱۲. چاوانس[1]، اسناد، ۹۴.

۱۳. تاریخ هزار سالهٔ تاتارها، چاپ دوم، ۱۹۸.

۱۴. همان، ۱۸۰.

15. *Noms turcs*, 208, n.1.

۱۶. مینورسکی، حدود، ۲۶۴.

۱۷. چاوانس، اسناد، ۸۷ـ۸۹.

18. Marguart, *Streifz*, 45.

۱۹. چاوانس، همان.

۲۰. پریسکوس، چاپ بون[2]، ۱۵۸ اوروگویی[3]، همان ارتامونوف، ۱۳۵ اوروگ‌ها[4]، اما بهتر است اوگوروییِ[5] خوانده شود. در حالی که سندی چون حضور بعدی ساری اویغورها[6] و اون اویغورها[7] در خاور دور در دست داریم (برای مثال، مینورسکی، حدود ۲۶۴ـ۵، ۵۰۹)، فرض این‌که طوایف مورد گفتگو اوگورها(؟) بوده‌اند و نه اویغورها زاید به نظر می‌رسد.

۲۱. ر.ک. فصل یک.

---

1. Chavannes
2. Bonn
3. *Ourōgoi*
4. Urogs
5. *Ougōroi*
6. Sari Uigurs
7. On Uigurs

22. Theophylact Sim., ed. Bonn, 284 (Correct Sarsēlt).
23. Menander Prot., 284.
24. Ibid., 301.
25. Ibid., 404; cf 399.

۲۶. در این‌جا چنین فرض شده است که نام‌هایی از قبیل ساراگورها، اونوگورها و اوتی‌گورها همه جزء مشترکی دارند و می‌توان آن‌ها را به ترتیب «زرد اویغورها»، «ده اویغورها» و «سر(؟) اویغورها» ترجمه کرد. مقایسه شود با زکی ولیدی، ابن‌فضلان. ۲۷۱.

۲۷. تئوفیلاکت، ۲۸۵، که در آن باید نام خاص «کولخ» همان گونه که گیبون قبول داشت (انحطاط و سقوط، فصل ۴۲)، اشاره به رئیس اویغورها باشد نه ملتی ترک و ناشناخته. Cf Marquart Historische Glossen,170. ؛ چاوانس، اسناد، ۲۵۱.

۲۸. ر. ک. فصل یک.

۲۹. به نظر می‌رسد مسئلهٔ فرمانروایی خاقان خزر با فرمانروایی خاقان آوارها (شبه آوارها) ــ که از حدود سال ۵۵۸ به سرزمین‌های اروپایی تاخت و تاز کردند ــ پیوند خورده بود. گفته‌اند که واروچونی‌ها که در سال ۵۹۸ به اروپا آمدند، به خاقان آوار پیوستند اما همه چنین نکردند. اگر: ۱، از میان خزرهای غرب خانواده‌ای حاکم از دوره‌ای قبل (؟ از خاندان اخنا[1]، مقایسه شود با حدود، ۱۶۲) وجود داشته باشد؛ یا ۲، فرمانروایی خاقان خزر با دومین هجوم «واروچونی‌ها» در ۵۹۸ مرتبط باشد؛ یا ۳، خزرها خود حکومت خاقانی برقرار کرده باشند (؟ به تقلید از آوارها). از این سه مورد، احتمال دومی بیش‌تر است، مقایسه کنید با سمندر (زیندر[2]) که نخستین پایتخت خزرها شناخته شده است (متن مسعودی در فصل هفتم). بی‌تردید، تاریخ شروع حاکمیت خاقان‌ها باید بعد از حوادث ۶۵۲-۶۵۷ باشد نه قبل از آن. از سوی دیگر، مطلب یعقوبی در بارهٔ خاقان خزر و نایب او ممکن است اشاره‌ای باشد به سال‌های قبل از آمدن اعراب (حدود، ۶۲۲). از آن‌جا که روشن است در سال‌های ۶۲۷-۶۳۰ خاقان خزری در کار نبوده است (ر. ک. فصل اول)، اگر این منصب بعد از ۶۵۷ برقرار نشده باشد، احتمالاً در دههٔ ۶۳۰-۶۴۰ ایجاد شده است.

30. Cf Chavannes, *Documents*, 88n.
31. *Streifz.*, 491

۳۲. بار هبریوس، چاپ بادج، ص ۱۲۶ الف، اندکی پایین‌تر: ایگورایا[3].

۳۳. از نظر زکی ولیدی (ابن‌فضلان، ۲۶۱) «جاولش‌اگر»[4] ترکیبی است از دو لقب رایج در میان قره‌خانیان، جاولی بک[5] و جاگری بک[6]. زاجاچ‌کوفسکی[7] در بررسی‌ها، ۳۴-۳۵، ۹۷ «جرش‌گیر»[8] را پیشنهاد می‌کند، مأخوذ از یوش[9] یا جوش[10] به معنای «آشتی دادن» همراه با -گر به صورت اسم فاعل و به معنی «حَکَم» یا «داور».

۳۴. ر. ک. فصل پنجم.

۳۵. از رساله‌ای در بارهٔ «آب و هواها» (رسالة‌فی‌الاقالیم)، نسخهٔ خطی کوپرولو[11] ۱۶۲۳، منقول از زکی ولیدی، ابن‌فضلان، ۲۶۳ و ۲۶۸.

---

1. Achena
2. zabender
3. Iguraya
4. Jāwlishagir
5. Jawli_Bek
6. Jagri_Bek
7. Zajaczkowski
8. *Jarashgir*
9. *Yarash*
10. *Jarash*
11. Köprülü

۳۶. نظر مارکوارت مورد تأیید یافته‌های مینورسکی است، تمیم، ۳۰۴.
۳۷. مقایسه شود با زکی ولیدی، ابن‌فضلان ۱۹۷، یادداشت.
۳۸. ر.ک. زکی ولیدی، ابن‌فضلان، ۱۰۵. ان. پوپ[1]، «گوستاو جون رامستدت[2]» در مجلهٔ مطالعات جغرافیایی هاروارد، ۱۴ (۱۹۵۱)، ۳۱۹.
۳۹. مثلاً ساموبلویچ[3] در دایرةالمعارف اسلام، مقالهٔ «ترک‌ها».
۴۰. در مورد مسئله زبان خزرها در فصل‌های بعد بحث شده است.
۴۱. نظر مونکاسی[4]، منقول از زکی ولیدی، ابن فضلان، ۱۴۷.

1. N.Poppe
2. "Gustav John Ramstedt"
3. Samylovitch
4. Munkacsi

۳

تحکیم دولت خزر
و نخستین جنگ عرب ـ خزر (۶۴۲ـ۶۵۲)

به طور قطع، در آغاز گسترهٔ مهاجرت خزرها نسبتاً محدود بود. تا این‌جا آنان را در قفقاز یافته‌ایم. در قسمتی از جغرافیای ارمنستان از حضور ایشان در گرمسیرهای ولگا در زمانی نامشخص گفتگو می‌شود که به سبب آن بارسیلی‌ها از وحشت به جزیره‌ای در میانه رود پناه بردند.(۱) خزرها زمانی با بلغارها اتحادی مستحکم داشتند.(۲) باید توجه داشت که خزرها ساکن اراضی ساحلی میان ولگا و قفقاز بودند، در حالی که بلغارها در نواحی غربی‌تر و دوردست به‌سر می‌بردند و مرکزشان دره رود کوبان بود. رابطهٔ این دو گروه همواره به یک قرار نماند. در این‌جا لازم است به ذکر گسترش عظیم خزرها در قرن هفتم بپردازیم که به زیان بلغارها تمام شد و پیامد آن تسلط مستقیم خزرها بر منطقه‌ای وسیع‌تر بود. این منطقه در جانب غرب به رودهای دُن و کوبان می‌رسید.

طبق روایت تئوفانس، بلغارها (اونوگوندورها[1]) در منطقهٔ کوبان تحت رهبری حاکم خزر ـ کوبرات[2] ـ سازمان یافتند. کوبرات هنگام مرگش ـ مقارن ۶۵۰ ـ قلمرو خود را به پنج پسرش سپرد و آنان را چنان متحد کرد که به فکر سلطنت‌های مستقل نیفتند. ایشان از این اندرز عاقلانه سر پیچیدند؛ چون برادر ارشد ـ باتبایاس[3] ـ در میراث پدر باقی ماند اما دیگران جدا شدند. برادر دوم به نام کوت‌راگوس[4] از رود دُن گذشت و در برابر باتبایاس علم مخالفت برافراشت. برادر سوم ـ آسپاروخ[5] ـ اراضی غرب رود دنی‌یستر[6] را به تصرف درآورد، برادر چهارم و پنجم باز هم دورتر به فراسوی دانوب رفتند. بر اثر این از هم پاشیدگی، خزرها که به گفتهٔ تئوفانس «ملتی بزرگ درون خاک برزیلیا[7]، واقع در

1. Onogundurs
2. Kubrat
3. Batbaias
4. Kotragus
5. Asparukh
6. Dniester
7. Berzilia

سرمتیهٔ[1] بزرگ بودند» به پیش تاختند و تا دریای سیاه را تصرف کردند و بر کسانی که باقی مانده بودند، خراج بستند.(۳) این تغییر موقعیت در سال ۶۷۹ کامل شد، یعنی هنگامی که آسپاروخ از دانوب گذشت و بلغارستان کنونی را فتح کرد.(۴)

این روایت را می‌توان مبنای نظری دانست که نام بلغارها را به معنای ده اوگور (اویغور؟) می‌داند. به گفتهٔ کنستانتین پروفیروجنیتوس،[2] بعد از وقایعی که شرح دادیم، نام اونوگوندور به بلغار تغییر یافت.(۵) طبق این نظر، این تغییر بسیار دیر صورت گرفته است. روشن است که اونوگوندرها به محض آن‌که یکی دو اردویشان مطیع خزرها شدند، نام جدید را نپذیرفتند. قبل از این تاریخ هم به وضوح از بلغارها یاد شده است.(۶) در شرح جداگانه‌ای از این حوادث نام دیگری مترادف بلغار آمده، که احتمالاً صورت دیگری از نام اونوگور است.(۷)

در مورد تاریخ خزر، قدیمی‌ترین واقعه در «پاسخ یوسف» روایت شده که سندی است به زبان عبری و بعداً به آن خواهیم پرداخت. این روایت عبارت است از پیروزی خزرها بر مردمی که در این سند و ـ ن ـ نت ـ ر[3] نامیده شده‌اند. این مردم با وجود افزونی شمارشان نتوانستند در برابر خزرها بایستند و خزرها در تعقیب آنان تا رود دونا[4] (ظاهراً دانوب) تاختند. در زمان نویسنده، بازماندگان ایشان همچنان در کنار دونا ــ «نزدیک قسطنطنیه» و خارج از حد حکومت خزرها ــ می‌زیستند. بی‌شک، این هم روایت دیگری است از داستان تئوفانس. از آن‌جا که مطابق حدودالعالم (قرن دهم) در قفقاز مردمی به نام و ـ ن ـ ند ـ ر زندگی می‌کردند که به طور قطع از بقایای بلغارها بوده‌اند(۸)، نیازی به اثبات این نکته نیست که در رسم‌الخط عبری تغییر اونوگوندر به و ـ ن ـ نت ـ ر امکان‌پذیر است. ن ـ ند ـ ر[5] مندرج در گردیزی(۹) و شاید هم و ـ ب ـ ند ـ ر[6] در ابن اثیر(۱۰) که مطابقند با ن ـ ذ ـ روایه[7] حافظ ابرو(۱۱) و و ـ ل ـ ند ـ ر[8] در مسعودی(۱۲) با نام و ـ ن ـ ند ـ ر مرتبطند. محتمل می‌نماید که پاره‌ای یا تمام این واژه‌ها حاوی نام قدیم بلغارها باشد.

در «پاسخ یوسف» به جایگاه خزرها قبل از آمدن به سرزمین تازه تصرف اشاره‌ای نشده

---

1. Sarmatia
2. Constantine Prophyrogenitus
3. W_ n _ nt _ r
4. Dūna
5. N _ nd _ r
6. W_ b_ nd_ r
7. N_ ndh_ rwayh
8. W_ l _ nd _ r

است. به گفتهٔ تئوفانس ـ چنان که پیش از این نقل شده ـ آنان «از درون خاک برزیلیا واقع در سرمتیهٔ بزرگ» به حرکت درآمدند. نیکوفوروس[1] ـ در روایتی مشابه ـ برزیلیا را بریلیا[2] خوانده است.(۱۳) هر دو صورت در جغرافیای کلاسیک ناشناخته است اما بر اساس منابع شرقی می‌توان این مردم را شناسایی کرد.

در تاریخ ارمنستان «باسیلی‌ها»[3] در کنار خزرها ذکر شده‌اند. به گفتهٔ میکائیل سیروس،[4] نیای خزرها ـ که این قبیله نام از او گرفت ـ برای تسخیر «کشور آلان‌ها که بارسیلیا خوانده می‌شد» به حرکت درآمد. در روایتی که قُدامه از ملاقات انوشیروان و شاه خزرها (به قول بلاذری، شاه ترکان) نقل می‌کند، این دیدار در بارشلیه[5] یا بارسلیه[6] صورت گرفت. در مقایسهٔ این دو نام(۱۴) با برزیلیای تئوفانس به نظر می‌آید که منظور از آن، نام ناحیه‌ای در قفقاز است. در جغرافیای ارمنستان از «مملکت هون‌ها» در شمال دربند(۱۵) و پایتخت آن در «جانب غرب»(۱۶) واقع در واراچان سخن رفته است. پس از آن، در کتاب بیرونی به نقطه‌ای به نام ورثان[7] برمی‌خوریم(۱۷) که به ظاهر میان باکو و دربند قرار داشته است. در یکی از روایات عبری در بارهٔ «یهودی شدن خزرها»(۱۸) این کلمه به صورت «ور(ا)صان» نیز ذکر شده است. واراچان (واراثان) ممکن است همان بارشلیه باشد. مینورسکی قبلاً این تطابق را بسیار محتمل برشمرده بود.(۱۹) روشن نیست که چگونه نام یک محل با دو تلفظ وارد زبان عربی شده است. شاید «ورثان» تلفظ بومی نام محلی است که شامل «واراچان» ارمنی نیز می‌شود، در حالی که «بارشلیه» همانند «برزیلیا» و «بارسلیا» کوششی است برای تطبیق این نام با زبانی دیگر. به نظر می‌رسد زکی ولیدی برحق بوده که «وارچ» و «بارش» را نام یک قبیله دانسته است.(۲۰)

اطلاعات موجود ـ که متأسفانه هنوز مبهمند ـ اجازه نمی‌دهند «بارسیلیا» و «بارسیلی‌ها» را به سرزمین کوچکی در شرقی‌ترین حد قفقاز محدود کنیم. گذشته از نام شهری در داغستان، همچنان که دیدیم، در بارهٔ وجود این نام در منطقهٔ ولگا شاهدی معتبر داریم. میکائیل سیروس «بارسلیا» را همان «آلان» ـ در مجاورت معبر داریال در قفقاز میانی ـ می‌داند. در سال ۵۵۸، شبه‌آوارها مردم ساکن حاشیهٔ جنوب شرقی اروپا را به وحشت افکندند که در میان آنان از «سارسلت»[8] نام رفته است. با اطمینان خاطر می‌توان این

1. Nicephorus
2. Berylia
3. Basilians
4. Michael Syrus
5. Barshalīyah
6. Barsalīyah
7. Warathān
8. Sarselt

نام را «بارسلت»[1] خواند و آن را با «برزیلیا» پیوند داد. ظاهراً بارسیلی‌ها در بخش‌های پراکندهٔ خزریه می‌زیسته‌اند. به این ترتیب، هر چند تعیین منظور تئوفانس از برزیلیا دشوار می‌نماید، اوضاع خزرها قبل از حرکت علیه بلغارها تا حدی روشن شده است. در واقع، چنین می‌نماید که خزرها در گذشته بر بارسیلی‌ها تسلط یافته بودند. در جغرافیای ارمنستان، «شاه شمال» «خداوند و خاقان خزرها» معرفی شده، در حالی که ملکهٔ شمال «خاتون مردم بارسیلیا» خوانده شده است.(۲۱)

در این‌که خزرها بر بلغارها مسلط شدند و این امر از نظر تحولات بعدی ایشان مهم بود، تردیدی نیست. مآخذ موجود به تفصیل حاکی از آنند که در قرون نهم و دهم بلغارهای ناحیهٔ ولگای میانی مطیع خاقان خزر بوده‌اند،(۲۲) هر چند با اطمینان نمی‌توان گفت که این امر چه زمانی اتفاق افتاده است، حدسی معقول است که با حوادث مذکور ارتباط یابد. اگر، آن‌گونه که محتمل است، بلغارهای ولگا از جنوب گریخته بودند، باید پس از مدت زمانی مجبور به پذیرش تفوقِ خزرها شده باشند. دلیل این ادعا این است که آنان استقلال خود را حفظ کردند در مقایسه با قبایل دیگرِ ساکن در میان دریای آزوف و قفقاز (اردوی «بات‌باایاس») که استقلالشان را به تمامی از دست دادند.(۲۳) به هر صورت، روشن است که دست یافتن به سرزمین‌های جدید موقعیت‌ها و مسئولیت‌هایی برای خزرها در پی داشته است که تا آن زمان خبری از آن نداشتند. سربرآوردن خزرها از کنار دریای سیاه ــ که به نظر نمی‌رسد با شکست بلغارها فاصله زیادی داشته باشد ــ موجب شد که ایشان برای نخستین بار وارد قلمرو نفوذ بیزانس شوند. در این هنگام، خزرها راه کریمه را در پیش گرفتند و در اواخر قرن هفتم برای اولین بار در کریمه به تأسیسات دفاعی مستحکم ایشان برمی‌خوریم.(۲۴) در کریمه، احتمالاً مانند نقاط دیگر، خزرها با بیزانسی‌ها تماس مستقیم داشتند و در این موقعیت جدید به کسب ثروت و قدرت پرداختند. همچنین، به نظر می‌رسد به‌تدریج تحت تأثیر مظاهر معنوی تمدنی قرار گرفتند که از هر جهت بر آنچه تا آن هنگام یافته بودند، برتری داشت.(۲۵)

در این میان، در قسمتی دیگر از جهان زنجیرهٔ جدیدی از حوادث به جنبش درآمده بود. مقارن سال ۶۴۱ و حتی پیش از آن، لشکریان عرب حوالی معابر جنوبیِ نزدیک قفقاز سرگرم عملیات جنگی بودند و با روحیهٔ غالبی که مسلمانان داشتند، به نظر نمی‌رسید حمله

---

1. Barselt

به سرزمینِ شمالِ کوهستان را زیاد به تأخیر بیندازند. شاید در آن زمان گسترش عظیم خزرها در جانب غرب ـ که پیش‌تر از این گفتیم ـ هنوز صورت نگرفته بود، زیرا این حرکت که فقط نتیجهٔ یکی دو سال لشکرکشی نبود، در ربع سوم قرن هفتم میلادی آغاز شد نه ربع دوم. به هر صورت، مسلم است که در سال ۶۴۲، هنگامی که مسلمانانِ مهاجم برای نخستین بار از سرزمین شمال باب‌الابواب (دربند) سردرآوردند، این سرزمین در تصرف خزرها بود.

رویارویی اعراب با خزرهای قدرتمند و در حال گسترش هنگامی که بر اثر فتوحات اسلام به مرزهای قفقاز رسیدند، در تاریخ بعدی اهمیتی عظیم داشت. با این‌که بی‌گمان عبور از رشته‌کوه‌های شامخ برای مهاجمانی که از جنوب می‌آمدند با مشکلات بسیاری همراه بود، مهاجمان دیر یا زود ناچار بودند دفاعی قوی و سازمان‌یافته را درهم شکنند. رویارویی اعراب با خزرها از این قرار بود. زیرا با این‌که طی یکصد سال آینده لشکریان مسلمان به دفعات کوشیدند از قفقاز فراتر بتازند و گاه نیز توفیقی پیدا کردند، هرگز نتوانستند در شمال کوهستان پایگاهی محکم به دست آورند. به‌رغم کوشش‌هایی که به‌کار بردند، با مقاومت سخت روبرو شدند؛ مگر در یک مورد ـ بعداً شرح خواهیم داد ـ که در آن مورد هم به دلیل اوضاع و احوال نامناسب نتوانستند از پیروزی خود به طور کامل بهره‌برداری کنند.

موقعیت قفقاز در آغاز اسلام در کل شبیه به موقعیت خط دفاعی پیرنه هنگام رسیدن لشکریان اسلام به آن ـ در اندک زمانی بعد ـ بود. خزرها، مانند فرانک‌ها، آن قدر قدرت داشتند که در برابر حملات مهاجمان بایستند. در غرب، به دنبال نبردی بزرگ در میدان تاریخی تور (۷۳۲) سرنوشت جنگ روشن شد. در حالی که در مشرق، در جنگ با خزرها ظرف مدتی طولانی نتیجهٔ قطعی حاصل نشد و هنگامی که قدرت تهاجمی خلفا پایان یافت، خزریه همچنان پابرجا بود. اعراب با وجود تصرف اراضی ایران تا حد قفقاز نشان دادند که قادر به ادامه فتوحات خود نیستند. در چندین مورد در کشور خزرها اقدام به حمله و ضدحمله کردند اما موفق به استقرار دائم نشدند. فردست قفقاز، بعد از جنگ‌های پایان‌ناپذیر، خزریه مستقلی سربرآورد که با وجود تزلزل احتمالی، وسعت خاکش بیش از اعراب بود و ذخیره‌های قدرت خود را بعدها نشان داد. بعدها در این منطقه اسلام امکان درخشش یافت،[۲۶] اما به صورت دینی پذیرفته‌شده (مانند مسیحیت خزرها) نه تحمیلی از جانب لشکریان فاتح. ایستادگی خزرها ـ آن گونه که اشاره کردیم ـ تبعات و آثار فراگیری داشت. اگر این مردم یارای پایداری در جنگ‌هایی را نداشتند که اینک به شرح آن‌ها خواهیم پرداخت، بی‌شک تاریخ اروپای شرقی و به‌خصوص روسیه کاملاً به نوعی دیگر بود.

نخستین سردار عرب که در حوالی باب‌الابواب (دربند) از وی نام رفته، بُکیربن‌عبدالله است که به همراه فرمانده دیگری در سال ۶۴۱/۲۱ مأمور آذربایجان شد.[۲۷] سال بعد، خلیفه سُراقةبن عمرو را به دربند فرستاد و او عبدالرحمان بن ربیعةالباهلی ــ طلیعه‌دار سپاه سراقه ــ را تقریباً نزدیک آن شهر یافت.[۲۸] وی بی‌درنگ به سراقه پیوست و از فرماندهان فرودست او شد. حادثهٔ مهمی که در جریان پیشروی مسلمانان غالب و فاتح ذکر شده است، گفتگوی عبدالرحمان و فرمانده ایرانی پادگان دربند ــ شهربراز ــ است. گفته‌اند وی هنگامی که عبدالرحمان به دربند رسید، به وی نامه نوشت و امان خواست و در گفتگو با عبدالرحمان گفت که با همسایگان وحشی خود وجه مشترکی ندارد و به آنان برای غلبه بر اعراب ــ که مانند مردم او، یعنی ایرانیان، از نژادی برگزیده هستند ــ یاری نمی‌رساند. از این روی، خواستار پیوستن به مسلمانان شد و تقاضا کرد که در عوض خود و پیروانش از پرداخت جزیه معاف باشند. چون عبدالرحمان موضوع را با سراقه در میان نهاد، وی مقرر کرد که فقط مردان حاضر در صفوف مسلمانان می‌توانند جزیه نپردازند و دیگران از این امر معاف نخواهند بود. خلیفه عمر رأی وی را پذیرفت و این شیوه در مناطقی که جنگ در جریان بود قاعده عمل شد.[۲۹] در واقع، به نظر می‌رسد که در ایران آن زمان نظام موجود کاملاً از هم گسیخته بود. به گفتهٔ بلاذری، رومیان و خزرها ارمنستان را میان خود تقسیم کردند[۳۰] و با این عمل وضع به صورت سابق بازگشت. قبل از آمدن ایرانیان بخش غربی ارمنستان تحت حکومت رومیان بود و در همان زمان ارّان و گرجستان به خزرها تعلق داشت.[۳۱] اگر بحث از حضور خزرها در جنوب قفقاز در این هنگام صحیح باشد، به سهولت می‌توان پذیرفت که حکومت ایرانیِ دربند در محاصرهٔ ارمنی‌های ناراضی و تهدید دشمنانی چنان قدرتمند موقعیتی برای دفاع نداشت.

در کتاب بلعمی، گزارشی از سخنان شهربراز موجود است.[۳۲] اینک می‌دانیم که اثر بلعمی چیزی بیش از ترجمهٔ مُلَخَّص طبری به زبان فارسی است.[۳۳] شهربراز یا شهریار ــ به گفتهٔ بلعمی ــ شاکی است که میان دو دشمن ــ خزرها و روس‌ها ــ قرار گرفته است. دریافت معنی این گفته دشوار است، به‌خصوص که ظهور قدرت روس را مربوط به قرنی بعد یعنی قرن نهم می‌دانیم نه هفتم. به جرئت می‌توان گفت که بحث از روس‌ها در این برهه از زمان چیزی جز مشوش‌کردن تاریخ نیست. در این گفته موقعیت جغرافیایی نیز نامشخص است. هر چند زکی ولیدی گفتهٔ بلعمی را حاکی از آن می‌داند که در آن هنگام روس‌ها در جنگ کنار خزرها بودند و مسعودی نیز در مورد قرن دهم به آن اشاره کرده است.[۳۴] باید

خاطرنشان کنیم که مارکوارت، شاید عجولانه، واقعیت تاریخی داستان شهربراز را نپذیرفت.[۳۵] عهدنامه‌ای که طبری نقل می‌کند و طبق آن شهربراز و «ساکنان ارمنیه [؟کوچ‌نشین‌های ایرانی] و ارنی‌ها ابومیان کشور]» تسلیم شدند، طبق اقوال موثق به شهادت عبدالرحمان بن ربیعه، سلمان بن ربیعه و بُکیر بن عبدالله رسیده بود که همگی به فعالیت در آن منطقه مشهور بودند و قول آن‌ها مقبول عام است. سلمان بن ربیعه برادر کوچک عبدالرحمان بن ربیعه بود. در واقع، در داستان شهربراز عنصری از افسانه‌پردازی به چشم می‌خورد؛ آن‌جا که می‌گوید هنگام اقامت شهربراز در دربند و نزد عبدالرحمان بن ربیعه، مردی که وی به سدّ ذوالقرنین فرستاده بود، بازگشت و آنچه دیده بود شرح داد اما تصویر حاکم ایرانی که از مردم بومی که شاید از خزرهای جانب دیگر قفقاز کمک می‌شدند به جان آمده بود، واقعی است.[۳۶]

بعد از تسخیر باب، نایبان سراقه به جوانب مختلف گسیل شدند. هنگامی که خلیفه از آنچه گذشته بود و از پیروزی‌های به دست آمده آگاه شد، بسیار شگفت‌زده و خشنود شد. اما نایبان سراقه پیروزی چندانی به دست نیاوردند. اندکی بعد، سراقه درگذشت و عبدالرحمان بن ربیعه جای او را گرفت. دیگر از بکیر سخنی در میان نیست. عمر فرماندهی عبدالرحمان را تأیید کرد و دستور داد که در شمال بر خزرها بتازد.[۳۷]

طبری گفتگویی را نقل می‌کند که عبدالرحمان مقارن این هنگام با فرمانده ایرانی پادگان باب داشته است. عبدالرحمان در پاسخ فرمانده که می‌پرسد عازم کجاست، می‌گوید «به بلنجر.»[۳۸] این نقطه واقع در کنار رودی به همین نام[۳۹] و نه چندان دورتر از معبر دربند[۴۰] از مراکز مهم خزرها بود. گفته‌اند که شهربراز پاسخ داده است: «اما ما ایرانی‌ها به این‌که وحشیان رهایمان کنند راضی هستیم.» عبدالرحمان می‌گوید: «صحیح، اما اعراب به این راضی نیستند، به خدا ما با خود مردمی داریم که از صمیم قلب وارد این امر شده‌اند. اینان در عهد جاهلیت شریف و پرهیزگار بودند و اینک نیز بیش از گذشته چنینند. آنان نه تغییر می‌کنند و نه از کشورگشایی باز می‌ایستند، مگر آن‌که شکست بخورند و به زور فاتحان تغییر پذیرند.» و طبق اخبار، بدین‌گونه مسلمانان در آغاز بر خزریه تاختند.[۴۱]

به گفتهٔ طبری، نخستین حمله به بلنجر (۶۴۲/۲۲) تلفاتی نداشت و حتی سواران عرب تا البیضاء در ۲۰۰ فرسخی بلنجر رسیدند.[۴۲] البته در این مطلب جای تردید است. نامی که اعراب ــ به‌خصوص در دوران گذشته ــ به اتل (اتیل خزران) پایتخت خزران در منطقه ولگا داده بودند و به نظر می‌رسد که در این‌جا مورد نظر باشد، البیضاء است. بدون شک خزرها

قبل از سال ۶۴۲ ساکن این نقطه بودند، اما تبدیل آن به پایتخت تازه صورت گرفته بود.[۴۳] به هر حال، گفتگو از این مقدار پیشروی مسلمانان در نخستین لشکرکشی اغراق‌آمیز به نظر می‌آید. از سوی دیگر، بی‌تردید ایستادگی خزرها برخلاف انتظار، شدید نبود ــ البته با توجه به مقاومت شدید ایشان در آینده تعجب‌آور می‌نماید. لشکریان عرب متوجه شدند که دشمنانشان در نقاط مستحکمی پنهان شده‌اند و از هر نوع درگیری خودداری می‌کنند. به گفتهٔ مورخان عرب، خزرها به زودی به این نتیجه رسیدند که دشمنانشان از مرگ مصونند و اگر واقعاً فوق طبیعی نیستند، لااقل امداد غیبی به آنان یاری می‌رساند. این بیان با آنچه در مورد فتوحات مسلمانان در نقاط دیگر گفته می‌شود، شباهتی ندارد و به سادگی بیانگر عکس‌العمل مردمی ساده و خام در برابر فاجعه‌ای بی‌سابقه و نامنتظر است. با توجه به اوضاع و احوالی که ذکر شد، پیشروی سریع مهاجمان ــ حتی تا دوردست، تا ولگا ــ بعید نمی‌نماید. ظاهراً در منابع مختلف در مورد مسافت طی‌شده اتفاق‌نظر وجود دارد.[۴۴]

مارکوارت نه تنها رسیدن اعراب به البیضاء را نمی‌پذیرد، بلکه معتقد است طبری تاریخ پیشروی به سوی بلنجر را غلط ذکر کرده است. طبق نظر مارکوارت، این حمله در سال ۳۲/۶۵۲ هـ. صورت گرفت.[۴۵] اتفاقاً طبری داستان آسیب‌ناپذیری مسلمانان را ذیل سنهٔ ۳۲ هجری تکرار می‌کند، در حالی که بلاذری در بارهٔ هر نوع حملهٔ مسلمانان به بلنجر در سال ۲۲ سکوت کرده است. مارکوارت، مانند اغلب موارد، برای نظر خود در بارهٔ تاریخ اولین حمله به بلنجر دلیلی نمی‌آورد. ولی ابن‌خلدون مطلبی دارد به این مضمون که عبدالرحمان پیوسته آمادهٔ حمله به خزریه بود و پشت هم به بلنجر هجوم می‌برد.[۴۶] از گفته‌های طبری نیز کاملاً روشن است که نه تنها عبدالرحمان در سال ۲۲ به سوی بلنجر تاخت، بلکه حمله به خزریه که احتمالاً در آن بلنجر هدف اصلی بوده و همین‌گونه هم ذکر شده است، در سال بعد و سال‌های بعدی تکرار شده است.[۴۷] سکوت بلاذری و گفتهٔ بی‌اساس[1] مارکوارت در برابر این گواهی هیچ ارزشی ندارد.

در تأکید منابع اسلامی مبنی بر این‌که اعراب در جنگ با خزرها تا نبرد بزرگ بلنجر ــ که در آن عبدالرحمان بن ربیعه کشته شد ــ تلفاتی نداشتند، جای تردید و احتیاط است چون آنچه می‌گویند، باورکردنی نیست. بنا به اظهار بلعمی، در اولین لشکرکشی خون اعراب به دست خزرها بر زمین ریخت،[۴۸] که باید چنین می‌شد. احتمالاً حملات بعدی در مقیاسی

---

1. *Obiter dictum*

کوچک صورت گرفته و تلفات مهاجمان قابل توجه نبوده است اما در موردی که ذکر شد ـ همانند موارد بسیار ـ به وضوح رگه‌هایی از اغراق آمیخته به تعصّب در روایت عربی اصلی وجود دارد.

اندکی بعد، شاید در سال ۲۴ هجری،[۴۹] ولید بن عقبه ـ برادر ناتنی عثمان ـ به حکومت کوفه منصوب شد. ولید مانند پدرش ـ عقبه ـ در اسلام وجههٔ خوبی نداشت و گفته‌اند که آیهٔ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر فاسقی به نزد شما آید...»[۵۰] در قرآن مجید در بارهٔ او نازل شده است. مشهور بود که در مدت حکمرانی، بامدادان به حال مستی و پس از شبی فسق و فساد به امامت نماز می‌ایستد. ظاهراً عثمان به امید آن‌که قدرت اراده و تدبیر او (که سخت از این صفت بهره‌مند بود) در لگام زدن کوفیان مؤثر واقع شود، او را به حکومت نصب کرده بود. طبری اندکی بعد از به حکومت رسیدن ولید از لشکرکشی او به آذربایجان و ارمنستان روایت کرده است. گفته‌اند که وی سلیمان بن ربیعه را ـ گویا از حدود باب ـ احضار کرد و در رأس مقدمهٔ سپاه خود به جبههٔ جنگ فرستاد. طبری در مورد شمار مسلمانانِ جنگجو در این مرحله چنان سخن می‌گوید که معلوم می‌شود در این هنگام چهل هزار مرد جنگی در کوفه حضور داشته‌اند که به نوبت هر چهار سال یک بار به جنگ می‌رفتند. از ده هزار تنی که به این ترتیب آماده خدمت بودند، به طور منظم عده‌ای به نقاط دیگر اعزام می‌شدند اما شش هزار نفر پیوسته در آذربایجان حاضر بودند.[۵۱] بی‌شک، ولید هنگام حرکت از کوفه از میان جنگجویان شهر نیرویی کمکی جمع‌آوری کرد. گفته‌اند که وی ستونی شامل چهار هزار نفر ـ که ظاهراً برای فتح تمام آذربایجان قدرت کافی داشتند ـ تحت فرماندهی سرداری گسیل داشت و چون عملیات نزدیک شد، برای تسخیر ارمنستان نیرویی دوازده هزار نفری در اختیار سلمان بن ربیعه قرار داد. از قرار معلوم، وظیفهٔ او جمع‌آوری خراج از مردمی متمرد بود. از این‌که عملی علیه خزرها صورت گرفته باشد، خبری نداریم. لشکرکشی به ارمنستان با موفقیت انجام شد. سلمان به ولید پیوست و کل سپاه به حوالی موصل عقب کشید، گزارش لشکرکشی قبلی به باب و فراتر از آن، به سبب روشن نبودن شمار افراد قابل مقایسه با اردوکشی ولیدبن عقبه نیست، اما شاید بتوان فرض کرد که در این دو لشکرکشی قدرت نیروهای مسلمان چندان متفاوت نبوده است.

در بازگشت، ولید نامه‌ای از خلیفه دریافت کرد مبنی بر این‌که رومیان در غرب بر مسلمانان سخت فشار آورده‌اند. خلیفه دستور داد که بی‌درنگ باید هشت تا نه هزار نفر از سپاه کوفه به یاری آنان فرستاده شوند. ولید در گفتگویی با مردان خویش وضع را تشریح

کرد و از آنان خواست داوطلب رفتن به جبههٔ روم شوند. در اندک زمانی، هشت هزار نفر آماده حرکت به فرمان سلمان بن ربیعه شدند. سلمان و سپاهیان راهی در پیش گرفتند که به حبیب بن مسلمه ــ فرمانده قوای شام ــ می‌پیوست، سپس سپاه یکپارچه علیه روم به حرکت درآمد.(۵۲)

به نظر نمی‌رسد که فرماندهی عبدالرحمان در باب مزاحمتی برای لشکرکشی سال ۲۲/۶۴۴ هـ. ولید ایجاد کرده باشد. به نظر می‌رسد که وی در سال‌های بعد از کوفه کمک دریافت می‌کرده(۵۳) و بارها بر خزران تاخته است. یکی از نوادگان ولیدبن عقبه ضمن اشاره به ایام نیک گذشته ــ که جدش عبدالرحمان فرمانده باب بود ــ اشاراتی به این دوران دارد.(۵۴) به احتمال زیاد، در آن هنگام سلمان بن ربیعه در کنار برادر ارشد خود بود. ابن عبدالبرّ محدث از شخصی به نام شفیق‌بن سلامه روایت می‌کند که گفته است: «هنگامی که در حمله به بلنجر تحت فرماندهی سلمان شرکت داشتم، جنگجویان جداً از حمل اموال غارتی با چارپایان باربر منع شده بودند، یعنی فقط اجازه داشتند آنچه می‌توانند با دست یا بر پشت حمل کنند برگیرند.»(۵۵) زُهیربن قین ــ از یاران امام حسین(ع) در کربلا ــ به این مورد یا نظیر آن اشاره‌ای دارد و سخنان سلمان باهلی را که سال‌ها پیش و بعد از حمله‌ای موفقیت‌آمیز به بلنجر بر زبان آورده بود چنین نقل می‌کند: سلمان پرسید «آیا از پیروزی خود و غنایمی که به چنگ آورده‌اید خرسندید؟» گفتیم «آری»، آن گاه سلمان ادامه داد «اگر جوانان خاندان محمد(ص) را دریافتید، از جنگیدن در کنار آنان خرسندتر باشید تا از این غنیمت‌های به چنگ افتاده.»(۵۹)

در جایی دیگر نیز در بارهٔ عکس‌العمل خزرها نسبت به حملات اعراب از سلمان نقل‌قول شده(۵۷) اما بی‌شک این عملیات در مقیاسی کوچک صورت می‌گرفته است. از قرار معلوم، بین سال‌های ۲۲/۶۴۲ هـ. و ۳۲/۶۵۲ هـ. مسلمانان به شدت سرگرم سر و صورت دادن به امور خود در ارمنستان و آذربایجان بوده‌اند.

به گفتهٔ طبری، در سال ۳۰/۶۵۰ هـ حذیفة بن الیمان ــ که قبلاً در ری مستقر بود ــ به آذربایجان اعزام شد.(۵۸) ظاهراً عبدالرحمان در باب با مشکل روبرو شده و نیازمند کمک بود. متأسفانه، موقعیت مسلمانان در رویارویی با خزرها کاملاً مبهم است. از سوی دیگر به صورت جسته و گریخته از مباحثاتی که سبب مناقشات شدید اعراب در این حدود شد، باخبریم. در بحبوحهٔ عملیات جنگی در اطراف باب، حذیفة بن الیمان از مشاهدهٔ اختلاف مسلمانان بر سر قرائت قرآن به این نتیجه رسید که متنی جدید و واحد مورد نیاز است.(۵۹)

بعدها، وی خلیفه را متقاعد کرد تا در این باره اقدام کند. می‌توان حدس زد که اگر کوفیان و شامیان دو طرف جدال بر سر تعیین قرائت درست قرآن بودند، کار به چه عواقب خطیری می‌کشید، چون در آن زمان نارضایتی کوفیان از عثمان و حکومت او در آستانهٔ انفجار بود. در باب، تا مدت‌ها بعد وضعی آرام حکمفرما بود.[۶۰] گزارش حذیفة در سال ۳۰ هجری حاکی از اوضاع متشنج آن‌جاست که بی‌شک خزرها از آن بهره‌برداری کردند.

جزئیاتی از نامه‌ای که گفته می‌شود یزدگرد ـ شاه بی‌تخت و تاج ایران ـ مقارن این احوال برای شاه خزرها نوشت، در دست نیست.[۶۱] این آخرین شاه ساسانی، بعد از سال‌ها سرگردانی و ذلّت، اندکی پیش از مرگ مشکوک خود در سال ۳۱ هجری، از یک‌یک فرمانروایان شرق درخواست یاری کرد اما سودی نداشت. در نوشته‌های ابن‌اثیر، ابن‌خلدون و نیز طبری تصریح شده است که یزدگرد به شاه خزر نیز توسل جست که کاملاً محتمل به نظر می‌رسد. شاعر اسپانیایی ـ ابن عبدون ـ که از داستان آگاه بود، در قصیده معروف خود، به مناسبت سقوط افسطیون[۶۲] (۴۸۵/۱۰۹۲ هـ.) از یزدگرد و خزران یاد می‌کند.

مهم‌ترین کوششی که آن زمان از جانب اعراب برای تسلط بر خزرها صورت گرفت، در سال ۳۲/۶۵۲ هـ. بود که از ماجرای آن اطلاعات نسبتاً کامل داریم. ظاهراً عبدالرحمان بن ربیعه در این کار پیشقدم بود، وی به تعلیمات عثمان در پرهیز از خطر توجهی نکرد و نیرویی عظیم از مسلمانان را به سوی خزریه راند. مانند دفعات پیشین هدف اصلی و نخستین بلنجر بود. افسانهٔ مصون بودن مسلمانان از تلفات در زد و خوردهای پیشین با خزرها را قبلاً ذکر کرده‌ایم. باخبریم که در سال ۳۲ هجری، ظاهراً برای نخستین بار خزرها تصمیم می‌گیرند که آسیب‌ناپذیری دشمن را بیازمایند و از کمینگاهی گروهی کوچک یا فقط یک نفر را می‌کشند که او هم بنا بر روایتی در حال استحمام بوده است.[۶۳] با این عمل، خزرها جرئت می‌یابند و خطر رویارویی عمومی را می‌پذیرند، بر اثر این رویارویی مسلمانان به کلی شکست می‌خورند. شاید داستان حمله از کمینگاه مربوط به حمله‌ای در گذشته باشد که در این‌جا به صورت یکی از حوادث محاصرهٔ بلنجر عرضه شده است. از قرار معلوم، اهالی شهر مقاومت شدیدی کردند. به نظر می‌رسد که برای این مرحله شهر را کاملاً مستحکم ساخته بودند، زیرا از برجی سخن می‌رود که از آن کشتار بسیار بر مسلمانان وارد شده بود. هر دو طرف جنگ مجهز به سلاح دفاعی بودند. مسلمانان منجنیق و نیز عرّاده ـ سنگ‌پران‌های کوچک ـ در اختیار داشتند، در حالی که خزرها فقط از عرّاده استفاده می‌کردند.[۶۴] این امر به‌خصوص با توجه به بندی مندرج در نوشته پروکوپیوس بااهمیت است، چون در آن آمده

است که سابیرهای هم‌نژاد خزرها پیش‌تر در منطقهٔ سابیر قفقاز سنگ‌پران‌هایی داشتند که خود اختراع کرده و نحوهٔ ساخت آن را به رومیان نشان داده بودند.(۶۵)

بخش قابل توجهی از روایت طبری، اطراف سرنوشت گروهی از کوفیان دور می‌زند که به نام اصحاب ابن مسعود مشهور بودند.(۶۶) ابن مسعود یکی از پیشوایان دینی کوفه بود که با تنقیح جدید قرآن در سال ۳۰ هجری مخالفتی متهورانه و استثنایی کرد. روشن نیست که علت کشتار آنان چه بود، اما بنا به احتمال آن را جزای نافرمانی به حساب آوردند. عثمان پس از آگاهی از فاجعهٔ بلنجر به «فتنهٔ کوفیان» اشاره کرد، تعابیری نظیر آن در آثار دیگر نیز دیده می‌شود.(۶۷) اعزام عجولانهٔ سپاه به خزریه برخلاف دستور صریح خلیفه بود.

پس از چند روز نبرد شدید در اطراف شهر، خزران درون شهر یکباره دست به حمله‌ای عمومی زدند و بیرون تاختند. در این هنگام، قوای امدادی ـ ظاهراً سوارنظام ـ از راه رسید.(۶۸) هر چند از چگونگی عملیات خبری نداریم، به‌موقع و پیروزمندانه بودن آن آشکار است. طبق روایتی، هنگامی که سردار مسلمانان کوشید لشکریان را به جنبش درآورد، ندایی شنید که می‌گفت: «خاندان عبدالرحمان دلیر باشید که بهشت از آن شماست.»(۶۹) چون عبدالرحمان از پای درآمد، مسلمانان رو به هزیمت نهادند اما برادرش پرچم را به دست گرفت و دوباره همان ندا در میدان طنین افکند: «خاندان سلمان ابن ربیعه دلیری کنید.» سلمان پاسخ داد: «مگر در ما ترس می‌بینی؟» بعضی گفته‌اند که مرگ القرثاع ـ یکی از قاریان قرآن کوفی ـ موجب هزیمت شد.(۷۰) چهار هزار نفر از مسلمانان به خاک افتادند. آنان که جان به در بردند گفتند که چگونه بارها و بارها از میانهٔ میدان فریاد الله اکبر برخاست.(۷۱) عده‌ای با سلمان بن ربیعه به باب پناه بردند. گفته شده است که دیگران تا گیلان و حتی دورتر گریختند.(۷۲) در میان این گروه، از ابوهریره و سلمان فارسی ـ دو تن از صحابه ـ نام برده‌اند. پیکر عبدالرحمان رها شده بر جای مانده بود. خزران آن را برگرفتند و در جای لازم نگهداری کردند، چون می‌پنداشتند که قرار دادن جنازهٔ به خاک افتادهٔ دشمن در طلب باران یا پیروزی در جنگ مؤثر واقع می‌شود.(۷۳)

در واقع، ناکامی در بلنجر پایان نخستین مرحلهٔ روابط عرب ـ خزر بود. با وجود این، در پی آن از حضور قوایی باخبر می‌شویم که از بلاد اسلامی به باب گسیل شدند.(۷۴) پس از مرگ عثمان، به دلیل مشکلات موجود در دستگاه خلافت فکر مسلمانان از مرزهای اسلام منحرف شد. تا آن‌جا که پای اعراب در میان بود، خزرها مدتی دراز در آرامش رها شدند. مسلم است که این امتیاز اساسی برای خزرها پایدار ماند اما در این میان پایتخت ایشان به جایی امن‌تر در سواحل ولگا انتقال یافت که برای آینده حایز اهمیت بود.(۷۵)

یادداشت‌های فصل سوم

۱. چاپ سوکری، ۲۶، ۱۶، (منقول در مارکوارت *(Streifz., 57, 154)*
۲. مقایسه کنید با روایت میخائیل سیروس در فصل یکم.
۳. تئوفانس، چاپ بون، ۵۴۴ و بعد؛ مقایسه کنید با نیسفوروس، چاپ بون، ۳۸ و بعد. بوری (تاریخ ایراتوری متأخر روم، ۲، ۳۳۲) فکر می‌کرد این مطلب حوادث را تقریباً دو قرن به عقب می‌کشاند، مقایسه کنید با مارکوارت *Streifz,* 505. بهتر آن است که به تبعیت از مینورسکی در حدود، صفحهٔ ۴۶۷، تاریخ قرن هفتم را بپذیریم؛ مقایسه کنید با اشاره‌ای از بوری، همان جا، ۳۳۶.
۴. در جغرافیای ارمنستان، به پیروی از همین روایت (مارکوارت، همان جا، ۵۲۹)، آمده است که اسپار ـ هروک (آسپاروخ) هنگامی که از خزرها گریخت، در جزیرهٔ پئوکه واقع در رود دانوب جای گرفت (چاپ سوکری، ۱۷، ۵، ۲۵، ۲۵، منقول در مارکوارت، ایرانشهر، ۴).
5. De Them., ed. Bonn, 46.
6. "Zacharias Rhetor" has Burgārē (Marquart, *Streifz.*, 505).
7. So J. Moravcsik, *Ungarische Jahrbücher,* x, 72_73 (cited Pritsak in his review of Zajaczkowski, *Studies, Der Islam,* B. 29, 102).
8. Marquart, Ungarische Jahrbücher, IV, 275, cited by Zeki Validi, Völkerschaften, 48, who, however, finds the identification very questionable. Cf. the long discussion in Minorsky, *Hudud,* 465_471.
۹. چاپ بارتولد، ۹۸.
۱۰. ذیل سال ۱۰۴.
۱۱. به نقل از دورن، بلعمی ۴۶۸.
۱۲. ترجمهٔ بند مربوط به آن در فصل هفتم آمده و در بارهٔ آن بحث شده است.
۱۳. مارکوارت در n3 ,490 *Streifz.* پیشنهاد کرد که بر(ز) یلیا خوانده شود.
۱۴. ر. ک. فصل اول.
۱۵. چاپ سوکری (منقول در مارکوارت 58 *.Streifz*).
۱۶. ظاهراً منظور از «غرب» جنوب است، همچنان که در این مأخذ «شرق» به جای شمال است (رود اتیل در شرق دربند).
۱۷. به نقل از زکی ولیدی، ابن‌فضلان، ۲۹۸، یادداشت، شهر دیگری با نام مشابهِ وَرْثان یا وَرثان دورتر در جنوب ارس قرار دارد (مینورسکی، حدود، ۳۹۵).
۱۸. ر. ک. فصل ششم.
۱۹. حدود، ۴۵۳، یادداشت ۱.
۲۰. ابن‌فضلان، ۱۵۶ـ۱۵۷. شاید بولخکه[1] (بوغ‌خکه[2]) مندرج در جغرافیای ارمنستان ــ که با خزرها قومی واحد را تشکیل می‌دهند ــ همین‌ها باشند.
۲۱. مارکوارت *Streifz.* 58_59
۲۲. ر. ک. فصل پنجم.
۲۳. در بارهٔ تفاوت میان خزرها و بلغارها، مقایسه شود با رسالهٔ ابن‌فضلان.

---

1. Bulkhk' 2. (Bughkhk')

۲۴. ر.ک. فصل هفتم.
۲۵. احتمالاً خزرها یهودیت را از رومیان اخذ کردند، مقایسه شود با صفحات بعد.
۲۶. مقایسه شود با متون ترجمه شده در فصل‌های پنجم و هفتم.
۲۷. طبری، ۱، ۲۶۳۵، ۲۶۶۱.
۲۸. همان‌جا، ۲۶۶۳.
۲۹. همان‌جا، ۲۶۶۳ـ۲۶۶۵. مقایسه کنید با ابن خلدون، مقدمه، چاپ بیروت ـ قاهره ۱۴۲.
۳۰. بلاذری، ۱۹۷.
۳۱. همان‌جا، ۱۹۴. مقایسه شود با فصل یکم.
۳۲. چاپ دورن، ۵۰۰.
۳۳. ار.پارت[1]، دایرةالمعارف اسلام، مقاله طبری، مقایسه شود با زکی ولیدی، ابن‌فضلان، ۲۵۴.
۳۴. ابن‌فضلان، ۲۵۳ـ۲۵۴؛ " Völkerse haften," 54ـ56.
۳۵. ایرانشهر، ۱۰۷.
۳۶. طبری ۱، ۲۶۶۵ـ۲۶۷۱؛ بلاذری ۱۹۸؛ ابن عبدالبرّ، استیعاب، ۴۰۰.
۳۷. طبری، ۱، ۲۶۶۶، ۲۶۶۷؛ ابن هاجر، اصابه، ۲، ۱۳۴.
۳۸. مسعودی (تنبیه، ۶۲) معتقد است که بلنجر نخستین پایتخت خزریه بود.
۳۹. بلاذری، ۲۰۴. زکی ولیدی آن را با قوی‌سو[2] یکی می‌داند.
۴۰. همچنان که آرتامونوف (بورسی‌ها، ۳۹) معتقد است، احتمالاً بلنجر را باید با خرابه‌های اندره[3] در نزدیکی اندریوا[4] یکی دانست. آن‌جا که آرتامونوف به معادلهٔ بلنجر = سمندر می‌رسد، درست نمی‌گوید. سمندر پیوسته در تمام منابع عربی دوردتر از باب (دربند) نشان داده شده است و در دو گزارشی که در مورد خزریه موجود است (لشکرکشی جرّاح بن عبدالله در ۷۲۲/۱۰۴ و مروان ابن محمد در ۷۳۷/۱۱۹، در بارهٔ آن‌ها ر.ک. صفحات بعد)، بلنجر و سمندر جدا از یکدیگرند. واقعیت آن است که مسعودی در مروج الذهب (ر.ک. ترجمهٔ آن در فصل هفتم) آورده است که سمندر پایتخت قدیم خزرهاست و در تنبیه بلنجر را پایتخت قدیم خزرها می‌داند (مقایسه کنید یادداشت ۳۸) و در دو مورد اصطلاح «دارالملکة» را به کار می‌برد، اما این به معنی آن نیست که هر دو را یکی می‌داند. مارکوارت در ابتدا فکر می‌کرد (*Streifz.*, 16, cf. 492) که بلنجر همان واراچان است، مقایسه کنید با بولخ‌که در یادداشت ۲۰. آرتامونوف که او نیز به سمندر = واراچان معتقد است، در دربندنامه نام عجیب بلخ را برای آن عرضه می‌کند، در زکی ولیدی، ابن‌فضلان، ۲۹۸ـ۲۹۹ نیز مطلبی در همین زمینه موجود است.
۴۱. طبری، ۱، ۲۶۶۷.
۴۲. همان‌جا، ۲۶۶۸.
۴۳. به گفتهٔ مسعودی (مروج، ۲، ۷، ترجمه در صفحات بعد) در ایام سلمان بن ربیعه پایتخت خزریه از سمندر به اتیل در کنار ولگا منتقل شد.
۴۴. مقایسه کنید با بلعمی، ۵۰۳ (در ترجمهٔ زوتن‌برگ، ۳، ۴۹۵، «بیست فرسنگ» که هیچ یک از نسخ خطی آن را تأیید نمی‌کند.) حافظ ابرو (چاپ دورن ۵۸۱) معتقد است که بعد از ۲۰۰ فرسنگ وارد «ترکستان» شدند.

45. *Streifz.*, 491

---

1. R. Paret
2. Qoy_su
3. Endere
4. Andreyeva

۴۶. ج ۲، فصل ۲، ۱۳۸.
۴۷. طبری، ۱، ۲۶۶۸، ۲۸۸۹ـ۲۸۹۱.
۴۸. چاپ دورن، ۵۰۵.
۴۹. طبری، ۱، ۲۸۰۴.
۵۰. سورهٔ ۴۹، آیهٔ ۶.
۵۱. طبری، ۱، ۲۸۰۵.
۵۲. همان‌جا، ۱، ۲۸۰۷، مقایسه کنید با ۲، ۹۷۷.
۵۳. همان‌جا، ۱، ۲۸۹۱.
۵۴. همان‌جا، ۱، ۲۸۴۴.
۵۵. استیعاب، ۵۵۸.
۵۶. طبری، ۲، ۲۹۱.
۵۷. همان‌جا، ۱، ۲۶۶۸.
۵۸. همان‌جا، ۱، ۲۸۵۶.
۵۹. ابن اثیر، ذیل سال ۳۰؛ مقایسه شود با Nöldeke_Schwally, *Geschichte der Qurans,* 2, 47ff.
۶۰. طبری، اول ۲۸۹۳ـ۲۸۹۴.
۶۱. همان‌جا، ۱، ۲۸۷۶.
۶۲. ابن بدرون، چاپ دوزی، ۱۴۰.
۶۳. طبری، اول، ۲۸۹۱؛ مقایسه شود با ۲۶۶۸؛ دربندنامه، ۴۹۴.
۶۴. همان‌جا، ۲۸۹۲.

65. VIII, Xi, 27ff.

۶۶. طبری، اول، ۲۸۹۶.
۶۷. همان‌جا، ۱، ۲۸۹۳، مقایسه شود با ۲۶۶۹، که از ابن حُبیش نقل می‌شود.
۶۸. بلاذری، ۲۰۴. بر خلاف ابن اثیر (سال ۳۲) دلیلی در دست نیست که فکر کنیم ترکان غربی درگیر بوده‌اند، گرچه فرض آن امکان‌پذیر است. طبری گاه در روایت حوادث خزرها را ترکان خوانده است (مثلاً، ۱، ۲۸۰۹) و ابن اثیر با درک نادرست آن از «ترکان و خزران» سخن می‌گوید.
۶۹. طبری، ۱، ۲۶۶۸ـ۲۶۶۹.
۷۰. همان‌جا، ۱، ۲۸۹۲.
۷۱. بلاذری، همان‌جا.
۷۲. در روایات مشابه «جرجان»، طبری، ۱، ۲۶۶۹ و ۲۸۹۰. گزارش سوم (طبری، ۱، ۲۸۹۱) تحریف شده است.
۷۳. طبری، اول ۲۶۶۹، ۲۸۹۰، مذکور در بلاذری (همان‌جا)، که ضمن نقل اشعاری سرودهٔ باهله، یعنی هم‌قبیلهٔ سردار مقتول در بلنجر، قبر عبدالرحمان (به گفتهٔ بلاذری، سلمان) بن ربیعه در بلنجر را با قبر شخصیتی مشهورتر یعنی قتیبةبن مسلم واقع در «سیستان» (در واقع فرغانه، مقایسه شود با اچ. ا. ار. گیب، فتوحات اعراب، ۵۶) پیوند می‌دهد (چون از نظر بلاذری، سلمابن ربیعه همان سلمان بن ربیعه بوده است). نیز مقایسه شود با ابن‌فقیه، ۲۸۷.
۷۴. طبری، اول، ۲۸۹۴.
۷۵. مقایسه شود با یادداشت ۴۳.

۴

دومین جنگ عرب ـ خزر (۷۲۲ـ۷۳۷)

بر اساس منابع موجود، آرامشی که موقتاً بر سرحدات قفقاز حکمفرما شده بود، تقریباً سی سال پایدار ماند. در این حال، اعراب متوجه اختلالات و تعصبات سیاسی شدند و توانی را که پیش‌تر علیه دنیای خارج به‌کار می‌گرفتند، صرف اختلافات داخلی کردند. خزرها نیز سرگرم کار خود بودند، چون در این میان علیه بلغارها به پیروزی‌هایی دست یافتند و گسترش به سوی غرب ـ که وصف آن رفت ـ انجام گرفت. احتمالاً این جریان در سال ۶۰/۶۷۹ هـ. پایان پذیرفت و یکی دو سال بعد خزرها آماده تعرض به قفقاز بودند.(۱)

این تعرض با حمله‌ای شروع شد که قبل از ۲ـ۶۲/۶۸۱ هـ.، تحت رهبری فردی به نام آلپ ـ رئیس «هون‌های واراچان» ـ به آلبانیا «ارّان» صورت گرفت. احتمالاً آلپ خزری بود یا ممکن است بر اساس لقبش «ایلوتور»[1] (مقایسه شود با یالتاوار[2]، التبر[3] بلغارها) حاکم نیمه‌مستقل واراچان و تحت سیادت خزرها بوده باشد.(۲) از نامه‌ای که شاه «هون‌ها» برای ساهاک ـ اسقف اعظم ارامنه ـ فرستاد و جواب وی نیز ذکری در میان است.(۳) فرستادگان شاه «هون» زیردکین ـ خورسان[4] و چات ـ خزر[5] نام داشتند که بنا به تذکر مینورسکی بخش دوم این اسامی باید نمایندهٔ ملیت آنان باشد.(۴) در سال ۶۸۲ میلادی، اسقفی آلبانیایی به شمال رفت و مسیحیت را به آلپ و سپاهش عرضه کرد و در این راه موفقیت‌هایی نیز به دست آورد. به قولی، معابد مشرکان به‌خصوص معبد خدایی به نام سپندیات[6] یا اسپاندیات[7] ـ که مردم آن را همشأن تنگری خان[8] می‌شمردند(۵) ـ تخریب شد و درختان مقدس بر زمین افتادند. کشیشان بومی (شمن‌ها) اعدام شدند یا در آتش جان دادند. گزارش این مأموریت، اجمالی است از معتقدات و اعمال دینی مردمی که اگر خود خزری نبودند،

---

1. Ilutver
2. Yaltawar
3. Elteber
4. Zirdkin_Khursan
5. Chat_Khazar
6. Spandiat
7. Aspandiat
8. Tengri_Khan

لااقل پیش از گرویدن خزرها به یهودیت وابسته به ایشان بودند. این نخستین برخورد ما با مسیحیت در منطقه است و از این پس در تمام دوران تاریخی خزرها آثار آن در میان ایشان دیده می‌شود. از نتایج مأموریت سال ۶۸۲ میلادی، مذکور در فوق، در منبع آن سخنی نرفته است، اما می‌دانیم که اسقف در آن‌جا مستقر نشد.(۶)

لازم است میان لشکرکشی آلپ و حمله بزرگ خزرها که اندکی بعد ــ شاید در سال ۶۵/۶۸۵ هـ. ــ متوجه سرزمین‌های جنوب قفقاز شد تفاوت قایل شویم.(۷) در آغازِ کارِ عبدالملک (۶۸۵ـ۷۰۵) سلطهٔ اعراب بر منطقه سست شد.(۸) در نتیجهٔ آن یا به دلایل دیگر در این هنگام خزرها به گرجستان و ارمنستان تاختند و ظاهراً پیوند دینی اخیر را با ارمنستان از یاد بردند. اهالی این دو کشور در برابر آن‌ها ایستادگی کردند، اما نتوانستند آنان را متوقف کنند. امیر بومی گرجستان و گریگور مامی‌کونیان[1] ــ امیر ارمنستان ــ در نبرد کشته شدند. باید بپذیریم که نتیجهٔ این لشکرکشی، پیروزی خزرها در مقیاسی وسیع بود. اما با توجه به این‌که به نظر نمی‌رسد این تلاش برای تصرف همیشگی اراضی جنوبی قفقاز صورت گرفته باشد، خطر لشکریان خلیفه ــ که فعلاً متوقف شده بودند ــ خزرها را از این کار باز داشت و می‌خوانیم که بعد از ویرانی این سرزمین و گردآوری اسرا بار دیگر به سمت شمال عقب نشستند.

با این همه، چیزی نگذشت که در سال ۸۹/۷۰۷ هـ. ــ به گفتهٔ طبری ــ مسلمه‌بن عبدالملک برادر ناتنی خلیفهٔ وقت ــ ولید اول ــ در پی فتح قلاع و شهرهای آذربایجان علیه «ترک‌ها» به سوی باب تاخت.(۹) در صورت صحت مطلب، چنین می‌نماید که خزرها به طور موقت بر آن دست یافته بودند. روایتی از تصرف باب در سال ۹۰ هجری به دست محمدبن مروان موجود است. گفته‌اند که در سال ۹۱ هجری، مسلمه که بعد از جانشینی محمدبن مروان(۱۰) درگیر جنگ در آذربایجان بوده، خود را به باب رسانید.(۱۱) از این قرار می‌توان خبر دیگر را صحیح دانست مبنی بر آن‌که مسلمه در سال ۹۵/۷۱۳ هـ. باب را تصرف کرد.(۱۲) به هر حال، مسلم است که لااقل برای مدتی قلعهٔ شهر در دست خزرها بوده است.

در زمان خلافت عمربن عبدالعزیز (۷۱۷ـ۷۲۰) خزرها دست به حمله‌ای زدند که شاید نخستین حمله علیه اسلام بود(۱۳) و در سال ۹۹/۷۱۷ هـ. صورت گرفت. در حمله به

---

1. Mamikonian

آذربایجان جمعی از مسلمانان کشته شدند. خلیفه حاتم بن نعمان را که مانند آل ربیعه از قبیلهٔ باهلیه بود[۱۴]، به آن‌جا فرستاد. این سردار مهاجمان را با تلفات بسیار شکست داد و با پنجاه اسیر خزری نزد خلیفه بازگشت.

ظاهراً این نخستین گزارش از اسارت خزرهاست. بعدها بر حسب اتفاق از خزرهای درون امپراتوری اسلام نام رفته است. شاید مشهورترین آنان اسحاق بن کُنداج (کُنداجیق) الخزری باشد.[۱۵] وی معاصر بُحتُري شاعر و مورد ستایش بسیار او بود. به گفتهٔ بحتری ابن‌کُنداج در عراق نیز مانند البیضاء و بلنجر محتشم بود.[۱۶] شاعر در جایی ضمن اشاره به تبار کهن اسحاق اعلام می‌کند که نیاکان وی پیش از عهد ذورُعَین، از سرداران شاهان بوده‌اند.[۱۷] با این اشاره، وجود خزرها یکباره به دورانی دورتر باز می‌گردد، چون ذورعین از شاهان حمیری بود. کاملاً پیداست که شاعر دچار اشتباه یا اغراق‌گویی است، اما این خطای زمانی او با آنچه پیش‌تر به آن اشاره کردیم، فرق دارد. شاید منظور از گفته‌های پیشین این باشد که اجداد ابن کُنداج «بزرگ خزرها» [یعنی خزرها] به شمار می‌رفته‌اند. از سوی دیگر بحتری مدعی می‌شود که ممدوح وی کاری کرده است که او را در خور «سلطنت البیضاء و تاج بر سر نهادن» می‌سازد. از همین شعر متوجه می‌شویم که نام پدر ممدوح، نامی محبوب در اسلام یعنی «ایوب» بوده است.[۱۸] این مطالب لااقل روشن می‌کند که در آن زمان مردم قلمروِ خلافت در بارهٔ خزریه اطلاعاتی عوامانه داشتند. در فصول بعدی در مواقعی از خزرهای دیگر در میان مسلمانان یاد خواهیم کرد.

به دنبال این وقایع، در سال ۷۲۱-۱۰۳/۷۲۲ هـ. خزرها به آلان‌ها تاختند.[۱۹] آشکار است که سرحد در تغییر و جابجایی بود و می‌توان گفت دومین جنگ عرب ـ خزر هنگامی آغاز شد که سپاه اسلام به سرداری ثبیت‌النهرانی با خزرها در مَرج‌الحجاره[۲۰] ـ واقع در ارمنستان[۲۱] ـ روبرو شد و نبردی سخت درگرفت. خزرها که گفته‌اند شمارشان به سی هزار تن می‌رسید،[۲۲] به پیروزی کامل رسیدند، اردوی مسلمانان به دست دشمن افتاد و سپاه شکست‌خورده به سوریه گریخت. خلیفه، یزیدبن عبدالملک (۷۲۰-۷۲۴) تأسف بسیار خورد و تُبیّت را سرزنش کرد که می‌گویند چنین پاسخ داد: «ای امیر مؤمنان، از من خطایی سر نزد و از مقابلهٔ با دشمن سر باز نزدم، کار چنان بود که مرد به مرد آویخته بود و اسب به اسب فرو رفته. آن قدر نیزه فرو کوفتم تا شکست و آن قدر شمشیر زدم تا تکه‌تکه شد. اما خدای کریم و بزرگ آن می‌کند که خود می‌خواهد.»[۲۳]

اینک بلاد اسلام در معرض خطر قرار گرفته بود. خزرها آماده شدند تا سرزمین‌هایی را

که بر اثر عقب‌نشینی سپاه اسلام آزاد می‌شد، تصرف کنند و برای این منظور همهٔ قوای خود را یکجا گردآوردند. جَرّاح بن عبدالله الحَکَمی عجولانه به حکومت ارمنستان منصوب شد و فرمان یافت که به سپاه دشمن در خاک خود حمله کند (۱۰۴ هجری).[۲۴] هنگامی که به خزرها خبر رسید که جرّاح با سپاهی گران به سوی ایشان می‌تازد، آنان به باب، که هنوز پادگانی از مسلمان‌ها در آن پایداری می‌کرد، عقب نشستند. در این احوال، جرّاح به بَردَعه رسید، چند روزی لشکریان خود را استراحت داد و فرصتی یافت تا اوزان و پیمانه‌های محل را به قاعده درآورد. در هر حال، پیمانهٔ موسوم به جراحی که در آن زمان مرسوم شد، هنوز در ایّام روایت بلاذری رایج بوده است.[۲۵]

پس از آن، جرّاح از رود کُر گذشت، به پیش تاخت و سرانجام در کنار رودی کوچک‌تر ــ به نام روباس ــ واقع در چند مایلی باب فرود آمد. به امرای محلی فرمان داده شده بود که با قوای خود به جرّاح بپیوندند، اما وی باخبر شد که یکی از ایشان خزرها را از نزدیک شدن او مطلع کرده است. به همین دلیل، به منادی خود دستور داد به لشکر اعلام کند که فرمانده چند روزی کنار روباس خواهد ماند. همان گونه که جرّاح پیش‌بینی کرده بود این خبر به خزرها نیز رسید، در آن هنگام، عمده قوای خزرها تحت فرماندهی «پسر خاقان ملعون»[۲۶] ــ احتمالاً منظور بیگ خزریه است ــ در شمال کوهستان مستقر بودند. امیر محلی بر آن بود که از درگیری بپرهیزد و مرتکب عملی خصمانه نشود. چون شب فرا رسید، جرّاح فرمان پیشین را لغو کرد و به سرعت به جانب باب تاخت، هنوز تاریک بود که با مردان خود بی‌هیچ درگیری به باب رسید. لشکریان از دروازهٔ چوبی نارین‌قلعه وارد شهر شدند و بعد از گذشتن از میان آن به فاصلهٔ اندکی از دروازهٔ جهاد[۲۷] اردو زدند. صبحگاه، جرّاح دو ستون نیرومند مهاجم به خارج فرستاد و به آنان تعلیم داد که چگونه وارد خاک دشمن بشوند و بعد از ۲۴ ساعت در نقطه‌ای بیست مایل جلوتر یکدیگر را ملاقات کنند. در طول روز، قوای اصلی اسلام به سوی نقطهٔ مورد نظر پیش تاختند. سحرگاه روز بعد، دو ستون مهاجم همراه با احشام غارتی و اسرای فراوان به ایشان پیوستند. بخشی از این غنایم از خیذانِ[1] (قی‌تاق) تابع خزرها به چنگ آمده بود.[۲۸]

روز بعد، سپاهی خزری که گفته‌اند شمار آن به چهل هزار تن می‌رسید، تحت فرماندهی «بارجیک[2]»[۲۹] ــ پسر خاقان ــ از حمزین[۳۰] رسید تا مانع از پیشروی بیش‌تر مسلمانان

1. Khaydhān 2. Bārjīk

شود. سخنان مختصری که می‌گویند جرّاح قبل از کارزار بر زبان رانده، حاکی از احترام او به هماوردانش است، وی گفت: «ای مردان، شما را گریز و پناهی نیست که بدان بگریزید و پشت کنید، جز خدای عزوجل. می‌دانید که هر که از شما کشته شود به بهشت رود و هر که ظفر یابد غنیمت یابد و نام نیکو.»(۳۱) پس از نبردی شدید، خزرها شکست خوردند و هزیمت گرفتند، شمار بسیاری نیز به خاک افتادند. همان گونه که جرّاح وعده داده بود غنیمت بی‌شمار نصیب فاتحان شد و پیشروی سپاه بعد از فراغت از یغما از سر گرفته شد. حمزین و ترغو[1] از پی هم سقوط کردند.(۳۲) جرّاح ساکنان این دو محل را در جای دیگر سکنی داد. قابل توجه آن است که می‌خوانیم بعضی از آنان به قَبَله[2] منتقل شدند که به گفتهٔ بلاذری واقع در جنوب قفقاز و در تصرف خزرها بود ــ ظاهراً در روزگار او.(۳۳)

سپس جرّاح رهسپار بلنجر شد که پیش از آن بارها مورد حملهٔ مسلمانان قرار گرفته و در سال ۳۲ هجری صحنهٔ محاصره‌ای کامل بود. در آن نوبت، حصار مستحکم آن تا حدی سبب ناکامی اعراب شده بود اما اینک هفتاد سال می‌گذشت و احتمالاً حصار شهر کاملاً ویران شده بود. مانع اصلی در برابر جرّاح، راه‌بندانی بود که نسنجیده با گردونه‌ها ایجاد کرده بودند، گردونه‌ها را به هم بسته و گرداگرد بلندایِ حصار استوار کرده بودند. این امر کار را بر مهاجمان دشوار کرده بود. سرانجام، یکی از ایشان خنجر خویش برکشید و فریاد برآورد: «مسلمانان، کیست که در راه خدا کشته شود؟» شماری از یاران پاسخ دادند که آمادهٔ فداکاری هستند و قسم یاد کردند که از بذل جان دریغ نورزند و به نشانهٔ آن نیام شمشیرهای خود را شکستند. پس، همگی حمله بردند و زیر تیرباران دشمن که «خورشید را ناپدید کرده بود»، بر فراز بلندا تاختند. بعضی از آنان موفق شدند ریسمان‌های پیونددهندهٔ گردونه‌ها را ببرّند و آن‌ها را از بلندا به پایین بغلتانند. به زودی، راه بر مهاجمان گشوده شد. دو طرف آن قدر مردانه جنگیدند که «گویی جان به لبشان رسید»، سرانجام مدافعان به سستی گراییدند و تسلیم شدند و شهر به تصرف مسلمانان درآمد.

گفته‌اند هنگامی که بعد از سقوط بلنجر غنایم را تقسیم کردند، سهم هر سوار سپاه اسلام به سیصد دینار رسید.(۳۴) این امر نشانهٔ ثروت و رفاه عمومی خزرهاست، البته اگر در تعداد سهم‌بران اغراق نشده باشد ــ حداکثر سی هزار تن گفته‌اند(۳۵) ــ مبلغ سرسام‌آوری پول تقسیم شده است. ناگفته نماند که باید خمس این مبلغ را که طبق قانون شرع به بیت‌المال تعلق می‌گرفت، بر آن افزود.

---

1. Targhu 2. Qabalah

حاکم خزری بلنجر با تعدادی از مردان خود به سمندر گریخت.(۳۶) همسر و پسر او اسیر و چون بردگان به حراج گذاشته شدند. جرّاح خود آنان را به صد هزار درهم خرید و سپس محرمانه قاصدی نزد حاکم فراری فرستاد و پیشنهاد کرد که در صورت پذیرفتن اسلام آنچه از دست داده ــ زن، فرزند، قلعهٔ شهر، همراه با همهٔ اموال از خرد و کلان ــ به وی باز گردانیده می‌شود. گفته‌اند حاکم خزری موافقت کرد، اما فهمیدن این‌که روایت تا چه حد صحت دارد و به‌خصوص این‌که در پی قبول اسلام چه بر سر بلنجر آمد، دشوار است.

واقعیت این است که ما از آنچه واقع شد بی‌خبریم. می‌گویند بعد از سقوط بلنجر، جرّاح باعث شد شماری از خزران همراه با خانواده‌های خود در رودی ــ ظاهراً رود بلنجر ــ غرق شوند.(۳۷) تعداد اسیران نیز بسیار بود. قلعه‌های همسایگان ویران شد و گفته‌اند که بیش‌تر ساکنان مهاجرت کردند. واضح است که بسیاری از آنان عازم شمال شدند. دویست سال بعد، ابن فضلانِ سیاح در میان بلغارهای ولگا به چندین هزار «بلنجری» برخورد. در یکی بودن برنجر/ بلنجر جای تردید نیست و می‌توان حدس زد که اجداد مردم مورد نظر ابن‌فضلان مهاجران بلنجر بوده‌اند.(۳۸) در زمان ابن‌فضلان اهالی بلنجر تازه اسلام پذیرفته بودند اما وی به غیرمسلمانی به نام طالوت[1] (سائول)[2] برمی‌خورد. این امر حاکی از رواج یهودیت در میان مردم شهر در گذشته است.

جرّاح از بلنجر رهسپار قلعهٔ شهر وبندر(۳۹)(وننددر؟) شد که نقطه‌ای مهم با مدافعان بی‌شمار بود(۴۰) اما این مدافعان شهامت جنگ نداشتند، امان خواستند و غرامت پرداختند. جرّاح بر آن بود که پیشروی خود را تا سمندر ادامه دهد و چون نزدیک آن رسید، حاکم پیشین به فوریت از بلنجر به وی خبر داد که پیشروی بیش‌تر خطرناک است چون دشمن با نیرویی وسیع در مقابل مسلمانان ایستاده و از سوی دیگر به سبب ناآرامی امرای کوهستان خطوط ارتباطی ایشان به خطر افتاده بود. از این رو، فرمان بازگشت صادر شد. لشکریان عرب از معابر کوهستان گذشتند و چون زمستان در پیش بود، به شکی[3] رفتند و زمستان را در آن‌جا گذرانیدند.(۴۱)

واضح است که جرّاح امیدوار بود در سال بعد عملیات را پیگیری کند. وی در نامه به خلیفه پیروزی‌های به دست آمده را برشمرد و با تذکر این نکته که خزرها هنوز سرکوب نشده‌اند، درخواست نیروی اضافی کرد. در بهار خبر رسید که یزید مرده است

---

1. Tālūt 2. Saul 3. Shakki

(۱۰۵/۷۲۴ هـ.). جانشین خلیفهٔ درگذشته، هشام، ضمن تثبیت جرّاح در منصب خویش، به او قول کمک داد.

با آغاز فصل لشکرکشی، جرّاح بار دیگر حمله به خزریه را از سرگرفت، اما این بار به طرف معبر داریال و کشور آلان‌ها[۴۲] پیش رفت و با بعضی شهرها و قلعه‌های واقع بر سر راه بلنجر جنگید. جزئیات این لشکرکشی روشن نیست، به همین سبب از عکس‌العمل خزرها کاملاً بی‌خبریم. در سال ۱۰۶/۷۲۵ هـ. جرّاح بر آلان‌ها ظفر یافت و بر آنان جزیه نهاد.[۴۳] در این مورد از خزرها ذکری در میان نیست. سال بعد، خلیفه جرّاح را احضار و برادر ناتنی خود مسلمةبن عبدالملک را به حکومت ارمنیه و آذربایجان نصب کرد.

انتصاب مسلمه حاکی از آن است که در این هنگام سرحد خزریه اهمیت بسیار یافته بود. مسلمه که کنیززاده و به همین دلیل محروم از تکیه زدن به کرسی خلافت بود، بیش از بیست سال از ستون‌های حکومت اموی بود و در صحنهٔ شرق نقش اول را به عهده داشت. پیش از این، وی لشکرکشی عظیم به بیزانس را ـ که به موجب آن اعراب بیش از یک سال (۹۸/۷۱۶ هـ. ـ ۹۹/۷۱۷ هـ.) پایتخت مسیحیت را در محاصره گرفتند ـ رهبری کرده و شورش یزید بن مهلّب را خوابانیده بود (۱۰۲/۷۲۰ هـ.). جوانمردی وی همانند شجاعتش[۴۴] نه تنها معاصران،[۴۵] بلکه نسل‌های بعد را نیز تحت تأثیر قرار داد.[۴۶] اینک، چنین مردی را برای دفاع از عظمت اسلام در برابر خزران کافر برگزیده بودند.

ابتدا فرماندهی به حارث بن عمرو، از قبیلهٔ معروف طیّ محول شد که بر خاک خزر تاخت و چند روستا را به تصرف درآورد (۱۰۷ هجری)،[۴۷] که البته دستاورد در خور توجهی نبود. در سال ۱۰۸، خزرها به رهبری «پسر خاقان» در آذربایجان ظاهر شدند. حارث به مقابلهٔ آنان آمد و در نبردی مهاجمان را شکست داد و آن‌ها را تا رود ارس عقب راند. در این زمان خزرها پایداری نشان دادند اما باز هم از مسلمانان شکست خوردند و کشتهٔ بسیار دادند.[۴۸]

در لشکرکشی بعد (۱۰۹/۷۲۷ هـ.) مسلمه خود وارد میدان شد. از آذربایجان به معبر داریال تاخت و آن راکه از دست رفته بود، باز به تصرف درآورد و آهنگ خزریه کرد. گفته‌اند که خاقان خود به مقابلهٔ وی آمده بود، اما با گرفتن اسیر و گردآوری غنیمت به جای خود بازگشت.[۴۹] به گفتهٔ مسعودی، مسلمه در زمانی نامشخص قلعهٔ محافظ معبر داریال را به پادگانی از اعراب سپرد.[۵۰] احتمالاً این کار در همین لشکرکشی صورت گرفته است. این قلعه بر فراز صخره‌ای عظیم ساخته شده و مشرف بود بر پلی که دو سوی تنگه‌ای عمیق را به هم می‌پیوست و به قول مسعودی یکی از معروف‌ترین قلاع جهان بود.

سال بعد نبردها شدیدتر شد. مسلمه مانند قبل از معبر داریال گذشت (۱۱۰/۷۸۲ هـ.) و حدود یک ماه با لشکریان خاقان درگیر بود. پس از ــ آن گونه که می‌گویند ــ باران‌های سیل‌آسا فروریخت و خاقان در پناه آن واپس گریخت.[۵۱] با وجود ادعای پیروزی مسلمه گویا روایت دیگری هم شایع بوده است.[۵۲] مسلمه عقب می‌نشیند و از معبر معروف به «مسجد ذوالقرنین»، مقّر شاهانِ گرجی، می‌گریزد.[۵۳]

به رغم شهرت و کفایت مسلمه و موفقیت‌های پراکنده و آشکاری که کسب کرده بود، معلوم می‌شود که هنوز به خزران ضربهٔ قاطعی وارد نکرده است. سال بعد، خزرها از آذربایجان سر درآوردند و بار دیگر حارث بن عمرو آنان را به عقب راند.[۵۴] در این احوال، هشامِ خلیفه مسلمه را فرا خواند و پس از چند سال بار دیگر جرّاح بن عبدالله را به حکومت ارمنیه بازگرداند.

مشهور است که جرّاح در همان سال (۱۱۱ هجری) به خزریه لشکر کشید. به گفتهٔ ابن‌اثیر، وی از تفلیس (یعنی از معبر داریال) گذشت و به سوی البیضاء ــ پایتخت خزرها ــ تاخت و آن را تسخیر کرد. در بارهٔ این کار سترگ اغراق‌گویی بسیار شده است چون در آن هنگام امکان حملهٔ وسیع وجود نداشت تا پس از نبردهای سنگین و از میان بردن پیاپی استحکامات به چنین پایانی برسد. به طور قطع خزریه در سال ۱۱۱/۷۹۲ هـ. به زانو درنیامد. اما ممکن است ستونی از پیشتازان در پی حملهٔ خود تا حدی در آن رخنه کرده باشند. از سوی دیگر، گفتهٔ ابن اثیر مبنی بر این‌که «نیرویی نسبتاً کوچک تا البیضاء در کنار ولگا پیش رفت و به سلامت از میان خاک دشمن بازگشت» عجیب به نظر می‌رسد. شایان ذکر است که در سایر منابع صحبتی از حمله به خزریه در این سال نرفته است. تقریباً مسلم است که در این‌جا اشتباهی رخ داده است و لشکرکشی بزرگ مروان بن محمد (خلیفهٔ بعدی به نام مروان دوم) را ــ که بعداً به شرح آن خواهیم پرداخت ــ به جرّاح نسبت داده‌اند.

سال ۱۱۲/۷۳۰ هـ. تو أم بود با بزرگ‌ترین شکستی که تا آن زمان اعراب از خزرها چشیده بودند و البته دلیلی است بر رد روایت ابن اثیر از حوادث سال ۱۱۱ هجری. در سال ۱۱۲ هجری سپاهیان خزرها که گفته‌اند به سیصد هزار تن می‌رسید[۵۵] به فرماندهی بارجیک ــ که پیش‌تر ذکر او رفت ــ معبر داریال را گرفتند.[۵۶] به ظاهر جرّاح که مانند بار قبل در شکّی زمستان کرده بود، آهنگ بَردَعه کرد و از آن‌جا روانهٔ اردبیل شد و آن‌جا در انتظار حوادث نشست. بخشی از سپاه وی راهی مناطق دیگر شدند و ستونی را به نواحی مجاور فرستاد. خزرها از طریق امیرگرجستان از موقعیت جرّاح آگاه شدند،[۵۷] تا وَرَثان جنوبی پیش راندند

و آن را در محاصره گرفتند. جرّاح نزدیک این شهر با دشمن روبرو شد و نتوانست آن را آزاد کند. پس از این وی را باز در اردبیل و در مجاورت سپاه اصلی خزرها می‌یابیم. وی که به صوابدید یکی از مردم بومی، کوه سبلان را پشت سر و تکیه‌گاه خود قرار داده بود، بر آن شد که خطر کند و در مَرج [مرغزار] اردبیل در کنار شهر به مقابله‌ای سرنوشت‌ساز با دشمن بپردازد. در این هنگام، خزرها روبروی مسلمانان قرار گرفتند و هر دو طرف آمادهٔ نبرد بودند.

مانند همیشه اطلاعات موثق ما از آنچه گذشت بسیار اندک است. جرّاح در اصل قوای موجود را دو بخش کرده بود. با این همه، نیروهای محلی در کنار شامیان همراه او به آن شمار و شهامت بودند که دو روز تمام در چنان جنگ مهیبی ـ که هرگز به یاد نداشتند ـ پایداری کنند.(۵۸) جرّاح از این که جنگ در دشت را برگزیده بود، در خور سرزنش می‌نمود. خزرها از نظر شمار برتری بسیار داشتند و این عامل در غروب روز دوم سخت کارگر افتاد. در این هنگام مسلمانان در موقعیتی یأس‌انگیز قرار گرفتند. جنگجویان و به‌خصوص قاریان قرآن که در آن ایام شجاعتشان مایه دلگرمی مسلمانان بود، اغلب از پای درآمدند. با فرارسیدن شب، بسیاری از افراد در پناه تاریکی به زادگاه‌های خود در آذربایجان یا نقاط دیگر گریختند. بامداد روز بعد عده‌ای اندک با جرّاح مانده بودند که یا زخم برداشته بودند یا مرد میدان نبودند. خزران حمله را از سرگرفتند و اعراب رو به فرار نهادند. اما هنگامی که یکی از یاران جرّاح فریاد برآورد «ای مسلمانان به بهشت آیید نه به دوزخ، به راه خدا آیید نه راه شیطان» شهامت و پایداری یافتند و آن قدر جنگیدند تا کشته شدند. جرّاح خود در فرماندهی باقی‌ماندگان از پای درآمد. سرش را از تن جدا کردند و زن و فرزندانش به دست خزران افتادند. پیروزی اینان قطعی بود. غنیمت بسیار به چنگ دشمن افتاد اما اسیری یافت نشد، چون مسلمانان جان باختند یا نیمه‌جان بودند. حدود صد نفر از مهلکه گریختند. پس از آن به اردبیل هجوم بردند و با این که شهر بی‌درنگ تسلیم نشد، خیلی زود به تصرف خزرها درآمد. مردان جنگی شهر از دم کشته و زنان و کودکان به اسارت گرفته شدند.(۵۹)

این فاجعه سخت بر مسلمانان گران آمد. جرّاح محبوبیت بسیار داشت. فقدان او و مرگ آن همه یارانش سخت مؤثر افتاد. در مورد وحشیگری مهاجمان سخن‌های خشم‌آلود گفته شد.(۶۰) در آسیای مرکزی همان سال و بیش از آن در سال‌های بعد شکست جرّاح بر سر زبان‌ها افتاد.(۶۱) خلیفه نیز به تلفات سنگین می‌اندیشید. اما از همهٔ این‌ها گذشته، هنگامی که در دمشق برای مقابله با اوضاع پیش‌آمده تصمیم‌گیری می‌شد، خزرها به پیشروی ادامه

دادند و بعد از زیر پاگذاشتن آذربایجان، به دیاربکر و حوالی موصل رسیدند.[۶۲] چشم‌انداز نگران‌کنندهٔ آنچه به مهاجرت عمومی خزرها تعبیر می‌شد[۶۳]، در برابر دیدگان خلیفه و مشاورانش گشوده شده بود.

حجّاج بن عبدالله ــ برادر جرّاح ــ فرماندهی شمال را بر عهده گرفت.[۶۴] مانند بار پیش، هشام بنا به ضرورت به مسلمه متوسل شد و حجاج را کنار گذاشت. اما قبل از آن، به صوابدید وزیرانش سعید بن عمرو الحرشی[۶۵] را از منبیج شام فرا خواند.[۶۶] هشام در نظر داشت تا هنگام آماده‌شدن مسلمه برای میدان، وی را برای مقابله با سیل خزرها به‌کار گیرد. به گفتهٔ ابن اثیر، هنگامی که سعید به دمشق رسید، هشام به وی گفت: «شنیده‌ام که جرّاح از برابر مشرکان [خزرها] گریخته است.» سعید پاسخ داد: «چنین نیست، جرّاح مؤمن‌تر از آن بود که بگریزد. وانگهی او کشته شده است.» خلیفه پرسید: «رأی تو چیست؟» گفت: «مرا با چهل سوار بر اسبان پیک روانه ساز و هر روز چهل تن دیگر روانه کن، سپس به امیران لشکر بنویس تا به من بپیوندند.» هشام به صلاحدید او چنان کرد. طبق روایتی دیگر، خلیفه به دست خود پرچمی به سعید داد و او را با سی هزار مرد جنگی، ساز و برگ کافی و صد هزار درهم هزینهٔ لشکرکشی روانهٔ کارزار کرد.[۶۷]

چون سعید به جزیره رسید، به جمعی از یاران جرّاح برخورد. صحنهٔ این دیدار بسیار دلخراش بود. هنگامی که سعید به شهر خلاط [اخلاط] در کنار دریاچه وان رسید، آن را در تصرف خزران یافت. مسلمانان با حمله شهر را پس گرفتند، سپس عازم بَردَعه شدند و در راه خود قلاع را یکایک گشودند. سعید در بَردَعه مجلس موعظه برپا کرد و مردم را به اتحاد در برابر خطر مشترک فرا خواند؛ و به‌خصوص از اغنیا خواست که نیاز فقرا را برآورند. سپس، به عموم توصیه کرد برای پیروزی دعا کنند و آن گاه آهنگ بیلقان کرد.

هنگامی که سعید در اردوی خود در بیلقان به‌سر می‌برد، یکی از ساکنان بومی شکایت کرد که «پسر خاقان» یکی از طرخان‌های[۶۸] خود را مقیم روستای مجاور کرده و اینک طرخان که دختران او را تصاحب کرده، بی‌خبر افتاده است و به آسانی می‌توان او را به دام انداخت. همان دم، سعید گروهی از مردان خود را به آن روستا فرستاد. اینان مرد خزری را در خواب مستی و دختران را به سلامت بر بالینش نشسته یافتند، برفور او را در جا تکه‌تکه کردند. سپس خزران دیگر را کشتند یا پراکنده کردند، به بیلقان بازگشتند و دختران را به پدر بازدادند.

در این میان، مسلمانان در ورثان در پادگانی ــ با وجود محاصرهٔ سخت ــ همچنان

پایداری می‌کردند. هدف بعدی سعید برداشتن این محاصره بود که با یاری ایرانیانِ مسلط به زبان خزری انجام شد. اینان از میان خزران گذشتند و به پادگان خبر دادند که کمک در راه است. خزران همراه با محاصرهٔ بَجَروان واپس نشستند اما با نزدیک‌شدن سعید از ورثان از این محاصره دست کشیدند و باز رهسپار اردبیل شدند. سعید در پی ایشان افتاد. در بَجَروان سواری بر اسب سپید نزد او آمد[۶۹] و گفت که در چهار فرسنگی او ده هزار تن از خزران فرود آمده‌اند که پنج هزار اسیر مسلمان گرفته‌اند. در پی آن، سعید یکی از یاران خود را برای خبرگیری فرستاد. این مرد ابراهیم بن عاصم‌العُقَیلی نام داشت و به زبان خزران سخن می‌گفت.[۷۰] او با تغییر جامه به آسانی خود را به اردوی خزران رسانید. در این میان، سعید آماده شد تا با نیرویی مرکب از چهار هزار نفر به آنان هجوم برد. العقیلی خبر آورد که خزران در همان محل هستند و گفت که به چشم خود دیده است که طرخانی به یکی از دختران حرم جرّاح تجاوز می‌کرد و به سختی توانسته بود با شنیدن فریاد دادخواهی دختر به درگاه خداوند خویشتنداری کند. سعید و یارانش آن قدر از گفتهٔ آن مرد آزرده شدند که یکباره به حرکت درآمدند و پیش از طلوع بامداد به جایگاه خزران رسیدند. پیش از آن‌که نشانهٔ خطر و آشوب به صدا درآید، دست به حمله زدند و خزران را محاصره کردند. فریاد تکبیر مهاجمان از سوی اسیران اردو پاسخ یافت، به این طریق مردان سعید به غیرت آمدند و بر دشمن نیمه‌خواب حمله‌ور شدند. نقل است که با طلوع خورشید، تعداد زیادی از آن ده هزار تن از دم تیغ گذشته بودند. افرادی که جان به در بردند، به سوی «پسر خاقان» گریختند و او را از فاجعه آگاه کردند.

چندین روایت از این دست در بارهٔ پیروزی مسلمانان تحت فرماندهی سعید گزارش شده است. سرانجام، خزران که شمار آنان کم‌تر از صد هزار تن نبود، تحت فرمان بارجیک گرد آمدند و در کنار رود بیلقان اردو زدند.[۷۱] سعید با پنجاه هزار تن از مردم شام، عراق و جزیره به سوی آنان شتافت. هنگامی که دو طرف سرگرم آماده‌سازی خود برای نبرد بودند، مسلمانان متوجه شدند که سر جرّاح بر فراز تخت فرماندهیِ «پسر خاقان» در میان صفوف خزران نصب شده است. سعید چون به آن نگریست، اشک از دیدگان فرو ریخت و گفت: «انّا للّه و انا الیه راجعون، هنگامی که سر چنین برادر مسلمانی در دست مشرکان است، شرف از میان ما رخت بربسته.» وی پیشاپیش مهاجمان خود را به جایی رساند که سر نصب شده بود. بارجیک از هودج به زیر آمد و بر اسب نشست. سعید وی را نقش زمین کرد.[۷۲] نگهبانان که از اسب به زیر آمده و گرد خداوند خود حلقه زده بودند، وی را

برهانیدند. به روایتی دیگر، سعید او را به ضرب شمشیر کشت و سرش را بـه نـزد هشـام فرستاد.(۷۳) به هر حال، این هم روایت دیگری از پیروزی مسلمانان است. خزرها به کلی عقب رانده شدند و کشتگان بسیار و غنایم فراوان بر جای نهادند. سـعید پـیروزمندانـه بـه بَجَروان بازگشت. در آن‌جا آنچه به چنگ آورده بودند شمارش کردند و خمس آن را برای خلیفه فرستادند. گفته‌اند که از آنچه باقی ماند، به هر سپاهی اسلام بیش از ۱۷۰۰ درهـم رسید.(۷۴)

البته در صحت آنچه در مورد این نبرد بزرگِ سعید علیه خزرها گفته‌اند، جـای تـردید جدی است. شخصیت اسرارآمیز سواری که پیوسته بعد از هر شکست ظـاهر مـی‌شود و مسلمانان و شماری از خزرها را هدایت می‌کند به افسانه می‌ماند نه تاریخ. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد که روایت اشاره به زمانی قدیم‌تر دارد، مثلاً خاقان و پسرش «دشمن خدا»(۷۵) خوانده شده‌اند که مسلماً توصیفی متعلق به آن زمان است، و نیز روز و سـاعت یکـی از نبردها ذکر شده است.(۷۶) باورکردنی نیست که بلعمی و ابـن اثیـر ــ صـاحبان دو روایت یکسان ــ خبر موجز طبری را مفصل کرده یا اشارات بلاذری را بسط داده باشند که فقط به ذکر محاصرهٔ وَرَثان و هزیمت خزرها به دست سعید بسـنده کـرده است. بـه عکـس، ایـن روایت که ظاهراً طبری و یعقوبی از کل آن باخبر بوده‌انـد امـا هـیچ کـدام بـه جـزئیات آن نپرداخته‌اند، به گونهٔ گزارشی خیال‌آمیز از واقعه‌ای معاصر نقل شده است.

سعید پس از این خدمت خود ــ که بسیار مهم بود ــ به امتیاز شخصی زیادی نرسید. وی پس از تقسیم غنایم به سوی میمذ[1] در آذربایجان رفت، اما هنوز با خزرها درگیر نشده بود که نامه‌ای ملامت‌آمیز از مسلمه دریافت کرد که در آن به دلیل حمله به خزرها سرزنش شده بود و او را باخبر می‌کرد که عبدالملک بن مسلم‌العقیلی به جایش منصوب شده است.(۷۷) سعید از فرماندهی کناره گرفت و به دستور مسلمه در قَبَله محبوس شد. در این زمان گفتگویی میان او و مسلمه درگرفته که بلعمی آن را گزارش کرده است. هنگامی که سعید را به حضور مسلمه آوردند، وی پرسید که آیا دستور نداشت از حمله به خزرها خودداری کند؟ چـرا سرخود عمل کرده و مسلمانان را به خطر انداخته است؟ سعید در پاسخ گفت تا آن دم که به یاری خداوند کافران به دست او نابود شدند، دستوری به او نـرسیده بـود. مسـلمه گـفت: «دروغ می‌گویی! تو به این اندیشه بودی که از شمار کشته‌شدگانت داستان زنند.» سعید پاسخ

1. Maymadh

داد: «چنین نیست من طالب بزرگی خدا بودم و برای آن جنگیدم. امیر می‌داند که راست می‌گویم.» اما خشم مسلمه کاهش نیافت و با سعید بدرفتاری و درشتی بسیار کرد و پرچم خلیفه را بر سر او شکست. سپس او را به زندان عمومی بَردَعه بردند. چون هشام از ماجرا آگاه شد، همان دم به برادر خود نامه نوشت و ناخشنودی بسیار خود را آشکار کرد. مسلمه بعد از آنچه با سعید کرد، در پایان فصل به حرکت درآمد و در میان برف و باران از باب عازم خزریه شد.[۷۸] اما دیگر دیر شده، و زمانی گرانبها برای فرود آوردن ضربه‌ای کاری از دست رفته بود، بنابراین کوشش بی‌موقع مسلمه کارساز نیفتاد. هشام که از تلاش بیهوده برادرش باخبر شد، در نامه‌ای این شعر را نوشت:

در میمذ خزرها را در مقابل دیدگان رها کردی
و اکنون در آن سر دنیا در جستجوی آنانی[۷۹]

مسلمه در بازگشت از این عملیات به‌ناچار با سعید از در آشتی درآمد، نامهٔ خلیفه را برای نایب پیشین خود فرستاد و با اظهار تأسف، از آنچه رفته بود پوزش خواست. سعید از زندان آزاد شد و به نشانهٔ توجه خلیفه، خود و خانواده‌اش هدایا و خلعت گرفتند. پاره‌ای از املاکی که آن زمان به او بخشیدند، بعدها به نام او مشهور شد. با توجه به کلیهٔ مطالبی که از منابع مختلف به دست می‌آید، باید بپذیریم که آنچه سعید کرد واقعاً مهم بود، هر چند افسانه‌پردازی تا حدی به آن‌ها ابهام بخشیده است. شاید بتوان او را از موفق‌ترین سرداران عرب در جنگ با خزرها دانست.

در مورد حوادث سال ۱۱۲/۷۳۰ هـ. بار دیگر خزرها روایت ما را تأیید می‌کنند. از قرار معلوم، خاطرهٔ فتح اردبیل سال‌ها زنده ماند. طبق «پاسخ یوسف» [مشروح در بخش‌های آینده]، هنگامی که یهودیت در میان خزرها نهادینه شده بود، شاه آنان تمایل یافت معبدی برپا کند و به منظور جمع‌آوری وسایل لازم برای این کار از طریق معبر داریال به کشوری واقع در جنوب کوهستان لشکر کشید. هدف اصلی این لشکرکشی اردبیل بود. شاه خزران با گنجی از طلا و نقره بازگشت. این گنج وقف و صرف تهیهٔ اثاثهٔ هیکل (خیمه) ـ تابوت عهد، کرسی، شمعدان و غیره ـ به سنّت عهد عتیق شد. در پاسخ آمده است: «این‌ها هنوز (حدود ۹۶۰ میلادی) موجودند.»[۸۰] این داستان به صورت فعلی بی‌شک افسانه است اما این‌که خزران خیمه‌ای جداگانه برای امور دینی داشته باشند غیرطبیعی نمی‌نماید. بعدها شبیه آن را در میان مغول‌های مسیحی مشاهده می‌کنیم.[۸۱] پیش از این در بارهٔ حمل فلزات قیمتی از جنوب به شمال گفتگو کردیم.[۸۲] با اطمینان می‌توان گفت که لااقل خزرها پیروزی بزرگ خود بر جرّاح را از یاد نبرده بودند.

بزرگ‌ترین تلاش مسلمه در سال بعد ــ ۱۱۳/۷۳۱ هـ. ــ صورت گرفت.[۸۳] از نظر او اوضاع به هیچ وجه بهبود نیافته بود. نیروهای تازه‌نفس خزر در شمال قفقازگرد آمده بودند. الحارث بن عمرو طائی که مسلمه او را از قبل در باب مستقر کرده بود، نتوانسته بود مانع ورود خزران همراه با هزار نفر از اعضای خانوادهٔ خود به شهر[۸۴] شود. شاید موضع امرای محلی که برای مسلمه دردسر می‌آفریدند، خطرناک‌تر از هر چیز دیگر به نظر می‌رسید. می‌خوانیم که اهالی خیذان مقاومت کردند و مسلمه دست به اقدامات شدید زد. پس از آن، همراه با نیروهایی که بیش‌تر آن‌ها را متحدان پیشین اعزام کرده بودند، وارد باب شد. این متحدان به ضرورت الحاق به مسلمه پی برده و به میل خود به وی پیوسته بودند. عدهٔ خزرانِ درون قلعهٔ شهر چندان نبود که مانع حرکت او شود، به همین دلیل سردار عرب بی‌آن‌که متعرض آنان شود قلعه را پشت سر نهاد، عازم خزریه شد و در آن‌جا نیروهای خود را بخش کرد. این کار ــ که شاید اقدامی خطرناک بود ــ در آغاز موفقیت‌آمیز به نظر می‌رسید. گروه‌های جداافتادهٔ خزران کشته شدند یا فرار کردند و چندین شهر یا قلعه ــ از جمله حمزین ــ به دست مسلمه افتاد. اما ساکنان یکی از محل‌ها خود را سوزاندند و تسلیم نشدند. مسلمانان به سوی بلنجر تاختند و بعد از عبور از «کوه‌های بلنجر» به سمندر رسیدند.[۸۵] این نقاط نیز مانند حمزین مقاومت چندان سختی نکردند، حتی شاید غنیمت مهاجمان را آماده کردند.[۸۶]

سمندر دورترین نقطه‌ای بود که اعراب به آن رسیدند. اینان خبر داشتند که بخش اصلی خزرها و متحدانشان ــ «که شمار آنان را جز خدای بزرگ کسی نمی‌دانست» ــ زیاد دور نیستند. مسلمه همانند جرّاح ــ در این‌گونه مواقع ــ بر آن شد که عقب نشیند.[۸۷] در پی آن حرکتی بس عجیب و دیدنی آغاز شد.[۸۸] مسلمه فرمان داد که برای فریب دشمن قبل از عقب‌نشینی آتش اردوگاه را فروزان نگاه دارند، خیمه‌ها را همچنان برافراشته رها کنند و بار و بنهٔ سنگین را فرو گذارند. در آن حال، بسیاری از مردان در شرایطی نبودند که در عین حرکت به نبرد نیز بپردازند. اینان را در پیشاپیش ستون و توانمندان را پشت ایشان جای داد. با حرکتی شتابناک که در هر منزل دو برابر وضع معمولی راه پیمودند، در مسیری که آمده بودند عقب نشستند. به گفتهٔ ابن‌اثیر هنگامی که به باب رسیدند، رمقی در کس نمانده بود.[۸۹]

چندی نگذشت که خزرها بعد از پشت سر گذاشتن تنگناها در برابر مسلمانان ظاهر شدند.[۹۰] مسلمه سپاه خود را چنان بیاراست که سلیمان بن هشام[۹۱] در جناح چپ،

مروان بن محمد در جناح راست و عباس بن ولید[۹۲] در قلب سپاه جای گرفتند و لشکریان محلی تحت فرمان امیران خود زیر ضربهٔ مستقیم حمله خزرها بودند. در تمام طول روز، اعراب و متحدان زیر لوای بزرگ بنی‌امیه ــ که به اهتزاز درآمده بود[۹۳] ــ پایداری کردند. به‌خصوص مروان مردانه جنگید و قهرمان میدان شد. او اغلب از نظرها پنهان می‌شد و یک بار به مسلمه خبر دادند که کشته شده است. وی فریاد برآورد: «به خدا که او را خلافت سزاست نه مرگ.» نزدیک غروب، یکی از خزرهای فراری خاقان را در هودجی سایبان‌دار نشان داد[۹۴] و مروان را برای حمله به او برانگیخت. مروان خود داوطلب این کار شد اما آن را به ثابت‌النهرانی[۹۵] سپردند. این جنگجو به همراه نیرویی برگزیده به پیش تاخت و با یک ضربت شمشیر پوشش هودج را درهم درید. خاقان زخم برداشت اما توانست از معرکه بگریزد. در این هنگام، مسلمه با مشاهدهٔ آنچه می‌گذشت دست به حمله‌ای همگانی زد و چیزی نگذشت که بر میدان غلبه یافت.[۹۶]

پس از عقب‌نشینی خزرها این امکان به وجود آمد که با بردباری به‌کار شهر باب بپردازند. آشکار شده بود که این شهر مستحکم‌تر از آن است که با وجود منجنیق‌های آماده به‌کار مسلمه، با تهاجم گشوده شود. در پی آن، وی به حیلهٔ کهنِ زهرآلود کردن آب متوسل شد. خزرها پس از یک روز تشنگی به موقعیت یأس‌آور خود پی بردند. چون شب سر رسید، شهر را رها کردند و به سوی شمال گریختند و مسلمه همراه با لشکر خود وارد باب شد. این شهر بعدها بازسازی شد و سامانی نو یافت. برای مردم دمشق، کوفه، جزیره و حمص محله‌های جداگانه و انبارهایی برای غله و اسلحه ساخته شد. حاکمی نیز بر آن گمارده شد.[۹۷] برج و باروها را مرمت و بر آن‌ها دروازه‌های آهنین نصب کردند.[۹۸] مسلم است که این تدابیر به دلیل نیازهای جنگی بود که در آینده پیش روی داشتند و در درجهٔ نخست علیه خزرها صورت گرفت. پس از آن‌که همهٔ کارها به سامان رسید، مسلمه امور را به خویشاوندش مروان سپرد و خود به شام بازگشت (۱۱۴ هجری).

آخرین مرحله از دومین جنگ عرب ــ خزر با نام مروان بن محمد همراه است. وی در اواخر سال ۱۱۴ هجری (۷۳۲)[۹۹] سپاهی بالغ بر چهل هزار تن گردآورد و بعد از گذشتن از بلنجر به سوی خزریه تاخت. طی لشکرکشی باران پیاپی او را رها نکرد. گفته‌اند به دلیل وجود گِل بسیار که به دم اسبان می‌چسبید، دستور داد دم آنان را ببرند ــ از این رو، به لشکرکشی گِل مشهور شد[۱۰۰] و آن گونه که نوشته‌اند، کار مهمی در آن صورت نگرفت. شماری از دشمن کشته شدند و غنایم و اسرایی گردآمدند.

پس از آن، مروان خود را به حضور پسرعم خویش ــ هشام ــ رسانید.[۱۰۱] و در پاسخ این‌که چرا آمدی، جسورانه به عیبجویی از آنچه بعد از مرگ جرّاح با خزران کرده بودند و به خصوص سرزنش مسلمه پرداخت. خلیفه پیشنهاد او را مبنی بر این‌که همراه با سپاهی مرکب از ۱۲۰ هزار تن و اقتدار کامل به سرحد اعزام شود، پذیرفت. گویا اخباری که از شمال می‌رسید چنین تصمیمی در هشام برانگیخته بود. سعیدبن عمرو که در آن هنگام بر شمال حکومت می‌راند، به آب مروارید دچار شده و از خلیفه خواسته بود شخص دیگری را به جای او بنشاند.[۱۰۲] بدین طریق، مروان به خواسته‌های خود رسید، با فرمان خلیفه به حکومت ارمنستان منصوب و عازم سرحد قفقاز شد.

اگر آن گونه که می‌گویند سعید دو سال حکومت کرده باشد[۱۰۳]، مروان نمی‌توانسته است زودتر از سال ۱۱۷/۷۳۵ هـ. بازگشته باشد. وی بلافاصله بعد از رسیدن به محل حکومت، در کَساک واقع در چهل فرسنگی بَردَعه و بیست فرسنگی تفلیس دستگاه حکومتی دایر کرد.[۱۰۴] از همان آغاز کار آشکار بود که وی قصد حمله به خزرها دارد اما نمی‌تواند بی‌درنگ اقدام کند. طبق معمول، در ارمنستان امیرانی سر به شورش برداشته بودند و باید سرکوب می‌شدند، این امر به جنگی مهم انجامید. لشکرکشی دیگری نیز به آلان ضرورت داشت که به گشودن سه قلعه و شاید نگاهداری آن[۱۰۵] به دست مسلمانان انجامید. چنین می‌نماید که این لشکرکشی‌ها مروان را بیش از یک سال سرگرم کرد. تا سال ۱۱۹/۷۳۷ هـ. وی مجالی نیافت تا به نیت اصلی خود یعنی حمله به خزریه و در صورت امکان تسخیر آن بپردازد.[۱۰۶]

وی هنگام آماده‌سازی سپاه خود برای حمله به خزریه اعلام کرد که در صدد حمله به آلان‌هاست. نماینده‌ای خاص نزد خاقان خزر فرستاده شد و او بر اساس این اخبار مصالحه با مسلمانان را پذیرفت. سفیر خاقان برای عقد پیمان آشتی به حضور مروان رسید اما او را تا پایان بسیج برای جنگ در اردو نگه داشتند.

هر نوع داوری که در بارهٔ این مذاکرات صورت گیرد، باز ادراک جنگی این سردار اسلام در خور ستایش است. باید در نظر داشت که این زشتکاری مروان در برابر دشمنان خطرناک و برانگیخته برای خاندان و ملت او گران تمام شد. نقشهٔ او در اساس ساده و بکر بود ــ ابتدا غافل نگه‌داشتن دشمن و سپس هجوم از طریق معابر داریال و دربند. اجرای این نقشه کاملاً موفقیت‌آمیز بود. مروان سپاهی گران مرکب از ۱۵۰ هزار مرد جنگی،[۱۰۷] داوطلبان و نیروهای محلی در اختیار داشت.[۱۰۷] خود وی نیز همراه با بدنهٔ اصلی سپاه از طریق معبر

داریال پیش رفت. همزمان، سپاه دیگری به فرماندهی ابویزید اُسَیدبن زافرالسُلَمی از جانب باب روانه شد. محققاً زمانی دراز خاقان و مشاورانش از آنچه می‌گذشت بی‌خبر بودند. ابویزید دستور داشت در سمندر مروان را ملاقات کند.

انتخاب این محل نیز پرمعنی است. اگر آن‌گونه که احتمال می‌رود، مروان پیش‌تر سمندر را دیده بود، خاطرهٔ خوشی از آن نداشت، چون عقب‌نشینی بزرگ سال ۱۱۳ هجری از همین جا آغاز شد. همچنین، سمندر شاهد شکست جرّاح و نیز مسلمه بود و سپاهیان عرب نتوانسته بودند از آن فراتر روند.[۱۰۸] ظاهراً مروان بر آن بود که در شرایط جدید با سپاهی مقاومت‌ناپذیر ــ که هر مانعی را از پیش پا برمی‌داشت ــ خود را به قلب خزریه برساند.

سپاه شمال از کنار بلنجر گذشت. دو ستون با وجود مقاومت‌های ناچیز به هدف نزدیک می‌شدند. هنگامی که به سمندر رسیدند،[۱۰۹] تغییراتی کلی صورت گرفت. می‌خوانیم که سپاهیان جامه‌های سفید ــ رنگ خاص بنی‌امیه ــ و نیزه‌های نوساخت دریافت کردند.[۱۱۰] روشن نیست که چگونه در این فاصلهٔ دور از پایگاه اصلی توانسته‌اند چنین کنند. احتمالاً مروان اندیشیده بود که برای نشان دادن اهمیت حمله به یکایک مردان خود، حمل چنین بار سنگینی ارزش دارد.

فرستادهٔ خزرها را تا آخرین لحظهٔ ممکن نگه داشتند. آن‌گاه مروان وی را به حضور خود طلبید و با بدگویی از شاه خزرها گفت که آن‌ها باید آمادهٔ جنگ باشند. حتی پس از آن هم فرستاده را از راهی دور و دراز بازگرداندند تا در حد مقدور فرصت بیش‌تری داشته باشند.[۱۱۱] سرانجام هنگامی که فرستاده به خداوند خود رسید، مروان در خاک خزریه بسیار پیش آمده بود. خاقان مشاوران خود را به حضور طلبید و رأی آنان را پرسید.[۱۱۲] توصیهٔ آنان چیزی جز فرار بی‌درنگ از پایتخت نبود؛ چه با وضعیتی که آنان داشتند، مقاومت در برابر مسلمانان بی‌ثمر بود و برجای ماندن برای گردآوری قوای بیش‌تر نیز به جایی نمی‌رسید. از همین روی خاقان به کوهستان شمال (اورال) گریخت. پایتخت به دست نیرویی برگزیده به تعداد زیاد سپرده شد.

مروان از سمندر هم پیش‌تر تاخت و در مدت مقرر به اطراف البیضاء ــ نامی که از آن پس اعراب به پایتخت خزریه دادند ــ رسید.[۱۱۳] اما کوششی برای محاصرهٔ آن نکرد، از آن گذشت و در ساحل راست ولگا به سوی شمال پیش رفت.

فراتر از کشورِ خاصِ خزرها، مردمی به نام بُرطاس می‌زیستند و اقامتگاه‌های آنان تا سرزمین بلغارهای ولگاگسترده بود.[۱۱۴] ظاهراً در آن هنگام، همانند زمان‌های بعد، هر دو

قوم رعایای امپراتوری خزر بودند. در این هنگام، قوم برطاس هدف حملهٔ مستقیم مسلمه قرار گرفت و به شدت آسیب دید. گفته‌اند که بیست هزار خانواده اسیر و ناگزیر از کوچ به جنوب شدند.(۱۱۵) مهاجمان رمه‌های اسبان منطقه را نیز پراکنده کردند.(۱۱۶)

در این میان، سپاه خزری ــ که ذکر آن رفت ــ تحت فرماندهی هزارطرخان نامی همچنان در طول ساحل دیگر ولگا در تعقیب مروان بودند.(۱۱۷) زمانی که وی به این نتیجه رسید که هنگام حمله فرا رسیده است، عبور از رود به عهدهٔ یکی از شامیان به نام کوثربن اسودالعنبری گذاشته شد. وی دستور داشت در کمین دشمن باشد و از کمینگاه بر او بتازد. مروان خود تصمیم گرفت هنگامی که دشمن را در میان گرفتند، از رود بگذرد. کوثر در رفتن اکراه داشت. اما مروان اجازهٔ تعلل نمی‌داد. به نظر می‌رسد نوعی پل قایقی (جسر) روی ولگا بستند،(۱۱۸) و نخستین گروه مسلمانان از آن گذشتند. جمع کوچکی از شکارگران خزری مغلوب و کشته شدند. در شب نخست، هنگامی که خزرها سرگرم اردو زدن در جنگلی بودند ــ چون دشت را پشت سر گذاشته بودند ــ(۱۱۹) از میانهٔ اردو دود برخاست و مسلمانان به درستی دریافتند که لشکر خزر در آن‌جاست. کوثر و مردانش به پیش تاختند و خود را به اردوگاه دشمن رساندند و به سبب هجوم نامنتظر خود به پیروزی سریع و قاطع رسیدند. کوثر از اسیران خبر گرفت که رهبر کسانی که پیش‌تر با آن روبرو شده بود، شخص هزارطرخان است، دیگر جنگی در شرق یا غرب رود ولگا درنگرفت. کوثر به سردار خود ملحق شد. خاقان که اینک آخرین نیروهای موجودش منهزم شده بودند، درخواست صلح کرد و جویای شرایط آن شد. گفته‌اند که مروان دو راه پیش روی او گذاشت: پذیرفتن اسلام یا جنگ. فرستاده خاقان سه روز مهلت خواست تا با جواب قطعی بازگردد. پیداست که خاقان چندان در دوردست نبوده است. در سرآمد مهلت فرستاده بازگشت و خبر آورد که خاقان آماده پذیرش اسلام است.

خاقان در پیام خویش درخواست کرده بود کسی بیاید و به او آیین اسلام تعلیم دهد. مروان دو فقیه را به نام‌های نوح بن سائب‌الاسدی و عبدالرحمن خولانی فرستاد.(۱۲۰) عمدهٔ بحث‌های دینی الزام به خودداری از پاره‌ای از خوراکی‌ها ــ مردار، خون، گوشت خوک و شراب ــ بود. خاقان درخواست کرد که در مصرف گوشت و شراب مجاز باشد، این تقاضا موجب اختلاف نظر میان این دو فقیه شد. سرانجام به خاقان گفتند که ممنوعیت مطلق است و او نیز آمادگی‌اش را برای پذیرش این دستور اعلام کرد. دیگر مانعی در میان نبود و خاقان اسلام پذیرفت.

به نظر می‌رسد که نیت مروان این بود که با خزریه همان‌گونه رفتار شود که با امیرنشین‌های کوچک قفقاز شده بود، که فرمانروایان با اسلام آوردن خود دیر یا زود قیادت خلیفه را پذیرفتند. اما واقعیت آن است که در خزریه قضیه به نحو دیگری بود. مسلم است که در این‌جا حاکمی عرب و لشکری قوی و دائمی برای حفظ کشور ضرورت داشته است. بی‌تردید مروان در آن موقعیت می‌توانست هر دو نیاز را برآورد، اما چنین نکرد. البته می‌توان حدس زد که چه دغدغه‌هایی او را به این تصمیم کشانید. شاید با توجه به مشکلات و مسائل بومیِ پیش رو و عدم تمایل به استقرار شمار زیادی از قوا در دوردست، وی امیدوار بود بتواند خزریه را به دست خاقانی مسلمان اداره کند. به هر حال، مروان پس از نظارت بر بازگشت خاقان به پایتختش و بدرود با وی، همراه سپاه پیروزمند خود و قطاری از اسرا آهنگ جنوب کرد.(۱۲۱) بدین گونه، لشکرکشی مروان که به «تازش سمند» معروف شد، پایان یافت.(۱۲۲)

این حرکت به نظر نوعی عقب‌گرد می‌رسد، جای آن بود که پیروزی‌های اسلام نتایج بیش‌تری در پی داشته باشد. بی‌تردید، مروان برای عقب‌نشینی خود دلایل کافی داشت. از یک منظر عمل او طبیعی و به‌موقع بود. وی شیوهٔ اعمال‌شده در امیرنشین‌های قفقاز را ــ که با آن آشنایی داشت ــ در خزریه به‌کار بست. دیگر ایام اولین نسل مسلمانان سپری شده بود واینک برای هر مسئلهٔ جدید راه‌حلی می‌یافتند و با موفقیت اجرا می‌کردند، مروان در روزگاری جدید می‌زیست. وی با قبول شیوهٔ به‌کار رفته در قفقاز نشان داد که بینش سیاسی‌اش به هیچ وجه در تراز نبوغ نظامی‌اش نبوده است. در این هنگام، اعراب فرصت یافته بودند آنچه از آغاز به صورت مانع دائمی توسعه‌طلبیشان در آمده بود و گاه‌گاه نیز امنیتشان را به خطر انداخته بود، از سر راه بردارند. آن گونه که پیداست این فرصت را آفرینندهٔ آن از دست داده بود و دیگر مانند آن دست نداد ــ در سرنوشت خزریه نبود که تبدیل به ولایتی اسلامی شود، بلکه قرار بر این بود که همچنان به حال سابق و به صورت مانع و تهدیدی قدرتمند برای اعراب باقی بماند تا پس از زمانی دراز به دست دیگران از پای درآید.

باقیماندهٔ دوران حکومت مروان در کل تأثیر چندانی بر تاریخ خزر نداشت. دو سه سال بعد از ۱۱۹/۷۳۷ هـ. به عملیات جنگی علیه آوارهای سریر و گروه‌های دیگر گذشت.(۱۲۳) در این میان خاقان خزر به حال خود رها شده بود. اعمال شخصی به نام اوپاس ابن مضار[1](۱۲۴) ــ ظاهراً رئیس لکز(لزگی)ها ــ از مسائلی خبر می‌دهد که شاید در آن زمان در

1. Upas ibn_Maḍār

خزریه می‌گذشته است. وی که از اطاعت مروان سر باز زده بود، در دژ خویش پناه گرفت و ظاهراً در سال ۱۲۲/۷۴۰ هـ. محاصره شد. سرانجام، شبانه با تنی چند از همراهان دژ را برای گریختن به سوی «شاه خزران» ترک کرد. به احتمال، اوپاس با بعضی از اسرای خزری که اخیراً در همسایگی او سکونت یافته بودند مکاتبه داشت.[۱۲۵] به نظر می‌آید که در این هنگام خاقان به فکر استقلال عمل افتاده بود. اگر ۷۴۰ میلادی تاریخ صحیح گرویدن خاقان به یهودیت باشد،[۱۲۶] مسلماً استقلال‌جویی وی صحت دارد. در این مورد بلاذری اشاره‌ای دارد و می‌گوید در این زمان «که مسلمانان علیه خزران صف‌آرایی کرده بودند» مروان منصب والیگری را به شروانشاه داد.[۱۲۷]

در بادی امر، اظهاراتی دال بر این‌که خاقان در ۷۳۷ میلادی اسلام آورد و سه سال بعد یهودی شد، قابل تأمل است.[۱۲۸] به عقیدهٔ برخی مورخان، این دو دین قرابت‌هایی با یکدیگر دارند.[۱۲۹] در جایی دیگر از تاریخ یهودی‌شدن خزران گفتگو خواهیم کرد. در این میان باید خاطرنشان کرد که حادثه‌ای تا این حد نادر در سراسر تاریخ، با فرض این‌که یکی دو سال قبل از آن اوضاع دینی و سیاسی خزریه دیگرگون شده بود، در خور تعمّق بیش‌تر است. نکته‌ای که در این میان جلب نظر می‌کند، بحث دینی است که طبق منابع عبری در برابر خاقان و پیش از گرویدن او به یهودیت صورت گرفت و شاید بتوان آن را با حضور دو فقیه مأمور مروان پیوند داد. اصل این فرض از این قرار است[۱۳۰] که شخصی به نام عبدالرحمن بن زبیر که طبق روایتی یکی از سه نفری است که شاه بلغارها را مسلمان کردند، همان عبدالرحمن خولانی یعنی یکی از دو فقیهی است که به حضور خاقان رسیدند. فراموش نکنیم که این فقیه بعد از ناکامی در مأموریت خود از خزریه به میان بلغارهای ولگا رفت و روزگارش بهتر شد.

همان‌گونه که پیش‌تر ذکر شد، مروان بعد از بازگشت از خزریه سرگرم سرکوبی شاهان کوهستان شد اما ظاهراً بر این نیت بود که بعد از مدت زمانی عملیات جنگی علیه خاقان را از سر گیرد اما جایی نمی‌خوانیم که چنین کرده باشد. نارضایتی مسلمانان تحت حکومت او را فراگرفته بود و کار به جایی کشید که ناچار به مقابله با حرکت نیرومند خوارج شد. تا سال ۱۲۵/۷۴۳ هـ. و مرگ هشام و حتی بعد از آن در دوران کوتاه خلافت ولید دوم و یزید سوم نیز مروان در حکومت باقی ماند، اما به نظر نمی‌رسد علیه خزرها اقدامی کرده باشد و تردیدی نیست که خزرها از این مهلت برای تحکیم موقعیت خود استفاده کردند. اما از سال ۱۲۳/۷۴۴ هـ. که مروان ولایت خود را برای مبارزه در راه خلافت ترک گفت، مسیر حوادث

بعدی بیش‌تر به نفع خاقان و یارانش بود. شاید گفتن این مطلب که مبارزه بعدی دو خاندان عباسی و اموی بر سر خلافت، خزریه را نجات داد، سخنی به گزاف نباشد. یکی از آثار دگرگونی خلافت که می‌توان از نتیجه‌اش به آن پی برد، جلوگیری از توسعهٔ اسلام در قفقاز برای همیشه بود.

اما اوضاع نشانه‌هایی از خرابی داشت. در سال ۱۱۴/۷۳۲ هـ. و در زمان خلافت هشام، همزمان در شمال پیرنه و فراسوی قفقاز سپاهیان اسلام درگیر جنگ شده بودند. نشانه‌ای از عملیات منسجم با تصمیم‌گیری و هدایت دمشق وجود ندارد. در واقع احتمال عکس آن می‌رود اما می‌توان ادعا کرد که تهدید اروپا و قلمرو مسیحیت هرگز چنین مهلک نبود ــ حتی زمانی که قسطنطنیه سقوط کرد یا هنگامی که لشکریان ترک به دروازه‌های وین رسیدند. در سال ۱۱۴، هر دو این عملیات به ناکامی انجامید. در غرب، فرانک‌ها و شارل مارتل[1] «عبدرامه»[2] (عبدالرحمن ابن عبدالله الغافقی) را در نبرد تور[3] شکست دادند و مهاجمان را به کوهستان عقب راندند.(۱۳۱) در قفقاز نیز حملهٔ مروان نیمه‌کاره ماند اما ــ همان‌گونه که دیدیم ــ در سال ۱۱۹/۷۳۷ هـ. مروان باز از خزریه سردرآورد و اگر منبع خود را موثق بدانیم، این بار تا آستانهٔ پیروزی پیش رفت. اگر مروان یا یکی از جانشینانش خزریه را به اشغال دائمی درمی‌آوردند، بی‌گمان سال‌های بعد شاهد لشکرکشی‌های سنگین مسلمانان در کنار دُن یا دنیپر[4] می‌شدیم. اعراب شکست‌خورده در غرب می‌توانستند در اروپای شرقی پیروزمند شوند. به ظاهر خزرها مجالی اندک برای بقا داشتند، اما باقی ماندند و حدود اسلام در جانب قفقاز پیوسته ثابت ماند.

1. Charles Martel
2. Abderame
3. Tours
4. Dnieper

یادداشت‌های فصل چهارم

1. Marquart, *Streifzüge*, 114, 302, citing Moses of Kalankatuk, ed. Shahnazarean, II, 36.

۲. زکی ولیدی، ابن‌فضلان، ۱۰۶.

3. Marquart, *Streifz.*, 514

۴. حدود، ۴۱۱، یادداشت ۱.

5. Marquart, *Streifz.*, 429.

6. *Ibid.*, 302.

7. *Ibid.*, 443, citing Stephan Asolik(Asoghik), transl. Dulaurier.

8. *Ibid.* 514, citing Levond(Ghevond), ed. Shahnazarean, 34/35.

۹. طبری، دوم، ۱۲۰۰.

10. Caetani, Chronographia, 1088.

۱۱. طبری، دوم، ۱۲۱۷.

۱۲. ابن تغربیردی، ۱، ۲۵۵.

13. So Kmosko, *Araber und Chasaren*, 361.

۱۴. طبری، دوم، ۱۳۴۶.

۱۵. سرداری برجسته در جنگ‌های خمارویه[1] مصری با معتمد (خلیفه ۸۷۰ـ۸۹۲).

۱۶. دیوان، چاپ سال ۱۹۱۱/۱۳۲۹، ج ۲، ۲۱ـ۲۲. همین شعر اصل ابن کنداج را از «سرزمین خاقان» می‌داند.

۱۷. همان جا، ۲، ۲۹۴.

۱۸. همان جا، ۱، ۱۰۴.

۱۹. طبری، ۲، ۱۴۳۷؛ یعقوبی، ۲، ۳۷۸. کمسکو[2]، همان جا، بر این عقیده است که این حمله عکس‌العمل خزرها در برابر ایستادگی قسطنطنیه در مقابل اعراب در یکی دو سال گذشته بود.

۲۰. به گفتهٔ ابن‌اثیر (۵، ۴۱) قبچاق‌ها و سایر ترکان از اعراب پشتیبانی می‌کردند. از نظر زمانی این امر درست در نمی‌آید؛ مقایسه کنید با فصل نهم، یادداشت ۱۲۵.

۲۱. به ظاهر در ارمنستان (بلعمی، ۵۰۹)، اما مقایسه کنید با ابن اثیر، همان.

۲۲. بلعمی، ۵۱۰.

۲۳. ابن اثیر، همان.

۲۴. طبری، ۲، ۱۴۵۳؛ ابن اثیر، ذیل همان سال.

25. Ed. De Goeje, 206.

۲۶. دربندنامه، ۴۶۴، یادداشت.

۲۷. دربندنامهٔ فارسی، ۴۶۴، یادداشت؛ بلعمی، ۵۱۱، مقایسه شود با دربندنامه ترکی، چاپ کاظم بیک ۵۴۴.

۲۸. احتمالاً «خیذان» شکل فارسی و «قی‌تاق» شکل ارمنی نام است (زکی ولیدی، ابن‌فضلان، ۱۹۱). به این محل «خیزان» می‌گفته‌اند (بلاذری، ۲۰۴، ۲۰۶؛ بلدان، یاقوت، اثر دخویه، ۴، ۲۵۱). بقیهٔ اشکال کاملاً غلطند؛ جیدان (یاقوت، همان، مسعودی، مروج، ۲، ۷)؛ حیدا، حبده، جندا، جندار (نسخه‌های خطی بلعمی، دورن، ۵۱۱)؛ خَندَه یا جَبدَه (زوتن‌برگ، ۴، ۵۶۲).

---

1. Khumārawayh 2. Kmosko

۲۹. در متن بلعمی بارجیک، بارحبل، بارحیل، بارحیک است. دورن برجیل یا برجِنک را ترجیح می‌دهد (۴۶۶، یادداشت ۲) و برجیک را هم محتمل می‌داند (۴۶۵). زوتن‌برگ با تردید بارخبک[1] را پیشنهاد می‌کند (۴، ۲۷۱). در دربندنامهٔ ترکی به نقل از دورن (۴۶۳، یادداشت) «پَشِنک» آمده است.

۳۰. در بلعمی، ابن اثیر و دربندنامه حصین آمده است که درست نمی‌نماید. در جای دیگر در بلعمی هنگام گفتگو از مسلمه (دورن، ۵۳۴) آمده است: «و بگذشت و با حصنین [حصنّین] شد و آن دو حصار بود.» گویا در این‌جا کوشش شده است نامی غیرعربی شناخته شود. در بلاذری (۲۰۶) «حمزین» ذکر شده است. زکی ولیدی (ابن فضلان، ۲۹۸، یادداشت) حصنین خوانده و آن را با قایا کنت[2] (کند) یکی دانسته است.

۳۱. بلعمی، ۵۱۲ـ۵۱۳.

۳۲. کمسکو با تبعیت از ضبط اشتباه ابن اثیر، ذیل سال ۱۰۴، «یرغو» خوانده است. ترغو آن گونه که در روایت آمده است (بلعمی ۵۱۳ـ۵۱۴) با سمندر یکی نیست. زکی ولیدی (همان جا) ترغو را ماخاچ‌قلعه [پایتخت فعلی داغستان] می‌داند، مقایسه کنید با مینورسکی، حدود، ۴۵۲.

33. Ed. De Goeje, 194.

۳۴. ابن اثیر، ذیل سال ۱۰۴.

۳۵. رقم ابن اثیر، بلعمی ۲۵ هزار یا فقط ۲۰ هزار نفر قبل از شروع جنگ ذکر کرده است.

۳۶. بلعمی، ۵۱۴؛ مهتر بلنجر؛ ابن اثیر: صاحب بلنجر.

۳۷. طبری، ۲، ۱۴۵۳. مقایسه کنید با فصل سوم، یادداشت ۳۹.

۳۸. به اقتباس از زکی ولیدی، همان جا، ۱۹۱ـ۱۹۲؛ مقایسه کنید با ابن فضلان، ۷۰۶.

۳۹. ابن اثیر، همان، مقایسه کنید با فصل سوم، و ـ ن ـ ند ـ ر و امثالهم و یادداشت‌های مربوطه.

۴۰. ابن اثیر، در همان، از چهل هزار خانوار سخن می‌گوید(!).

41. Otherwise Shakka, e.g. ibn ـ al ـ Faqih, 288. This is "die Stadt Šaba" cited Kmosko, ibid., from Elias of Nisibis. The Latin transl. (E. W. Brooks in Corp. Script. Christ. Orient.) has "urbem Shabbam," but it is incorrect.

۴۲. طبری، ۲، ۱۴۶۲؛ ابن اثیر، ذیل سال ۱۰۵.

۴۳. طبری، ۲، ۱۴۷۲؛ ابن اثیر، ذیل سال ۱۰۶.

۴۴. مقایسه کنید با مُستطرف، ترجمهٔ رات[3]، ۱، ۶۸۲، در مورد بانویی اهل قاهره و مسلمه؛ ابن قتیبه، عیون‌الاخبار، چاپ بردکلمان، ۲۱۱.

۴۵. مثلاً کُومَیت در حماسه، ۱، ۷۷۴.

۴۶. از اردوکشی مسلمه به بیزانس در محاضرات‌الابرار منسوب به ابن عربی و یکی از داستان‌های خمسهٔ نرگسی (شاعر ترک) بحث شده است.

۴۷. ابن اثیر، همان سال.

۴۸. همان جا، ذیل سال ۱۰۸.

۴۹. همان جا، ذیل سال ۱۰۹، مقایسه کنید با یعقوبی، ۲، ۳۹۵.

۵۰. مروج، ۲، ۴۳ به بعد.

۵۱. طبری، ۲، ۱۵۰۶؛ ابن اثیر، ذیل سال ۱۱۰، ابن تغربردی (۱، ۲۹۷)، به خطای مشهود آن را «نبرد گِل» [غزوالطین] نامیده است، مقایسه کنید با صفحات آینده.

---

1. Barkhebek 2. Qaya Kent 3. Rat

52. Michael Syrus, ed. Chabot, II, 501.

۵۳. ابن اثیر، همان اثر، «مسلک ذی‌القرنین» آورده است، مقایسه کنید با مارکوارت *Streifz . 175*.

۵۴. طبری، ۲؛ ۱۵۲۶؛ ابن‌الاثیر، ذیل سال ۱۱۱.

۵۵. طبری، ۲، ۱۵۳۰؛ ابن اثیر، ذیل سال ۱۱۲.

۵۶. بلعمی، ۵۱۷.

۵۷. بلعمی ۵۱۶. ترجمهٔ دورن (۴۶۹) درست نیست.

۵۸. ابن اثیر، همان

۵۹. بیزانسی‌ها نیز از پیروزی خزران خبر داشته‌اند. مقایسه کنید با تئوفانس، چاپ بون، ۶۲۶، ذیل سال ۷۲۸ میلادی، که در ضمن از «پسر خاقان»[1] هم گفتگو می‌کند. طبری (۲، ۱۵۳۱) و ابن اثیر (همان) به روایت قتل جرّاح اشاره کرده‌اند.

۶۰. بلعمی، ۵۱۹.

۶۱. طبری، ۲، ۱۵۳۱ و ۱۵۹۵ (سال ۱۱۹ هجری).

۶۲. ابن اثیر، همان.

۶۳. مقایسه کنید با میکائیل سیروس، ۲، ۵۰۱.

۶۴. ابن اثیر، همان.

۶۵. یا الجَرَشی. به گفتهٔ ولهاوزن[2] الحَرَشی یعنی منسوب به حَریش‌بن عامر (*Das arabische Reich*, 281).

۶۶. ابن خلدون، ۳، ۸۲.

۶۷. بلعمی، ۵۲۰.

۶۸. بلعمی، ۵۲۲؛ طرخانی از آن خود. این لقب در میان خزران نیز، همانند ترکان دیگر، رواج داشت و شاید وسیله‌ای برای منسوب کردن آنان به ترکان غربی بوده است. گفته‌اند که معنی اصلی این واژه «زادگان آهنگران» است؛ زکی ولیدی، ابن فضلان، ۲۷۶.

۶۹. منظور بلعمی موجودی فوق طبیعی است ابن اثیر در همان اثر به سادگی از سواری بر اسب سفید سخن می‌گوید. ابن خلدون (۳، ۸۹) داستان را منطقی می‌کند و بحث از «یکی از جاسوسان (سعید)» را به بیان می‌کشد.

۷۰. شاید یکی از موالی خزرها. از این شخص بار دیگر با نسبت اضافی الخزری سخن به میان می‌آید (طبری، ۲، ۱۵۹۴ـ۱۵۹۵).

۷۱. ابن اثیر، ذیل سال ۱۱۲.

۷۲. پاره‌ای تفصیلات بیش‌تر در «طبری» ترکی کاظم‌بیک، همان، ۶۳۷.

۷۳. یعقوبی، ۲، ۳۸۱، المُفضّل بن سلمه ضمن ذکر این قهرمانی سعید به توضیح مثل «سر خاقان را آورد» می‌پردازد (فاخر، چاپ استوری، ۸۰). مقایسه کنید با یادداشت ۹۶.

۷۴. بلعمی، ۵۳۱. این مقدار آشکارا سرسام‌آور است.

۷۵. همان جا، ۵۲۹.

۷۶. همان جا.

۷۷. بلاذری، ۲۰۶، یعقوبی، ۲، ۳۸۱. بلعمی و ابن اثیر به طور متفاوت.

۷۸. طبری، ۲، ۱۵۳۱ـ۱۵۳۲؛ ابن اثیر، ذیل سال ۱۱۲.

---

1. *'O 'uios Khaganou* 2. Wellhausen

۷۹. بلاذری، ۲۰۷؛ مقایسه کنید با
Hitti, *Origins of the Slamic State,* New York, 1916, 324.

۸۰. ر. ک. فصل ششم.

81. Cf., D.M.Dunlop" The Karaits of East Asia", B.S.O.A.S. 1944, Xi/2, 278ـ 279, 286ـ 287.

۸۲. ر. ک. فصل اول.

۸۳. طبری، ۲، ۱۵۶، ابن اثیر، ذیل سال ۱۱۳؛ مقایسه کنید با یعقوبی، ۲، ۳۸۱. یعقوبی در جای دیگر (۲، ۳۹۵) مطلب را مربوط به سال ۱۱۴ هجری می‌داند.

۸۴. بلاذری، ۲۰۷: الف اهل بیت من‌الخزر. به گفتهٔ زکی ولیدی (ابن‌فضلان، ۱۹۰، یادداشت) تعبیر «اهل بیت» به تنهایی «خانواده‌های برجسته» معنی می‌دهد. در بلعمی (۵۳۳ـ۵۳۴) «هزار مرد از طرخان‌ها» آمده است.

۸۵. طبری، همان در حدودالعالم ۶۴۷، «کوه خزران» ذکر شده است. زکی ولیدی (۴۴ و "Völkerschaften") با تردید آن را با قلهٔ بوگوس[1] قفقاز یکی می‌داند.

۸۶. زکی ولیدی، ابن‌فضلان، ۳۰۵ (؟ از ابن اعثم کوفی).

۸۷. به صفحات پیش مراجعه کنید.

۸۸. بیزانسی‌ها از عقب‌نشینی مسلمه آگاه بودند، مقایسه شود با تئوفانس ۶۲۶، ذیل سال ۷۲۱ (۷۲۹ میلادی).

۸۹. شرح ابن اثیر (همان) مبسوط‌ترین است. طبری (همان) مانند یعقوبی عقب‌نشینی را از یاد برده است.

۹۰. در این مورد، طبری و ابن اثیر با تئوفانس همعقیده‌اند (یادداشت ۸۸)، و نبرد اصلی با خزران را مربوط به این لشکرکشی، یعنی آن لشکرکشی می‌دانند که در آن «پسر خاقان» کشته شد و قبل از عقب‌نشینی از خزریه انجام گرفت. به گفتهٔ یعقوبی (همان) نبرد در و ـ ر؟ ان[2] (هوتسما،[3] ورثان) واقع شد. مسلماً منظور واراچان یعنی وَرَثان شمالی است (مقایسه کنید با فصل سوم، یادداشت ۱۷). به روایت ابن اعثم کوفی نبرد در دربند صورت گرفت (زکی ولیدی، ابن‌فضلان، ۳۰۵). نمی‌توان به حکم کلی موثق نبودن بلعمی و ابن‌اعثم کوفی یا به دلیل این‌که مروان هنگام اظهارنظر در بارهٔ اعمال مسلمه به خلیفه (نگاه کنید به زیر) چیزی از این نبرد نگفته است، آن را تخیلی پنداشت (نگاه کنید به زیر). از قرار معلوم، این حادثه به نحو مستقل تأیید شده است (یادداشت ۹۶).

۹۱. پسر خلیفه. خلافت او کوتاه بود و با ظهور عباسیان پایان یافت.

۹۲. پسر خلیفه ولید اول.

۹۳. بلعمی، ۵۳۴.

۹۴. زکی ولیدی (ابن‌فضلان، ۱۲۰) به نقل از ابن اعثم کوفی این هودج را که در منبع اصلی ج ـ دادهٔ[4] خوانده شده است (و شاید همان گونه که زکی ولیدی احتمال می‌دهد، کلمه‌ای خزری باشد)، توصیف می‌کند «کف آن پوشیده از فرش‌های گوناگون، چادر پوشش آن از دیبا و بر نوک آن گویی طلایی نصب شده بود.» در بارهٔ هودج‌های دیگر که از پی شاهزاده‌ای خزری به راه می‌افتاد، ر. ک. فصل هفتم.

۹۵. بعید به نظر می‌رسد که در سال ۱۰۳ هجری فرمانده بوده باشد.

۹۶. هر چند در روایت بلعمی بارجیک «پسر خاقان» و نیز خاقان ذکر شده، نمی‌توان تصور کرد که منظور از

---

1. Bogos 2. W_ r_ ?ān 3. Houtsma
4. J_ Dādah

آن دو شاه خزر است چون روایت مشوش به نظر خواهد آمد. به گفتهٔ ابن قتیبه (معارف ۱۸۵) مسلمه در سال ۱۱۳ هجری خاقان ترکان (خزران) را کشت و باب را بنا نهاد. محتمل‌تر چنین به نظر می‌آید که در سال ۱۱۳ نبردی با خزرها درگرفته است، که شرح آن رفت، نه آن‌که گزارش این نبرد (نیز مقایسه کنید با بلاذری ۲۰۷)، که بر حسب آن مروان با مسلمه بود و در جنگ با خزرها خود را بسیار مطرح کرد) مربوط به پیروزی سعید در سال پیش‌تر است، یعنی هنگامی که به گفتهٔ یعقوبی (که قبلاً به آن اشاره شد) پسر خاقان کشته شد و سرش را نزد هشام فرستادند. از سوی دیگر، در این که گفته‌اند در سال ۱۱۳ شاه دیگر خزری («پسر خاقان» به گفتهٔ طبری و ابن اثیر، خاقان به گفتهٔ ابن قتیبه) در نبردی که در کل به ناکامی انجامید و ظاهراً به بهای پایان حکومت مسلمه تمام شد به قتل رسید، جای تردید است. احتمال می‌رود مسلمه که در آن ایام، فرمانده سعید بود، آنچه سال پیش رخ داده بود، به نام خود تمام کرده باشد. مسلماً مثل «سر خاقان را آورد» (یادداشت ۷۳) یا «مغرورتر از آن‌که سر خاقان را آورد» (میدانی) باید اشاره به حادثه‌ای واقعی باشد. به نظر فری‌تاگ[1]، این حادثه همان است که در آسیای میانه و در سال ۱۱۹ هجری رخ داده است (*Arabum Proverbia,I,195*). در این سال خاقان ترکان (تورگش) بعد از شکست در منازعه‌ای شخصی به رسم ترکان کشته شد و مردمش او را به خاک سپردند (طبری، ۲، ۱۶۱۳). سر چند تن از ترکان با مشخصات خاقان نزد هشام خلیفه فرستاده شد (همان جا، ۲، ۱۶۱۶)، اما اشاره‌ای به دستیابی اعراب بر پیکر او نیست.

۹۷. بلعمی، ۵۳۸.

۹۸. در وقایعنامهٔ سریانی، به نقل از کمسکو، همان جا، از بنایان و کارگران دیگر در لشکر مسلمه گفتگو شده است.

۹۹. طبری، ۲، ۱۵۶۲.

۱۰۰. بلعمی، همان جا، مقایسه کنید با یادداشت ۵۱.

۱۰۱. ابن اثیر، ذیل سال ۱۱۴. در این‌جا ذکر این‌که مروان هم با مسلمه بازگشت نادرست به نظر می‌رسد.

۱۰۲. بلعمی، ۵۳۹.

۱۰۳. بلاذری، ۲۰۷، طبری حکومت سعید را نادیده گرفته است (۲، ۱۵۶۳، ۱۵۷۳).

۱۰۴. بلاذری، همان جا. بلاذری کِسال و بلعمی کَسال ذکر کرده‌اند، اما به احتمال کَساک ابن اعثم کوفی درست است (زکی ولیدی، ابن‌فضلان، ۲۹۶).

۱۰۵. طبری، ۲، ۱۵۷۳.

۱۰۶. روایت اصلی ابن اثیر از اردوکشی مروان ذیل سال ۱۱۴ آمده، اما بسیار زود است. وی ذیل سال ۱۱۹ قرینهٔ این واقعه را به اختصار نقل کرده است. طبری چیزی نمی‌گوید، جز آن‌که مروان در ۱۱۹ حاکم ارمنیه و آذربایجان بود (۲، ۱۶۳۵) مقایسه کنید با ابن تغربیردی، ۱، ۳۱۴. در مورد لشکرکشی مروان اتفاق‌نظر بر این است که در سال ۷۳۷/۱۱۹ صورت گرفته است (ارتامونوف، ۷۳۸).

۱۰۷. همچنین بلعمی، ۵۳۹.

۱۰۸. احتمالاً جز ستون‌های پیشتاز، نگاه کنید به صفحات بالا.

۱۰۹. بلعمی، همان جا.

۱۱۰. به گفتهٔ ابن اعثم کوفی، به نقل از زکی ولیدی، ابن‌فضلان، ۲۹۶ به بعد.

۱۱۱. ابن اثیر، ذیل سال ۱۱۴.

---

1. Freytag

۱۱۲. ابن اثیر در همان اثر از «شاه خزران» سخن می‌گوید، مقایسه کنید با بلاذری، ۲۰۸، که از «رئیس خزران» (عظیم) نام می‌برد.
۱۱۳. همچنین در ابن اثیر، ابن تغریبردی، ابن اعثم کوفی.
۱۱۴. ر.ک. فصل پنجم.
۱۱۵. بلاذری، ۲۰۸، ابن اعثم کوفی، همان.
۱۱۶. بلعمی، ۵۴۰.
۱۱۷. ابن اعثم کوفی، همان.
۱۱۸. مقایسه کنید با زکی ولیدی، ابن‌فضلان، ۳۰۰، یادداشت ۱.
۱۱۹. جنگلی‌بودن سرزمین برطاس را ابن رسته، ۱۴۰، تأیید کرده است.
۱۲۰. بلعمی، ابن اعثم کوفی.
۱۲۱. اسرای خزری را «بین سمور و (رود) شابران در جلگهٔ لکز» سکنی دادند. برطاسی‌ها را به خخیط (کاختیه) فرستادند که در آن‌جا امیر (مسلمان) خود را کشتند و فرار کردند، اما مروان آنان را به چنگ آورد و کشت (بلاذری، همان).
۱۲۲. ابن تقریباردی، همان.
۱۲۳. بلعمی، ۵۴۱ به بعد، بلاذری ۲۰۸ به بعد، ابن اثیر، ذیل سال ۱۱۴ و قرینهٔ مختصر آن ذیل سال ۱۲۱ و نیز آثاری ذیل سال ۱۱۸.
۱۲۴. بلعمی، ۵۴۵، ابن اثیر، ذیل سال ۱۱۴ و ذیل سال ۱۱۸.
۱۲۵. مقایسه کنید با یادداشت ۱۲۱.
۱۲۶. ر.ک. فصل ششم.
۱۲۷. بلاذری ۲۰۹.
۱۲۸. اگر او قبل از سال ۷۳۷ به آیین یهودی گرویده باشد، یا کمی زودتر. مقایسه کنید با بالا، حوادث سال ۷۳۰/۱۱۲.

129. Marquart, *Streifz.*, 13.

۱۳۰. از سوی زکی ولیدی، ابن فضلان، ۳۰۷.
۱۳۱. هیتی در تاریخ اعراب متذکر می‌شود «حتی بعد از نبرد تور، مسلمانان به عملیات خود در سایر بخش‌های فرانسه ادامه دادند.»

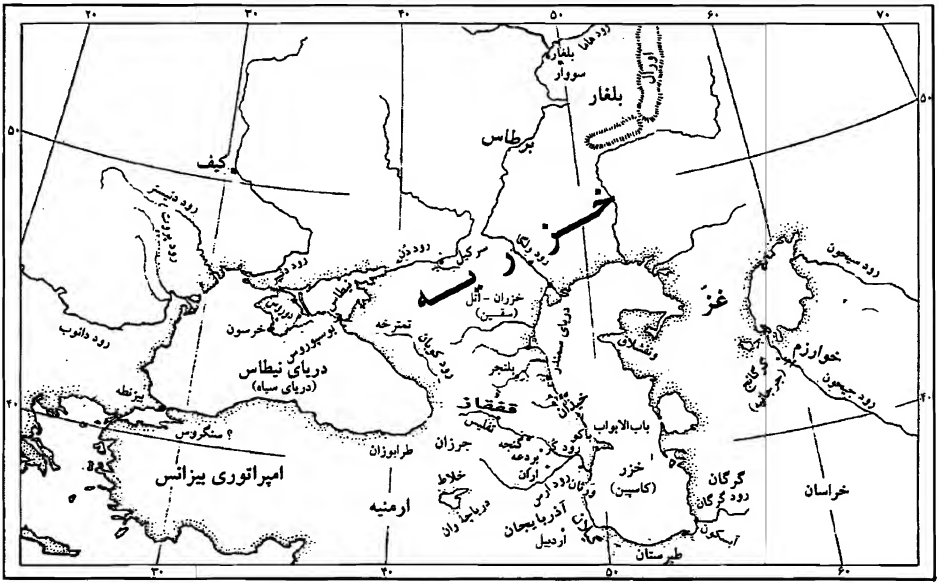

خزر
بلغار
برطاس
کیف
رود دنیستر
رود دنیپر
رود دن
رود ولگا
سرکیل
خزران - اتل
(سقین)
تمترخه
رود کوبان
بوسپوروس
خرسون
دریای نیطاس
(دریای سیاه)
رود دانوب
بیزنطه
سنگروس
امپراتوری بیزانس
طرابوزان
ارمنیه
جرزان
قفقاز
تفلیس
گنجه
بردعه
اران
رود کر
باکو
باب‌الابواب
خزر
(کاسپین)
ورثان
رود ارس
آذربایجان
اردبیل
خلاط
دریاچه وان
گیلان
طبرستان
گرگان
رود گرگان
آبسکون
خراسان
خوارزم
رود جیحون
رود سیحون
غز
ونقشلاق
دریای سمنار
بلنجر
خیذان

۵

یهودی‌شدن خزرها طبق منابع عربی

در زبان عربی در بارهٔ یهودی‌شدن خزرها کلام مرجعی[1] وجود ندارد، اما شاید مطلب مسعودی در مروج‌الذهب بیش از همه مورد بحث و مناقشه قرار گرفته باشد. وی تاریخ خود را در ۳۳۲/۹۴۳ هـ. آغاز کرد و در ۳۳۶/۹۴۷ هـ. به پایان رساند. در آن‌جا آمده است: «اهل شهر [یعنی اِتِل، پایتخت خزریه در کنار ولگا] مسلمان، مسیحی، یهودی و مشرکند. یهودیان عبارتند از: شاه، اطرافیان و خزرهای طایفه‌اش. شاه در زمان خلافت هارون‌الرشید یهودی شد. عده‌ای از یهودیانِ کشورهای اسلامی و امپراتوری روم [شرقی] به او پیوستند. سبب آن بود که شاه روم ــ که اکنون یعنی در سال ۳۳۲ [= ۹۴۳ـ۹۴۴ میلادی] ارمانوس [رومانوس لکاپنوس[2]] است ــ یهودیان مملکت خود را به زور مسیحی کرد. در این کتاب اخبار شاهان روم شرقی، تعدادشان و اخبار مربوط به این پادشاه و کسانی را که در زمان نگارش این کتاب با وی در سلطنت شریک بودند [یعنی کنستانتین پروفیروجنیتوس] می‌آوریم. یهودیان زیادی از دیار روم به خزریه گریختند که شرح دادیم. در بارهٔ یهودی‌شدن شاه خزر روایتی هست که در این‌جا یاد نمی‌کنیم چون در کتاب قبلی ذکر آن آمده است.»(۱)

این‌که مسعودی به کدام یک از نوشته‌های خود اشاره دارد، کار حدس و گمان است و روایت هم هنوز مشخص نشده است. در یکی از آثار دمشقی (وفات ۷۲۷/۱۳۲۷ هـ.) چنین آمده است: «ابن اثیر گفته است که چگونه در ایام هارون امپراتور یهودیان را وادار به مهاجرت کرد. آنان به کشور خزر رفتند و در آن‌جا قومی هوشمند اما گمراه یافتند و دیانت خود را بر ایشان عرضه کردند. مردم آن کشور آن را از دیانت خود بهتر دیدند و پذیرفتند.»(۲) مارکوارت بعد از تلاشی ناموفق برای یافتن مطلب در آثار ابن اثیر تقریباً به این نتیجه رسید که منظور مسعودی بوده است.(۳) به علاوه، بکری اسپانیایی (وفات

---

1. *Locus Classicus* 2. Romanus Lecapenus

۴۸۷/۱۹۰۴ هـ.) می‌گوید: «دلیل گرویدن شاه بت‌پرست خزران به یهودیت از این قرار است که او ابتدا مسیحی شد، سپس به نادرستی اعتقادات خود پی برد و با یکی از حاکمان خود در بارهٔ دغدغه‌ای که وجودش را فراگرفته بود سخن گفت. آن شخص در پاسخ گفت: پادشاها، اهل کتاب سه گروهند. آنان را به حضور طلب و پژوهش کن، آن‌گاه از پی گروهی رو که برحق است. پس شاه از مسیحیان اسقفی خواست. اسقف جهودی به همراه آورد که در مناظره استاد بود و با اسقف به مباحثه پرداخت. از او پرسید: در بارهٔ موسی پسر عمران و توراتی که بر او نازل شد چه می‌گویی؟ اسقف پاسخ داد: موسی رسول خداست و تورات حقیقت دارد. سپس آن جهود به پادشاه گفت: وی بر حقانیت آیین من اذعان دارد، اینک از معتقدات او بپرس. پس شاه چنین کرد و اسقف پاسخ داد: به عقیدهٔ من عیسی مسیح ــ پسر مریم ــ کلمه است و می‌گویم که وی به نام خدا اسرار هویدا می‌کرد. آن‌گاه، آن جهود به شاه خزران گفت: وی معتقد به آیینی است که من از آن خبر ندارم، اما خود به آنچه من گفتم ایمان دارد. اما اسقف در استدلال ناتوان بود. پس شاه به مسلمانان روی آورد و آنان مردی عالم و زیرک به حضورش فرستادند که از مناظره سررشته داشت. اما آن جهود کسی را بر ضد او به‌کار گرفت تا در راه او را مسموم کند و بکشد. بدین‌سان، مرد جهود توانست دین خود را به شاه بقبولاند.»[۴] داستان صرف‌نظر از محتوای خود، از مناظرهٔ مقدمِ بر گرویدن خزرها به یهودیت روایت می‌کند که در میان منابع عربی موجود منحصر به‌فرد است. در این‌جا باید از نقش یکی از خزران برجسته یاد کنیم. این شخصیت در روایات عبری مطرح است.[۵] در این روایات اوست که به فکر برگزاری مناظره می‌افتد، نه شاه. همان‌گونه که مارکوارت حدس می‌زند، اگر داستان بکری بازسازی روایت مسعودی باشد، از مجموع مطالبی که ذکر شد نتیجه می‌گیریم که مسعودی تاریخ گرویدن به دیانت جدید را متعاقب مناظره در حضور شاه خزران و نه متأخر بر ۸۰۹ میلادی (سال مرگ هارون) می‌دانسته است. این استنتاج از نظر اصولی با اخبار و روایات یهودی مغایرتی ندارد. به گفتهٔ یهودا هالوی در اثرش تحت عنوان کوسری[1] (کوزاری)[2] پذیرش دیانت جدید بعد از مناظره در مورد محاسن یهودیت، مسیحیت و اسلام ــ که مایهٔ اصلی این اثر (و موضوع بخش عمدهٔ «پاسخ یوسف») است ــ و در تاریخ ۷۴۰ میلادی صورت گرفت. اختلاف روایت مسعودی با این تاریخ کم‌تر از پنجاه سال است (هارون در ۱۷۰/۷۸۶ هـ. به خلافت رسید)، که با توجه به

1. *Cosri* 2. *Kuzari*

زمان نگارش آن‌که یک قرن و نیم بعد از زمان هارون و بی‌تردید عجولانه بوده است،[۶] چندان مهم نیست.

اینک به عرضهٔ شواهد بیش‌تر از منابع مختلف در بارهٔ تاریخ قبول دیانت جدید و اوضاع و احوالی می‌پردازیم که این امر در آن واقع شد. بهتر است از اصطخری آغاز کنیم که چنین می‌گوید:[۷] «اما خزریه، نام منطقه‌ای است و پایتخت آن اتل خوانده می‌شود.[۸] اتل نام رودی نیز هست که از جانب روس‌ها [الروس] و بلغارها می‌آید. اتل دو نیمه است،[۹] یکی بر جانب غربی که اتل نام دارد و پهناورتر است و دیگری در جانب شرقی آن.[۱۰] پادشاه در بخش غربی زندگی می‌کند. در زبان آنان به پادشاه بک[1] و باک[2] نیز می‌گویند. گسترش این قسمت تقریباً به درازی یک فرسنگ است که درون دیواری احاطه شده، هر چند که بناها بیرون آن پراکنده‌اند. خانه‌هاشان خیمه‌های نمدین است و شماری اندک را از گل ساخته‌اند.[۱۱] شهر بازار و گرمابه دارد و گفته‌اند که مسلمانان بیش از ده هزار نفرند. تعداد مساجد اینان تقریباً به سی باب می‌رسد. کوشک پادشاه دور از کنار آب و آجری است.[۱۲] دیگران عمارت آجری ندارند چون شاه اجازه نمی‌دهد کسی از آجر عمارت کند. دیواری که یاد کردیم، چهار دروازه دارد؛ یکی آن‌که به رود باز می‌شود و دیگری در دیگر سوی شهر به صحرا. دو دروازهٔ دیگر نیز به صحرا باز می‌شوند.[۱۳] پادشاه ایشان یهودی است و گفته‌اند که ملازمان او به چهار هزار تن می‌رسد. خزران مسلمان، مسیحی[۱۴] و یهودی‌اند و در میان آنان شماری بت‌پرست نیز پیدا می‌شود. یهودیان در شماره اندکند و هر چند که شاه و درباریان یهودی‌اند، بیش‌تر خزرها را مسلمانان و مسیحیان تشکیل می‌دهند.

«آداب و رفتار بت‌پرستان همه جا غالب است. در حرمت و تعظیم دیگران فراروی سجده کنند. قواعد و قوانین [احکام] عجیب دارند، که مبنی بر عرف قدیم و مغایر با دیانت مسلمانان، مسیحیان و یهودیان است.[۱۵] سپاه شاه دوازده هزار مرد جنگی دارد؛[۱۶] چون یکی بمیرد، دیگری را به جای او قرار دهند. اینان مقرری ثابتی ندارند، مگر پرداختی اندک و آن هم با فواصل بسیار. هنگامی که جنگ یا آشوبی پیش آید، حاضر شوند.

«شاه نسبت به املاک رعایا حقی ندارد.[۱۷] درآمد او به باج گمرکی [اَدْعاد] و عشریه بازرگانان ــ بر حسب استفادهٔ خاص آنان از راه‌های زمینی، دریایی و رودخانه‌ای ــ وابسته است. خراج‌های دائمی که به میل شاه بر هر نوع غذا، آشامیدنی و... مردم نواحی مختلف

---

1. Bak 2. Bäk

بسته می‌شود، به خود او تعلّق می‌گیرد.[۱۸] شاه هفت قاضی [حُکام] از میان یهودیان، مسیحیان، مسلمانان و بت‌پرستان دارد[۱۹] که وقتی مردم دادخواستی دارند، به داوری می‌نشینند و دادخواهان خود به نزد شاه نمی‌روند بلکه قاضیان چنین می‌کنند. در روز دادخواهی، کسی میان شاه و قاضیان وساطت می‌کند و گزارش ایشان را در بارهٔ آنچه می‌گذرد، به گوش شاه می‌رساند و آنچه شاه جواب گوید، به ایشان باز می‌رساند.

«در این شهر هیچ روستا نیست اما مزارع پهناور است. در تابستان برای درو تقریباً بیست فرسنگ از میان مزارع راه می‌پیمایند و عده‌ای خرمن را در کنار رود و عده‌ای دیگر در صحرا گرد می‌آورند و حاصل کار را با گاری یا از طریق رود به شهر می‌برند. غذای عمدهٔ ایشان ماهی و برنج است. عسل و مومی که از کشور ایشان به خارج می‌برند، از سرزمین روس‌ها یا بلغارها آورده می‌شود. همچنین، سگ آبی که پوست آن به سراسر دنیا برده می‌شود، فقط در رودهای سرزمین روس‌ها، بلغارها و کیف یافت می‌شود و تا آن‌جا که من خبر دارم نه جای دیگر.

«بیش‌تر بازرگانان، مسلمانان و کالاها در نیمهٔ شرقی [پایتخت] خزرها هستند. نیمهٔ غربی خاص شاه، ملازمان[۲۰] و لشکریان او و خزرهای خالص است.[۲۱] زبان خزری با فارسی و ترکی یکی نیست و با زبان هیچ قومی مطابقت ندارد.[۲۲]

«و اما رود اتل ــ آن گونه که شنیده‌ام ــ از حد قرقیز سرچشمه می‌گیرد و از میان کیماک‌ها[1] و غزها می‌گذرد و مرز این دو قوم است. پس از آن، بلغارها را دور می‌زند و به جانب غرب می‌گردد و در مسیر خود جهت مخالف می‌گیرد تا سرانجام به دریای خزران [دریای خزر] سرازیر شود. می‌گویند از این رود بیش از هفتاد شاخه جدا می‌شود. شاخهٔ اصلی آن از خاک خزرها می‌گذرد و تا دریا ادامه می‌یابد. می‌گویند اگر همهٔ آب‌های بالادست آن یکجا جمع شود، مقدار آبش از جیحون بیش‌تر می‌شود. بزرگی و وزن آن چنان است که هنگام پیوستن به دریا در میان آن همچون رودی به مسافت دو روز پیش می‌رود و بر آب دریا شناور می‌شود تا آن‌جا که در زمستان به سبب شیرینی و سبکی یخ می‌بندد و می‌توان رنگ آن را از رنگ دریا تشخیص داد.

«خزرها شهری دارند موسوم به سمندر، واقع در میان [پایتخت] و باب‌الابواب[۲۳] که باغ و بوستان بسیار دارد. می‌گویند تا حد سریر چهار هزار تاکستان یافت می‌شود[۲۴] و میوهٔ

---

1. Kaymaks

معروف آن انگور است. در این شهر مردمی مسلمان زندگی می‌کنند که برای خود مسجد دارند. خانه‌های شهر از چوب با آرایش صلیبی و سقف‌های گنبدی ساخته شده است. پادشاه ایشان یهودی و از خویشاوندان پادشاه خزران است.[۲۵] از آن‌جا تا مرز سریر دو فرسنگ راه است.[۲۶] میان آنان و شاه سریر صلح برقرار است.

«مردم سریر مسیحی‌اند. می‌گویند سریر تختی بوده متعلق به یکی از شاهان ایرانی و از طلا ساخته شده است. هنگامی که پادشاهی از ایشان رخت بربست، آن را به دست یکی از شاهان ایرانی به سریر آوردند. شنیده‌ام که وی یکی از پسران بهرام چوبین بود[۲۷] و تا امروز پادشاهی از آن ایشان است. می‌گویند این سریر [تخت] را طی سال‌های بسیار برای یکی از خسروان ساختند [؟]. میان مردم سریر و مسلمانان صلح است و هر یک برحذر از دیگری است.[۲۸] در خاک خزر جز سمندر جمعیت متراکمی نمی‌شناسم.[۲۹] برطاسیان قومی در مجاورت خزرها هستند. میان این دو، قوم دیگری نیست. آنان مردمی هستند پراکنده در طول درهٔ اتل [ولگا]. برطاس نام سرزمینی است، چنان که روسیه و خزریه. سریر نیز نام مملکتی است، نه نام شهر یا قومی.

«خزران به ترکان نمی‌مانند، آنان سیاه‌موی و بر دو گونه‌اند: یکی قره‌خزرها [خزرهای سیاه] که سبزهٔ متمایل به سیاه تیره‌اند و گویی نژاد از هندوان دارند و گونهٔ سپید که به طرزی شگفت‌انگیز زیبا هستند. بردگان خزری بت‌پرستند. اینان فروش فرزندان و برده‌کردن یکدیگر را روا می‌دانند اما جهودان و مسیحیان ــ همانند مسلمانان ــ بنده گرفتن یکدیگر را به حکم دین خود ناروا می‌شناسند. درکشور خزر جز سریشمِ سگ‌ماهی چیزی که بتوان به سرزمین‌های دیگر برد، تولید نمی‌شود. اما برده،[۳۰] عسل، موم، پوستِ سگ آبی و سایر پوست‌ها را از جاهای دیگر به خزریه می‌آورند. خزران جامهٔ زیر و رو بر تن می‌کنند.[۳۱] در این کشور هیچ جامه نیست [یعنی درست نمی‌شود] بلکه از گرگان، طبرستان، ارمنیه، آذربایجان و امپراتوری روم به آن‌جا می‌آورند.[۳۲]

«اما کشورداری و ترتیب حکومت ایشان چنان است که رئیس خود را خاقان خزر خوانند. وی از شاه خزران بلندمرتبه‌تر باشد، جز آن‌که خاقان را شاه برمی‌گزیند.[۳۳] چون بخواهند این خاقان را برگزینند، او را می‌آورند و با حریر چنان گلویش را می‌فشارند که تا مرز خفگی پیش می‌رود.[۳۴] سپس از او می‌پرسند که چه مدت می‌خواهی بر این کشور حکومت رانی، وی گوید فلان و فلان سال. اگر پیش از آن هنگام بمیرد که چه بهتر از آن. اگر نمیرد، چون سال موعود رسد، او را بکشند.[۳۵] این خاقان باید از خاندان خاقانی باشد.[۳۶]

وی نه حق فرمان دادن و نه حق منع دارد، اما مردم او را تعظیم کنند و چون به حضورش رسند، سجده برند. کسی را به او راه نیست مگر شاه و آنانی که در کار کشورداری هستند. چون شاه به خدمت او رسد ــ که در موارد خاص چنین می‌شود ــ دورادور روی بر خاک می‌مالد و سجده‌کنان منتظر می‌ماند تا اجازه نزدیک شدن یابد. چون کاری بزرگ به ایشان روی نماید، خاقان را بیرون آرند. هیچ کس از ترکان و دیگر گمراهان ــ که همسایگان ایشانند ــ نیست که با دیدن خاقان دست از جنگ برندارد و بازنگردد، از سر حرمت او. هنگامی که خاقان بمیرد و او را در خاک کنند، کس نیست که از کنار آن سواره بگذرد و سجده نکند یا تا گور پیداست بر مرکب نشیند. فرمانبرداری از شاه[۳۷] تا آن‌جاست که اگر یکی از ایشان سزای مرگ یابد و از بزرگان بود، شاه به کشتن او در برابر همگان خرسند نشود و او را فرماید که خویشتن را بکش، او به خانه باز شود و خود را بکشد. خاقانی خاص گروهی از بزرگان باشد که نه سیادت دارند و نه دارایی. هنگامی که نوبت ریاست به یک نفر از ایشان رسد، او را بی‌آن‌که به احوالش بنگرند، برمی‌گزینند. از شاهدی معتمد شنیدم که دیده بود در یکی از بازارهای ایشان جوانی نان می‌فروخت. اهل بازار گفته بودند: هنگامی که خاقانشان درگذشت، کسی شایسته‌تر از او برای خاقانی یافت نمی‌شد، اما مسلمان بود و خاقانی جز به جهود ندهند. تخت و قُبّهٔ زر[۳۸] که از آن خاقان است، برای هیچ کس دیگر جز خاقان زده نشود. چون بیرون روند و خیمه زنند، خیمه‌های خاقان برتر از خیمهٔ شاه ایستد و در شهر کوشک خاقان رفیع‌تر از کوشک شاه است.

«برطاس نام سرزمینی است. خانه‌های مردم آن چوبین و پراکنده است. باشگیرها دو گروهند. یک گروه در انتهای کشور غُز، پشت سر بلغار جای دارند. می‌گویند شمار کلی آنان قریب به دو هزار مرد است[۳۹] که در میان جنگل در جایگاهی امن قرار گرفته‌اند. اینان از بلغارها اطاعت می‌کنند. گروه دیگر باشگیرها هم‌مرز پِچِنگ‌ها ــ یعنی پِچِنگ‌های ترکِ همسایهٔ روم ــ هستند.[۴۰] زبان بلغارها شبیه زبان خزرهاست[۴۱] اما مردم برطاس زبان دیگری دارند. به همین قرار، زبان روس‌ها نیز با زبان خزرها و برطاس‌ها متفاوت است.

«بلغار نام شهری است. مردم آن مسلمانند و مسجد آدینه دارد. در کنار آن شهری است که سووار[1] خوانده می‌شود و آن نیز مسجد آدینه دارد. خطیبی مرا گفت که جمعیت این دو شهر قریب به ده هزار مرد است. اینان خانه‌های چوبین دارند که زمستان را در آن‌ها

1. Suwār

سرمی‌کنند. در تابستان در اطراف پراکنده می‌شوند و چادر می‌زنند. همان خطیب گفت که در تابستان شب آن قدر کوتاه است که کسی بیش از یک فرسنگ راه نپیماید، حال آن‌که در زمستان شب بلند است و روز به کوتاهی شب‌های تابستان است.

«روس‌ها سه گروهند: شاهِ‌گروهی که به بلغارها نزدیکند، در شهری به نام کویابه[1] [کیف] به‌سر می‌برد و آن شهری است بزرگ‌تر از بلغار. گروه دیگر که دورتر از ایشانند، صلاویه[2] [اسلاو] خوانده می‌شوند و گروه دیگر موسوم به ارثانیه[3] هستند که شاهشان در ارثا[4] می‌زید.(۴۲) کیف جایگاه بازرگانی است. هرگز کسی به خاطر ندارد که غریبی وارد ارثا شده باشد، چون مردم آن هر غریبی را که قدم به آن‌جا نهد، می‌کشند. بازرگانان از راه آب به این شهر نزدیک می‌شوند و از کار خود و کالایی که دارند، چیزی نمی‌گویند و هم در آب تجارت می‌کنند و قدم به خشکی نمی‌گذارند. پوست سمور سیاه و ارزیر از ارثا می‌آید ولی پوست روباه برطاسی کالای این کشور است.(۴۳) مردم روس مرده‌های خود را می‌سوزانند. در میان ایشان، دختران به رضای خاطر همراه اغنیا سوزانده می‌شوند. عده‌ای ریش را می‌تراشند و عده‌ای دیگر آن را رها می‌کنند تا همچون کاکل سر بروید. روس‌ها جامه از قبای کوتاه کنند اما جامه خزرها، بلغارها و پچنگ‌ها قبای بلند است. بازرگانی روس‌ها تا حد خزریه،(۴۴) امپراتوری روم و بلغاریه بزرگ ــ که در شمال هم‌مرز امپراتوری روم است ــ گسترده است. این بلغاریه مردم بی‌شمار دارد و در قدرت چنان است که بر همسایگان رومی خراج می‌نهند. ساکنان بلغاریهٔ درونی مسیحی‌اند.»

احتمالاً اصطخری در نوشتن این روایت بسیار مهم در حدود سال ۳۲۰/۹۳۲ هـ.(۴۵) تا حدی مدیون پیشینیان خود بوده است، به ویژه بلخی که اثر خود را در ۳۰۸/۹۲۰ هـ. یا اندکی بعد تألیف کرد،(۴۶) ولی در موقعیتی نیستیم که میزان آن را تعیین کنیم. به هر حال، آشکار است که بعد از اصطخری، کتاب او بسیار مورد استفاده قرار گرفته و حتی از آن اقتباس مستقیم شده است. از این روست که می‌بینیم گزارش ابن‌حوقل در بارهٔ خزریه در واقع همان گفته‌های اصطخری است (با تفاوت‌های جزئی در دو چاپ دخویه و کرامرزِ ابن‌حوقل).(۴۷)

یاقوت هم از کتاب اصطخری استفادهٔ گسترده کرده است. هر چند در بادی امر موضوع آشکار نیست، زیرا یاقوت در گزارش‌های خزری خود به ابن‌فضلان استناد کرده است. این

---

1. Kuyābah
2. Slāwiyah
3. Arthāniyah
4. Artha

شخص یکی از فرستاده‌های خلیفه مقتدر به میان بلغارهای ولگا در سال ۳۱۰/۹۲۲ هـ. بود و گزارش یاقوت بر اساس مشاهدات شخصی وی است.(۴۸) اما این گزارش نیز بـه سـهم خود تناقضات آشکاری دارد که بر هر خواننده‌ای روشن خواهد شد. مثلاً در آغاز می‌گوید شاه خزران ی ـ ل ـ ک یا باک نام دارد(۴۹) و اندکی بعد خاقان خوانده می‌شود. در نتیجه، نه تنها در مرجعیت ابن‌فضلان در سراسر گزارش شک است، بلکه مهم‌تر از آن در روشن شدن مسئلهٔ خزر بر اساس چنین سندی تردید جدی به وجود می‌آید.

ظاهراً دخویه در ابتدا نتیجه گرفت که بخش اول نوشتهٔ یاقوت در بارهٔ خزرها را باید در کتاب اصطخری یافت و عقیده داشت که برخلاف انتساب آن به ابـن‌فضلان، نـویسندهٔ آن اصطخری است.(۵۰) حقیقت نیز همین بود اما دلیلی وجود نداشت تا آن جاکه کمسکو برای بی‌اعتبار کردن آن در نوشتهٔ خود به سال ۱۹۲۱ برحق شناخته شد.(۵۱) کمسکو بر این عقیده بود که ابن‌فضلان در بارهٔ خزران با اصطخری اشتراکات بسیار داشت. در ضمن، این واقعیت انکارناپذیر نیز در میان بود که یاقوت در پاره‌ای از صفحات خود به ابن‌فضلان استناد کرده است چنان که در چاپ دخویه اصطخری نیز به چشم می‌خورد. کمسکو این امر را چـنین توجیه کرد که این دو نفر منبع مشترکی داشته‌اند. دیگران این‌گونه فرض کرده‌اند که چـون تاریخ نگارش ابن‌فضلان مقدم است، احتمالاً اصطخری روایت را از او گرفته است. از آن‌جا که با این نگرش ظاهراً اصطخری روایت بی‌مایهٔ خود را در بارهٔ خزرها (یعنی قسمت اخیر مـقالهٔ یـاقوت) جـایگزین روایت ابـن‌فضلان کـرده است،(۵۲) کـمسکو بـا آن بـه مـخالفت برخاست. بی‌شک، کمسکو در رد نظریات فراهن[1] و گزاکون[2] و اظهار این‌که اصطخری از ابن‌فضلان استفاده نبرده است و توجه دادن به روایات مشابهی که در بارهٔ خاقان در دست داریم، برحق بود اما نظریهٔ خود او در بارهٔ منبع مشترک ابن‌فضلان و اصطخری (با این اصل که سیاحانی چون ابن‌فضلان اغلب از نویسندگان قبلی نقل قول‌های دور و دراز نمی‌کنند، مغایر بود) با چاپ نسخهٔ معروف به مشهد[3] به کوشش زکی ولیدی(۵۳) مردود شناخته شد. در این متن دیده می‌شود که ابن‌فضلان هیچ اشـتراکـی بـا اصـطخری نـدارد. هـنگامی کـه ابن‌فضلان به تفصیل در بارهٔ خزرها سخن می‌گوید، همهٔ گفته‌های او را می‌توان در بـخش دوم مقاله یاقوت یافت. از این رو، آشکار می‌شود که اطلاعات یاقوت جنبهٔ تـرکیبی دارد. بخش نخست متعلق بـه اصـطخری است، هـر چـند بـه دلایـلی مـنقول از مـرجـعی چـون

1. Frähn 2. Gezakuun 3. Meshed

ابن‌فضلان خوانده شده است. اما یاقوت به جای ارائه روایت اصطخری در بارهٔ خاقان، به استفاده از آن روایتی می‌پردازد که در واقع ابن‌فضلان نگاشته است. کاملاً طبیعی است که میان این دو روایت ترکیبی اختلاف‌هایی دیده شود، اما اینک می‌توان از هر دو به صورت دو منبع مستقل استفاده کرد.(۵۴)

کمسکو می‌پنداشت، علاوه بر این می‌توان نشان داد که روایت خزریه در اصطخری شامل دو بخش کاملاً جدا از یکدیگر است و یکی از آن‌ها که به وضوح در بارهٔ یهودی شدن خزرهاست، به سال ۸۰۸ میلادی بازمی‌گردد. اگر بتوان این موضوع را به اثبات رسانید، در پی آن ادعای سنتیِ یهودی شدن خزرها در سال ۷۴۰ میلادی استحکام بیش‌تری می‌یابد و می‌توان تاریخ‌های جایگزین را ـ کمی بعد از ۸۶۳ (مارکوارت)(۵۵) و در حدود ۸۶۵ (ورناداسکی[1])(۵۶) ـ با اطمینان خاطر مردود به حساب آورد. روشن است که نادرستی احتجاجات مفصل کمسکو ناشی از آن بود که وی در بارهٔ آنچه روایت ابن‌فضلان از خزرها می‌دانست، نظری خطا داشت. حال باید دید که این امر شامل نظریهٔ او در ترکیبی‌بودن روایت اصطخری هم می‌شود و آیا قسمتی یا تمام آن به حدود سال ۸۰۰ بازمی‌گردد یا خیر. باید قبول کنیم که نظریه مربوط به نشئت گرفتن روایت اصطخری (تمامی آن و نه شکل مختصر یاقوت) از دو بخشِ در اصل متفاوت نظر جالبی است. مطالب اصلی که اصطخری یکی بعد از دیگری به آن‌ها پرداخته، از این قرار است: خزرها به ویژه با اشاره به شاه (بَک، بِگ)، رود اتل (ولگا)، سمندر، سریر، برطاس؛ خزرها به ویژه با اشاره به خاقان، برطاس، باشگیرها، بلغارها و روس‌ها. از این قرار، هر دو بخش با خزرها آغاز می‌شود و به همسایگان آنان می‌رسد. یکی شامل گروهی نام‌های پراکنده است و دیگری شامل اقوام همسایهٔ شمالی.(۵۷) قابل توجه است که برطاس دو بار ذکر شده است. آثار دیگری نیز از تکرار و تناقض دیده می‌شود، مقایسه کنید با آنچه در مورد واردات خزر و زبان خزر گفته شده است. در پایان روایت، اصطخری می‌گوید که کوشک خاقان بلندتر از خانه‌های بِگ‌ها است، در حالی که جلوتر گفته بود که عمارت شاه (بِگ) یگانه بنای برجسته است. کار به این نکات ختم نمی‌شود، بلکه در کل به نظر می‌رسد که کمسکو درست می‌گوید و روایت اصطخری چنان است که گویی آن را با نظم و ترتیب از روی چند روایت مختلف ترکیب کرده‌اند.

---

1. Vernadsky

نتیجه‌گیری‌های کمسکو در بارهٔ تاریخ‌ها تردیدبرانگیز می‌نماید. به فرض او، اصطخری در جایی اشاره دارد به زمانی که خزرها سپاه اجیر و موظف نداشتند و فقط دارای «نوعی ارتش چریکی یا بهتر بگوییم شماری گردنکشان»[۵۸] بودند. ظاهراً منظور وی آن‌جاست که اصطخری می‌گوید: «ارتش شاهی مرکب است از دوازده هزار تن. چون یکی بمیرد، دیگری را به جای او قرار دهند. اینان مقرری ثابتی ندارند مگر پرداخت‌های اندک با فواصل بسیار. هنگامی که جنگ یا آشوبی پیش آید، حاضر شوند.» و در جای دیگر مدعی می‌شود که طبق مطالب ابن‌رسته و مسعودی سپاهی ثابت از خزران مسلمان حوالی سال ۸۰۰ میلادی وجود داشته‌اند، یعنی هنگامی که ظاهراً ارتش خزر تجدید سازمان یافته بود. فرض این که از این به بعد ارتش خزر شامل مسلمانانی بود که میل نداشتند به جنگ با همکیشان خود اعزام شوند، کمسکو را به این نتیجه می‌رساند که چرا بعد از حملهٔ خزرها در ۱۴۵/۷۶۲ هـ. و ۱۸۳/۷۹۹ هـ.، با وجود کاهش قدرت خلفا نسبت به قبل، خزرها دیگر دست به حمله‌ای علیه اعراب نزدند (ر.ک. فصل هفتم). با وجود همهٔ این‌ها شاهدی در مورد تجدید سازمان ارتش خزر در حدود ۸۰۰ میلادی در دست نداریم. در حقیقت، مسعودی متوجه آن است که شاه خزران در میان کشورهای همسایه ارتشی دارد و می‌گوید که مردمی موسوم به ارسیه[۵۹] که ارتش شاهی از آنان تشکیل شده است «مدت‌ها پیش از ظهور اسلام از حوالی خوارزم به خزریه آمدند.» تخمین زمان این رویداد عملی نیست. ابن‌رسته در بارهٔ وجود مسلمانان در ارتش خزر به صراحت سخن نمی‌گوید و به هر صورت، روایت وی را که بی‌تردید اشاره به نیمهٔ اول قرن نهم است (نگاه کنید به زیر)، به اشکال می‌توان سند تجدید سازمان فرضی ارتش خزر در حوالی سال ۸۰۰ میلادی دانست. به علاوه، به نظر می‌رسد گفته‌های اصطخری دقیقاً حاکی از وجود ارتشی ثابت است.[۶۰] به طور کلی، می‌توان گفت که از روایت اصطخری در بارهٔ خزرها ــ به صورت ترکیبی یا غیر آن ــ این‌گونه برمی‌آید که این روایت مربوط به زمانی نه چندان دورتر از زمان خود اوست. این‌گونه می‌نماید که نظر کمسکو در تعیین تاریخ بر پایه استنتاج جسورانهٔ وی از پایان حملات خزرها علیه مسلمانان بعد از سال ۸۰۰ قرار دارد، که البته دلیل آن بر ما روشن نیست. ممکن است این نظر به تصور درست آید، اما به سختی می‌توان آن را محمل تاریخی در مورد گرایش خزرها به یهودیت دانست.

اگر از روایت اصطخری در بارهٔ خزرها این‌گونه استنباط می‌شود که جریان یهودی‌شدن خزرها نزدیک به عصر او صورت گرفته، گفتهٔ ابن‌رسته در این موضوع عکس آن است. هر

چند فاصلهٔ این دو نباید بیش از ۳۰ سال باشد، چون ابن‌رسته الأعلاق النفیسة را ـ که اینک به ذکر روایت خزرهای آن می‌پردازیم ـ تقریباً در سال ۲۹۰/۹۰۳ هـ. تألیف کرد و اصطخری حدود ۹۳۲/۳۲۰ به نگارش پرداخت. روایت ابن‌رسته بسیار کوتاه و از این قرار است:(۶۱)

میان خزرها و پچنگ‌ها ده روز راه است که از میان بیابان و بیشه‌ای پردرخت می‌گذرد. میان ایشان و خزرها راه معیّن یا کوره‌راهی موجود نیست. یگانه راه برای رسیدن به خزریه از میان این ورطهٔ جنگلی می‌گذرد. خزر سرزمینی است پهناور که از یک سو به کوهستانی عظیم [قفقاز] می‌پیوندد و از سوی دیگر تا کوهستانی کشیده شده است که در دامنه‌های آن طولاس(۶۲) و اوغاز [آبخاز] قرار دارد. این کوهستان تا منطقهٔ تفلیس ادامه دارد.

این سرزمین شاهی به نام ایشه[1] دارد و پادشاهی بزرگ با خاقان خزر است. از خزران کسی مطیع این خاقان نیست. فقط نامی از او باقی مانده است. قدرت حکومت در دست ایشه است، چون از نظر فرماندهی و سپاهیان در مقامی است که نیازی به رعایت فردی بالاتر از خود ندارد. رئیس این قوم جهود است. ایشه، بزرگان و سردارانی که بر آیین وی هستند نیز جهودند. بقیهٔ مردم مذهبی شبیه مذهب ترکان دارند.

پایتخت ایشان ساریغشین[2] نام دارد و در آن(۶۳) [؟] شهری دیگر هست موسوم به هـ‌ب‌؟ ـ ل ـ (غ)[3] یا هـ (خ) ـ؟؟ ل ـ غ[4] [خانبالیغ ؟]. مردم خزر زمستان‌ها در این دو شهر می‌مانند. در ایام بهار به صحرا می‌روند و تا نزدیک‌شدن زمستان در آن‌جا می‌مانند. در این دو شهر مسلمانانی زندگی می‌کنند که برای خود مساجد، ائمه، مؤذنان و مدارس مخصوص دارند.

شاه آنان ـ ایشه ـ اشخاص ثروتمند و متمکن را وادار کرده بود که هر ساله به تناسب دارایی‌ها و گسترش معاش خود هزینه گروهی از سواران را بپردازند. ایشان همه ساله به پچنگ هجوم می‌بردند. در این حملات، ایشه خود پیشاپیش سپاهیان به حرکت درمی‌آمد و در لشکرکشی کنار ایشان قرار می‌گرفت. سپاه ظاهری آراسته داشت. هنگامی که به هر سبب از شهر بیرون می‌رفتند، با نظم کامل و مجهز به جنگ‌افزارها، پرچم‌ها، نیزه‌ها و زره‌های محکم بودند. چون به پیش می‌تاختند، ده هزار سوار همراه وی بودند که پاره‌ای از آن‌ها اجیر و سپاه ثابت بودند و پاره‌ای از سهمیهٔ ثروتمندان. هنگامی که ایشه به هر منظوری بر اسب می‌نشست، سواری دایره‌ای شبیه طبل را پیشاپیش او به حرکت درمی‌آورد. ایشه پیش می‌تاخت و سپاهیان با دیدن نور آن دایره از پی او روان می‌شدند. چون به غنایم دست می‌یافتند، تمامی را در خیمهٔ او گرد می‌آوردند. آن گاه، ایشه از آن میان آنچه دوست داشت برای خود برمی‌گزید و باقی را رها می‌کرد تا سپاهیان میان خود تقسیم کنند.

---

1. Isha
2. Sārighshin
3. H_ b_ ?_'L(gh)
4. H (kh)_ ??_ L gh

در این‌جا چند نکتهٔ جالب توجه به چشم می‌خورد؛ از جمله این‌که شاه زیردست برخلاف بَک یا باک اصطخری ایشه نام دارد. به گفتهٔ ابن رسته، پایتخت خزریه نه البیضاءِ تاریخ‌نویسان عرب و نه اتل و خزران جغرافیدانان (مثلاً ابن‌حوقل) است، بلکه در این‌جا به همراه شهری دیگر(۶۳) ــ شاید خانبالیغ یا خامبالیغ (خاملیج)[1] ــ ساریغشین خوانده شده است. در تاریخ فارسی گردیزی تألیف ۱۰۵۰، روایتی شبیه ابن‌رسته آمده است.(۶۴) در این تاریخ، شاه زیردست خزران با نام ابشاد[2] ظاهر می‌شود. نام شهرهای گردیزی شباهت نزدیک با نام‌های ابن‌رسته دارد و با ثبت‌های شرف‌الزمان مروزی ــ نویسندهٔ دیگر قرن یازدهم ــ و صاحب خلاصهٔ عربی همین گزارش عمومی ــ نیز قرابت دارد.(۶۵)

در نگاه اول، میان ایشه یا ابشاد و بک روایت دیگر مورد مشترکی دیده نمی‌شود و از قرار معلوم، شکل بَک را فقط ابن‌فضلان ــ که شاه تابع را «خاقان به[3]» می‌خواند و منابع رومی که او را «په»[4] خوانده‌اند ــ تأیید نمی‌کنند، احتمالاً لقب ترکی بعدی یعنی «بگ» یا «بی»[5] نیز مؤید آن است. به این ترتیب، در مورد ایشه و ابشاد مشکلی واقعی می‌آفرینند. ریشه‌ای که احتمالاً این دو کلمه از آن تشکیل شده‌اند، به انحاء مختلف خوانده می‌شود و اعتقاد عمومی بر این است که هجای دوم باید همان لقب شاد باشد، که در جاهای دیگر هم یافت می‌شود.(۶۶) نظر زکی ولیدی آن است که باید «اَبَه ـ شاد»[6] خواند، که «اَبَه» یا «اِبِه»[7] همان «به» ابن‌فضلان و احتمالاً با «بَک» اصطخری یکی است.(۶۷)

در مورد ساریغشین و خانبالیغ چنین به نظر می‌رسد که شهری دوگانه مورد نظر بوده، همان «خزران ــ اتل» بعدی که به قیاس «بوداپست» سعی شده است نام دو شهری که درکنار رود روبروی یکدیگر واقع شده‌اند، جداگانه ذکر شود. نقل اسامی با حروف به صورتی که در این‌جا به‌کار رفته است، قطعیت ندارد. مسلماً ساریغشین و البیضاء عربی که ــ چنان که دیدیم ــ به پایتخت خزر اطلاق شده است، باید «(شهر) زرد»(۶۸) و «(شهر) سفید» خوانده شوند. به گفتهٔ زایاچکوفسکی[8] خانبالیغ (هاب بالیغ)[9] به معنی «همهٔ شهر» است.(۶۹) احتمال می‌رود که این کلمه همانند خاملیج (یا خاملیغ)(۷۰) ــ یا دقیق‌تر بگوییم ــ نیمه شرقی و تجارتی شهر باشد.(۷۱) در مورد یکی‌بودن ساریغشین با «سقسین»[10] بعداً گفتگو خواهیم کرد.

---

1. Khamlij
2. Abshād
3. Khaqan B_h
4. Peh
5. Bey
6. Äbä_ Shad
7. Ebe
8. Zajaczkowski
9. Hab Baligh
10. Saqsin

روایت گردیزی در بارهٔ خزران شامل مطالبی است که در نوشتهٔ ابن‌رسته یافت نمی‌شود. یکی از افزوده‌ها اطلاعات جالبی در بارهٔ ترتیبات نظامی خزرها می‌دهد که جای دیگری نمی‌بینیم. سالار ــ که شاید منظور همان ایشباد (ابه ـ شاد) یا یِگ باشد ــ فرمان می‌دهد که مردان او باید به هنگام لشکرکشی تیرچه‌ای با طول و ضخامت معیّن حمل کنند تا با آن گرداگرد اردو پرچینی بسازند و با سپرها آن را مستحکم کنند. همچنین، بنا به گفتهٔ گردیزی خزرها از مسلمانان این دو شهر مالیات اندکی می‌گرفتند، و ظاهراً به حملهٔ برطاس اشاره می‌کند که ابن‌رسته در بارهٔ آن چیزی نمی‌گوید. طبق نوشتهٔ گردیزی، در خزریه مزارع، باغ‌ها و وفور نعمت بوده است. عسل فراوان داشته و موم مرغوب از آن‌جا می‌آورده‌اند. اما ابن‌رسته از این موضوع سخنی نمی‌گوید.

باز گردیم به ابن‌رسته، اعتقاد عمومی بر این است که وی نویسندهٔ اصلی آن چیزهایی نیست که در کتابش در شرح خزرها و سایر اقوام شمالی آمده است. به نظر می‌آید که شرح وی به جیهانی بازمی‌گردد که اثر جغرافیایی او اینک در دسترس نیست.(۷۲) اما در روایت جیهانی، آن گونه که از نوشتهٔ ابن‌رسته برمی‌آید، رگه‌های انکارناپذیری از زمانی متقدم بر زمان او به چشم می‌خورد. ابن‌فضلان در سال ۹۲۱/۳۰۹ در راه بازدید از بلغارهای ولگا با جیهانی ملاقات کرد. اما به وضوح بعضی از مطالب کتاب جیهانی تاریخگذاری‌هایی کاملاً مغایر با این رویداد دارد. این امر فقط به مطالب منفردی که احتمالاً ابن‌رسته از جیهانی گرفته است، منحصر نمی‌شود؛ مثلاً این‌که در بریتانیا[1] (بُرطانیه) هفت شاه حکومت می‌رانند ــ امری که بعد از انحلال هفت‌شاهی[2] در سال ۸۲۷ دیگر وجود نداشت ــ ابن‌رسته علاوه بر ذکر این مطلب، آن را به نیمهٔ اول قرن نهم منسوب کرده(۷۳) و وضع همهٔ اقوام را چنان به تصویر کشیده است که گویی در آن زمان می‌زیسته‌اند و نه بعد از آن، مثلاً پِچنگ‌ها.(۷۴) شاید بتوان نظر بارتولد را پذیرفت(۷۵) که منبع اصلی روایت جیهانی در بارهٔ اقوام شمالی مسلم بن ابی‌مسلم الجرمی است که تا سال ۲۳۱/۸۴۶ هـ. زنده بود و مشهور است که در بارهٔ روم (شرقی) و همسایگان آن از جمله خزرها(۷۶) نوشته‌هایی داشته است. ابن‌خردادبه با آثار الجرمی آشنا بود.(۷۷) احتمالاً جیهانی از طریق ابن‌خردادبه یا مستقیماً از آثار الجرمی استفاده کرده است.(۷۸)

در این‌که روایت ابن‌رسته حاوی رگه‌هایی به قدمت زمان الجرمی است، حرفی نیست حتی اگر بعدها روشن شود که مسیر انتقال آن‌ها چنان که ما می‌پنداشتیم نبوده است. از

1. Britain
2. Heptarchy

جمله این‌که در نوشتهٔ ابن‌رسته به اسامی ساریغشین و خانبالیغ برمی‌خوریم که طبق نظر ابن‌حوقل در قرن دهم به‌کار نمی‌رفته است. به گزارش ابن‌فضلان، در زمان او (۹۲۲/۳۱۰) شاه دوم خزرها خاقان «به» خوانده می‌شده است، اما ابن‌رسته او را به نام ایشه (آبَه شاد، اِبه‌شاد) می‌شناسد. این گفتهٔ ابن‌رسته باید اشاره به دورانی پیش از سال ۸۳۸ باشد، یعنی زمانی که ــ طبق روایت رومی در بارهٔ بنای سارکیل[1] ــ شاه با این لقب خوانده می‌شد.(۷۹) روشن نیست که تا کجا باید روایت ابن‌رسته را به عقب برگردانیم؛ از آن‌جا که دو شهرِ وی با اتل خزران مطابقت می‌یابد، به هر صورت نمی‌توان زمان را تا قبل از انتقال پایتخت خزریه به ولگا عقب برد. اما از آن‌جا که گفته‌اند این حادثه مهم در زمان سلمان بن ربیعه صورت گرفته،(۸۰) به نظر می‌رسد که در روایت ابن‌رسته زمانی به قدمت سال ۷۴۰ مدنظر بوده است، یعنی هنگامی که گفته‌اند خزرها یهودیت را پذیرفتند.

هر چند که مارکوارت با یکدست نبودن روایات ابن‌رسته مخالفت ورزیده است، مثلاً این‌که گفته است «در دو شهر خزریه مسلمانان بی‌شمارند و برای خود مساجد، ائمه، مؤذنان و مدارس مخصوص دارند.»(۸۱) اما نمی‌توان ثابت کرد که مطلب الحاقی است. بی‌آن‌که سخن از رواج اسلام در خزریه طی نیمهٔ اول قرن نهم را از نظر زمانی نادرست بدانیم، باید مطلب را از منابع دیگر پی بگیریم. به گفتهٔ ابن‌خردادبه (۸۴۶/۲۳۲) جهت نماز (قبله) خزران کعبهٔ مکه است.(۸۲) بی‌تردید چنین می‌نماید که در این‌جا ابن‌خردادبه به ارسیه ــ مذکور در پیش ــ اشاره می‌کند. مسلماً شمار این مردم بسیار بوده است که بعدها به اسلام گرویده‌اند و طبیعی است که در آن زمان ــ یعنی قبل از ۸۳۳ ــ برای خود اماکن مذهبی مخصوص، آن گونه که ابن‌رسته شرح داده است، داشته باشند.

می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که موضوع یهودی بودن شاه خزر را جیهانی یا شخص دیگری به روایتی قدیمی‌تر اضافه کرده است. اما بسیار محتمل می‌نماید که اضافات «جدید» دیگری هم صورت گرفته باشد. از آن‌جا که چنین چیزی نیافته‌ایم، به این نتیجه می‌رسیم که روایت ابن‌رسته از خزرها یکپارچه است. به سختی می‌توان از این استنتاج خودداری کرد که خزرها یا لااقل شاهان و برخی از بزرگانشان هنگام نگارش این روایت ــ یعنی اگر درست بگوییم، حدود نیمهٔ اول قرن نهم(۸۳) ــ یهودی بوده‌اند.

اینک بجاست که به ذکر گزارش ابن‌فضلان از خزران بپردازیم و نشان دهیم که به نظر نمی‌رسد روایات او نتیجهٔ مشاهدات شخصی باشد. آنچه ابن‌فضلان به قلم آورده، چیزهایی

---

1. Sarkil

است که از بلغارهای ولگا یا احتمالاً از ابن‌بشتو[1]ی خزر شنیده است، کسی که ابن‌فضلان همراه او از بغداد تا بخارا سفر کرد. با توجه به روابط غیردوستانهٔ فرمانروای خزر و زیردست ظاهری او ـ یَلْتَوَر (اِلْتِبِر)[۸۴] بلغارها ـ می‌توان اطمینان کامل داشت که در اطلاعات ابن‌فضلان مطلبی به نفع خزر وجود نداشت بلکه قضیهٔ برعکس بود. در بخش‌هایی از گزارش ابن‌فضلان خیالپردازی‌های شخصی به روشنی آشکار است؛ مثلاً آن‌جا که از احوال شخصی خاقان گفتگو و او را صاحب ۲۵ همسر و ۶۰ معشوقه معرفی می‌کند. حتی اعداد که مقیاس سلیمانی دارند، اغراق‌گویی وی را نشان می‌دهند، گرچه کمی بعد از او، مسعودی[۸۵] هم به حرم خاقان اشاره می‌کند. در این‌جا نیز باید بپذیریم که احتمالاً مسعودی در ذکر ۲۵ همسر شاه که «هر یک دختر یکی از شاهان همسایه وی‌اند» با آنچه در یکی از ترجمه‌های الداد ها ـ دانی (که در اواخر قرن نهم میلادی درخشید) گفته شده، مرتبط است، به‌خصوص آن‌جا که می‌گوید خاقان خزرها ۲۵ شاه مطیع خود دارد.[۸۶] این وضع با گزارش ابن‌فضلان از چگونگی کوشش رئیس بلغارها برای نجات دختر خود از دست «شاه خزران» ارتباط مستقیم دارد و بی‌شک در مورد همین حادثه به گوش ابن‌فضلان رسیده است.[۸۷] البته آن قدر که نگهداری از این زنان مشکل به نظر می‌رسد، تعداد آنان مشکل‌آفرین نیست. این مطلب که ـ طبق گفته‌ها ـ هر یک از این زنان برای خود کوشکی خاص داشت، ارتباطی با پایتخت خزر ندارد. اما در روایت‌های بعدی درمی‌یابیم که کوشکی فراتر از ولگا[۸۸] ـ یا شاید در زمانی دیگر به جای آن در جزیره‌ای میان رود ـ وجود داشته است[۸۹] که احتمالاً خاقان و بگ ـ هر دو ـ در آن برای خود محله‌ای یا حداقل دو عمارت سلطنتی داشتند. منابع عربی از این قرارند. بنابر «پاسخ یوسف» به زبان عبری، ملکه با خواجگان حرم و زنان خدمتکار خود در جایی جدا از اردوگاه به‌سر می‌برد، که البته این امر امکانپذیر است. در چنین وضعی، خاقان ـ همانند آلمیش[2] بلغار ـ یک همسر اصلی (خاتون)[۹۰] داشته است اما ابن‌فضلان که گویا در بارهٔ اوضاع اطلاعات نادرستی دریافت کرده بود، متذکر این نکته نشده است. بی‌شک زنان برای خود کوشک‌های جداگانه نداشتند بلکه مسکن جداگانه یا بهتر بگوییم حجره‌ای مخصوص در حرم داشتند. مؤید این موضوع، وجود خواجه‌های خاص برای هر زن است، هر چند گفتن این‌که این خواجگان اوامر شاه را «در یک چشم به هم زدن» اجرا می‌کردند نوعی مبالغه است، نشان می‌دهد که شاه و درباریان با فاصله کمی از هم می‌زیستند. به نظر می‌رسد هدف این مطلب در کل آن است که

1. Ibn_Bashtwa 2. Almish

زن‌بارگی شاه جهود را با آب و رنگی نفرت‌انگیز به تصویر درآورد، همان گونه که احتمالاً انگیزهٔ کار در توصیف رفتار خاقان با سرداران شکست‌خورده‌اش نشان دادن سفّاکی و جباری وی بوده است.

گزارش اصلی ابن‌فضلان دربارهٔ خزرها ــ گذشته از اشارات اتفاقی در سفرنامه‌اش ــ[۹۱] از این قرار است:

و اما شاه خزران که خاقان نام دارد، فقط هر چهار ماه یک بار برای گردش ظاهر می‌شود. وی را خاقان بزرگ می‌خوانند. نایب (خلیفه) او «خاقان به» نامیده می‌شود. این خاقان فرمانده سپاه است و به ایشان دستور می‌دهد. ادارهٔ امور با اوست، میان مردم ظاهر می‌شود و به لشکرکشی‌های جنگی می‌رود. شاهان مجاور مطیع اویند. هر روز فروتنانه خدمت خاقان اعظم می‌رسد و اظهار بندگی و تواضع می‌کنند. هیچ‌گاه جز برهنه پا و قطعه چوبی به دست نزد خاقان اعظم نمی‌رود. هنگامی که سلام کرد، آن هیزم را در حضورش آتش می‌زند و چون سوختن آن پایان یابد، روی تخت در طرف راست خاقان می‌نشیند. سپس، مردی به نام کندر خاقان[۹۲] به جای وی قرار می‌گیرد و از پی او کسی دیگر موسوم به جاوشیغر[۹۳] وارد می‌شود.

رسم شاه بزرگ این است که بار عام نمی‌دهد و با مردم سخن نمی‌گوید و کسی نزد او نمی‌رود مگر کسانی که نام بردیم. قدرت حل و فصل امور، مجازات و اداره کشور در دست نایب (خلیفه) او، «خاقان به» است. در مورد شاه بزرگ رسم این است که چون او بمیرد، سرایی بزرگ برایش ساخته می‌شود که در آن بیست حجره وجود دارد. در هر یک از حجره‌ها گوری برایش می‌کنند، مقداری سنگ را خُرد و همچون سرمه نرم می‌کنند و در حجره می‌پاشند، سپس روی آن زفت می‌ریزند. در زیر بنا رودی بزرگ[۹۴] و خروشان جاری است. رود را به روی قبر می‌آورند[۹۵] چون معتقدند که با این کار شیطان یا انسان و کرم و حشرات به آن راه نمی‌یابند. پس از آن‌که خاکسپاری پایان یافت، گردن کسانی که او را دفن کرده‌اند، می‌زنند تا کسی ندانند که گور در کدام یک از حجره‌ها قرار دارد. گور او را «بهشت» می‌خوانند و می‌گویند که او وارد بهشت شده است. آن گاه، در همهٔ حجره‌ها دیبای زربفت می‌گسترند.

عادت پادشاه خزر این است که ۲۵ همسر داشته باشد. هر یک از ایشان دختر یکی از شاهان هم‌مرز با اوست که به میل یا اجبار او راگرفته است. همچنین، شاه شصت کنیز همخوابه دارد که در زیبایی همتا ندارند. هر یک از زنان آزاد و کنیزان در کوشک خاص خود به‌سر می‌برند و هر یک برای خود آلاچیقی دارند که بام آن از چوب ساج است و اطراف هر آلاچیق را چادری گرد فراگرفته است. هر یک از ایشان خواجه‌ای دارد که پرده‌دار او نیز هست. هنگامی که شاه میل کند با یکی از ایشان بخوابد، خواجه را که پرده‌دار نیز هست خبر می‌کند تا در یک چشم به‌هم زدن وی را به بستر شاه برساند و خود پشت در آلاچیق شاه به نگهبانی

بایستد. هنگامی که شاه زن را رها می‌کند، خواجه دست وی را می‌گیرد و دور می‌شود، و حتی یک لحظه از او غافل نمی‌شود.

زمانی که این شاه بزرگ بر اسب می‌نشیند، همه سپاهیان از پی او می‌رانند اما میان او و سوارانش یک میل فاصله است. رعیتی نیست که با دیدن او بر زمین نیفتد و سجده نبرد و تا عبور شاه از برابرش سر خود را بلند کند.(۹۶)

مدت سلطنت این شاهان چهل سال است. حتی اگر یک روز از این مدت بگذرد، رعایا و درباریان او را می‌کشند و می‌گویند عقلش را از دست داده و رأیش متزلزل شده است.(۹۷)

هر گاه گروهی از لشکریان را به جایی اعزام کند، اینان تحت هیچ شرایطی به عقب برنمی‌گردند. اگر شکست بخورند، هر کس که نزد او بازگردد کشته می‌شود اما اگر سرداران و نایب او [یعنی بِگ] شکست بخورند، وی ایشان را احضار می‌کند، زنان و فرزندانشان را نیز می‌خواند و آنان را در حضور سرداران و در برابر چشمانشان به دیگران می‌بخشد. در مورد اسبان، اشیای گرانبها، اسلحه و خانه‌هایشان نیز همین گونه رفتار می‌کند. گاه هر یک از آنان را دو شقه می‌کند و به دار می‌کشد، و گاه از درخت حلق‌آویزشان می‌کند. گاه‌گاه نیز اگر بخواهد به خوبی رفتار کند، آنان را به مهتری می‌گمارد.(۹۸)

شاه خزران شهری بزرگ در کنار رود اتل دارد که در دو جانب رود واقع است. در یک ساحل مسلمانان زندگی می‌کنند و در ساحل دیگر شاه و همراهانش. بر مسلمانان یکی از غلامان شاه حکومت می‌راند که مسلمان است و خز[1] نام دارد.(۹۹) امور قضایی [احکام] مسلمانان ساکن پایتخت خزر[بَلَنْجَر] و کسانی که برای بازرگانی رفت و آمد می‌کنند، به این غلام مسلمان ارجاع می‌شود. هیچ کس جز او به امر آنان رسیدگی نمی‌کند یا میان دو طرف دعوی حکم نمی‌دهد.(۱۰۰)

مسلمانان این شهر مسجد آدینه دارند که در آن نماز می‌خوانند و ایام جمعه گرد هم می‌آیند. این مسجد مناره‌ای رفیع و مؤذنان متعدد دارد. هنگامی که در سال ۳۱۰/۹۲۲ هـ. به شاه خزران خبر دادند که مسلمانان کنیسهٔ یهودیان واقع در دارالبابونج[2](۱۰۱) را ویران کرده‌اند، امر داد مناره مسجد را تخریب کنند و مؤذنان را بکشند. وی گفت، اگر از آن نمی‌هراسیدم که همهٔ کنیسه‌های بلاد اسلامی ویران شود و کنیسه‌ای سالم بر جا نماند، همانا مسجد را با خاک یکسان می‌کردم.

خزرها و شاهشان جهودند(۱۰۲)[کذا]. صقالبه [یعنی بلغارهای ولگا و غیره] و همهٔ کسانی که نزدیک آنان زندگی می‌کنند، مطیع این شاه هستند. شاه آنان را بردگان خود می‌داند و آنان نیز مطیعانه در خدمت اویند. بعضی بر این باورند که یأجوج و مأجوج همین خزرانند.(۱۰۳)

---

1. Kh_ z

2. Dāral _ Bābūnaj

این‌که ابن‌رسته در مورد مساجد، ائمه، مؤذّنان و مساجد اسلامی خزریه صحبت کرده در حالی که در گزارش ابن‌فضلان فقط در مورد مسجد آدینه و مؤذّن آن ذکری آمده، واقعیت جالب توجهی است. این امر به معنی آن نیست که شرح ابن‌رسته صحت ندارد یا در زمان ابن‌فضلان اسلام در خزریه دچار ضعف بوده است. توجه ابن‌فضلان معطوف به بیان احوال مسجد اصلی است و به سبب بی‌اطلاعی در بارهٔ موضوعات دیگر یا به سایر علل در بارهٔ آن‌ها سکوت کرده است. بیست سال بعد، مسعودی از مسجد خزریه سخن می‌گوید.(۱۰۴) دلیلی وجود ندارد که فرض کنیم هنگام حضور ابن‌فضلان در ناحیهٔ ولگا فقط یک مسجد وجود داشته است.

با این‌که گزارش ابن‌فضلان در بارهٔ یهودی شدن خزرها حاوی مطلب خاصی نیست، روی هم رفته به سبب مطالب بسیار جالب توجهی که در بارهٔ خزرها دارد به لحاظ اهمیت دست‌کمی از دیگر منابع عربی ندارد. از روایات مختلف ــ مثلاً اصطخری ــ روشن می‌شود که شاهان یهودی و دارودسته‌شان در کنار نهادهای برآمده از گذشتهٔ شرک‌آمیز به حیات خود ادامه دادند. دو شاهی‌بودن مخالفتی با قبول یهودیت نداشت، از طرف دیگر شخصیت خاقان نیز از هیچ جهت شبیه کاهن اعظم یهودی نبود.(۱۰۵) مراسم خاکسپاری وی، آنچه در بارهٔ مراسم تدفین آلاریک[1] (۴۱۰ م) و آتیلا (۴۵۳ م) گفته‌اند به یاد می‌آورد(۱۰۶) و مستقیماً وی را به ترکان کهن پیوند می‌دهد.(۱۰۷)

به طور قطع، یهودی‌بودن خاقان او را بر آن نداشت که عادات و آیین‌های تودهٔ مردم را ریشه‌کن کند. بی‌تردید، اوضاع و احوال موجود را ــ که فقط ابن‌فضلان راوی آن نیست ــ باید با واقعیاتی چند مربوط کنیم وگرنه در توجیه و تبیین آن‌ها درمی‌مانیم. این واقعیات عبارتند از: فشار عمومی بر مردم مشرک خزر که در سال ۷۸۰ میلادی ابوی تفلیسی[2] و سپس در حوالی ۸۶۰ م کنستانتین (سیریل)[3] متوجه آن شدند؛ بی‌اطلاعی مرکز یهودیت بابل (عراق) از خزرها که بی‌تردید حاکی از بی‌توجهی به ایشان و اعمالشان بود؛ گام به گام بودن رهیافت خزران به یهودیت طبق «مکاتبات خزر» به زبان عبری. البته با توجه به تمام شواهد موجود، در این‌که یهودیت خزرها در ابعادی که ذکر شد کاملاً ربانی و ناب نبود، کوچک‌ترین تردیدی نیست. به گفتهٔ یهودا ها ـ لوی، اصرار بر این‌که بعد از مناظرهٔ دینی حدود سال ۷۴۰ پذیرش رسمی یهودیت صورت گرفت؛ جذابیتی ندارد. البته این مطلب در جای دیگری

---

1. Alaric 2. Abo of Tiflis 3. Cyril

تأیید نشده و بر عهدهٔ شخص اوست. این‌که یهودیت قبل از نیمهٔ قرن هشتم، در خزریه رواج یافت، محتمل‌تر از آن است که این امر را به بعد از ۸۶۰ میلادی مربوط کنیم. اثبات قاطع یهودی شدن خزرها در زمانی جلوتر بسیار سخت است اما به نظر می‌آید که در رویارویی با مجموعهٔ شواهد، این یگانه استنتاجی است که به آن می‌رسیم.

یادداشت‌های فصل پنجم

۱. مروج‌الذهب، ۲، ۸ـ۹. ترتیب نسخهٔ خطی بادلیان مارش ۲۴۳ (۱، ۷۹۲) را ــ که پرفسور کاله آن را مقابله کرده است ــ رعایت کرده‌ام.

2. *Cosmographie*, ed. Mehren, 263.

3. *Streifz.*, 6.

4. Ed. Kunik and Rosen, 44 (transl. Marquart Streifz., 7_ 8).

۵. ر. ک. فصل ششم

6. Cf. Marquart, Streifz., xxxv.

7. Ed. De Goeje, 220_226. I have also used a Chester Beatty MS. in Professor Kahle's collation (K).

8. De Goeje edited Ithil, but the most authentic form in Arabic is Atil, sometimes Atil. In Hebrew' _t_l (Reply in L.V., ben_ Daud),'_til (Camb. Doc), 'it_I (Eldad ha_ Dani), always with' (and always of the river). Āmul of the Paris ed. of Muruj al_ Dhahab is a serious blunder, which is still having its effect.

۹. به گفتهٔ دیگران شهر سه بخش داشت. به نظر بوری، بخش غربی شامل جزیره‌ای بود که به قول مسعودی (نگاه کنید به زیر) شاه در آن سکونت داشت (امپراتوری روم شرقی، ۴۰۳).

۱۰. ابن‌حوقل (چاپ دخویه، ۲۷۸) این اسامی را اضافه دارد، بخش غربی، اتل و بخش شرقی، خزران. چاپ بعدی (کرامرز، ۳۸۹) بخش غربی را خزران و بخش شرقی را اتل خوانده است. ظاهراً کرامرز در همان اثر نشان داده است که قرائت دخویه فرع بر نوعی سهو است. ابن‌حوقل در جای دیگری می‌گوید: «آن شهری کوچک بود» (چاپ کرامرز، ۱۵).

۱۱. جلوتر گفته شده است که خانه‌های هر دو شهر چوبین هستند، و به‌همین قرار مارکوارت (*Streifz.*, ۱۸) و بوری (همان اثر) اما معلوم نیست به چه استنادی (به اشکال مقدسی، ۳۶۱).

۱۲. استنتاج معقول آن است که این کوشک مدتی بعد از بنای سارکیل در کنار رود دُن و شبیه به آن (ر. ک. فصل هفتم) از آجر ساخته شده باشد. اگر خزران کارگر ماهر و کافی برای این کار نداشته‌اند، از رومیان استخدام کرده‌اند.

۱۳. این جمله در نسخه K اضافه شده است.

14. Astēl (Atil) is mentioned as an episcopal town subject to a metropolitan at Doros under the Patriarch of Constantinople in an 8th century document known as the Notitia Episcopatuum (Kulakovsky, "The Gothic Eparchy," Zh.M.N.Pr., 1898_in Russian; cf. Vasiliev, Goths in the Crimea, 97). The same document gives the Khazars as Khotzērōn (Khotzirōn), where_ ōn is the gen . plur. suffix,_ In the biography of Stephen of Sudak in the Crimea (8th cent.) a Local Khazar chief, the tarkhan George, is an Orthodox Christian (ed. Vasilievsky, cited Poliak, *Conversion*, § 2). The Khazars had the Christian church service in their own language (Slavic Life of Constantine, cited Marquart, Streifz., 190).

۱۵. از این صفحه و صفحات دیگر کاملاً روشن می‌شود که در خزریه قوانین ترکی حاکم بوده است، نه شریعت‌ربانی.

۱۶. ابن‌حوقل (چاپ کرامرز، ۳۹۰) به جای آن می‌گوید «همهٔ سپاهیان خزران».
۱۷. چنین است در نسخهٔ K.
۱۸. دخویه «به ایشان» (وَلَهُم)؛ نسخه K وَلَهُ.
۱۹. مقایسه کنید با مسعودی، در فصل هفتم. یاقوت (بلدان، ۲، ۴۳۷) به اشتباه می‌گوید «اُنه قاضی».
۲۰. اضافه در نسخه K.
۲۱. مارکوارت (Streifz., 41, n.2) «خزرهای حقیقی» خوانده و آن را با «خزرهای سفید» که شاهد اصطخری (نگاه کنید به زیر) به وجود آنان، به صورت آق خزرها (مقایسه کنید با آکاتزیرها، در فصل اول) اشاره کرده، یکی دانسته است. زکی ولیدی (ابن‌فضلان، ۲۱۷، یادداشت)، بر این عقیده است که باید این کلمات را اشاره به خوارزمیان تحت خدمت خزرها (مسعودی) دانست و به تبعیت از ابن‌حوقل، چاپ دوم، آنان را «الخزرالخالص» یا «الخزرالخُلّص» می‌خواند (اصطخری و ابن‌حوقل، چاپ اول). هنگامی که وی در ابن‌فضلان، ۲۷۰، تعبیر «خزرهای حقیقی» مارکوارت را به همان مفهوم مورد نظر وی به‌کار می‌برد، تناقض به وجود می‌آید. بی‌تردید ذکر صیغهٔ جمع الخُلّص بلافاصله بعد از مفرد همین کلمه خالِصَه، در معنی متفاوت (با احتیاط) نامناسب است، هر چند باید توجه داشت که در نسخهٔ خطی اصطخری معروف به چستر بیتّی[1] (K)، الخزرالخالص «طبقهٔ اعیان خزر» خوانده شده است که از نظر عقلی صحیح به نظر می‌رسد، در حالی که در ابن‌حوقل، چاپ اول، خاصّه به جای خالِصَه (در چاپ دوم ابن‌حوقل متفاوت است) آمده است. شاید واقعاً منظور از الخُلّص به صیغهٔ جمع خالِص، «سفید» باشد. (مقایسه کنید با قاموس، ذیل همین کلمه) اگر الخالِص صورت اصلی کلمه است، می‌توان آن را با مردمی که در وقایع‌نامه روسی (ec. 3,79) از آن‌ها دو بار به صورت خوالس[2] نام رفته است، برابر بدانیم. مشخص نیست که آیا باید همان‌طور که زکی ولیدی می‌اندیشد، خالص /خوالس را به خوارزمیان ربط دهیم (با تبدیل ل و ر) یا خیر اما شک نیست که این نام در میان خزران رایج بوده است.
۲۲. در K اضافه شده جمله کافیه، که ظاهراً تعلیقی است به معنی «جمله کامل» یا «تماماً».
۲۳. در متن «فی ما بینها» بی‌مرجع ضمیر مُصمر آمده است تا آن را کامل کند.
۲۴. یعنی امیرنشین آوار، مقایسه کنید با مینورسکی، حدود، ۴۴۷.
۲۵. آن گونه که مارکوارت نظر می‌دهد (Streifz., 21)، احتمالاً وی یک تُدُن[3] بوده است؛ یعنی حاکمی برگزیدهٔ قدرت مرکزی خزر، نه یک امیر موروثی (الثیر، زکی ولیدی، ابن‌فضلان، ۱۰۶). مقایسه کنید با حاکم بلنجر (فصل چهارم، یادداشت ۳۶).
۲۶. با فرض این‌که سمندر همان قیزلار کنار رود ترک امروزی است (زکی ولیدی، 47 "*Völkerschaften*")، فاصله کوتاه است. مقایسه کنید با مینورسکی، حدود، ۴۵۲.
۲۷. گفته‌اند که بهرام چوبین در سلطنت انوشیروان و هرمز در مرز قفقاز فعال بوده است.
۲۸. در K فقط بند آخرین موجود است.
۲۹. در واقع، مسلماً جدا از پایتخت خزر.
۳۰. در متن الزیق «جیوه»، اما الزیق موجود در K ترجیح دارد.
۳۱. منظور جامهٔ رو و زیر است.
۳۲. به قول ابن‌فضلان (۲۵ §)، ترکان غز نیز از سرزمین‌های اسلامی جنوب جیحون جامه وارد می‌کنند.
۳۳. ابن‌حوقل این ترتیب را معکوس و خاقان را برگزینندهٔ یگ می‌داند.

---

1. Chester Beatty 2. Khwalis 3. *Tudun*

34. Cf. a remarkable parallel in a Chinese account of the T'u-küeh (translation in St. Julien, J. A., vi, iii [1864], 332).

35. Cf. what ibn-Fadlān says about this, below. Sir J. G. Frazer had an article on the subject, "The Killing of the Khazar Kings" (Folklore, XXVIII, 1917), to which Dr. H. G. Farmer Kindly drew my attention.

۳۶. مقایسه کنید با چند سطر پایین‌تر. آیا اصطخری فقط از زبان خود سخن می‌گوید یا این نشانهٔ آن است که در روایت خزرهای او دست برده‌اند؟

۳۷. منظور خاقان است. مقایسه کنید با گفته‌های ابن‌فضلان در بارهٔ رفتار خاقان بعد از هر شکست.

۳۸. قبّهٔ طلا بیش‌تر در خور تخت روان خاقان است (فصل چهارم، یادداشت ۹۴) تا چادر طلایی بزرگان دیگر (میان اویغورهای اورخون در ۸۲۱، مقایسه کنید با مینورسکی، «تمیم[1]»، ۲۷۹، ۲۹۴-۲۹۵، ۳۰۳؛ میان قریات‌ها[2] در دوران چنگیز، مقایسه کنید با طبقات ناصری ۹۴۳، یادداشت)، اگر بتوان ثابت کرد که داشتن چادر طلایی نشانهٔ بزرگی بوده است مطلب ممکن است در مرتبط‌کردن خزرها با اویغورها به‌کار رود (مقایسه کنید با فصل دوم). در «پاسخ یوسف» از خیمه‌های خاص امور دینی که حوالی سال ۹۶۰ میان خزرها رواج داشته سخن رفته است، اما دلیلی در دست نیست که آن را با «قبّه طلایی» اصطخری یکی بدانیم.

۳۹. همین رقم در گردیزی (چاپ بارتولد، ۸۵) در داستانی آمده است و طبق آن، نیای باشگیرها یکی از بزرگان خزر بود که در زمانی نامشخص با دو هزار نفر از مردان خود میان خزرها و قیماق‌ها[3] سکنی گرفت.

۴۰. اتراکِ بَجَناک[4]، مقایسه کنید با حدود ۲۰ §.

۴۱. زبان بلغارها را با زبان چوواش[5] مرتبط دانسته‌اند؛ مثلاً بارتولد، دایرةالمعارف اسلام، مقاله «بلغار». در این صورت، معلوم می‌شود که اصطخری درست می‌گوید (زبان بلغارها شبیه به زبان خزر و از آن‌جا خویشاوند چوواش است» (نگاه کنید به زیر).

۴۲. اشکال ارثانیه و ارثه محقق نیستند. مقایسه کنید با مینورسکی، حدود، ۴۳۴ به بعد.

۴۳. این جمله در K اضافه شده است.

۴۴. ابن‌خردادبه (۱۵۴) مبسوط‌تر می‌گوید: «اما ایشان (روس‌ها) گروهی از صقالبه [نام عام برای اقوام سفیدپوست اروپای شرقی]اند که پوست خز و پوست روباه سیاه و شمشیر از دورترین نقاط صقلاب به دریای روم [دریای سیاه] آرند. حاکم روم از آنان ده‌یک می‌ستاند. اگر بر رود دُن ــ یعنی رود صقالبه ــ سفر کنند و از خَملیج [خَملیخ] ــ پایتخت خزران ــ بگذرند، حاکم خزر هم ده‌یک می‌ستاند. پس از آن، به دریای گرگان [خزر] درآیند و هر کجا که دوست دارند پیاده شوند.»

45. Brockelmann, G.A.L.,i, 229, gives c. 340/951. De Goeje (Z.D.M.G.,1871, 51) connected the publication of the work with that date, but it was, he thought, written between 318 and 321.

۴۶. بارتولد، حدود، ۱۵.

۴۷. ابن‌حوقل هنگام نگارش خود در ۹۷۷/۳۶۷ گاه‌گاه اطلاعات جدید می‌دهد به‌خصوص در بارهٔ

---

1. Tamim
2. Karayts
3. Kaymaks
4. Bajanāk Atrāk
5. Chuvash

لشکرکشی بزرگ روس‌ها که به تخریب پایتخت خزریه انجامید، اما اغلب گفته‌های اصطخری را تکرار می‌کند.

۴۸. بلدان ، ۲، ۴۳۶.

۴۹. صورت ی ـ ل ـ ک قرائت دیگر نبوده و نادرست است. از تعلیقات زکی ولیدی (ابن‌فضلان، ۲۵۷) چیزی دستگیر نشد.

50. Cf. Wüstenfeld, *Mu'jam al-Buldan*, v, 173: "De Goeje macht mich darauf aufmerksam dass sich dieses Stück aus dem Reisebericht des Ibn Fadhlân... auch bei Ictachri... findet, welchem er die Autorschaft vindiciren möchte was mir noch zweifelhaft scheint."

51. See his article Die Quellen Istachri's in seinem Berichte über die Chasaren." *Körösi Csoma-Archivum*. I (1921). 141.

۵۲. فرازی که در بالا با «اما کشورداری و ترتیب حکومت ایشان» شروع می‌شود. آن را با روایت ابن‌فضلان در زیر مقایسه کنید.

53. *Ibn Fadlân's Reisebricht*, A.K.M., Leipzig 1939.

54. Professor H. Ritter writes (Z.D.M.G., 1942, 126 n.): "Bekanntlich steht in Yāqūt vor diesem Abschnitte noch ein weiterer über die Hazaren, den er gleichfalls Ibn Fadlān zuschreibt, und der sich auch bei Istahri findet . Durch das Fehlen dieses Abschnittes in M [i.e., the Meshed MS. containing ibn-Fadlān's Rihlah] ist wohl endgülting bewiesen, dass dieser Abschnitt nicht aus Ibn Fadlán stammt und dass Yāqūt ibn fälschlich und versehentlich Ibn Fadlān zuschreibt." Ritter's caution (wohl endgülting) is formally justified. But the contradictions between the first and second parts of Yāqūt's notice are strictly incompatible with their being originally the work of one author.

55. Streifz., 23.

۵۶. روسیه قدیم (۱۹۴۳)، ۳۵۱، نقل مقاله با عنوان «تاریخ یهودی‌شدن خزرها» بیزانطیون، ۱۵ (۱۹۴۱)، ۷۶-۸۶.

۵۷. احتمالاً در این تقسیم‌بندی آثاری از نوعی تقسیم‌بندی دیگر به چشم می‌خورد، مقایسه کنید با یادداشت‌های ۲۳ و ۳۶.

۵۸. «گردنکش»، کمسکو، همان جا.

۵۹. مقایسه کنید با یادداشت ۲۱ و ر.ک. فصل هفتم. ثبت این کلمه مشکوک می‌نماید.

۶۰. مارکوارت هم بر این عقیده است، در *Streifz.*، ۴.

۶۱. چاپ دخویه، ۱۳۹-۱۴۰.

۶۲. ترکیبی با کلمه آس، مقایسه کنید با مینورسکی حدود، ۴۵۶.

۶۳. یا «نزدیک آن».

۶۴. چاپ بارتولد، ۹۵ به بعد.

۶۵. چاپ مینورسکی، انجمن سلطنتی آسیایی، ۱۹۴۲.

۶۶. مقایسه کنید با شاث، فرزند زبیل و جات خزر، در بالا.

۶۷. ابن‌فضلان، ۲۵۷. پیشنهادهای دیگر عبارتند از ال شاد (مارکوارت)، ای ـ شاد (مینورسکی) و الپ ـ شاد (زایاچکوفسکی).

68. Zajaczkowski (cf. O. Pritsak, Der Islam, B. 29, 99) and similarly Marquart, Streifz., 1 (Sarighshar) and Minorsky, Hudūd, 453. Pritsak (ib. 102) suggests "West Town."

69. Cf., Pritsak, *op.cit.*, 99.

۷۰. مقایسه کنید با یادداشت ۴۴.

۷۱. مارکوارت ۲۰۳، مقایسه کنید با مینورسکی، حدود، ۴۵۴.

۷۲. ر. ک. مارکوارت، *Streifz*, ۲۴-۲۷، بارتولد، دایرةالمعارف اسلام، مقالهٔ «بلغار»؛ مینورسکی، حدود، XVII، و «جیهانی دروغین» بولتن مدرسهٔ مطالعات شرقی و آسیایی، ۱۹۴۹، ۱۳/۱، ۸۹ـ۹۶.

73. Marquart, *Streifz.*, 29.

74. Marquart, *ibid.*, 160.

۷۵. همان اثر، مقایسه کنید با مارکوارت *Streifz*، ۲۸.

۷۶. مسعودی، تنبیه، ۱۹۱.

۷۷. چاپ دخویه، ۱۰۵.

۷۸. مقایسه کنید با مینورسکی، حدود، XVi

۷۹. ر. ک. فصل هفتم.

۸۰. مقایسه کنید با فصل سوم، یادداشت ۴۳.

81. *Streifz.*, 27.

۸۲. چاپ دخویه، ۵.

۸۳. اشارهٔ ابن‌فضلان (حدود ۹۰۳/۲۹۰) به این‌که «خزرها همه جهودند. به تازگی هم چنین شده‌اند»، از طریق جیهانی (مقایسه کنید با الفهرست ۱۵۴، به نقل از مینورسکی، حدود XVII) به الجرمی بازمی‌گردد.

۸۴. مقایسه کنید با زکی ولیدی، ابن‌فضلان، ۱۰۵.

۸۵. نگاه کنید به زیر.

۸۶. برای روایت الدادها ـ دانی، ر. ک. فصل ششم.

۸۷. ابن‌فضلان، ۷۸ §.

۸۸. اصطخری ـ ابن‌حوقل.

۸۹. ر. ک. مسعودی (در زیر)؛ ابن‌سعید در ابوالفداء، چاپ رینود[1] و دو اسلین[2]، ۲۰۳ یادداشت.

۹۰. در بارهٔ داستان خاتون خزر ر. ک. فصل هفتم.

۹۱. §§ ۴۸، ۷۸.

۹۲. زکی ولیدی (ابن‌فضلان، ۲۶۰) آن را با لقب مجاری کوندو[3] یا کوندا[4] مرتبط می‌کند و در این‌جا ک ـ ن ـ د ـ ر، ک ـ ندا می‌خواند، (نگاه کنید به بالا) که در حالت تصغیر به صورت کنداجیق[5] درمی‌آید (همان جا، ۱۳۵، یادداشت ۲).

۹۳. مقایسه کنید با فصل دوم، یادداشت ۳۳.

---

1. Reinaud
2. De Slane
3. Kündü
4. Künda
5. kundājiq

۹۴. متن یاقوت در این‌جا مفهوم نیست (و تَحتُ‌الدار و الثَهر نهر کبیر یجری) فرای‌هن به جای والثهر می‌خواند والقبر (خزرها، ۶۰۸). در متن زکی ولیدی اضافه‌شدن نهر بعد از الدار به سادگی جمله را مفهوم می‌کند.

۹۵. در متن چاپی آمده است ویَجعلون القبر فوق ذالک النهر (قرار می‌دهند قبر را روی آن رود)، که در متن زکی ولیدی تصحیح شده است.

۹۶. مقایسه کنید با ابن‌فضلان، ۶۰ ff. (یَلْتَوِر بلغارها تنها می‌راند. هنگام عبور رعایای وی در حالی که کلاه از سر برمی‌دارند و زیر بغل می‌نهند، می‌ایستند.) تضاد میان بلغارهای آزاد و خزران ذلیل تا حدی خیالپردازانه است، به هر حال مقایسه کنید با آنچه اصطخری در بارهٔ سجده بردن در خزریه (۳ بار) می‌گوید.

۹۷. نیز مقایسه کنید با مسعودی در فصل هفتم همین کتاب ساکسو گراماتیکوس[1] می‌گوید که در میان «اسلاوها، طبق رسم پیشینیان، جانشینی به قاتلان شاهان تعلق می‌گرفت» (ترجمهٔ الشون[2]، لندن، ۱۸۹۴، ۳۳۴).

۹۸. اصطخری و ابن‌فضلان هر دو به اقتدار خاقان در موارد خاص اشاره کرده‌اند اما مسعودی در این باره چیزی نمی‌گوید.

۹۹. احتمالاً همان ابریشم (خزّ) است. مسعودی که بیست سال بعد از ابن‌فضلان به نگارش پرداخته است، از وزیر مسلمان در پایتخت خزرها سخن می‌گوید و او را احمد ابن کویه می‌خواند. به احتمال، هر یک از این دیوانیان را مخبری جداگانه معرفی کرده است.

۱۰۰. به اشارهٔ اصطخری قاضیان مسلمان چند تن بودند و مسعودی (۲ بار) به صراحت چنین می‌گوید. مسلماً «وزیر» مذکور در یادداشت قبلی با قضات فرق دارد.

۱۰۱. بی‌مأخذ. همان گونه که زکی ولیدی می‌گوید (ابن‌فضلان، ۱۰۲، یادداشت ۴) تحقیقات مارکوارت (*Streifz., 4,477-479*) برای پیداکردن معنی «خانه بابونه» به جایی نرسیده است. اما تلاش خود او هم برای ربط دادن این نام با (خانهٔ اذال بونج[3]= خانهٔ ادلفونس[4]، الفونسو[5]) اسپانیایی و اعمال عُمَربن حَفسون در آن‌جا قانع‌کننده نیست. در این‌جا زکی ولیدی کنیسه را «کلیسا» ترجمه کرده است که با توجه به محتوای متن صحیح نیست. البته خاقان خزر از ویران شدن کنیسه که احتمالاً خارج از قلمرو حکومت او قرار داشته، خشمگین شده است. نظر بردت‌زکوس[6] در دایرةالمعارف یهود، مقاله «خزران» مبنی بر این‌که این شهر در قفقاز قرار داشته و نام آن «باب چونگر[7]» باب‌الجنجر[8] بوده، با مخالفت‌های گوناگونی روبرو شده است.

۱۰۲. به وضوح مبالغه است. زکی ولیدی کُلّهُم «همهٔ ایشان» یاقوت را حذف کرده است.

۱۰۳. به نظر زکی ولیدی جملهٔ آخر الحاقی یاقوت است.

۱۰۴. ر. ک. فصل هفتم.

۱۰۵. کوشش‌های گوناگونی به عمل آمده است تا لقب خاقان را با خاخام عبری تفسیر کنند. کاظم‌بیگ معتقد بود که خاقان با کوهن عبری «کشیش» مرتبط است. نیاز به ذکر نیست که این‌گونه نظرها روی هم رفته اعتبار ندارند. نیز ر. ک. فصل ششم، یادداشت ۴۶.

۱۰۶. مقایسه کنید با زکی ولیدی، ابن‌فضلان، ۲۶۶.

---

1. Saxo Grammaticus
2. Elton
3. Dār Adhālbūnj
4. Adalphuns
5. Alfonso
6. Brutzkus
7. Chungar
8. Bāb al -j -nj- r

۱۰۷. در این‌جا می‌توان توجه داد که مدلّل‌ساختن نظر جی. ال. راسموسن[1] (مجلهٔ آسیایی، ۱۰، ۵ [۱۸۲۴]، ۳۰۵) دایر بر این‌که در قرن ششم خزرها با فورده[2] ــ شاه دانمارک ــ جنگیدند، اگر غیرممکن نباشد، دشوار است. جوردانس[3] و ساکسو گراماتیکوس از چنین رویدادی خبر نمی‌دهند و فقط بر اساس ضعیف‌ترین فرضیه‌ها (امکان یکی‌بودن خزرها با آکاتزیرها که احتمالاً با هون‌ها به حرکت درآمدند) می‌توان خزرها را با فورده یا یکی از حاکمانی مرتبط کرد که گفته می‌شود به آن نام زاده شده‌اند.

1. J. L. Rasmussen 2. Frode 3. Jordanes

۶

یهودی‌شدن خزرها به روایت منابع عبری

در هیچ یک از منابع اسلامی در بارهٔ تاریخ تغییر دین خزرها، دقیق‌تر از نوشتهٔ مسعودی ــ که قبلاً ذکر کردیم ــ سخنی نرفته است. به اظهار وی، این امر در حدود سال ۸۰۰ میلادی و در زمان خلافت هارون‌الرشید صورت گرفت. در اثری متعلق به یهودا حا-لوی، موسوم به خزر (خزری) ــ که اصل آن در ۱۱۴۰ به عربی نوشته شده و بعدها ابن‌طبون آن را با عنوان کوسری[1] (کوزاری[2]) به عبری ترجمه کرده ــ تاریخ تغییر دین خزرها ۷۴۰ میلادی ذکر شده است. چنان که مشهور است، اثر حا-لوی در دفاع از یهودیت ربّانی[3] است و به شکل مناظراتی نوشته شده که چهارصد سال قبل از حیات نویسنده در سرزمین خزر صورت گرفته است. اصحاب مناظره شاه خزر و دیگرانند. نویسنده علاقه‌ای به شرح و تفصیل وقایع نشان نداده و هدف اصلی‌اش مباحثات کلامی است نه تاریخ‌نگاری، اما یهودی‌شدن شاه را در تاریخ فوق واقعیتی مسلم می‌داند. کتاب کوسری (کوزاری) در همه ایام مورد توجه بسیار و بی‌حد محافل یهودی قرار داشته است. در قرن هفدهم، باکستروف اصغر[4] آن را ویراسته و منتشر کرد. و هردر[5] ــ شاعر رمانتیک آلمانی ــ از شدت علاقه آن را با مناظرات افلاطونی برابر دانست. این کتاب در ادوار بسیار جدیدتر نیز همچنان مورد توجه بوده است.

گفته‌های حا-لوی در بارهٔ سرزمین و مردم خزر از این قرار است: «مکرّر از من پرسیده‌اند با فیلسوفانی که از ما نیستند، اهل ادیان دیگر (غیر از مسیحیان) و نیز مرتدّان میان خودمان ــ که از سنت رایج میان اکثریت بازگشته‌اند ــ چگونه بحث می‌کنم و چه جوابی برای گفتن دارم. من نیز همواره مطالبی در بارهٔ استدلال‌ها و مباحثات حکیمی معروف از خاطرم می‌گذرد که در خدمت شاه خزرها بود. منظورم شاهی است که یکصد سال پیش

---

1. *Cosri*
2. *Kuzari*
3. Rabbinic Judaism
4. Buxtorf, the younger
5. Herder

یهودیت را پذیرفت. در روایات آمده و مشهور است که وی چندین بار به خواب دیـد کـه ملکی با وی سخن گفته و یادآور شده است که نیّات او نزد خالق متعال مـقبول است امـا کردارش چنین نیست. با وجود این، وی همچنان به کیش خزران سرسپرده بود، در مراسم نیایش معبد شرکت می‌جست و از سر اخلاص قربانی می‌کرد. چون این رفتار را رها نکرد، شبی فرشته‌ای بر او ظاهر شد و گفت که نیّات تو پذیرفته هستند اما کردارت چنین نیست. این امر سبب شد که وی به تحقیق در بارهٔ حقیقت ادیـان و اعـتقادات بـپردازد، سـرانـجام یهودی شد و همراه وی بسیاری از خزرها نیز چنان کردند. در میان بحث‌ها و استدلال‌های آن حکیم یهودی پاره‌ای به دل او نشست و عقل او آن‌ها را پذیرفت. بهتر دیـدم جـریان را همان‌گونه که اتفاق افتاد به قلم آورم تا عاقلان دریابند.

«داستان از این قرار است که وقتی شاه خزر در خواب دید که نیّات او ــ نه کردارش ــ نزد خالق متعال پذیرفته است و به او امر شد که در پی اعمال مقبول باشد، از فیلسوف مسـلم عصر خود دربارهٔ دیانتش پرس و جو کرد.»

سپس گفتگوی کوتاهی با «فیلسوف» درمی‌گیرد. حا ـ لوی ادامه می‌دهد: «پس آن خزری با خویش گفت که از مسیحی و مسلمان پرسش خواهم کرد... آن‌گاه از پی عالمی مسیحی فرستاد.»

پس از مناظره با عالم مسیحی مـی‌خوانیم: «وی از پـی مـردی از مسـلمانان فـرستاد.» گفتگوی شاه با این مسلمان نیز همانند گفتگوی قبلی گزارش شده است. سرانجام، عالمی یهودی احضار می‌شود و پس از گفتگوی چند با این یهودی بخش اول کتاب خاتمه می‌یابد. باید توجه کرد که مناظره‌کنندگان یکی بعد از دیگری ظاهر می‌شوند و مناظره‌ای که همه در آن شرکت داشته باشند، صورت نگرفته است.

بخش دوم کوزاری با صحنه‌آرایی[1] زیر آغاز می‌شود: «پس از آن ــ آن چنان که در کتاب‌های خزرها آمده است ــ شاه خزر راز خوابش را با سردار سپاه خود در میان نهاد. از آن‌جا که مکرر در خواب به او گفته شده بود که در کوه‌های ورسان [مقایسه کنید با وارچان، ورثان] در جستجوی اعمال مقبول نزد خداوند باشد، پس هر دو تـن ــ شـاه و سـردارش ــ عـازم آن کوهستان شدند که در صحرایی در کنارهٔ دریا قرار داشت. آنان شبانگاه به غاری رسیدند که تعدادی از یهودیان شنبه‌ها در آن به استراحت می‌پرداختند و پس از ملاقات با یهودیان به

1. *Mive_en_scène*

دین آنان درآمدند و در همان غار ختنه شدند. سپس، به وطن خویش بازگشتند. هر چند هر دو مجذوب دیانت یهود شده بودند، آن را پنهان کردند و به‌تدریج رازشان را با بعضی از محارم در میان گذاشتند. سرانجام، جمعیت ایشان زیاد شد و آنچه قبلاً مخفی می‌ساختند آشکار کردند. به این ترتیب با برتری بر بقیهٔ خزرها، آنان را به پذیرش یهودیت سوق دادند. آن گاه، در طلب عالمان دین و کتاب به هر سرزمین کس فرستادند و به آموختن تورات پرداختند. همچنین، معلوم کرده‌اند [ظاهراً در «کتاب‌های خزران»] که تا چه حد مرفّه شدند، بر دشمنان فائق آمدند، بلاد را مطیع خود ساختند و بر گنج‌های پنهان دست‌یافتند. گفته‌اند که نفوسشان صدها هزار برابر شد، به تورات عشق می‌ورزیدند و آرزوی معبدی داشتند، لذا خیمهٔ نیایشی همانند خیمهٔ (هیکل) حضرت موسی برافراشتند. بنی‌اسرائیل واقعی را محترم می‌داشتند و نامشان را مبارک می‌دانستند. همهٔ این‌ها در کتاب‌های آنان گزارش شده است. هنگامی که شاه با تورات و انبیا آشنا شد، عالمی را به معلمی خود برگزید تا از او در بارهٔ یهودیان تحقیق و پرسش کند. نخستین سؤال او در بارهٔ اسم و صفات منسوب به خدا بود.» از این به بعد، محتویات کتاب سؤالات شاه و پاسخ‌های عالم به پرسش‌های اوست.

به مجرد خواندن مطالب فوق جعلی بودن آن‌ها آشکار می‌شود. حقیقت آن است که گرایش ابتدایی و خام به مسائل فوق طبیعی خودبخود اسناد مربوط به این دوران را بی‌اعتبار نمی‌کند. اما آنچه در بارهٔ خزرها گفته شده است، اساس تاریخی داستان را مخدوش می‌کند. خزرها پیش از گرایش به یهودیت صاحب معبدی برای نیایش و قربانی بوده‌اند. این گفته با آنچه در بارهٔ خزرهای ترک و بت‌پرستی محقق آنان قبل از گرویدن به یهودیت می‌دانیم، کاملاً سازگار نیست. علاوه بر آن، حضور «حکیمی» در کنار شاه خزران، یعنی جایی که باید منتظر کاهنی شمن‌پرست باشیم، پذیرفتنی نیست و مشکل می‌آفریند. حتی این‌که شاه خزرها و سردار سپاهش به سنت ختنه شدن به دست بیگانگان ناشناخته گردن نهاده باشند نیز باورکردنی به نظر نمی‌رسد.

از سوی دیگر، پاره‌ای از جزئیات داستان نشانه‌های بیش‌تری از واقعیت دارد. مقام والای سردار سپاه در کنار شاه با توجه به رابطهٔ خاقان خزر و بگ جالب است. صحنهٔ رویداد «کوه‌های ورسان»[۱] واقع در «صحرایی نزدیک دریا» انتخاب شده است. ورسان باید همان وارچان در انتهای شرقی جبال قفقاز[۲] و مطابق با ورثان شمالی باشد[۳] و بسیار نزدیک به خزریه. اما آن گونه که حا-لوی موقعیت آن را ذکر می‌کند، در آن هنگام در سرزمین خزر قرار نداشته است. به غار مذکور در این داستان نیز باید توجه کرد، چون از قرار معلوم، به محلی

خارج از کوهستان اشاره شده است. اما به نظر می‌رسد تاریخ دقیق این واقعه که به قول حا-لوی «۴۰۰ سال قبل» بوده و ضمن مناظرات هم به صراحت از سال ۴۵۰۰ عبری ــ یعنی ۷۴۰ میلادی ــ سخن رفته است، نشانه‌ای از واقعیت روایت است. هر چند در حال حاضر نمی‌توان گفت که منبع اطلاعات حا-لوی چه بوده است و فرض جعلی بودن صرف آن نیز راه به جایی نمی‌برد.

می‌توان گفت که وی چند منبع خاص در اختیار داشته و آزادانه از آن‌ها همه‌گونه استفادهٔ ادبی برده است. وی به «تواریخ» و «کتاب‌های خزران» اشاره می‌کند اما به صراحت نمی‌گوید که از آن‌ها بهره گرفته است. احتمال می‌رود بر اساس اخبار شفاهی به نگارش پرداخته باشد، زیرا ضمن سخن می‌گوید: «آنچه از بحث‌ها و استدلال‌های حکیمی خاص شنیده بودم به خاطرم آمد.» در بارهٔ این منابع شفاهی احتمالاً بعدها سخن خواهم گفت. در این میان می‌توان توجه داشت که به هر حال، اصرار او در بارهٔ «کتاب‌های خزران» مؤید این نظر است که چنین کتاب‌هایی وجود داشته است. به گفتهٔ صاحب الفهرست (حدود ۹۸۷)، خزران در نگارش از الفبای عبری استفاده می‌کردند.[۴] از آن‌جا که در هیچ رسانه‌ای نوشتاری به زبان خزری وجود ندارد، می‌توان فرض کرد که این نوشته‌ها در صورت وجود، طبق گفتهٔ حا-لوی، به حروف عبری بوده‌اند. از سوی دیگر، طبق تاریخ فخرالدین مبارکشاه ــ نوشتهٔ ۱۲۰۶ میلادی ــ «خزران کتابتی دارند که خویشاوند کتابت روس است. جماعتی از رومیان که مجاور ایشانند همین کتابت را به‌کار می‌برند و به روس‌های رومی مشهورند. آنان از چپ به راست می‌نگارند و حروف متصل ندارند. تعداد این حروف بیست و یک حرف است.»[۵] یکی از معاصران حا-لوی به نام ابراهیم بن داود اظهار می‌دارد که در زمان او در طلیطله[1] افرادی خزری‌تبار می‌زیسته‌اند.[۶] از این قرار نمی‌توان منکر شد که در اسپانیا راویان و نیز «کتاب‌های خزران» با اطلاعاتی در بارهٔ یهودی شدن خزرها وجود داشته است.[۷]

با توجه به وجود مسلم مکاتبات معروف به خزر در زمان حا-لوی ــ این مدارک چهل یا پنجاه سال قبل از انتشار کوزاری در اختیار یکی از ربّیان اهل اسپانیا بود[۸] ــ فرض این که وی هم از آن‌ها اطلاع داشته است، بعید نیست. وقتی به بررسی مکاتبات بپردازیم، روشن می‌شود که آیا چنین بوده یا نه و در صورت اثبات، تا چه حد از آن‌ها بهره برده است. این

1. Toledo

مکاتبات عبارتند از نامه‌هایی که در میان حَسدَی بن شپروت[1] ــ شخصیت برجسته یهودی در اسپانیا ــ و یوسف ــ شاه خزران ــ قبل از ۹۶۱ و به زبان عبری مبادله شده است. کافی است بگوییم که نمی‌توان تعبیر «کتاب‌های خزران» یا هیچ‌گونه دقتی بر این مکاتبات را تسرّی داد، به‌خصوص که جزئیات مورد اشارهٔ حا-لوی ــ مانند عزیمت به ورصان و سنهٔ ۷۴۰ ــ در این مکاتبات ذکر نشده است.

شاید این سؤال پیش آید که آیا منظور از «تواریخ» همان «کتاب‌های خزران» نیست؟ به‌طبع باید فرض را بر این بگذاریم که حا-لوی از گزارش مفقود مسعودی در بارهٔ یهودی شدن خزرها، که قبل از ۹۴۳-۹۴۴ نوشته شده و از قرار معلوم ارتباطی با مکاتبات خزر نداشته، آگاه بوده است.(۹) هنگامی که وی از «تواریخ» سخن می‌گوید، احتمالاً به این اثر عربی یا اثری مشابه آن اشاره می‌کند. در خور توجه است که حا-لوی در مطلب خود نام آن «حکیم» ساکن خزریه را که مدعی است مباحثات وی را بازگو می‌کند و در جای دیگر اسحاق سنگری[2] خوانده شده است، ذکر نمی‌کند. از سوی دیگر به نکته‌ای اشاره می‌کند ــ گرویدن خزرها به یهودیت در ۷۴۰ ــ که بعید می‌نماید از مسعودی گرفته باشد. به نظر نمی‌آید گزارش مفقود مسعودی ــ با هر گونه جزئیات ــ با شرح مندرج در مروج‌الذهب، دایر بر این‌که خزران در زمان هارون‌الرشید یهودی شدند، تعارضی داشته باشد. مگر آن‌که این تاریخ را ساختهٔ دلخواه حا-لوی بدانیم که نامقبول به نظر می‌رسد. گویا وی این رقم تاریخی را نه از روایت عربی مسعودی بلکه از منابع یهودی و شاید خزری گرفته است.(۱۰)

گفتیم که مکاتبات خزر، شامل نامه‌ای است که ظاهراً در قرن دهم از اسپانیا به خزریه ارسال شده و پاسخ یوسف ــ شاه خزران ــ به آن. در بارهٔ اصالت این مکاتبات بسیار بحث شده است، چون اساس اطلاعات ما از ماجرای یهودی شدن خزرهاست و نامه جوابیه ــ معروف به «پاسخ یوسف» ــ اطلاعات مبسوطی در بر دارد. به طور قطع این پاسخ ــ در صورت اصالت ــ قبل از همه گزارش رسمی حوادث از جانب قادرترین مرجع ارائه اخبار صحیح است. هنگام بحث در موضوع خزر این سؤال پیش می‌آید که آیا اصولاً این دو نامه عبری را باید مدرک تاریخی شناخت یا خیر، هر چند ممکن است در اهمیت آن‌ها مبالغه شده باشد. اینک می‌توانیم تاریخ خزر را بدون استناد به نامه حَسدَی و پاسخ یوسف ــ به نحوی مبسوط ــ بازسازی کنیم. حتی اگر ثابت شود که این مکاتبات جعلی هستند؛ به گواهی

---

1. Hasday ibn_Shaprut 2. Isaac Sangari

بسیاری از منابع مستقل در مورد حیات خزرها و این واقعیت که زمانی خزرها یهودی بوده‌اند، تردیدی نیست.

در این نوشته سعی ما بر این نیست که به نقد جامع مکاتبات بپردازیم، کاری که اینک بر اساس چاپ عالی کوکوتسف[1] ــ که در سال ۱۹۳۲ به روسی انتشار یافت[۱۱] ــ امکان‌پذیر شده است، بلکه اشاره‌ای خواهیم کرد به محتوای هر دو نامه و سندهای ضمیمه‌ای که آن‌ها نیز به زبان عبری هستند و پاره‌ای بحث‌های اساسی در بارهٔ آن‌ها و ملاحظاتی چند که مهم می‌نمایند.

قبل از چاپ کوکوتسف، مذکور در فوق، و حتی بعد از آن ــ لااقل در غرب ــ با توجه به عدم دسترسی به کتب روسی منبع اصلی اطلاعات در بارهٔ مکاتبات خزر همچنان متن عبری و ترجمهٔ لاتین آن دو نامه بود که باکسترف اصغر در سال ۱۶۶۰ به صورت ضمیمه کوزاری، که ذکر آن رفت، منتشر کرد. وی نامه‌ها را از روی کتابی عبری با عنوان قول مِبَسّر[2] ــ که دوستی برایش فرستاده بود ــ به چاپ رسانید. باکسترف به این دو نامه با تردید مطلق می‌نگریست. تکیهٔ ما بر نگرش باکسترف از آن جهت است که سایر محققان ــ چه قبل از او و چه از آن به بعد ــ هنگامی که نخستین بار از وجود مکاتبات خزر آگاه شدند، عکس‌العمل‌های یکسانی نشان دادند. باکسترف در نخستین برخورد با نام خزران بر آن بود که این نام را با خسرو (خسروئس)[3] مرتبط کند. همین امر نشان می‌دهد که وی کاملاً با موضوع بیگانه بوده است.[۱۲]

باکسترف نخستین دریافت خود از ارتباط میان خزران و خسرو را تصحیح کرد[۱۳] اما در بارهٔ حَسدَی بن شپروت ــ نویسندهٔ ادعایی نامه ــ به دردسر افتاد. در بارهٔ این شخصیت جالب که در اسپانیای عبدالرحمان الناصر به قدرت رسید، اینک اطلاعات فراوانی در دست است.[۱۴] آنچه در بارهٔ این یهودی‌زاده گفته‌اند، عبارت است از: معالجه موفقیت‌آمیز یکی از امیران مسیحی، استقبال دیدنی از او در کوردووا (قرطبه)، حمایت از چند تن از برجستگان تجدید حیات ادبی یهودی در اسپانیا، مکاتبه با علمای بابل و بسیاری کارهای دیگر که در منابع عربی و نیز عبری موجود است. از قرار معلوم، باکسترف از واقعیت احوال حَسدَی بن شپروت در قرن دهم بی‌خبر بود. به همین دلیل، هنگامی که متوجه شد ابراهیم بن داود ــ از چهره‌های شاخص قرن دوازدهم ــ به مکاتبات خزر اشاره کرده است، به الحاقی بودن مطلب مشکوک شد. روایت ابراهیم بن داود از این قرار است:[۱۵]

1. Kokovtsov 2. *Qōl Mebasser* 3. Chosroes

«شما جماعات مؤمنان اسرائیلی را در همه جای خارج پراکنده می‌بینید: از شهر ساله[1] در منتهی‌الیه مغرب تا ابتدای تهارت[2]، منتهی‌الیه افریقا [افریقیه، تونس] در سراسر افریقا، مصر، سرزمین‌های سبا، عربستان، بابل، عیلام، پارس، دیدان[3]، سرزمین‌های گرگشی‌ها[4] که گرگان نام دارد، طبرستان تا دیلم و رود اتیل، جایی که خاک خزرانی است که به یهودیت گرویده‌اند. شاه آنان ــ یوسف ــ نامه‌ای به ربّی حَسدَیِ امیر ــ بار اسحاق بن شپروت ــ فرستاد و خبر داد که خود و رعایایش به مذهب ربانیّین درآمده‌اند. ما در تولدو (طلیطله) برخی از اولاد ایشان را دیده‌ایم که طلاب هوشمندی بودند و می‌گفتند که بازماندگان ایشان بر مذهب ربانی‌اند.»

در خور تأمل است که باکسترف آماده بود برای توضیح آنچه به درستی درنمی‌یافت، به فرضیه الحاقی بودن متوسل شود. وی به سبب بی‌اطلاعی از حَسدَی بن شپروت تاریخی و گمراهی از طریق مراجع دیگر متوجه نشد که مطلب ابراهیم بن داود مؤید مکاتبه خزر است. خدمات باکسترف را در دسترسی عموم به نامه‌ها در غرب نباید اندک شمرد. اما برای عبری‌دان متبحّری مانند او چنین تردیدی آشکارا بی‌اساس است. به باور من، نکاتی که ذکر شد برای رد نظریهٔ الحاقی بودن قول مِیَسّر کفایت می‌کند، ضمن آن‌که در تأیید آن نیز حرف نتیجه‌بخشی نزده‌اند.

تنها نسخهٔ خطی شناخته‌شده که شامل نامهٔ حَسدَی و پاسخ یوسف است، در کتابخانه کلیسای مسیح در اکسفورد یافت می‌شود. نسخهٔ موجود، آن گونه که چاپ کوکوتسف نشان می‌دهد و من خودم نیز مطابقه کرده‌ام، شباهتی بسیار نزدیک با متن چاپی دارد. یافتن ارتباط اصلی و تاریخی میان این دو متن به آسانی میسر نیست اما آن گونه که به دفعات اظهار نظر شده است، انتظار نمی‌رود که نسخهٔ خطی رونویسی از متن چاپی باشد. به عکس، به قول کوکوتسف نسخه خطی ــ مستقیماً یا غیرمستقیم ــ یکی از منابع متن چاپی بوده است. به هر حال نمی‌توان مدعی قدمت زیادی برای آن شد.

نسخهٔ خطی دیگری که مانند نسخهٔ کلیسای مسیح بی‌تاریخ است، در کتابخانهٔ عمومی شهر لنینگراد [سن‌پترزبورگ] یافت می‌شود(۱۶) که همراه با مطالب کلامی یهودی حاوی روایت مفصل‌تری از «پاسخ یوسف» نسبت به نسخهٔ کلیسای مسیح و متن چاپی است اما در آن از نامهٔ حَسدَی اثری نیست. هارکوی[5] ــ پرکارترین محقق تاریخ قدیم خزر ــ در سال

1. Sala
2. Tahart
3. Dedan
4. Girgashites
5. Harkavy

۱۸۷۴ این نسخه را مورد توجه و بررسی قرار داد و آن را اساس تردیدناپذیر روایت معروف پیشین [مختصر] دانست.(۱۷)

با عنایت به آنچه گفته شد و به‌خصوص با در نظر گرفتن اشاراتی که در آثار بسیار قدیمی به مکاتبات خزر موجود است، نظریهٔ جعلی بودن آن‌ها در قرن شانزدهم چندان جدی گرفته نمی‌شود. پیش‌تر از یکی از این اشارات، مربوط به ابراهیم بن داود، یاد کرده‌ایم. اما کار به همین جا ختم نمی‌شود. اگر اشارات کلی موجود در منابع یهودی در بارهٔ یهودی‌شدن خزرها را ــ که لااقل از قرن دهم به بعد مکرر به آن‌ها برمی‌خوریم ــ کنار بگذاریم، یهودا بن بارزیلایِ بارسلونی[1] (برشلونی) در کتاب خود به نام سفر حا-إیتیم[2] که قدمت آن به سال‌های ۱۰۹۰ تا ۱۱۰۵ می‌رسد، به نقل پاسخ یوسف پرداخته است که به نظر موثق می‌آید.(۱۸)

نوشتهٔ ربّی یهودای مذکور از این قرار است: «در بعضی از نسخه‌های خطی رونویسی از نامه‌ای داریم که شاه یوسف ــ پسر آرون روحانی خزری ــ به ربّی باراسحاق حَسدَی نوشته است و نمی‌دانیم که این نامه اصالت دارد یا خیر و روشن نیست خزرها ــ که از ترکانند ــ دیانت یهودی را پذیرفته‌اند یا نه. حقیقت آنچه در این نامه آمده است، روشن نیست. بسا که در آن دروغی هم به‌کار رفته باشد یا دیگران چیزی بر آن افزوده باشند یا کاتب سهو و خطایی مرتکب شده باشد... دلیل این‌که چرا در کتاب خود به نقل مطالبی دور از حقیقت و مبالغه‌آمیز می‌پردازیم این است که در نامهٔ شاه یوسف به باراسحاق حَسدَی می‌خوانیم که ربّی حَسدَی از وی خواسته بود تا او را از احوال خاندان خود، وضع شاه و چگونگی درآمدن اجدادش به زیر سایهٔ بال جبرئیل [یعنی یهودی‌شدن] آگاه کند و بگوید که عظمت او و قلمرو سلطنتش تا چه حد است. وی در پاسخ به یکایک این سؤالات جواب داد و آنچه لازم بود، نوشت.» آن گاه، بخش بزرگی از «پاسخ یوسف» نقل می‌شود که در کل با روایت مفصل می‌خواند و نظر کوکوتسف را مبنی بر این‌که در روایت مفصل اصل نامه بهتر از روایت مختصر حفظ شده است، تأیید می‌کند.

می‌توان با اطمینان خاطر پذیرفت که مکاتبات خزر ــ شامل نامه حَسدَی و پاسخ یوسف ــ در زمان ربّی یهودای بارسلونی موجود بوده است. کوکوتسف مدعی است که ربّی یهودای بارسلونی در بارهٔ نامهٔ حَسدَی کلمه‌ای به زبان نیاورده ــ(۱۹) که صحت دارد ــ اما وجود آن به طور ضمنی تأیید شده است. با این همه در اصالت نامه هنوز تردید وجود دارد.

---

1. Jehudah ben_Barzillay of Barcelona
2. *Sepher ha_'Ittim*

عجیب است که ربی یهودا خود نیز در بارهٔ «پاسخ یوسف» تردید داشته است. وجود چنین شکی آن هم در آن زمان مؤید تردیدهای امروزی ماست. اما باید توجه داشت که ربّی در تردید خود بر نقطهٔ خاصی انگشت نگذاشته، و این به آن معنی است که ــ همچون باکسترف ــ از احوال خزرها باخبر نبوده است.

شواهد خارج از متن ما را به آن‌جا می‌کشاند که فرض کنیم این مکاتبات در قرن یازدهم در اسپانیا موجود بوده‌اند. در صورت امکان باید مسئلهٔ اصالت نامه را بر اساس متن روشن کرد.

نامه حَسدَی با شعری (پیوت)[1] آغاز می‌شود که به دلیل به‌کار گرفتن صنعت توشیح جالب است. حاصل این توشیح چنین است: «من حَسدَی باراسحاق بارعزرا بارشپروت مناحم بن شروق.» این نام در متن قول مبسّر به طور کامل ذکر نشده است اما تا همین حد هم می‌توان گفت که نام مردی ادیب در قرن دهم است که در خدمت حَسدَی بود و به ظاهر شعر موشّح و احتمالاً آنچه بعد از آن می‌آید کار او در مقام دبیر حَسدَی است. شعر در تمجید عظمت جنگی سلطان خزر است. پس از ستایش پیروزی‌های سپاهیان او، ابیاتی از پی می‌آید که گویی از پیروزی خاصی سخن می‌گویند:

اینک ای ستون‌های زمین دریابید، آن کیست که تاکنون چنین چیزی دیده یا شنیده باشد.
بازماندگان بر نیرومندان ظفر یافتند، آنان را به گریز واداشتند و شهر و آنچه در آن بود، ویران [؟] ساختند.(۲۰)
بازوان توانای قادر متعال به یاریشان شتافت و ناجی آنان گشت
چنین بود رفتار قادر متعال و کیفر وی به آن پادشاهی گناه‌آلود.

در بخش منثور نامهٔ حَسدَی بعد از ثنا و کلی‌گویی به آشناکردن شاه خزر با وضع جغرافیایی اسپانیا پرداخته شده است و نویسندهٔ آن اطلاعاتی مشابه در بارهٔ خزریه عرضه می‌کند که البته بسیار مبهم است. ظاهراً وی بر آن است تا اطلاعاتی عرضه کند که بر اساس آن‌ها مخاطب موقعیت اسپانیا را نسبت به خزریه تعیین کند و برای این منظور از آثار جغرافیایی عربی استفاده کرده است. اما لحن کلی نامه پرسش‌گونه است و اطلاعات نویسنده در بارهٔ خزریه یا حتی اهمیت آن به گونه‌ای عرضه شده است که گویی بسیار جدیدند. نویسنده اعلام می‌کند که دو تن از یهودیان اسپانیا ــ ربی یهودا بار میر بار ناتان[2] و

1. *Piut*

2. R. Jehudah bar Meir bar Nathan

ربی یوسف هاگاریس ـ [1] از خزریه دیدن کرده‌اند اما مدعی گفتگو با آنان نمی‌شود. آن گونه که وی اظهار می‌کند، به سبب ریاست بر تجارت خارجی اسپانیا تنی چند از بازرگانان خراسانی به وی اطمینان داده‌اند[۲۱] که مملکتی یهودی به نام خزریه وجود دارد اما وی در آغاز گفتهٔ آنان را باور نمی‌کرده است.

نویسنده در ادامه می‌گوید که پس از آن، فرستادگان بیزانس مطالبی در بارهٔ یهودیان خزر گفته‌اند. مطلب از این قرار است: «از آنان [یعنی فرستادگان بیزانس] در بارهٔ موضوع [گفته‌های بازرگانان خراسانی] پرسیدم و ایشان پاسخ دادند که درست است و آن مملکت خزریه نام دارد.[۲۲] سفر دریایی میان قسطنطنیه و سرزمین خزرها پانزده روز طول می‌کشد، اما گفتند که در خشکی میان ما و شما اقوام بسیاری حایلند. نام شاه کنونی یوسف است. از خاک ایشان با کشتی به سوی ما می‌آیند و ماهی، پوست [احتمالاً خز] و کالاهای گوناگون می‌آورند. خزرها با ما متحد و مورد احترامند. میان ما و ایشان سفرا و هدایایی رد و بدل می‌شود. خزران قدرتمندند و قلعه‌ای دارند که گروه‌های حمله و سپاهیان در آن جای گرفته‌اند و گاه‌گاه دست به تاخت و تاز می‌زنند.»

در این بند، فاصله خزریه تا قسطنطنیه از طریق دریا پانزده روز ذکر شده است اما در سند کمبریج ـ که شرح آن خواهد آمد ـ این فاصله به نُه روز می‌رسد. احتمالاً منظور نویسندهٔ نامه، سفر به خزریه از طریق ولگاست در حالی که در سند دوم مناطق نزدیک‌تر به قسطنطنیه در نظر گرفته شده است. در این فقره منظور باید راهی باشد که از طریق دریای سیاه، دریای آزوف و مسیر دُن ـ ولگا به اتیل می‌رسید و به «جادهٔ خزران» معروف بود[۲۳] و بی‌تردید «قلعه» مورد نظر همان دژ سارکیل است که مهندسان بیزانس در سال ۸۳۳ برای خزران ساختند.[۲۴]

طبق مندرجات نامه، حَسدَی بعد از آنچه به او می‌گویند، تصمیم می‌گیرد با شاه خزر ارتباط برقرار کند و به گفتهٔ خودش در این راه دچار مشکلاتی می‌شود. ابتدا، شخصی به نام مار اسحاق بار ناتان [2] را به قسطنطنیه اعزام می‌کند و به او دستور می‌دهد که از آن‌جا خود را به خزریه برساند. اما امپراتور ـ احتمالاً کنستانتین پروفیروجنیتوس ـ نمایندهٔ وی را دلسرد می‌کند و مانع از ادامه سفر او می‌شود و او بعد از مدتی بی‌آن‌که خزریه را دیده باشد، به اسپانیا بازمی‌گردد. مطابق نامه، حَسدَی باز به فکر فرستادن پیام به خزریه از طریق اورشلیم،

1. R. Joseph Hagaris 2. Mar Isaac bar Nathan

بین‌النهرین و ارمنستان می‌افتد. رسیدن سفیری از «شاه گبالیم[1]، که صقلاب‌ها[۲۵] باشند» به کوردوا (قرطبه) نقشه‌های او را تغییر می‌دهد. همراه این سفیر دو تن یهودی ــ مار سائول[2] و مار یوسف[3] ــ بودند که چون از آرزوی حَسدَی برای برقراری ارتباط با خزران باخبر شدند، پذیرفتند که در این کار میانجیگری کنند. حَسدَی پیشنهاد ایشان را می‌پذیرد و در واقع نامه را این دو تن به مقصد می‌رسانند و سرانجام ــ به نوشتهٔ پاسخ ــ یکی از یهودان اروپای مرکزی به نام ربی یعقوب[4] یا (طبق روایت مفصل) اسحاق بن الیعازر[5]، آن را به دست شاه خزر می‌رساند.

اما در بارهٔ «پاسخ یوسف»! این نوشته با اشاره به محتویات اصلی نامه حَسدَی و تکرار شماری از سؤال‌های او به اختصار آغاز می‌شود و یوسف به این طریق تمایل خود را به دادن پاسخ مبسوط نشان می‌دهد. بعد از شرح مختصر تاریخ اوایل خزر، یوسف با تفصیلی چشمگیر به بیان ماجرای یهودی‌شدن خزرها در سلطنت شاه بولان می‌پردازد. در واقع، قسمت عمدهٔ پاسخ همین مطلب است. سپس گفته می‌شود که در سلطنت یکی از اخلافِ (نوه؟) بولان ــ به نام عوبدیا ــ اصلاحاتی صورت گرفته و یهودیت (خاخامی؟) رواج یافته است. پس از آن، یوسف تبار خود را از عوبدیا به بعد برمی‌شمرد و در بارهٔ کشور و پایتخت خود به شرح می‌پردازد. با اشاره به سؤال حَسدَی در مورد پایان دوران انتظار، تقریباً به شیوه گریز از تعهد پاسخ می‌دهد و سرانجام اظهار امیدواری می‌کند که حَسدَی خود به خزریه بیاید.

مسلّم است که اصالت نامهٔ حَسدَی ربطی به اصالت پاسخ ندارد. سال‌ها قبل، ژوست[6] ضمن قبول نامه متوجه شد که پاسخ صیغهٔ عربی دارد و نتیجه گرفت که نویسندهٔ آن باید یکی از یهودیان عرب‌زبان اسپانیا بوده باشد.[۲۶] به تازگی، استین‌اشنایدر[7] در عین اذعان به اصالت نامهٔ حَسدَی، پاسخ را از جعلیات زمان‌های بعد توصیف کرد،[۲۷] اما نگفته است که اساس این داوری چیست. لاندو[8] بر این اعتقاد است که نامهٔ حَسدَی اصالت دارد، چون از لحاظ سبک نگارش شباهت زیادی به آثار موجود مناحیم بن ساروق دارد و مسلماً مناحیم همان کسی است که نامه را برای حَسدَی وزیر نوشته است.

از سوی دیگر، از نظر او شاید پاسخ نیز اصیل باشد، اما نمی‌توان آن را اثبات کرد.[۲۸]

---

1. Gebalim
2. Mar Saul
3. Mar Joseph
4. R.Jacob
5. Isaac ben-Eliezer
6. Jost
7. Steinschneider
8. Landau

در کل، بحث در این است که شاهد مستقلی (جز سند کمبریج) دال بر تاریخی‌بودن شخصیت شاه یوسف در دست نداریم، بی‌شک، همین بحث دلیلی بر تردید بیش‌تر در مورد پاسخ نسبت به نامه است. شواهد موجود در منابع اسلامی در بارهٔ نام‌های رؤسای خزر مؤید وجود شاهی با نام عبری در خزریه نیست. علاوه بر این، کاملاً روشن نیست که یوسف خاقان است یا بگ. فقط حَسدَی در سفر خود ــ که پیش‌تر از آن گفتگو شد ــ وی را فرمانده جنگ می‌نامد و یوسف هم خود را «شاه قدرقدرتی که به هیچ سپاهی پشت نکرده و امثال آن» خوانده است و نیز می‌گوید: «من درِ دهانهٔ رود [یعنی اتیل، ولگا] را گرفته‌ام و به یاری قادر مطلق از آن حراست می‌کنم و اجازه نمی‌دهم روس‌ها که در کشتی‌های خود سرازیر می‌شوند[۲۹] به دریا راه یابند و علیه اعراب بتازند... با آنان می جنگم و امثال آن.» ظاهراً این لحن سخن گفتن در خور بگ است نه خاقان. با این وصف، همان گونه که خود می‌گوید از پشت فرمانروایان بسیار است، در حالی که احتمالاً شغل بگ موروثی نبوده است. در متنی ــ یعنی در سفر حا ـ ایتیم ــ متعلق به ربی یهودای بارسلونی حتی لقب کاگان یا خاقان به وضوح ذکر شده است.

روی هم رفته باید پذیرفت که یوسف همان خاقان است و باید فرض را بر این بگیریم که خاقانان خزریه علاوه بر نام‌های ترکی القاب «سلطنتی» عبری نیز داشته‌اند. احتمالاً خاقان در همه احوال فرمانده تشریفاتی ارتش بوده است (مقایسه کنید با مطلبی در ابن‌فضلان که می‌گوید خاقان قدرت آن داشت که فرماندهان ناموفق و حتی شخص بگ را عوض کند)، هر چند همان گونه که در منابع اسلامی با اتفاق‌نظری خاص آمده است، هدایت عملیات جنگی بر عهدهٔ بگ بود. از این منابع درمی‌یابیم که خاقان گاه‌گاه ــ حتی در زمان جنگ ــ همراه سپاهیان خزر بیرون می‌تاخت، لذا هنگامی که یوسف اظهار می‌دارد که با سران لشکر زندگی می‌کند و خاک خزر را می‌پیماید، احتمالاً منظورش غیر از مواقع رسمی بوده است. به احتمال زیاد، هنگام کوچ از گرمسیر به اردوگاه‌های بهاری و تابستانی خاقان پیشاپیش حرکت می‌کرد و شاید این کوچ‌های باشکوه همراه با جشن‌ها و آیین‌های بزرگ یهودی صورت می‌گرفته است.[۳۰]

لاندو دلایل عمدهٔ عدم اصالت پاسخ را (علاوه بر نفوذ عربیت) به صورت زیر فهرست کرده است: ۱) حملهٔ شدید به اسلام موجود در آن، آن هم در نامه‌ای خطاب به یکی از رجال برجسته حکومت اسلامی؛ ۲) فقدان رنگ و آب یهودی و بومی هنگام توصیف سرزمین خزر؛ ۳) در توصیف جغرافیای خزریه اهمال‌هایی صورت گرفته است؛

۴) بحث‌های غیرضروری که طرف‌های شرکت‌کننده در مناظرات پیش می‌کشند، آن گونه که در پاسخ گزارش شده است.(۳۱) قبل از بررسی این موارد، باید گفت که دو روایت پاسخ گاه مطابق و گاه مغایرند. هر چند این امکان هست که روایت مفصل حاوی الحاقات بعدی باشد، اما به تحقیق در مجموع، از روایت مختصر به متن اصلی نزدیک‌تر است. دلیل این امر مطالبی است که در روایت مختصر آمده است و جز تلخیصی از روایت مفصل نیستند؛ مثلاً آن‌جا که در روایت مختصر، سخن از نُه طایفه باج‌گزار در ولگا، پانزده طایفه در جنوب و سیزده طایفه در غرب می‌شود، در روایت مفصل اسامی هر کدام ذکر شده است. در روایت مختصر بخشی وجود دارد که قابل درک نیست اما با اضافه‌کردن چند کلمه در روایت دیگر مفهوم می‌شود. به همین قرار، در روایت مختصر می‌خوانیم: «از زمانی که پدران ما در سایهٔ رحمت خداوند قرار گرفتند، او همهٔ دشمنان را در برابر ما به زانو درآورد و همهٔ اقوام و مردم اطراف را مطیع ما کرد. تا امروز، هیچ کس در برابر ما نایستاده است. همهٔ آنان به دست شاهان ادوم[1] و اسماعیل [یعنی امپراتوران بیزانس و خلفا] باج‌گزار ما هستند.» هیچ جای دیگر چنین ادعایی نشده است و واقعیت آن است که پرداخت باج از سوی امپراتوران بیزانس و خلیفه که نمایندگان اقوام دیگر هستند به خزران ــ به معنی صریح متن ــ باورکردنی نیست. از سوی دیگر، در روایت مفصل آمده است: «از روزی که پدران من به این دیانت گرویدند، خدای اسرائیل همهٔ دشمنان ایشان را مقهور کرد و همهٔ اقوام و ملل اطراف ایشان را ــ چون شاهان ادوم، شاهان اسماعیل و همهٔ شاهان غیریهود ــ مطیع ایشان کرد. هیچ کس در برابر ایشان نایستاد و همه خراج‌گزار بودند.» این بخش در مقایسه با آنچه در روایت مختصر دیدیم، کم‌تر مشوش و دور از واقعیت است. گفتگو از باج‌گزاری امپراتور و خلیفه به خزران روی هم رفته باطل است اما گفتگو از خراج‌گزاران در روایت مفصل نوعی مبالغهٔ ادبی به شمار می‌آید. در جای دیگر، یوسف با لحنی مفاخره‌آمیز از خود و موقعیتش سخن می‌گوید و از مواردی یاد می‌کند که همسایگان قدرتمند او فرستادن پول به خزریه را لازم می‌دیده‌اند، شاید وی می‌خواسته آن‌ها را خراج به حساب آورد، یا احتمالاً منظورش هدایای گرانبهایی بوده که به تناوب از طرف بیزانس برای اقوام شمالی ارسال می‌شده است. در غیر این صورت، امکان دارد که هنوز در متن روایت مفصل اختلالی موجود باشد که ما قادر به برطرف‌کردن آن نیستیم.

---

1. Edom

در «پاسخ یوسف»، گزارش یهودی‌شدن خزرها با گفته‌های یهودا حا-لوی در کوسری (کوزاری) شباهتی کلی دارد. در هر دو روایت شاه خزران در خواب می‌بیند که فرشته‌ای با او سخن می‌گوید، سرداری (بگ؟) همه جا در کنار شاه خزران قرار دارد و «خیمه عبادت» (هیکل) برافراشته می‌شود (که در پاسخ، اوهل[1] و در کوزاری، میش‌کان[2] خوانده می‌شود). در هر دو روایت، واقعه اصلی عبارت است از مباحثهٔ ادیان. البته تفاوت‌هایی نیز به چشم می‌خورد. در کوزاری نام شاه ذکر نشده است، ولی در پاسخ بولان خوانده می‌شود.

می‌توان گفت که در کل، زبان پاسخ ساده‌تر و بی‌پیرایه‌تر از نامه است. در پاسخ مطلبی یافت نمی‌شود که با شعر فاخر وزیر اسپانیایی بلکه دبیر او، خطاب به یوسف برابری کند.

در یکی از نسخه‌های خطی ابن‌حوقل به قدمت سال ۱۰۸۶، مطلبی در بارهٔ حَسدَی بن شپروت و مرتبط با خزریه یافت می‌شود[۳۲] که حاکی از اصالت مکاتبات خزر است. مطلب چنین می‌گوید: «حَسدَی بن اسحاق عقیده دارد که این کوه بزرگ [قفقاز] به کوه‌های ارمنستان پیوسته، از خاک روم گذشته و تا خزران و کوه‌های ارمنستان گسترده است. وی با این نواحی به خوبی آشنا بود زیرا خود به آن‌جا سفر کرده و با شاهان بزرگ و رجال برجسته آن ملاقات کرده بود.» مأخذ این گفته‌ها همانند مضمون آن مبهم است. حَسدَی در نامهٔ خود آرزوی خویش را برای دیدار خزریه بیان می‌کند که در «پاسخ یوسف» صمیمانه از این فکر استقبال شده است. به هر حال، این مدرک بسیار قدیمی و مستند، در حد تحقیق مستقلی از اخبار و روایات عبری، نشانه‌ای از علاقهٔ سیاستمدار یهود ساکن اسپانیا به امور خزریه است.

در سندی که به دلیل محل نگاهداری آن به سند کمبریج شهرت یافته،[۳۳] چگونگی یهودی‌شدن خزرها به نحوی کاملاً متفاوت گزارش شده است. البته این سند قسمتی از نامه‌ای است مربوط به قرن دوازدهم و مشتمل بر مطالبی کم‌تر از یکصد سطر عبری و جزئی از مدارکی که در گنیزهٔ قاهره به دست آمد و شختر[3] آلمانی در سال ۱۹۱۲ آن را منتشر کرد.[۳۴] نگارنده و مخاطب این نامه معلوم نشده است، نگارنده یوسف ــ شاه خزریه ــ را معاصر خود خوانده و از فرد مخاطب نامه همانند یوسف به صورت «خداوند من» و کسی که رسولانش از طریق دریا به قسطنطنیه آمده‌اند، یاد کرده است. طبیعی است که این فرد را حَسدَی بن شپروت می‌شناسد و واقعیاتی چون گفتگوی نویسنده از خزریه با عنوان «وطن ما» و یوسف به صورت «خداوند من» نشان می‌دهد که وی خزری و یهودی بوده است اما

---

1. öhel 2. mishkan 3. Schechter

هنوز ارتباط این سند با مکاتبات خزر روشن نشده است. کوکوتسف سند کمبریج را پاسخ رسمی دیگری به نامهٔ حَسدَی می‌دانست اما با موارد مشکوکی مواجه شد.[۳۵] سکوت طرفین مکاتبات خزر در بارهٔ سند کمبریج در خور تعمق است. در فحوای این سند رسیدن فرستادگان حَسدَی به قسطنطنیه منعکس است اما از وجود نامه و پاسخ صحبتی در میان نیست. از این جهت، می‌توان فرض کرد که نامهٔ سند قبل از مکاتبات خزر نوشته شده است و نمایندگان مذکور در آن، اسحاق بارتنان و همراهانش بوده‌اند که در نامهٔ حَسدَی هم به آنان اشاره شده است. اما چرا یوسف‌شاه در پاسخ خود به ارتباط قبلی خویش با حَسدَی اشاره‌ای نکرده است؟ می‌توان انتظار داشت که حَسدَی در صورت دریافت نامهٔ سند اشاره‌ای به این مطلب کرده باشد. اگر سند را متأخر بر نامه و پاسخ بدانیم، انتظار آن است که در آن از این دو یاد شده باشد.

با این فرض که احتمالاً سند نه از خزریه بلکه از قسطنطنیه و در زمانی فرستاده شده است که بنا به شرح نامه فرستادهٔ خاص حَسدَی نتوانست جلوتر برود،[۳۶] از مقصد خود چشم بپوشید و به کوردوا (قرطبه) بازگشت، می‌توان مشکلات را حل کرد. این فرض، در صورت تحقق، با نظر دوبنوف[1] بسیار سازگار است که می‌گوید یهودای بارسلونی در بخشی از کتاب خود به نام سفر حا ایتیم ــ که قبلاً ذکر آن رفت ــ به سند کمبریج و مکاتبات خزر این‌گونه اشاره می‌کند: «رونویسی از نامه‌ای دیگر هم به دست ما رسیده که در آن یک یهودی در قسطنطنیه و از جانب شاهان قسطنطنیه به زبان خویش نگاشته و در آن به شرح جنگ‌هایی پرداخته که میان شاهان قسطنطنیه و شاه هارون روی داده است و نیز جنگ‌هایی را که میان شاهان غیر یهود و شاه‌یوسف ــ پسر شاه هارون ــ واقع شده است، وصف می‌کند. همچنین، در آن روشن شده است که خزرها به دیانت یهودی درآمده‌اند و شاهانی داشته‌اند که دیانت یهودی را پذیرفته بودند. شنیده‌ایم که در کتاب‌های اعراب گزارش همهٔ این ماجراها وجود دارد [و ثبت شده است]».

بحث در این است که زبان آن شخص یهودی ساکن قسطنطنیه باید یونانی باشد نه عبری؛[۳۷] به علاوه، در سند کمبریج شاهان خزر از آغاز یهودی دانسته شده‌اند، نه آن‌که زمانی یهودیت پذیرفته باشند که این امر با نظر یهودای بارسلونی مغایر است.[۳۸] اما ایرادهای وارده بی‌اهمیتند و می‌توان نظر و مطابقهٔ دوبنوف را صحیح انگاشت. در سند

1. Dubnov

کمبریج با تأکید از یهودی‌شدن خزرها سخن رفته و در مورد جنگ‌های بیزانس و دیگران با خزرها در زمان شاه‌یوسف و جانشینان نخستین او اطلاعات فراوانی عرضه شده است. اگر این سند در قسطنطنیه نوشته شده باشد، به سادگی می‌توان پذیرفت که حَسدَی و شاه‌یوسف نباید به آن اشاره کرده باشند (می‌توان فرض را بر این گذاشت که حَسدَی پس از نوشتن نامهٔ خود آن را دریافت کرده باشد).

اما آنچه گفته شد، به حل سایر مشکلات سند کمبریج نمی‌انجامد. اگر روایت یهودی‌شدن خزرها در پاسخ پذیرفتنی است ــ که باید هم باشد ــ در این صورت، در بارهٔ روایت متفاوت آن در سند چه می‌توان گفت؟ در این روایت گفته شده است که به ظاهر یهودیان در زمانی بسیار قدیم از ارمنستان به خزریه آمدند و با بومیان آن‌جا درآمیختند. در این هنگام، خزرها شاه نداشتند اما در مواقع جنگ سردارانی برمی‌گزیدند تا آنان را هدایت کنند. از قضا، در یکی از این موارد یک یهودی (ناشناس) به سرداری رسید. بعدها وی تحت نفوذ شدیدتر دین یهود قرار گرفت. خبر این امر به شاه «مقدونیه» (یونانیان) و اعراب رسید و فرستادگانی برای مناظرهٔ با وی (؟) اعزام شدند. به ظاهر، این فرستادگان بر سایر بزرگانی که هنوز به مذهب جدید درنیامده بودند تأثیر گذاشتند و کار به مناظرهٔ مذاهب کشید. هنگامی که مجادلات عالمان بر سر دیانت به جایی نرسید، بزرگان خزری توصیه کردند که باید اصل «کتاب‌های تورات موسی از غارهای دره تیزول»[1] آورده شود و عالمان یهودی به تفسیر آن‌ها بپردازند. این کار آن‌گونه که باید انجام گرفت و نتیجه آن شد که جماعت یهودیان خزر از اهمال در دین توبه کردند و پیروان خود را نیز به یهودیت فراخواندند و یهودیان «بغداد، خراسان و بلاد بیزانس» به سوی خزریه سرازیر شدند، حکومت خاقانی برقرار شد و پیشوای یهودیان به سابریل[2] تغییر نام یافت (بی ذکر نام قبلی).

در این روایت تغییر دیانتی که به رهبری «سابریل» صورت گرفت، به صورت اصلاحاتی در میان یهودیانی توصیف شده است که سالیان دراز ساکن خزریه بوده‌اند ــ از جمله شخص سابریل، همسرش سراح[3] و پدر همسرش، بی ذکر نام او. شاید جالب‌ترین نکته در روایت تغییر دیانتِ سند کمبریج مطلبی است که در بارهٔ دگرگونی‌های اساسی در نحوهٔ حکومت ــ آن هم مقارن این احوال ــ آمده است.

چنین می‌نماید که سند حاوی واقعیات تاریخی است: آمدن یهودیان به سرزمین خزر از

---

1. Tizul 2. Sabriel 3. Serah

جانب شرق در گذشتهٔ دور، یکی دانستن سابریل بنیانگذار یهودیت میان خزرها با بولان و جنگ‌های بعدی خزرها (ظاهراً لشکرکشی علیه بیزانس به رهبری بگ) که بی‌تردید اطلاعاتی علاوه بر آنچه در بارهٔ خزرها می‌دانیم، به شمار می‌آیند. از سوی دیگر، سند شامل اطلاعاتی مشکوک و به کلی نادرست نیز هست، مثلاً شرح برقراری حکومت خاقانی. احتمالاً پاره‌ای از مشکلات فرع بر وضع متن است. اگر تاریخ سند را همانند شختر قرن دوازدهم بدانیم، برای تحریف و تباهی سند زمان درازی در پیش بوده است. به همین دلیل، سند کمبریج با وجود جلب‌نظر تنی چند از نقادان نظرات معارضی نیز برانگیخته است.

قبل از به پایان بردن گزارش یهودی‌شدن خزرها در منابع عبری، لازم است چند کلمه‌ای نیز در بارهٔ سندپاره‌های گنیزه بگوییم که مان منتشر کرده است.[۳۹] پارهٔ نخست، نامهٔ ناتمامی است خطاب به خانمی ــ که بنا به حدس ناشر ــ حَسدَی برای ملکهٔ هلنا ــ همسر امپراتور کنستانتین پروفیروجنیتوس ــ ارسال کرده است. حسن‌نیت نویسنده نسبت به مسیحیان کوردووا (قرطبه) ظاهراً سبب شده است که نامه به حَسدَی منسوب شود. مشهور است که بعد از رهایی کنستانتین از شرّ لکاپنوس[1] در ۹۴۴، همسرش در امر حکومت دخالت بسیار می‌کرد. از آن‌جا که در نامه تقاضای تسامح در بارهٔ یهودیان قسطنطنیه شده است، می‌توان آن را دلیلی دیگر بر تعقیب و آزار یهودیان در قسطنطنیه به حساب آورد. پارهٔ دوم، طبق نظر مان نامه‌ای است خطاب به کنستانتین که اسمی از وی به میان نیامده اما ستایش‌ها به گونه‌ای در خور آن سلطانِ عالم است. نویسنده اعلام می‌کند که پیام مخاطب نامه برای خلیفه عبدالرحمان قبل از این به اسپانیا رسیده است. احتمالاً این نامه نیز کار حَسدَی است. لاندو[2] اظهار می‌کند که هر دو پاره متعلق به یک سند است که مانند نامه حَسدَی به دست مناحیم بن ساروق نگاشته شده‌اند. با توجه به این نظر، پولیاک حکیمانه فرض کرد که «خلیفه عبدالرحمان» همان عبدالرحمان اول است.[۴۰] روی هم رفته روشن است که این پاره‌ها در اصل متعلق به سند کمبریج نبوده‌اند.[۴۱] با وجود این، شاید زمانی در گنیزهٔ قاهره مجموعه‌ای از مکاتبه‌های حَسدَی موجود بوده است. به تحقیق وجود این سندپاره‌ها برداشت ما را دال بر مجهول نبودن سند کمبریج تأیید می‌کند.

با توجه به آنچه گفته شد و بر سبیل پیشنهاد می‌توان تصویری به شرح زیر ترسیم کرد:

---

1. Lecapenus 2. Landau

بزرگان خزر پیش از سال ۷۳۰/۱۱۲ زیر نفوذ یهودیت قرار گرفته‌اند، تاریخ مندرج در «پاسخ یوسف» (قدیم‌تر از ۹۶۱) مردود شناخته می‌شود، اما می‌توان «۳۴۰ سال قبل» مذکور در پاسخ را «۲۴۰ سال قبل» خواند. به این ترتیب، اولین تاریخی که برای یهودی‌شدن خزرها به دست می‌آید، قبل از ۷۲۱ است. در سال ۷۳۰/۱۱۲، حمله پیروزمندانهٔ خزرها به اردبیل صورت گرفت که به شرکت و مرگ جرّاح بن عبدالله ــ سردار عرب ــ انجامید، در سال ۷۳۷/۱۱۹ اوضاع وارونه می‌شود و مروان خزرهای شکست‌خورده را به اسلام درمی‌آورد. اندکی بعد از این واقعه، سپاهیان عرب خاک خزر را ترک می‌کنند و ظاهراً خاقان بعد از مناظره‌ای مذهبی در حدود سال ۷۴۰ ــ تاریخ مورد نظر حا-لوی در کوزاری ــ نوعی یهودیت ملایم را می‌پذیرد. دو نسل بعد از آن ــ در حدود سال ۸۰۰ ــ شخصی از اعقاب خاقان به یهودیت ربّانی درمی‌آید.[۴۲] نقش بیزانس در این وقایع کم‌تر مورد توجه قرار گرفته است و ما در فصل بعد به بررسی آن می‌پردازیم.

یادداشت‌های فصل ششم

۱. به ظاهر در پاسخ یوسف «رود وارشان» در «بیست فرسنگی» پایتخت خزر ذکر شده است. زکی ولیدی آن را واقع در دلتای ولگا می‌داند (ابن‌فضلان، ۱۵۷). پیشنهاد مارکوارت که در این‌جا قرائت اصلی «کوه ورسان» است، با توجه به روایت مفصل نامحتمل می‌نماید.

۲. در بارهٔ وارچان ر. ک. فصل سوم.

۳. مقایسه کنید با فصل چهارم، یادداشت ۹۰.

۴. چاپ فلوگل، ۲۰.

۵. چاپ دنیسون روس[1]، لندن، ۱۹۲۷، ۴۶ (به نقل از ار. ان. فری[2] در «یادداشت‌هایی در بارهٔ منابع اسلامی در موضوع اسلاوها و روس»، دنیای اسلام، ژانویه ۱۹۵۰، ۲۳).

۶. معلوم نیست یهودیان خزر که ابراهیم بن داود آنان را در اسپانیا دیده، همان گونه که به تکرار گفته شده است، از اعقاب شاهان خزر بوده باشند.

۷. در کتابی به زبان بیدیش (Opp. 80, 1103[1], fols. 29b-30b) داستان عجیبی نقل شده که طبق آن ابراهیم بن عذرای مشهور با دختر ربّی یهودا (ظاهراً ربّی یهودا حا ـ لوی) در خزریه ازدواج کرده است.

۸. یهودا بن بارزیلای بارسلونی (برشلونی). نگاه کنید به زیر.

۹. ر. ک. فصل پنجم.

۱۰. قدیمی‌ترین نویسندهٔ غربی در بارهٔ یهودی‌شدن خزران، از قدیمی‌ترین نویسندهٔ یهودی به اندازهٔ یکصد سال جلوتر رفته است. این نویسنده کریستین دروتمارِ اکوبی‌تن[3] (قرن نهم) است که شرحی بر انجیل متّی نوشت. به هر حال، نوشتهٔ او مؤید تغییر دیانت خزران در قرن هشتم نیست.

11. *Evreisko-Khazarskaya Perepiska v X veke*, Leningrad 1932.

۱۲. باکسترف در باره کوسری (کوزاری)، یکم، ۱، یادداشت ۶.

13. Buxtorf, Praefat.

14. See E, Lévi-Provencal, *Histoire de l'Espagne musulmane*, T, 1 (1944), 326 ff; Grätz, *Geschichte der Juden*, ed. 3, v, 297 ff, with the references there cited.

۱۵. سفر حا ـ قباله، چاپ نوبارو[4]، وقایع‌نامه‌های یهودی قرون وسطی (*Anecdota Oxoniensia, I*)، ۷۸. تاریخ نگارش این اثر به گفتهٔ ویراستار آن (همان جا، سیزدهم) سال ۱۱۶۱ میلادی است.

16. MS.Heb.157 of the second Firkovitch Collection.

17. *Measeph Niddahim*, I, no.

18. S.Asaf, in *Jeshurun XI, nos.* 9-10 (cited Poliak, "Conversion", § 3). Text in Kokovtsov.

19. Op. cit., Introd.

۲۰. یا «تسلیم کردند» (؟)، مقایسه کنید با عاموس نبی، ۶: ۸.

۲۱. روشن نیست که چرا فرستادگان خراسان باید به دربار کوردوا (قرطبه) بیایند. نگاه کنید به زیر.

۲۲. در متن اصلی «الخزر». نگاه کنید به زیر.

23. Cf. G. Vernadsky, *Ancient Russia*, Yale 1943, 350.

۲۴. ر. ک. فصل هفتم.

---

1. Denison Ross 2. R.N.Frye

3. Christian Druthmar of Aquitaine 4. Neubauer

۲۵. مقایسه کنید با صقالبه.

26. *Geschichte*, Berlin 1826, VI, 365-366.

هارکوی که فهرستی از آداب عربی موجود در روایت مفصل پاسخ را تهیه کرده است (*Measeph*) به درستی نتیجه‌گیری نمی‌کند که باید در اسپانیا نگاشته شده باشد. (*Niddahim*, I, no.10)

27. *Geschichtsliteratur der Juden* (1905), 19.

۲۸. «موقعیت فعلی مسئلهٔ خزر» ۳ §. لاندو به صراحت نظر پولیاک («تغییر دین»، § ۳) را مبنی بر این‌که وی (لاندو) نامه و پاسخ را اصیل شناخته است، رد می‌کند این دیدگاه که لاندو اصالت نامه و نیز پاسخ را تأیید کرده، رواج بسیار یافته و نه تنها در روسیه قدیم ورنادسکی بلکه در اوایل تاریخ روسیه خانم چادویک[1] نیز منعکس شده است.

۲۹. مقایسه کنید با فصل هفتم و نهم.

۳۰. در پاسخ (روایت مفصل): «از برج نیسان به صحرا می‌رویم... من و سرهنگان و خادمان به راه می‌افتیم... در پایان برج کیس‌لیو[2]، در روز عید نذورات[3] به شهر باز می‌گردیم.»

۳۱. «موقعیت فعلی»، § ۳.

۳۲. مطلب در حاشیهٔ نقشه‌ای در نسخه‌ای خطی متعلق به کتابخانه خانم‌سرای به شماره ۳۳۴۶ به تاریخ ۱۰۸۶/۴۷۹ یافت می‌شود. این همان نسخه‌ای است که کرامرز برای چاپ دوم ابن‌حوقل اساس کار قرار داد، مقایسه شود با:

Zeki Validi, "Völkerschaften," 50, n. 1.

33. T-S Loan 38 in Cambridge University Library.

34. J. Q. R. III (1912-1913), 181 ff.

35. Op. cit., Introd.

36. Mann, *Texts and Studies*, I, 8, n.11.

37. Mann, *loc. cit.*

38. Poliak, "Conversion", § 3.

39. *Op. cit.*, 184.

40. In his review of *Khazaria, loc. cit.*

۴۱. در سند کمبریج هر صفحه ۲۳ سطر است و در اوراق مأن ۲۵ تا ۲۶ سطر.

۴۲. باید توجه کرد که این تاریخ تقریباً همان تاریخ منابع عربی برای پذیرفتن یهودیت از طرف خزرهاست (ر.ک. فصل پنجم، در ابتدا).

---

1. Chadwick 2. Kisliw 3. Dedication

۷

دویست سال تاریخ خزر

در بحث از یهودی‌شدن خزرها به حوادث قرن دهم کشیده شدیم. اینک باید به شرح سلسله وقایع تاریخی از سال ۱۱۹/۷۳۷ هـ. به بعد بازگردیم، سالی که لشکرکشی مروان به خزریه صورت گرفت و ما در آخر فصل چهارم به آن پرداختیم ــ حتی اندکی نیز عقب‌تر قدم نهادیم.

همان‌گونه که دیدیم، در زمان امپراتوری هراکلیوس ــ حوالی سال ۶۲۷ م ــ میان خزرها و رومیان ارتباط برقرار شد. به نظر می‌رسد از آن به بعد تا ایام یوستی‌نیانوس دوم ــ پسر کنستانتین چهارم ــ نویسندگان بیزانسی در بارهٔ خزرها سکوت کرده‌اند. در سال ۶۹۵، یوستی‌نیانوس دوم بعد از ده سال حکومتی که تحمل آن برای مردم بسیار مشکل بود، از سلطنت خلع شد، بینی‌اش را بریدند و به کریمه تبعیدش کردند.(۱) از قرار معلوم چند سالی را در خرسون[1] به آرامی گذراند،(۲) سپس با علنی‌کردن نیت خود مبنی بر بازپس گرفتن امپراتوری از دست‌رفته، وحشت بسیار برانگیخت. بعد از ترک خرسون به قصد دوروس (داراس)[2] ــ پایتخت گوت‌های کریمه ــ خواستار دیدار خاقان خزر شد. خاقان امپراتور پیشین را با احترام بسیار پذیرفت، به آنچه می‌گفت گوش فرا داد و خواهر خودش را به همسری وی درآورد.(۳) گویا این خاقان بوسیر[3] نام داشته است(۴) و نام خواهرش را تئودورا[4] ذکر کرده‌اند. از این نام نباید چنین استنباط کرد که وی قبل از ازدواج مسیحی بوده است. بلکه تئودورا نام تعمیدی اوست(۵) که در زمان ازدواج یا بعد از احیای امپراتوری همسرش بر او نهادند. در واقع، این نام را یوستی‌نیانوس برای او برگزید، چون ملکهٔ امپراتور معروف همنامش چنین خوانده می‌شد.(۶) یوستی‌نیانوس با اجازه خاقان به فاناگوریا[5](۷) ــ اینک تامان، واقع در ساحل شرقی تنگهٔ کرچ[6] ــ نقل‌مکان کرد.

---

1. Cherson
2. Doros(Daras)
3. Busir
4. Theodora
5. Phanagoria
6. Kertch

در این احوال، امپراتور تی‌بریوس[1] سوم از آنچه می‌گذشت باخبر شد و در پیام‌های متوالی به خاقان برای مرده یا زندهٔ یوستی‌نیانوس پاداشی گرانبها پیشنهاد کرد. خاقان خزر به این فکر افتاد که متحد تازه‌یافته‌اش را قربانی مطامع خود کند و به بهانهٔ محافظت از جان یوستی‌نیانوس قوایی به فاناگوریا اعزام کرد. در همان حال به پاپات‌زس[2]، نماینده‌اش در آن‌جا و بالگیت‌زس[3](۸) ــ حاکم بوسپوروس در سراسر تنگه ــ تعلیم داد که چگونه امپراتور مخلوع را از میان بردارند. یکی از اهل خانهٔ برادر تئودورا او را از این توطئه باخبر کرد و او نیز به همسرش اطلاع داد. یوستی‌نیانوس از پاپات‌زس ــ که با وی روابط دوستانه‌ای داشت ــ تقاضای دیدار کرد و چون تنها شدند، موفق شد او را با ریسمانی خفه کند. سپس، بالگیت‌زس را نیز به همین شیوه از سر راه خود برداشت. آنگاه، بعد از فرستادن تئودورا نزد برادرش(۹)، خود با قایق ماهیگیری روانهٔ خرسون شد و در آن‌جا شماری از دوستان به وی پیوستند.

در این‌جا اقدامات بعدی یوستی‌نیانوس برای رسیدن به تاج و تخت مورد نظر نیست. مسعودی خلاصه‌ای از آن‌ها و حوادث متعاقب را بیان می‌کند و متذکر می‌شود که یوستی‌نیانوس به دلیل آنچه از خزرها دید، آزرده شد و دست یاری به سوی تربل[4] ــ شاه بلغارها ــ دراز کرد.(۱۰) پس از آن‌که بار دیگر به طور کامل بر بیزانس استیلا یافت (۷۰۵ م)، برای بازگرداندن همسرش از خزریه ناوگانی فرستاد. خاقان که مسلماً خواهان فراموش‌کردن گذشته بود، در نامه‌ای امپراتور را به دلیل اعزام یکی دوکشتی به جای ناوگان (که بسیاری از آن‌ها در راه به سبب طوفان از بین رفتند) سرزنش کرد، چون گویی برای بازپس‌گرفتن همسرش به زور متوسل شده بود.(۱۱) همچنین، نامه از تولد پسری برای امپراتور در خزریه خبر می‌داد. تئودورا به همراه نوزاد پسر به سرپرستی و مراقبت شخصی موسوم به تئوفیلاکت[5] ــ خادم خاص خود ــ به پایتخت روم بازگردانیده شد و در آن‌جا امپراتور و ملکه با عناوین اوگوستا[6] و اوگوستوس[7] تاجگذاری کردند. در قسطنطنیه مجسمهٔ بانوی خزری در کنار مجسمهٔ همسرش جای گرفت و گفته‌اند که خاقان هرگاه از این شهر بازدید می‌کرد، اغلب کنار این مجسمه می‌نشست.(۱۲)

در حوادثی که منجر به سقوط نهایی یوستی‌نیانوس شد، خاقان خزر نقشی مهم ــ حتی

---

1. Tiberius
2. Papatzes
3. Balgitzes
4. Terbel
5. Theophylact
6. Augusta
7. Augustus

قاطع ــ داشت. رفتار خصمانهٔ ساکنان کریمه با امپراتور به شدت بر وی تأثیر گذاشته و آن را از یاد نبرده بود. در سال ۷۱۰، ناوگانی عظیم که گفته‌اند حامل صد هزار تن بود، به حرکت درآمد. فرمانده آن دستور داشت اهالی خرسون، بوسپوروس و نقاط خاص دیگر را از دم شمشیر بگذراند.(۱۳) دو تن از رجال سرشناس در معیت این کاروان حرکت کردند، الیاس شمشیرگون[1] و شخصی به نام باردانس[2] ــ که به فرمان تی‌بریوس تبعید شده بود اما یوستی‌نیانوس او را فراخواند. امپراتور بعد از تنبیه الیاس او را نامزد حکومت خرسون کرده بود. از سوی دیگر، حضور باردانس نشان می‌داد که امپراتور به این مأموریت بیش از عنایت و توجه خاص، سوءظن داشت.(۱۴)

روی هم رفته گزارش امر به صورتی که در مراجع موجود دیده می‌شود، قابل اعتماد نیست. ظاهراً هدف‌هایی که برای ناوگان برشمرده‌اند ــ مجازات اهالی شهرهای کریمه و نصب حاکمی بر خرسون ــ با قوایی بسیار کم‌تر هم دست‌یافتنی بود. آیا در آن موقعیت خطری جدی از جانب خاقان حس می‌شد؟ دیدیم که کارگزاران خزر در بوسپوروس(۱۵) و فاناگوریا نیز حضور دارند. در خرسون یک تودون[3] حاکم و نمایندهٔ خاقان بود.(۱۶) مسلماً این تودون بعد از خروج یوستی‌نیانوس از خرسون ــ احتمالاً در سال ۷۰۴ ــ به آن‌جا اعزام شده بود. چون در غیر این صورت، می‌توان فرض کرد که لزومی نداشت امپراتور سابق قبل از حرکت به دوروس با خزرها تماس بگیرد. شواهد کافی وجود دارد که ادعا کنیم دو شهر بسیار عمدهٔ کریمه حداقل به صورت موقت زیر سلطهٔ خزرها بودند.(۱۷) می‌توان گفت دلیل عمدهٔ لشکرکشی بزرگ یوستی‌نیانوس نجات سرزمینی بود که در خطر جدایی از امپراتوری قرار گرفته یا به دست خزرها افتاده بود.

در هر صورت، نتایج کار برای یوستی‌نیانوس مصیبت‌بار بود. خرسون بدون مقاومت به تصرف ناوگان بیزانس درآمد. شماری از کودکان و بعضی از مردان شایسته و مهم ــ از جمله حاکم خزری (تودون) ــ جان سالم به‌در بردند و اسیر شدند. دیگران به سرنوشتی فجیع دچار شدند. آنچه انجام گرفته یا از آن غفلت شده بود، رضایت یوستی‌نیانوس را برآورده نکرد. دستور رسید که ناوگان باید بی‌درنگ با اسرا به بیزنطه بازگردد. با وجود نامساعد بودن فصل ــ ماه اکتبر رسیده بود ــ فرمانده چاره‌ای جز اطاعت نداشت. چون به حرکت درآمدند، گرفتار طوفانی مهیب شدند که به غرق بسیاری از کشتی‌ها و نابودی تقریباً ۷۳

1. Spatharius Elias 2. Bardanes 3. *Tudun*

هزار تن انجامید. عکس‌العمل یوستی‌نیانوس در برابر این فاجعه نشان می‌دهد که وی تعادل روحی نداشت. از اخبار واقعه اظهار ناخرسندی نکرد و به تهیهٔ مقدمات اعزام ناوگان دیگری پرداخت تا خرسون را با خاک یکسان کند.(۱۸) با وصف این باید او را از اشراف بر شکنجهٔ شهروندان برجستهٔ خرسون از طریق سوزاندن یا غرق‌کردن در آب مبرا دانست.(۱۹) این کار در کریمه صورت گرفت، اما نه الزاماً به دستور او.

هنگامی که خبر آنچه در راه بود به کریمه رسید، اهالی تصمیم گرفتند تا پای جان مقاومت کنند. آمادهٔ دفاع شدند و از خزران یاری طلبیدند. الیاس ــ حاکم خرسون ــ و باردانس علیه یوستی‌نیانوس ابراز مخالفت کردند. گزارش اوضاع آن چنان که باید به بیزانس رسید. شاید یوستی‌نیانوس با توجه به بحرانی‌بودن وضع ــ هر چند خیلی دیر ــ هیئتی به سرپرستی دو تن از رجال برجستهٔ بیزانس اعزام کرد تا در حد امکان وضع موجود خرسون را حفظ کنند و بازماندگان را که بعضی از آن‌ها ــ از جمله تودون خزر ــ در معیّت هیئت بودند، به حال سابق بازگردانند. همچنین، فرستادگان وظیفه داشتند از خاقان (مسلماً در میان سایر مسائل به دلیل انتقال تودون به بیزنطه) پوزش بخواهند و همراه با الیاس و باردانس بازگردند که اینک یوستی‌نیانوس از آنان بسیار خشمگین بود. عملی‌کردن این برنامه ممکن نبود چون در خرسون به هیئت اجازهٔ تحقیق داده نشد. روز بعد، برجستگان آنان اجازهٔ ورود به شهر یافتند، اما در میان آن‌ها تیغ نهادند. نیرویی مرکب از سیصد سرباز نمایندگان را همراهی می‌کردند. اینان به همراه تودون سابق خرسون به خزران سپرده شدند و همگی را به خدمت خاقان فرستادند. تودون در میان راه مرد. همان دم، سیصد اسیر رومی را به احترام وی ــ یا بهتر بگوییم ــ به صورت قربانیان همراه وی در سفر آخرت قطعه‌قطعه کردند.(۲۰)

از آن‌جا که یاغیان سفیران یوستی‌نیانوس را کشته بودند، اقدام منطقی آن بود که از میان خود کسی را برای امپراتوری برگزینند، چنین نیز کردند. باردانس برگزیده شد و عنوان فیلیپیکوس[1] را اختیار کرد. هنگامی که یوستی‌نیانوس از ماجرا خبر یافت، در بیزنطه به شیوه قدیمش خشم خود را بر خانوادهٔ الیاس فرو ریخت و ناوگانی مجهز به هر گونه وسایل لازم برای محاصرهٔ خرسون روانه کرد. ماوروس[2] ــ فرمانده ناوگان ــ با رسیدن به این شهر دست به‌کار ویران‌کردن استحکامات آن شد. دو برج عمدهٔ آن را تخریب کرده بود که خبر رسیدن قوای کمکی خزرها سبب توقف نبرد شد. باردانس یا فیلیپیکوس ــ که اینک باید چنین

1. Philippicus 2. Maurus

خوانده شود ــ با استفاده از موقعیت پیش‌آمده به دربار خزر گریخت. مااوروس در خود آن قدرت را نمی‌دید که کار را به سرانجام برساند و از بیم بازگشت ناموفقانه نزد یوستی‌نیانوس تصمیم گرفت امپراتوری فیلیپیکوس را بپذیرد و همهٔ افراد در این امر از او تبعیت کردند. اما خاقان از تسلیم میهمان خود حتی به هم‌میهنان خودش که قبلاً ابراز وفاداری کرده بودند سر باز زد، مگر آن‌که رسماً تعهد بسپارند که به او خیانت نورزند و علاوه بر آن به ضمانت امنیت یا فدیهٔ فیلیپیکوس مبلغی بپردازند. رومیان به مقدار لازم پول پرداختند و چون مشکل دیگری از سوی خاقان ایجاد نشد، فیلیپیکوس تحویل طرفداران جدید خود شد. طولی نکشید که وی در بیزنطه مستقر شد و یوستی‌نیانوس و پسرش کشته شدند.(۲۱)

طی این حوادث می‌بینیم که خاقان خزر با آن‌که بر اوضاع مسلط نبود، در صحنهٔ کریمه سخت خودنمایی کرد. روشن است که وی با رهاکردن یوستی‌نیانوس سقوط وی را حتمی کرد. بدون حمایت خاقان، باردانس (فیلیپیکوس) مشکل می‌توانست زنده بماند. اگر گفته شود که خاقان می‌توانست در عمل امپراتوری روم را به حاکمی جدید بسپارد، مبالغه نیست. این اتفاق در سال ۷۱۱ میلادی روی داد. خزرها از دهه‌های نه‌چندان پیش‌تر در دریای سیاه ظاهر شده بودند(۲۲) و چند سال جلوتر آمادهٔ حمله به مسلمانان بودند (که شرح آن رفت).

جالب توجه است که در سال ۶۹۲ ــ یعنی قبل از نفی بلد یوستی‌نیانوس دوم و در نتیجه تماس او با خزرها ــ وی اجازه داد در مجمع کلیسایی تروللان[1] برای «ریشه‌کن کردن ضلالت یهودی» بیانیه‌ای صادر شود.(۲۳) هنگامی که لئوی ایسااورین[2] به امپراتوری رسید ــ احتمالاً به سال ۷۲۰ ــ مقرر داشت(۲۴) که یهودیان به اجبار مسیحی شوند. همان‌گونه که مسعودی اشاره می‌کند،(۲۵) باید این تعقیب و آزار یهودیان بیزانطه را با رواج یهودیت میان خزرها مرتبط دانست. مدتی بعد، لئوی ایسااورین شاهزاده‌خانمی خزری را به همسری پسرش کنستانتین درآورد. تاریخ این ازدواج را سال ۷۳۲، یعنی یکی دو سال بعد از حملهٔ عظیم خزرها به سرزمین‌های اسلامی ــ مذکور در منابع عبری و عربی ــ دانسته‌اند. این دو حادثه با هم بی‌ارتباط نیستند.(۲۶) در این‌که عروس کنستانتین در آغاز مسیحی نبود، جای حرف نیست. از قرار معلوم، نام وی چیچَک[3] بوده(۲۷) و در زمان ازدواج غسل تعمید یافته و به نام ایرین درآمده است. در بارهٔ او گفته‌اند که «با فراگیری رسالات مقدس در زهد و تقوی شهره شد.»(۲۸) تعبیر «رسالات مقدس» باید مفهومی بیش از زبان یونانی داشته باشد و شاید

1. Trullan 2. Leo of Isaurian 3. Chichak

منظور احاطه بر کتاب مقدس است. اگر عبری دانستن شاهزاده‌خانم را بپذیریم، احتمالاً باید آن را در خزریه آموخته باشد. زوناراس[1] ـ نویسندهٔ قرن دوازدهم ـ در توصیف شوهر وی و خلق و خوی او می‌گوید که «نه مسیحی بود، نه یونانی [یعنی مشرک] و نه یهودی، بلکه معجونی بود از بی‌دینی.»[۲۹] از قرار معلوم، زوناراس کنستانتین را با وجود همسر خزری‌اش، یهودی می‌پنداشته است. هر چند این عبارات ضعیف می‌نمایند، احتمالاً مؤید حضور یهودیت در میان خزرها در زمان ازدواج کنستانتین و ایرین هستند. از سوی دیگر، در منابع عربی اشاراتی دال بر یهودی‌بودن خاقان در زمان قبول اسلام به دست دو فقیه مسلمان در سال ۷۳۷ به چشم نمی‌خورد.[۳۰]

به گفتهٔ بار هبریوس، کنستانتین از ۷۴۰ م حکومت راند (با نام کنستانتین پنجم) و با از دست‌دادن همسرش در سال ۷۴۷ مدت سه سال تنها زندگی کرد.[۳۱] ایرین برای او پسری آورده بود که با نام لئوی چهارم به امپراتوری رسید و به افتخار مادرش لئوی خزر لقب گرفت (حکومت ۷۵۵ـ۷۸۰). در بخشی از کتاب *De Administrando Imperio* آمده است که امپراتور لئو «همسری خزری اختیار کرد» و «به سبب این ازدواج با خاقان خزریه عهد اتحاد بست».[۳۲] تا آن‌جا که اطلاع داریم، هیچ امپراتوری به نام لئو با شاهزاده‌خانمی خزری ازدواج نکرد. لئو ایسااورین هم که برای پسر خود چنین کرد، مورد نظر نیست بلکه به وضوح منظور لئوی چهارم است[۳۳] که در واقع همسری آتنی گرفت. قابل ذکر است که در این رسالهٔ مربوط به امپراتوری ظاهراً نویسنده ـ پروفیروجنیتوس ـ وقایع را با هم اشتباه گرفته است.[۳۴] از همین بخش کتاب پی می‌بریم که گاه‌گاه حاکمان بیزانس هدیه‌ای مرکب از جامه‌های افتخار و تاج‌های گل برای خزران ـ که در این‌جا «یکی از نژادهای بی‌دین و پست شمالی» توصیف شده‌اند ـ می‌فرستاده‌اند. طبیعی است که لئوی چهارم علاوه بر استفادهٔ شخصیِ نادرست از تاج گل‌های حکومت، که در حق او گفته‌اند، مایل بود آن را نثار خویشاوندان خزری خود کند.[۳۵]

اینک رشتهٔ روایت را از آن‌جا که در فصل چهارم رها کردیم، از سر می‌گیریم. دومین جنگ عرب ـ خزر طبق منابع عربی با هزیمت خاقان و اجبار او به تغییر مذهب پایان گرفت. نارضایتی‌های قبل و بعد از جلوس مروان بن محمد خلافت را آشفته و خزرها را قادر به تجدید حیات کرد. در سال ۱۳۴/۷۵۱ هـ.، هنگامی که عباسیان سرگرم استیلا بر ولایت

1. Zonaras

دورافتادهٔ هند بودند، منصوربن جمهور ــ نمایندهٔ نظام قدیم ــ منهزم و کشته شد. جانشین وی که یارای نبرد نداشت، با حرم و اموال منصور به خزریه گریخت.(۳۶) روشن است که در این هنگام کشور خزر مستقل بود.

در سال ۱۴۱/۷۵۸ هـ. یزید ابن أُسَید السُّلَمی از جانب منصور عباسی بر ارمنستان حکومت می‌راند. در این هنگام، وی در معبر داریال پادگانی بر پا کرد. سپس، از خلیفه دستوری رسید که حاکم خود را به اتحاد با شاه خزران از طریق ازدواج فرامی‌خواند.(۳۷) منطقی آن است که فرض کنیم خزرها دوباره خود را خطرناک نشان داده‌اند و حوادثی که در زیر می‌آید دلیل آن است.

یزید بن اسید منتظر چنین دستوری از جانب مولای خود بود. از موکب مجلّلی که شاهزاده‌خانم خزری را بعد از عبور از معابر قفقاز به جنوب رسانید، گزارشی در دست است.(۳۸) طرخان‌ها(۳۹) و شمار بسیاری ندیمهٔ زن و غلام در رکاب وی بودند. ده گاری سرپوشیده ــ مفروش از خز سمور و چادرهای ابریشمین ــ حامل همراهان بودند. بیست گاری دیگر ظروف زرین و سیمین و سایر اشیای گرانبهای جهاز بانوی خزری را بار کرده بودند.(۴۰) احتمالاً جشن عروسی در بردعه برگزار شد و در همین جا بعدها شاهزاده‌خانم هنگام وضع حمل پسرش درگذشت.(۴۱) نوزاد نیز زنده نماند و ملازمان خزری راهی کشور خود شدند. گفته‌اند که اینان به مسلمانان بسیار مظنون بودند و عقیده داشتند که بانویشان را خائنانه کشته‌اند. خاقان آنچه را رخ داده بود، بهانه‌ای برای جنگ دانست.(۴۲)

خزرها تحت فرمان سرداری که نامش را راس‌طرخان(۴۳) گفته‌اند، به سوی جنوب سرازیر شدند.(۴۴) سرزمین‌های حَصنین (حمزین)، لکز و کشور آلان در همسایگی داریال زیرورو شد.(۴۵) مهاجمان به پیشروی خود در سرزمین‌های خلیفه ادامه دادند. معاون حاکم فراری شد(۴۶) و یزید بن اسید از درگیری اجتناب کرد. منصور خلیفه با شنیدن این اخبار، نیرویی مرکب از بیست هزار تن از سوریه و جزیره اعزام کرد که به یزید ابن اسید پیوستند اما نبرد را باختند و ناچار به عقب‌نشینی شدند. اوضاع بسیار خطرناک می‌نمود. خلیفه که نیروی زیادی در دسترس نداشت، به اقتضای وقت زندان‌ها را گشود و هفت هزار زندانی را مسلح کرد و به شمال فرستاد. این سپاه که شامل بنّاها و صنعتگران بود، چون به مقصد رسید به ساختن استحکامات پرداخت تا لشکریان به سرعت در آن‌جا مستقر شوند و به این طریق توانستند در برابر خزرها ایستادگی کنند.(۴۷) نبرد بزرگ دیگری روی نداد. اندکی بعد، یکی

از این قلعه‌ها در غرب (کامخ)[1] به دست رومیان افتاد و هر چند که برادر خلیفه در سراسر تابستان ۱۵۱/۷۶۸ هـ. برای باز پس گرفتن آن تلاش کرد، موفقیتی حاصل نشد. این لشکرکشی از آن جهت اهمیت دارد که در این نبردها بخشی از سپاه اسلام را خزرها تشکیل می‌دادند.(۴۸)

در سال ۱۵۸/۷۷۵ هـ. مهدی به جای منصور به خلافت نشست. در حدود سال ۷۸۰، جوانی عرب و بغدادی ــ که بعدها به سنت ابوی تفلیسی[2] مشهور شد ــ در معیّت شاهزاده‌ای گرجی به نام نرسه[3] کشور خزر را سیاحت کرد. چیزی از مرگ این قدّیس نگذشته بود که شرح زندگی او به زبان گرجی نگاشته شد.(۴۹) هر چند که این گزارش بی‌گمان محصول قلمِ قدیسی ناآگاه است و نه وقایع‌نگاری راستین، ممکن است حاوی خاطرات واقعی سفر باشد. به گفتهٔ این نویسنده، نرسه تصمیم می‌گیرد به دلیل ظلم و جور اعراب کشور را رها کند. زن و فرزندش را به ابخازیه همسایه می‌فرستد و در رأس سیصد تن از پیروان از طریق معبر داریال روانه خزریه می‌شود. منظور از این دیدار بیان نشده، اما بی‌تردید به دلیل تقاضای کمک مسلحانه بوده است. استقبال دوستانه از وی نشان می‌دهد که در آن زمان خزر سیاستی مستقل از دستگاه خلافت داشته و متمایل به دوستی با مسیحیان بوده است. در این گزارش، همانند گزارش‌های قدیمی، خزریه «سرزمین شمال» توصیف و خاقان «شاه شمال» خوانده شده است. افسانهٔ ارتباط خزرها با یأجوج و مأجوج در این روایت گرجی دیده می‌شود؛ آن‌جا که خزرها به صورت «مردمی وحشی با چهره‌های وحشتناک و خوی حیوانات وحشی و خونخوار»(۵۰) توصیف شده‌اند. البته این مطلب ممکن است بخشی از روایات موجود باشد، نه آنچه مسافران به چشم خود دیده‌اند. با این وصف، موسی کالانکاتواتسی ــ نویسندهٔ ارمنی ــ به همین نحو از «جماعت وحشت‌آفرین خزران با چهره‌های پهن، گستاخ، بی‌ابرو و موهای بلند فروریخته همچون زنان»(۵۱) گفتگو می‌کند. در بعضی از شهرها و روستاهای خزریه مسیحیان زندگی می‌کردند و شاید بتوان استنباط کرد که در خزریه ابو ــ که سال‌ها معتقد به مسیحیت بود ــ به دست «حضرات کشیشان» تعمید یافت. به گفتهٔ نویسنده، به طور کلی «خزران ایمانی ندارند، آن‌ها فقط به خداوندی خالق معتقدند.»(۵۲) از دین شاه خزر به طور واضح صحبتی نشده است.(۵۳) روشن نیست که آیا مسافران گرجی به پایتخت خزر در کنار ولگا رسیده‌اند یا نه. نرسه کمی

---

1. Kamkh 2. St.Abo of Tiflis 3. Nerse

بعد از ورود خود، از میزبان اجازه می‌خواهد تا به ابخازیه عزیمت کند. شاه خزر موافقت می‌کند و گروه را با هدایای بسیار بازمی‌گرداند. اینان بعد از سه روز و سه شب از طریق «سرزمین مشرکان که به هیچ خدایی ایمان ندارند»[۵۴] به مقصد خویش می‌رسند.[۵۵] این فاصله تا ابخازیه پذیرفتنی به نظر می‌رسد. شاید گرجیان شاه خزر را در اردوگاهی جنوبی‌تر از اتل یافته بودند.

در پایان قرن هشتم ـ حدود ۷۸۶ یا ۷۸۷ ـ گوت‌های کریمه مورد حملهٔ خزرها قرار گرفتند. پایتخت و قلعهٔ عمدهٔ آنان ـ دوروس[۵۶] ـ محاصره و تسخیر شد و تودون خزری بر آن‌جا حاکم شد.[۵۷] گوت‌ها که به رهبری اسقف خود ـ جون ـ علیه مهاجمان قیام کردند، در آغاز موفق بودند اما سرانجام اسقف جنگجو ناچار به تسلیم شد. گفته‌اند که وی هنگامی که در زندان بود، فرزند فرمانده خزر را شفا داد.[۵۸] استیلای خزران بر دوروس چندان نپایید. چند سال بعد شهر به دست رومیان افتاد.[۵۹]

بازگردیم به شرق اسلامی، خلافت هارون‌الرشید ـ از ۱۷۰/۷۸۶ هـ. ـ با ناآرامی مستمر در ارمنستان روبرو بود. ارامنه با مرگ مهدی سر به شورش برداشتند و در حکومت کوتاه هادی[۶۰] نیز آرام نشدند. حکّام متوالی هارون‌الرشید هم در برقراری صلح ناموفق بودند. ظاهراً خزرها در فراسوی مرزهای ارمنستان خاموش ماندند و برای استفاده از گرفتاری‌های خلیفه تلاشی نکردند. در سال ۱۸۰/۷۹۶ هـ.، حاکمی جدید ـ سعیدبن سالم ـ بر ارمنستان نصب شد.[۶۱] مدتی امور به خوبی گذشت. آن‌گاه، سعید به جان اشرافیت بومی افتاد و باز ناآرامی از سر گرفته شد. فرمانده پادگان باب شخصی به نام نجم‌ابن هاشم بود.[۶۲] حاکم جدید به قتل او دامن زد و فرمانده دیگری به جای او برگزید. پسر نجم سر از اطاعت و وفاداری باز زد، نامزد حکومت از جانب سعید بن سالم را کشت[۶۳] و طی نامه‌ای از شاه خزران علیه مسلمانان یاری طلبید.[۶۴] شاه خزر درخواست او را اجابت کرد و با لشکری گران ـ که در روایتی به صد هزار تن رسیده است ـ[۶۵] خود را به باب رسانید. مهاجمان هر گونه مقاومتی را از سر راه برداشتند و همچنان پیش تاختند تا به رود کُر رسیدند. در آن‌جا بازایستادند، اما هارون سخت به وحشت افتاده بود. نخستین اقدامات و تدابیر وی به جایی نرسید اما به دلایلی تهدید خزرها هم کاملاً عملی نشد. اینان بعد از غارتی که بر مسیحیان ـ ظاهراً یعنی ارامنه ـ و نیز مسلمانان صدمات سنگینی وارد کرد، عقب نشستند و اسرا را به همراه بردند. پس از چندی، یزید ابن مزید الشیبانی ـ حاکم سابق ـ با اختیارات و قدرت کامل از راه رسید.[۶۶] از آن پس، خزرها دیگر ظاهر نشدند و ارامنه مطیعانه سر به فرمان

یزید ابن مزید نهادند. تاخت و تاز خزرها هفتاد روز بود. این آخرین اقدام بزرگ خزرها علیه اعراب است که روایتی از آن در دست داریم (۱۸۳/۷۹۹ هـ.).

در وقایع‌نامهٔ گرجی داستانی تقریباً شبیه ماجرای دختر خاقان و یزیدابن اسید که قبلاً آن را مربوط به سال ۱۴۵/۷۶۲ هـ. دانستیم، درج است.(۶۷) طبق وقایع‌نامه جوانشر[1] از ایران گرجستان، خواهری زیبا داشت. وقتی شهرت این زیبایی به گوش خاقان رسید، وی نماینده‌ای به خواستگاری او فرستاد و وعده داد که در مقابل این ازدواج با وی گرجیان را در مقابلهٔ با اعراب یاری دهد. مادر و برادر جوانشر سخت مخالفت کردند و خود دختر نیز به زشتی از خاقان سخن گفت. سه سال بعد خاقان سردار خویش بلوچن[2] (در روایت ارمنیِ داستان بولجن[3]) را به گرجستان فرستاد.(۶۸) بلوچن کوشک جوانشر را تصرف و وی را با خواهرش اسیر کرد. هنگام رسانیدن ایشان به خزریه از طریق گذرگاه داریال شاهزاده‌خانم خودش را با سم کشت. بلوچن چون به دربار خاقان رسید، آنچه رفته بود بیان کرد. خاقان خواهان دیدن جسد او می‌شود و خشمناک از این‌که جسد را برایش نیاورده‌اند، دستور می‌دهد که سردارش را با مرگ کیفر دهند. طنابی به دور گردن او می‌پیچند و دو سر آن را به دست دو سوارکار می‌سپارند. آنان در دو سوی مخالف می‌تازند تا سر از تن وی جدا شود. در پایان داستان، جوانشر بعد از هفت سال زندانی کشیدن، اجازه می‌یابد به امارت خود بازگردد.

مارکوارت حملهٔ خزرها به فرماندهی بلوچن را به گرجستان با حوادث سال ۱۸۳/۷۹۹ هـ. مرتبط کرده است.(۶۹) پاره‌ای از نکات داستان حقیقی به نظر می‌رسند. داستان موافق است با آنچه در جای دیگر می‌یابیم، مبنی بر این‌که خاقان به شیوه‌ای تحکم‌آمیز خواستار دختر یکی از فرمانروایان همسایه می‌شود و بر جان یکی از سرداران و حتی بگ ــ که شاید در داستان مورد نظر بوده است ــ اختیار مطلق دارد.(۷۰) از سوی دیگر، خاقان به وضوح مشرک معرفی می‌شود، نه یهودی. اما نمی‌توان از این داستان، چنین نتیجه گرفت که تغییر دین خزرها هنوز صورت نگرفته بود.

به نظر می‌رسد که در حکومت جوانشر، لئو ــ امیر ابخازیه و نوهٔ شاه خزر(۷۱) یعنی خاقان ــ با کمک خزران از اطاعت روم سر باز زد. این یکی از موارد نادری است که گرجیان را مخالف روم می‌یابیم.

---

1. Juansher 2. Bluch'an 3. Buljan

در سال ۲۱۸/۸۳۳ هـ. ـ یا حوالی آن ـ خاقان و بگ خزریه[۷۲] از بیزانطه برای بنای قلعه‌ای در کنار رود دُن کمک خواستند.[۷۳] امپراتور تئوفیلوس[1] گردانی دریایی اعزام کرد که از طریق خرسون و دریای آزوف به خاک خزر رسیدند. رومیان در نقطه‌ای کنار رود دُن قلعه‌ای آجری ساختند که خود آن را اسپرون هوس‌پیتیون[2] (کنستانتین) یا لئوکون اوئی‌کما[3] (تئوفانس) می‌خواندند و روس‌ها به آن بیه‌لا ویه‌ژا[4] نام دادند.[۷۴] خزرها به آن سارکیل می‌گفتند.[۷۵] همهٔ این اسامی تقریباً به یک معنی هستند ـ کوشک یا خانهٔ سفید یا زرد. سارکیل را در این معنی می‌توان از طریق گویش چوواش ترکی تفسیر کرد.[۷۶] این واقعیت راهی است برای توضیح اظهارنظر اصطخری و ابن‌حوقل مبنی بر این‌که زبان خزران با ترکی فرق دارد،[۷۷] مطلبی که با توجه به پیوستگی‌های ترکیِ خزران ابهام‌آفرین است؛ چون ویژگی زبان چوواش جانشینی *l*، *i* و *r* به جای *sh*، *a* و *z* در بیش‌تر گویش‌های ترکی ـ مثلاً ترکی عثمانی ـ است. به بیان ساده‌تر، بی‌تردید گویش «لیر» ترکی ـ مانند چوواش در عصر جدید ـ[۷۸] برای آنان که به گویش «شاز» سخن می‌گفتند، مفهوم نبود و احتمالاً از این طریق می‌توان به توجیه ترکی نبودن زبان خزران پرداخت. به احتمال زیاد، بلغارهای ولگا نیز به گروه ترکی لیر تعلق داشتند و بی‌تردید به همین دلیلِ اصطخری ـ ابن‌حوقل گفته‌اند زبان بلغاری شبیه زبان خزرهاست.[۷۹]

شاید بتوان گفت که این قلعه را برای مقابله با دشمنی ساخته بودند که از جانب غرب می‌آمد. اما کاملاً روشن نیست این دشمن که می‌توانسته باشد. یکی از منابع رومی در گفتگو از این واقعه از پچنگ‌ها نام می‌برد اما تا آن‌جا که روشن است، اینان تا شصت سال بعد[۸۰] از جانب غرب به سوی دُن نیامدند، هر چند می‌توان تصور کرد که زودتر از آن گروه‌هایی به چنان اقدامی دست زده باشند.[۸۱] مسعودی در بخشی که به نقل آن خواهیم پرداخت، لشکرکشی روس‌ها را به دریای خزر در سال ۳۰۱/۹۱۳ هـ. از طریق دریای آزوف و مسیر ولگا ـ دُن توصیف می‌کند و متذکر می‌شود که جایی در مسیرشان با نقطه‌ای مستحکم از خزران روبرو شدند که برای مقابله با غزها پیوسته پادگانی در آن مستقر بود.[۸۲] این نقطه ممکن است همان سارکیل باشد. همچنین به نظر می‌رسد که سارکیل برای مقابله با مجارها ساخته شده بود.[۸۳] شاید دشمن دیگر خزرها در این ناحیه روس‌ها بودند (۲۱۸/۸۳۳ هـ.) که در آن زمان قدرتشان در غرب و شمال خزریه در حال افزایش بود.[۸۴]

---

1. Theophilus
2. Aspron Hospition
3. Leukon Oikema
4. Biela Viezha

بی‌شک، سارکیل به صورت پایگاهی نظامی برجای ماند. در «پاسخ یوسف» از آن نام می‌رود اما در فهرست شهرهای خزری مذکور در مقدسی و حدودالعالم[۸۵] یا دیگر منابع اسلامی دیده نمی‌شود. به همین دلیل، نظر پولیاک مبنی بر این‌که سارکیل کرسی یکی از چهار امیرنشین خزر بود که خزریه به آن‌ها تقسیم شده بود، پذیرفتنی نیست.[۸۶] همچنین، برخلاف فرض بعضی از افراد پایتخت خزریه نبود.[۸۷]

در تعدادی از منابع عربی داستانی نقل شده است که هر چند مطلبی در بارهٔ خزریه واقعی به دست نمی‌دهد، لااقل مشخص می‌شود که خزرهای قرن نهم از دریچهٔ چشم اعراب چگونه بوده‌اند.[۸۸] روایت شده که این داستان را سفیر خزر در خدمت فضل ابن سهل ــ وزیر مشهور مأمون (۸۱۳-۸۳۳) ــ بیان کرده است.[۸۹] در زمان قحطی، خاتون ــ خواهر شاه خزر ــ با راهنمایی حکیمانهٔ خود سبب شد خزران همچون بندگان به ارادهٔ الهی گردن نهند و نتیجه آن شد که زود از بلا نجات یابند.[۹۰] سخنانی که به خاتون نسبت می‌دهند کاملاً پیش‌پاافتاده است. اما در خور توجه است که در یکی از گزارش‌ها، خزرها ابتدا به «آستانهٔ شاه زیردست» ــ که ظاهراً برادر خاتون است ــ روی می‌آورند و سپس به «آستانهٔ شاه برتر». در این داستان آشکارا به خاقان و بگ اشاره شده است و خصوصیات آن حقیقی می‌نماید.[۹۱] فضل ابن سهل یکی از رجال مقتدر اسلامی بود و رسیدن سفیر خزر به خدمت او طبیعی است. از طرفی، در منابع دیگر از رفتن فرستادگان خزری به بغداد کم‌تر چیزی می‌شنویم، همچنین در آن‌ها به نقش مهم زنان در جریان امور اشاره‌ای نشده، حال آن‌که این امر در میان مردم ترک و یقیناً در مورد زنان برجسته کاملاً طبیعی است. در این داستان، ظاهراً خاتون بعد از دخالت در امور سیاسی به سلطنت منصوب می‌شود. لااقل شرح و تفصیل این بخش افسانه‌پردازی به نظر می‌آید. بار دیگر می‌گوییم که محتوای سخنان منسوب به خاتون نیز دلالتی بر یهودیت خزران ندارد.

گفته‌اند که یهودیان عراق امید بسته بودند که خزرها خلافت را از میان بردارند.[۹۲] پیش از این دیدیم که در چه ایامی این تهدید به واقعیت نزدیک شد. گزارش‌های سقوط افشین تا حدی موضوع را روشن می‌کند.[۹۳] این مرد که از ترکانِ اسروشنه و یکی از سرداران لایق اسلام بود، مغضوب واقع و در سال ۲۲۵/۸۴۰ هـ. از قدرت برکنار شد. گفته‌اند که وی اندکی پیش از دستگیری خود، در نظر داشت از طریق موصل و ارمنستان به خزریه بگریزد و امیدوار بود که از آن‌جا خود را به ترکستان برساند و در رأس سپاهی به سرزمین‌های تحت سلطهٔ خلافت بازگردد.[۹۴] مسلماً وی طرحی بلندپروازانه در سر می‌پرورانید یا به داشتن

آن متهم بود. گفته‌اند که وی با روم مکاتبه داشت و به فکر استفاده از خزرها علیه مسلمانان بود. هنگام محاکمه جرمی عجیب بر او بستند و ادعا کردند که وی مجوس است ـ یعنی از پیروان دین زرتشتی ـ و چنان شواهد و ادله‌ای فراهم آوردند که تا حدی اتهام را موجه جلوه می‌داد. این موضوع ارتباطی با خزرها نداشت زیرا هر چند در یکی از متون آن‌ها را از مجوسان خوانده‌اند.(۹۵) نشانه‌ای در دست نیست که زمانی این دین در کشور ایشان رواج داشته است.(۹۶) مجوسی‌دانستن خزرها از آن دسته ادعاهاست که زرتشتیان را از وایکینگ‌های[1] غارتگر سواحل اسپانیا می‌داند یا روس‌های مشرک. نظر ورنادسکی[2] مبنی بر این‌که دیانت اصلی خزرها شامل تقدیس آتش بود نیز بی‌اساس می‌نماید.(۹۷)

اشاره‌ای که در کتاب الاغانی(۹۸) به غلامی خزری جوان شده است که ابوتمّام شاعر (وفات، شاید ۲۳۱/۸۴۶ هـ.) دلباختهٔ او بود، مؤید حضور مردم خزرنسب در حوزهٔ خلافت است. بی‌شک چنین مردمی وجود داشته‌اند و مشهورترین آنان عبارتند از: اسحاق بن کنداج (یا کنداجیق) الخزری ـ که ذکر او پیش‌تر رفت ـ و تکین ابن عبدالله الخزری که سه بار به حکومت مصر رسید.(۹۹) ظاهراً هر دو تن از سپاهگیری به قدرت در خدمت خلیفه رسیدند. عبدالله ابن بشتوه الخزری ـ که از او نیز پیش از این گفتگو کردیم ـ یکی از رعایای ناراضی خاقان بود. احتمالاً مردمی از قشرهای پایین‌تر نیز حضور داشته‌اند، مانند سیصد خانواده‌ای که در سال ۸۵۴ «به دلیل عشق به اسلام خزریه را ترک کردند» و چون وارد باب شدند، حاکم ارمنستان و آذربایجان آن‌ها را در شهرهای شمالی جای داد.(۱۰۰) اسامی بعضی از این رجال در اخبار و روایات به منشأ خزری می‌رسد.(۱۰۱) پاره‌ای از این رجال به نحوی با دربندِ خزران (باب) ارتباط داشتند، به همین دلیل با وجود اصالت عربی یا مخلوط نسبت الخزری یافتند امّا امکاناً دیگران خزری‌زادهٔ خالص بودند. روی هم رفته نمی‌توان نتیجه گرفت که خزرها فقط در سرزمین‌های اسلامی بی‌شمار بوده‌اند، آنان به یقین از هر کجا که زندگی جریان داشت سردرآورده بودند.(۱۰۲)

گفته‌اند که خلیفه الواثق (۲۳۲/۸۴۷-۲۲۷/۸۴۲) در آغاز حکمرانی خود عالمی به نام محمدبن موسی الخوارزمی را نزد «طرخان، شاه خزران» فرستاد. اگر واقعاً خوارزمی به خزریه رفته باشد، به احتمال زیاد مقاصد علمی داشته است.(۱۰۳) فقط در نوشتهٔ مقدسی از این ماجرا صحبت شده است.(۱۰۴) سفر شخص دیگری به نام سلامِ مترجم به خزریه و در

1. vikings
2. Vernadskey

زمانی بعد مستندتر است.[۱۰۵] در این‌جا به آن بخش از سفرنامهٔ سلام می‌پردازیم که با خزرها سر و کار دارد، اما ابتدا باید از اصل سفرنامه سخن بگوییم. سلام مکاتبات ترکی خلیفه را بر عهده داشت، او را در سی زبان متبحر دانسته‌اند.[۱۰۶] شرح سفر او از روی گزارشی که برای خلیفه تهیه شده بود، به صورت شفاهی برای ابن‌خردادبه نقل شده است. طبق سفرنامه، واثق که از اندیشهٔ شکافتن «دیوار یأجوج و مأجوج»[۱۰۷] به وحشت افتاده بود، سلام را مأمور می‌کند به آن‌جا برود و تحقیق کند. سلام با نامهٔ خلیفه خطاب به اسحاق ابن اسماعیل ابن شُعیب ــ حاکم ارمنستان ــ[۱۰۸] عازم قفقاز می‌شود، خود را به تفلیس می‌رساند و ضمن ملاقات با حاکم دستورات خلیفه را به او ابلاغ می‌کند. اسحاق ابن شعیب هیئت را نزد حاکم سریر می‌فرستد که با وی روابط دوستانه‌ای داشت. در کشور سریر آنان ابتدا به خدمت شاه آلان‌ها و سپس به خدمت فیلان‌شاه می‌رسند. فیلان‌شاه در حمایت از هیئت نامه‌ای به «طرخان، شاه خزران» می‌نویسد. در گزارش سلام اطلاعات موجود در بارهٔ خزران بسیار اندک است. در آن آمده است که هیئت فقط یک روز و یک شب[۱۰۹] ــ یا پنج روز ــ[۱۱۰] در خدمت شاه بودند. نام حاکم خزر در روایت ابن‌خردادبه همان است که مقدسی یکی دو سال جلوتر ذکر کرده بود. اما پذیرفتن صحت آن دشوار است. طرخان لقبی ترکی است نه اسمی خاص. پیش از این در چندین مورد برای معرفی رجال فرودست به این لقب برخورده‌ایم. این‌گونه که به نظر می‌رسد، یا «طرخان» جانشین عنوان دیگری شده است[۱۱۱] یا این‌که اگر طرخان درست است، باید نامی دیگر پیش از آن قرار گیرد ــ مانند ترکیب هزار طرخان[۱۱۲] یا راس طرخان.[۱۱۳] استعمال این اصطلاح از سوی مقدسی به هیچ وجه مؤید صحت آن نیست، چون بی‌شک مقدسی (نگاشته حوالی ۳۷۵/۹۸۵ هـ.) از آنچه در منابع خود در بارهٔ سفر سلام یافته استفاده کرده است.[۱۱۴]

دلیلی نداردکه در گفته‌های معاصر سلام ــ یعنی ابن‌خردادبه ــ در بارهٔ سفر او شک کنیم. مورد او با دیگر مواردی که داستان‌های گوناگون به سلام نسبت داده و از قول او نقل کرده‌اند، تا حدی تفاوت دارد. در یکی از این داستان‌ها از «جزیره گوسفندان» واقع میان «خزرها، بلغارها» صحبت شده که سلام با کشتی به آن‌جا رفته است و جز این اطلاعی نمی‌دهد.[۱۱۵] در دیگری، از پریان دریایی سخن رفته است که سلام در رکاب شاه خزر به چشم خود دیده بود.[۱۱۶] هیچ یک از این دو داستان در روایت ابن‌خردادبه وارد نشده است.

یکی دو سال قبل از خلافت واثق، زوال دولت قدرتمند اویغور (۸۴۰ م) فتنه‌ای در آسیا

برانگیخت. اظهار شده است که شایعات مربوط به این امر به گوش واثق رسید و او را بر آن داشت تا هیئتی را مأمور تحقیق کند ــ که هم‌اکنون به آن اشاره کردیم.[۱۱۷] جالب توجه آن است که در این مورد وی دستور داد که سلام مستقیماً عازم آسیای مرکزی نشود بلکه راه قفقاز را در پیش گیرد. اما خلیفه آن را سفر به «دیوار یأجوج و مأجوج» به حساب آورد. در قرآن به یأجوج و مأجوج و دیواری که ذوالقرنین (اسکندر کبیر) در برابر آنان ساخت، اشاره شده است.[۱۱۸] اوایل چنین تفسیر می‌کردند که منظور از این دیوار، استحکامات قفقاز است که پیش از ظهور اسلام ساخته شده و مشهور به دیوار دربند بوده است.[۱۱۹] بی‌تردید به همین سبب بوده که سلام ابتدا نزد حاکم خلیفه در این ناحیه فرستاده شده است. در روایت طبری خبری هست که پیش‌تر به آن توجه کردیم.[۱۲۰] احتمالاً آگاهی واثق از آن از علل توجه وی به قفقاز بوده است. طبق این خبر، حاکم ایرانی دربند مدتی پیش از آمدن مسلمانان هیئتی را به دیدن سدّ اسکندر فرستاده بود. می‌گویند هنگامی که بعد از دو سال سفر رهبر هیئت ایرانی خسته و کوفته از راه رسید، عبدالرحمان بن ربیعه ــ سردار عرب ــ حاضر بود. به گفتهٔ طبری، این ایرانی خود را به سد رسانیده و از قول او آن را شبیه آنچه سلام در روایت ابن‌خردادبه گفته، توصیف کرده است.[۱۲۱] ممکن نیست بتوانیم از صحت داستان طبری یقین حاصل کنیم اما مسلماً در زمان مأموریت سلام، این داستان بر سر زبان‌ها بوده است.

ملیت سلام روشن نیست. شاید طبیعی‌تر آن باشد که او را عرب به حساب آوریم اما خزری بودن و در خدمت خلیفه قرار داشتن وی منتفی نیست. شاید هم خزری و یهودی بوده است.[۱۲۲] به هر صورت، ظاهراً وی بعد از رسیدن به خزریه می‌دانسته که برای انجام مأموریت خلیفه به کجا باید برود یا کسی او را راهنمایی کرده است. گفتگو از پنج راهنما به میان می‌آید که ظاهراً تعداد نسبتاً زیاد و مناسبی برای سفرهای طولانی است و شاه خزران این راهنمایان را در اختیار او نهاده بود.[۱۲۳] عقیده بر این است که در آن زمان خزران از آسیای میانه اطلاعاتی داشته و به آن علایقی بسته بودند. متأسفانه از گزارش سلام به هیچ وجه نمی‌توان دریافت که دامنهٔ گسترش خزران در جانب شمال شرقی تا چه حد بوده است.

پیش از این گفتیم که حاکم ارمنستان و آذربایجان در سال ۲۴۰/۸۵۴ هـ. اجازه داد که تعدادی از خانواده‌های خزری از طریق معبر باب‌الابواب به سرزمین‌های اسلامی راه یابند. این حاکم بوغای کبیر بود.[۱۲۴] وی مهاجران را در ناحیهٔ قدیمی شمکور جای داد و این محل را به افتخار خلیفه وقت المتوکّلیه خواند. نیز گفته‌اند که وی سه هزار خانوار

آلانی (آسی) را از طریق معبر داریال به آن‌جا آورد،[۱۲۵] که احتمالاً اینان هم رعایای خاقان خزر بودند. در همین احوال، وی به صناریه که جماعتی مسیحی ساکن کوه‌های شمال تفلیس بودند حمله برد.[۱۲۶] اینان با عقب‌راندن حملهٔ نخست بوغا، با خاقان خزر و نیز امپراتور روم و حاکم اسلاوها ارتباط برقرار کردند.[۱۲۷] ظاهراً این رفتار ایشان دخالتی از پی نداشت اما به زودی بوغا را فراخواندند. در روایتی آمده است که وی به دلیل مکاتبات خیانت‌آمیز با خزران و هموطن‌خواندن آنان مورد سوءظن قرار گرفت.[۱۲۸]

در حدود سال ۸۳۳ ــ همان‌گونه که پیش‌تر ذکر کردیم ــ فرستادگان خزر به منظور درخواست کمک برای ساختن سارکیل وارد قسطنطنیه شدند. بعدها، در همان قرن ــ شاید در ۸۶۰ ــ سفیری از جانب خاقان با درخواستی از نوع دیگر به خدمت میخائیل سوم رسید تا افرادی را برای تبلیغ مسیحیت نزد ایشان بفرستد.[۱۲۹] اسقف اعظم ــ فوتیوس[1] ــ به امپراتور توصیه کرد یکی از شاگردان و دست‌پروردگان او را به نام کنستانتین[۱۳۰] اعزام دارد و امپراتور پذیرفت که چنین کند. شاید فوتیوس به خزر علاقه‌ای شخصی حس می‌کرد چون احتمالاً خودش خزرزاده بود. از این قرار، به خوبی می‌توان توجیه کرد که چرا امپراتور یک بار در حین عصبانیت او را «خزری چهره» خواند.[۱۳۱]

کنستانتین از طریق کریمه رهسپار خزریه شد. چندی در خرسون توقف کرد تا زبان خزری ــ یا به روایت دیگر عبری و زبان سَمَری[2](؟) ــ بیاموزد.[۱۳۲] سپس، در مسیر دُن ـ ولگا[۱۳۳] راهی اتل و ساحل خزر شد تا احتمالاً در سمندر[۱۳۴] به خدمت خاقان رسید.[۱۳۵] مجلس بحثی ترتیب داده شد[۱۳۶] که آن را پیروزی طرفداران مسیحیت به شمار آورده‌اند، اما فقط تعمید دویست تن در آن گزارش شده است. هر چند کنستانتین بر رئیس خزران تأثیری نیکو گذاشت، از قرار معلوم رسالتش موفقیت‌آمیز نبود و چندی بعد به قسطنطنیه بازگشت.

در حضور خاقان بحث دینی میان یهودیان وارد به کتاب مقدس از یک سو و کنستانتین از سوی دیگر درگرفت. زایاچکوفسکی از این رویداد چنین نتیجه می‌گیرد که «در میانهٔ قرن نهم پیروان یهودیت در دربار خاقان عاملی بسیار مهم و حتی تعیین‌کننده بودند»[۱۳۷] اما به تبعیت از دورنیک[3] و با دقت نشان می‌دهد که در این‌جا شاهد مستقیمی بر این‌که خزرها از قبل به یهودیت گرویده بودند، وجود ندارد.[۱۳۸] از سوی دیگر، گزارش‌های مأموریت

1. Photius 2. Samaritan 3. Dvornik

کنستانتین را نمی‌توان دلیلی بر این دانست که پذیرش یهودیت از سوی خزرها تا اندکی بعد از آن هنوز صورت نگرفته بود. همواره باید به ویژگی‌های یهودیت ترکان خزری توجه کنیم، به این معنی که یهودیت ایشان ــ که بی‌شک به گروهی نسبتاً اندک محدود می‌شد ــ پیوسته ظاهری بود. از آنچه در «پاسخ یوسف» در بارهٔ اصلاحات دینی گفته شده است و در سال ۸۰۰ در سلطنت شاهی جدید صورت گرفت، می‌توان استنباط کرد که احتمال بازگشت ایشان به بت‌پرستی در میان بوده است و باید پذیرفت که احتمالاً مسافرانی چون ابوی بغدادی و کنستانتینِ فرهیخته از وحشیگری حاکم بر این کشور، خاطراتی نامطلوب داشتند اما، حتی در این صورت هم از آنچه این دو ناظر به چشم خود دیدند، گزارش مستقیمی نداریم. قضاوت‌ها و نظرات ایشان در بارهٔ خزرها و گزارش فعالیت‌هایشان در میان آنان به آنچه زندگینامه‌نویسان برای ثبت برگزیده‌اند، منحصر می‌شود. در مقابل هماهنگی عمومی اخبار و روایات عربی و عبری ــ به‌خصوص به این دلیل که تحقیق ما به طور کلی گرایش به اصلاح اخبار و روایات عبری دارد ــ شهادت منفی گزارش‌های ابو و کنستانتین در بارهٔ یهودیت خزرها تا حدود سال ۸۶۱ چندان معتبر جلوه نمی‌کند.(۱۳۹)

اینک به بحث پیچیدهٔ روابط خزرها و هنگری (مجار)ها می‌پردازیم. اطلاعات ما در این مورد از چند فصلِ کتابِ *De Administrando Imperio* نوشتهٔ کنستانتین پروفیروجنیتوس اخذ شده است. این نویسندهٔ امپراتور می‌گوید که ۵۵ سال پیش ــ یعنی در سال ۸۹۳ اگر نگارش کتاب را ۹۸۴ فرض کنیم ــ خزران و غُزها متحداً به پچنگ‌ها حمله بردند و آنان را از خاک خود واقع در میان رودهای ولگا و اورال بیرون راندند.(۱۴۰) مرجعی مستقل چون رجینالدِ پرومی[1] با ارائهٔ تاریخ ۸۸۹ برای مهاجرت پچنگ‌ها، تقریباً تاریخ امپراتور را تأیید می‌کند.(۱۴۱) اینان وارد سرزمینی شدند که تا آن زمان در اشغال «ترک‌ها» بود و طبق منابع یونانی قاعدتاً هنگری‌ها را چنین خوانده‌اند. می‌توان ایشان را «مجارها» نیز نامید. هر چند که این نام دقیقاً به قبیله‌ای خاص از هنگری‌ها اطلاق می‌شده است. مجارها هم به نوبهٔ خود ناچار به مهاجرت شدند. این همان جریانی است که در دوره‌ای جلوتر ناظر آن بودیم.

کنستانتین به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویی مجارها دو بار در برابر پچنگ‌ها عقب نشستند؛(۱۴۲) نخست از لبدیا[2] (که به نام رئیس مجارها لبدیاس[3] چنین خوانده می‌شد) به اتل‌کوزو[4] (که گفته‌اند به معنی «[کشور] میان دو رود» است)،(۱۴۳) و بار دیگر از اتل‌کوزو به

1. Reginald of Prum 2. Lebedia 3. Lebedias
4. Atelkuzu

منطقه‌ای در کنار دانوب میانی که در زمان کنستانتین در اشغال مجارها بود (اینک نیز هست). کنستانتین سپس می‌افزاید که مجارها تا زمانی که در لبدیا بودند، سه سال به صورت متحدان خزرها جنگیدند و خاقان خزر یکی از بانوان خزر را به همسری لبدیاس درآورد. این بانو برای او پسری نیاورد. از مستقرشدن مجارها در اتل‌کوزو مدتی نگذشته بود که خاقان لبدیاس را به خلاندیا[1] (کالانخا[2]) واقع در کریمه فرا خواند تا او را یگانه حاکم (ارخون)[3] مردم خودش تحت حاکمیت خزر قرار دهد. لبدیاس به جای خود الموتزس[4](۱۴۴) را پیشنهاد کرد و او هم پسرش ارپاد[5] را توصیه کرد. در این ماجرا ارپاد را به شیوه‌ای که کنستانتین از رسوم خزری می‌داند،(۱۴۵) روی سپر بلند کردند و طبق متن کتاب او را زاکانوس[6] خواندند، که شاید همان خاقان باشد.(۱۴۶) پس از مدتی باز پچنگ‌ها به مجارها هجوم بردند و ایشان را از اتل‌کوزو به سوی غرب راندند.

در این میان برای بیان ترتیب زمانی، ترسیم نقشهٔ مهاجرت هنگری‌ها و توضیح روابط آنان با خزرها تلاش‌های متعددی صورت گرفته است. در این‌که این مهاجرت یکباره انجام یافت، تردیدی نیست. کنستانتین می‌گوید قبل از مهاجرت مجارها به هنگری نوین، سه قبیله از مردم خزریه ــ که کبرس[7] نامیده می‌شدند ــ به ایشان پیوستند.(۱۴۷) معلوم نیست که واژهٔ کبرس معرف نام اصلی ایشان است یا نامی است که مجارها به آنان داده‌اند. این گروه به بخشی شکست‌خورده در جنگی داخلی تعلق داشتند و بعد از فرار به هنگری در کنار ساکنان آن با دوستی به‌سر بردند. کبرس‌ها بیش از هنگری‌ها خود را جنگی و ماجراجو نشان می‌دادند و به همین دلیل در میان قبایل ایشان در مقام نخست قرارگرفتند. کنستانتین بر آن است که اینان را باید پیشاهنگ مهاجرت به سوی هنگری نوین بدانیم. دو ملت چنان متحد شده بودند یا بهتر بگوییم نفوذ کبرس‌ها آن قدر بالا گرفت که هنگری‌ها زبان آن‌ها را فراگرفتند و تا زمان کنستانتین آن را حفظ کردند.(۱۴۸) آثاری از تکلم ترکی لیر ــ که گویا لهجهٔ کبرس‌های خزرزبان است ــ هنوز هم در میان مجارها یافت می‌شود(۱۴۹) و مؤید این واقعیت است که لااقل تا میانهٔ قرن دهم در هنگری به این زبان تکلم می‌شده است.

باید به خاطر داشت که امپراتوری خزر در قرن نهم سرزمینی وسیع را در جانب غرب دربرمی‌گرفت و شامل چندین جماعت خراجگزار می‌شد. به همین دلیل در وقایع‌نامهٔ روسی

---

1. Chelandia
2. Kalancha
3. *archōn*
4. Almutzes
5. Arpad
6. *Zakanos*
7. Kabars

می‌خوانیم[۱۵۰] که زمانی پولیان‌ها[1] ـ واقع در جنوب دنیپر میانی ـ در سرزمینی جنگلی و پوشیده از تپهٔ ماهور، که در کنار رودخانه قرار داشت، مورد حملهٔ خزرها قرار گرفتند و ناچار به پرداخت باج شدند، که عبارت بود از خانواری (اجاقی) یک شمشیر. طبق وقایع‌نامه این شمشیرها دو دم بودند و هنگامی که حاکم و شیوخ خزر از قضیه آگاه شدند،[۱۵۱] به وحشت افتادند چون شمشیرهای خزران فقط یک لبه داشت. مسلماً داستان مربوط به قبل از سال ۸۵۹ است،[۱۵۲] سالی که در آن ـ طبق وقایع‌نامه روسی ـ پولیان‌ها، سوریان‌ها[2] و ویاتی‌چین‌ها[3] نیز از قرار هر خانوار یک پوست قاقم یا سمور سیاه باج می‌پرداختند.[۱۵۳] در تصرّف کیف به دست خزرها نیز جای تردیدی نیست. طبق وقایع‌نامه روسی، اهالی این شهر قبل از سال ۸۶۲ خراجگزار خزرها بودند.[۱۵۴] مدتی بعد، اولگِ[4] روس بر آن‌جا مسلط شد[۱۵۵] و از آن به بعد صحبتی از کیف که دیگر در تصاحب خزرها نبود، در «پاسخ یوسف» به میان نمی‌آید. اما خزرها آثاری از حضور خود برجای گذاشتند که در طول زمان محو شد.[۱۵۶] از مردمی که نام بردیم، فقط ویاتی‌چین‌ها تا سال ۹۶۴ رعیت خاقان به حساب می‌آمدند، چون در این زمان به سویاتوسلاو[5] گفتند که به ازای هر خیش مبلغی پول به خزرها می‌پردازند.[۱۵۷]

در بارهٔ مهاجرت مجارها به هنگری در پایان قرن نهم و با اوضاع و احوالی که ذکر آن رفت، بحثی کلی جریان دارد. موضوع بحث تاریخ اولیهٔ ایشان است. مارکوارت عقیده داشت که هر چند آنان در آغاز برای خزرها دردسر می‌آفریدند (که تذکر مبهم ابن‌رسته مبنی بر این‌که زمانی خزرها برای دفاع در برابر مجارها به ساختن دیوار یا کندن خندق پرداختند، شاهد آن است)،[۱۵۸] با ساخته شدن قلعهٔ سارکیل راهشان بسته شد و قدرت آزار همسایگان را از دست دادند. مجارها که جایگاهشان غرب دُن بود، زیر سلطهٔ خاقان خزر درآمدند. در وقایع نامه از حضور آنان در کنار دانوب و حتی در خاک ژرمن به سال ۸۶۲ ذکری به میان آمده است.[۱۵۹] یک بار هم قبل از سال ۸۳۹ در کنار دانوب از آنان سخن رفته است.[۱۶۰] فاصله سال‌های ۸۴۰ تا ۸۶۰ به قول مارکوارت مطابق است با دوره‌ای که آن‌ها متحد خزران و درگیر جنگ‌های خاقان بودند.[۱۶۱] از این قرار، کنستانتین باید دورانی را که مجارها طی اقامت در لبدیا مطیع امپراتوری خزر بودند، بیست سال به حساب آورده باشد نه سه سال. سپس، در حدود سال ۸۶۰ با فشار پچنگ‌ها به غرب دنیپر رانده شدند و از

---

1. Polians
2. Severians
3. Viatichians
4. Oleg
5. Sviatoslav

اتل‌کوزو سر درآوردند و از آن‌جا تا سِرث[1] پراکنده شدند. این حرکت ضربه‌ای سخت بر خزرها وارد آورد، بنابراین معلوم می‌شود که چرا روس‌ها توانستند به آسانی در کیف مستقر شوند. خاقان حاضر نبود بدون مبارزه از امپراتوری خود در غرب دست بکشد.(۱۶۲) او دیگر از مجارها هراسی نداشت و مایل بود آنان را علیه پچنگ‌ها و روس‌ها نیرومند کند. لذا، بعد از استقرار در اتل‌کوزو، از پی لبدیاس فرستاد و پادشاهی مجارها را به وی پیشنهاد کرد.

نظر بوری در اصول از همین قرار است.(۱۶۳) پچنگ‌ها که از جانب ولگا به حرکت درآمده بودند، مجارها را از جایگاه خویش در لبدیا ــ سرزمینی میان دُن و دنیپر ــ بیرون راندند. اینان به اتل‌کوزو واقع در میان دنیپر و سرشاخه‌های پایینی رودهای پروث[2] و سرث درآمدند و در نخستین بهره‌برداری از موقعیت جدید، در سال ۸۶۲ به اروپای مرکزی حمله‌ور شدند، که قبلاً ذکر کردیم. بوری معتقد است که مهاجرت مجارها از لبدیا باید قبل از ۸۶۲ و بعد از ۸۶۰ صورت گرفته باشد، یعنی همان هنگامی که گفته‌اند کنستانتین در راه خود از کریمه به خزریه به مجارهای کوچنده برخورد.(۱۶۴) به اعتقادی بوری، این امر نشانهٔ آن است که در آن تاریخ مجارها همچنان در مسکن قدیم خود ــ لبدیا ــ مستقر بودند. به گفتهٔ کنستانتین پروفیروجنیتوس، هنگامی که مجارها ساکن لبدیا بودند، مدت سه سال در جنگ‌های خزر شرکت کردند، اما به نظر بوری و نیز مارکوارت سه سال زمان بسیار کوتاهی است. بوری تصحیح وست‌برگ[3] را در تبدیل سه سال به ۳۳ سال می‌پذیرد و با فرض اقامت مجارها در لبدیا به مدت ۳۳ سال، تاریخ ورود ایشان را، احتمالاً از منطقهٔ قفقاز، ۸۲۲ـ۸۲۶ تعیین می‌کند.(۱۶۵)

علاوه بر این، بوری با کنستانتین موافق است که می‌گوید: «لبدیاس قبل از مهاجرت به اتل‌کوزو با یکی از بانوان نجیب‌زادهٔ خزری ازدواج کرد و اندکی پس از این ماجرا خاقان با وی صمیمی شد و پیشنهاد کرد فرمانروای هفت قبیلهٔ هنگری شود. سرانجام، ارپاد به این سمت برگزیده شد و به این ترتیب خزرها پادشاهی را میان هنگری‌ها برقرار کردند. به نظر بوری، مشکل می‌توان دریافت که چرا باید حکومت خزر دست به چنین اقدامی بزند.(۱۶۶) نظر وی آن است که این نوآوری را با آمدن کَبَرس‌ها از خزریه مربوط کنیم. همان گونه که دیدیم، اینان به سرعت در شورای مجارها جایگاهی تعیین‌کننده یافتند. بوری به این عقیده (مارکوارت) که مهاجرت مجارها به اتل‌کوزو بر خطر روس‌ها علیه خزرها افزود و همین امر

1. Sereth 2. Pruth 3. Westberg

خاقان را وادار کرد شاهی مطیع خود برای هنگری‌ها برگزینند، توجهی نشان نمی‌دهد و با نظر مارکوارت مبنی بر این‌که سلسلهٔ جدید شاهان خلف ارپاد همگی از خزرها (کَبَرس‌ها) بودند نیز موافق نیست.(۱۶۷)

شرح دیگر این ماجراهای پیچیده در روایت گرگوری آمده است. استنتاج وی آن است که مجارها فقط یک بار آن هم در حدود ۸۹۴-۸۹۷ از پچنگ‌ها شکست خوردند و جابجا شدند.(۱۶۸) وطن قبلی ایشان میان دنیپر و سرث به تناوب لبدیا و اتل‌کوزو خوانده می‌شد. در فصل ۳۸ کتاب کنستانتین از مهاجرت‌های پیاپی سخن رفته است. در حقیقت، این فصل حاوی دو روایت مشخص از رویدادی واحد است. لذا، جستجوی وطن قبلی مجارها یا کوشش برای یافتن تاریخ مهاجرت ایشان از لبدیا به اتل‌کوزو ــ که هر دو بی‌پایه‌اند ــ ضرورتی ندارد. به گفتهٔ گرگوری، این‌که می‌گویند مجارها مدت سه سال ساکن لبدیا/اتل‌کوزو بودند، اشتباهی است فرع بر قرائت سه به جای سیصد. مجارها مدت سیصد سال متحد خزرها بودند و در کنار آنان، به قول کنستانتین «در جنگ‌های ایشان» پیکار کردند.

به این ترتیب، این‌که چگونه مجارها توانستند در ۸۳۹ و بار دیگر در ۸۶۲ به اروپای مرکزی حمله برند، به آسانی توجیه‌پذیر می‌شود. قبل از این، به ندرت از آنان چیزی می‌شنویم، اما این هم دلیل آن نیست که تقریباً مدتی طولانی ــ به قول گرگوری سیصد سال ــ در یک منطقه و تحت حاکمیت خزرها قرار نداشتند. از طرف دیگر، سرزمین دنیپر ـ سرث که در سراسر این دورهٔ وطن مجارها محسوب شده است، بسیار دور از غرب به نظر می‌آید. ورنادسکی بر اساس شواهد باستان‌شناختی و شواهد محلی می‌پذیرد که مجارها زمانی دراز ساکن جنوب روسیه بودند و معتقد است که در زمان‌های مختلف در نقاط مختلف متمرکز شده‌اند.(۱۶۹) وی خاطرنشان می‌کند که احتمالاً اندکی بعد از آن‌که خزرها در قرن هفتم بلغارها (اونوگوندورها) را بیرون راندند، مجارها از ناحیهٔ قفقاز سر درآوردند، لذا رقم «سیصد سال» را به نحو تقریب می‌پذیرد و در درستی تصحیح انجام‌گرفته تردید نمی‌کند.(۱۷۰)

اینک بازمی‌گردیم به نکات موجود در فصل ۳۸ کتاب کنستانتین دال بر این‌که بعد از شکست مجارها از پچنگ‌ها و اشغال کشورشان، بخشی از آنان روانهٔ ایران شدند و این جماعت کسانی هستند که نام قدیمی و مجاری خود ــ «سابارتی ـ اسفالی»[1] ــ را حفظ کرده

1. Sabarti-asphali

بودند، نامی که در گذشته همه مجارها را به آن می‌شناختند. بی‌گمان، میان ساباراتی (ساوارتی) و ساوردیه که حوالی ۷۶۵ شمکور واقع در جنوب قفقاز را غارت و ویران کردند، ارتباطی وجود دارد.(۱۷۱) اما از حرکت مجارها به سوی ایران فقط بعد از شکست از پچنگ‌ها خبر می‌گیریم، که به وضوح اواخر قرن نهم روی داد. آیا لازم است نظر گرگوری را این‌گونه تعدیل کنیم که با وجود شکست مجارها از پچنگ‌ها در حدود سال ۸۹۶، مجارها پیش‌تر از مردمی دیگر شکست خورده، دو شاخه و مجبور به ترک خاک خود شده بودند؟(۱۷۲) به طور قطع، طبق گفتهٔ کنستانتین، مردمی که مجارها را شکست دادند و شاخه‌ای از آنان را وادار به حرکت به سوی شرق کردند، کنگر[1] نامیده می‌شدند و در میان قبایل پچنگ جسورتر از دیگران بودند.(۱۷۳) گرگوری کنگرها را همان قبایل خزری موسوم به کبرس‌ها می‌داند و برای تناقض موجود دلایل به ظاهر موجهی می‌تراشد.(۱۷۴) آیا «ساباراتی اسفالی» بعد از شکست سال ۷۶۰ «به سوی ایران» به حرکت درآمد؟ تصور این‌که «شورش» (اپوستاسیا)[2] کبرس‌ها که به قول کنستانتین آنان را وادار به گسستن از خزرها کرد، در بهودی‌شدن قشر حاکم خزرها در حوالی سال ۷۴۰ تأثیر داشت، جالب توجه است. اما، شکست مجارها باید بسیار دیرتر از ۷۶۰ صورت گرفته باشد تا ارپاد که «اندکی بعد»(۱۷۵) از آن نخستین پادشاه مجارها شد، بتواند نوادگانی داشته باشد که در عهد کنستانتین ــ حوالی ۹۵۰ ــ زنده باشند. در این‌که دو نوادهٔ ارپاد در آن تاریخ زنده بوده‌اند، تردیدی نیست.(۱۷۶) در این صورت، حوادثی که کنستانتین از آن‌ها گفتگو می‌کند به هیچ وجه با حملهٔ ساواردیه در سال ۷۶۰ یا حدود آن مربوط نمی‌شود. این امر فقط بر حضور مجارها در قفقاز یا حوالی آن در زمان مذکور صحه می‌گذارد(۱۷۷) و با هیچ شکستی از همنژادان ایشان در استپ‌های روسیه ارتباطی ندارد. حرکت مجارها «به سوی ایران» نیز که کنستانتین از آن سخن می‌گوید، دیرتر انجام گرفت.

در بارهٔ پادشاهی در میان مجارها نیز گرگوری درمی‌یابد که دلیل برگزیدن ارپاد آن نبود که در فصل ۳۸ کتاب *De Administrando Imperio* ادعا شده است؛ پسر نداشتن همسر خزری لبدیاس یا این‌که لبدیاس به دلیل بعضی انگیزه‌های شخصی ــ مثلاً بلندهمتی ــ مایل به این کار نبود بلکه لبدیاس به دلیل قصور در مقابله با سیمئون[3] بلغار که به تحریک امپراتور لئوی ششم به او حمله کرده بود، مغضوب شده بود.(۱۷۸) کنستانتین به طور مشخص ذکر کرده

1. Kangars 2. *apostasia* 3. Symeon

است که لیونتیس[1] (نه لبدیاس) که لشکرکشی ناموفقی را علیه سیمئون رهبری کرد، پسر ارپاد بود، بوری نیز در این نسبت شک نمی‌کند.(۱۷۹) همچنین، محتمل به نظر می‌آید که لبدیاس در زمان لشکرکشی (۸۹۵) دیگر رهبر مجارها نبوده است. اگر ــ همان گونه که گرگوری می‌گوید ــ خروج نهایی مجارها از اتل‌کوزو در سال ۸۹۶ صورت گرفته باشد و اگر بتوان به رجینالد پرومی اعتماد کرد،(۱۸۰) پچنگ‌ها قبلاً در ۸۸۹ ظاهر شده بودند. زمان مناسب برای دخالت مستقیم خزرها (با این فرض که خزرها قبلاً در دوره‌ای به مجارها پیوسته بودند) بعد از نخستین حملهٔ پچنگ‌ها، دیرتر از ۸۹۰ یا ۸۹۱ نبوده است. از این قرار، به این نتیجه می‌رسیم که از آن تاریخ ارپاد و نه لبدیاس تحت نظر بوده است. به این ترتیب، در پذیرفتن گفته‌های گرگوری احتیاط‌های لازم را به‌کار برده‌ایم، اما در مورد قضیهٔ اصلی ــ این که کنستانتین از یک مهاجرت بزرگ و تاریخی مجارها گفتگو می‌کند، نه دو مهاجرت ــ بی‌شک نظریات او درست به نظر می‌رسد.

اینک، به نقل گزیده‌هایی از اثر مهم و جاوید مسعودی در مروج‌الذهب می‌پردازیم که در فصل‌های پیش اغلب به آن ارجاع داده‌ایم. نگارش این کتاب در ۹۴۳/۳۳۲ آغاز شده و در ۹۴۷/۳۳۶ به پایان رسیده است.(۱۸۱) به این قرار، مسعودی از لشکرکشی روس‌ها به دریای خزر در اوایل قرن چهارم هجری سخن می‌گوید اما از حملهٔ مصیبت‌بار بعدی به پایتخت خزر خبری ندارد.(۱۸۲)

(چاپ پاریس، ۲، ۷-۱۴) «مردم باب از مملکتی به نام خیذان(۱۸۳) رنج بسیار دیده‌اند. این مملکت بخشی از امپراتوری خزر است.(۱۸۴) پایتخت این مملکت شهری بود به فاصلهٔ هشت روز تا باب(۱۸۵) که سمندر خوانده می‌شد(۱۸۶) و هنوز مردمی از خزران در آن ساکنند. اما از ابتدای عصر اسلام که سلیمان بن ربیعه الباهلی(۱۸۷) آن‌جا را تسخیر کرد، شاه به اتل(۱۸۸) نقل‌مکان کرد که هفت روز با آن فاصله داشت.(۱۸۹) شاه خزر اکنون در اتل اقامت دارد. این شهر از سه بخش تشکیل شده و رودی بزرگ ــ که از قسمت‌های مرتفع دیارِ ترکان می‌آید ــ آن‌ها را از هم جدا کرده است. شاخه‌ای از این رود به خاک بلغارها می‌رود و به دریای مایطس می‌ریزد.(۱۹۰) شهر در هر دو ساحل رود قرار دارد. در میان رود جزیره‌ای است که قصر شاه بر یک جانب آن واقع است.(۱۹۱-۱۹۲) پلی ساخته از قایق دو ساحل رود را به هم مرتبط می‌کند. اهالی شهر مسلمان، مسیحی، یهودی و مشرکند...(۱۹۳)

---

1. Liuntis

«در این کشور مشرکان از اقوام گوناگونند، از آن جمله صقالبه[۱۹۴] و روس‌ها که در یکی از دو ساحل شهر جای دارند. این مشرکان مردگان خود را با اسب‌ها و ساز و برگ‌ها و زیورهایشان می‌سوزانند. اگر مردی بمیرد، زن او نیز سوزانده می‌شود اما اگر زن بمیرد، شوهر را نمی‌سوزانند. اگر کسی عَزَب بمیرد، پس از مرگ، همسرش دهند. زنان به سوزانده‌شدن راغب‌ترند (و پندارند) که روحشان همراه روح همسر (مرده) وارد بهشت می‌شود.[۱۹۵] همان گونه که پیش‌تر گفتیم، هندوان نیز چنین می‌کنند با این تفاوت که زن را همراه مرد نمی‌سوزانند مگر آن‌که خود رضایت دهد.

«در این کشور اکثریت با مسلمانان است، زیرا سپاه شاه از اینان تشکیل شده است.[۱۹۶] اینان در این کشور به ارسیه[۱۹۷] معروفند و از حدود خوارزم به این‌جا آمده‌اند، زیرا به روزگار قدیم پس از ظهور اسلام در دیار آنان قحطی و وبا پیدا شد و آنان به شاه خزر پناه آوردند. اینان مردمی دلیر و شجاعند و شاه خزر در جنگ‌های خود به ایشان تکیه دارد و طبق شروطی که در میان آن‌هاست، در کشور او اقامت گزیده‌اند ــ که یکی از این شروط علنی‌بودن دین و آزادی مسجد و اذان است. شرط دیگر آن‌که وزارت از آن ایشان باشد[۱۹۸] و هم‌اکنون وزیر احمدبن کویه یکی از ایشان است.[۱۹۹] هنگامی که شاه خزران با مسلمانان در جنگ است، اینان جایگاهی خاص در سپاه دارند و با همکیشان خود پیکار نمی‌کنند، اما در کنار شاه علیه کفار می‌جنگند. هم‌اکنون، هفت هزار نفر از ایشان با شاه سوار می‌شوند و همهٔ کمانداران خود، جوشن و زره دارند.[۲۰۰] بعضی نیز نیزه دارند و مانند مسلمانان مسلح و مجهز شده‌اند. مسلمانان قاضی نیز دارند و رسم پایتخت خزر چنان است که هفت قاضی آن‌جا باشد،[۲۰۱] دو تن برای مسلمانان، دو تن برای خزران که به حکم تورات قضاوت کنند،[۲۰۲] دو تن برای مسیحیان که به حکم انجیل قضاوت کنند و یکی برای صقالبه، روس‌ها و سایر طوایف بت‌پرست که طبق احکام بت‌پرستان (جاهلیت) یعنی اصول عقلی قضاوت می‌کند.[۲۰۳] هنگامی که در کار قضاوت مشکلی پیش آید، از قاضیان مسلمان یاری می‌گیرند و هر آنچه اسلام گوید می‌پذیرند.[۲۰۴] در میان شاهان شرق در این ناحیه فقط شاه خزران ارتشی ثابت و منظم دارد. در آن دیار هر مسلمانی را به نام افراد این ارتش ارسیه می‌خوانند. همان‌گونه که گفتیم روس‌ها و صقالبه نیز که مشرکند، در لشکر شاه خدمت می‌کنند و از بندگان شاهند.[۲۰۵] در این شهر غیر از ارسیه، مسلمانان تاجر و صنعتگر بسیاری وجود دارد[۲۰۶] که به سبب عدالت شاه و امنیتی که در مملکت او برقرار است به خزر آمده‌اند. اینان مسجدجامعی دارند که منارش مشرف بر قصر شاه است و نیز

مساجد دیگری که در آن‌ها برای تعلیم قرآن به کودکان مکتبخانه دایر است. اگر مسلمانان و مسیحیان متفق شوند، شاه را یارای مخالفت با آنان نیست.(۲۰۷)

«مسعودی گوید: مقصود ما از شاه خزر که این مطالب در بارهٔ او گفتیم خاقان نیست، در حقیقت در مملکت خزر خاقانی هست و رسم او چنان است که مطیع شاهی دیگر است و در قصر او زندگی می‌کند. خاقان پیوسته در قصر به‌سر می‌برد؛ نه می‌تواند مرکب براند، نه در برابر خاص و عام ظاهر شود و نه مقر خود را که با خانواده‌اش در آن مقیم است، ترک کند.(۲۰۸) در کارهای کشور نه فرمان می‌دهد و نه تصمیم می‌گیرد؛ با وجود این، تا خاقان در پایتخت و در مقر خود در جوار شاه نباشد، مملکت خزر به دست شاه و به درستی اداره نمی‌شود. هنگامی که مصیبت یا قحطی به کشور روی کند یا هنگامی که جنگ با اقوام دیگر به کام خزران نباشد یا ناگهان حادثه‌ای نامنتظر روی کند، خاص و عام رو به سوی شاه آرند(۲۰۹) و گویند که این خاقان را به فال بد گرفته‌ایم و زندگی او برای ما شوم است، پس او را بکش یا به ما ده تا بکشیم. گاه شاه او را تسلیم کند و ایشان او را بکشند،(۲۱۰) گاه خود او را می‌کشد، گاه بر او رحم می‌آورد و حمایتش می‌کند، البته اگر جنایتی نکرده و گناهی از او سرنزده باشد. این رسم خزران در حال حاضر است، نمی‌دانم این قاعده قدیمی است یا جدید، اما از این واقعیت که منصب خاقانی خاص اعضای خاندانی معین در میان اشراف آن‌هاست، چنین نتیجه می‌گیریم که از آغاز پادشاهی از آن ایشان بوده است(۲۱۱) اما خداوند داناتر است.

«خزران زورق‌هایی دارند(۲۱۲) که مسافران را با بارهایشان روی رودی واقع در بالای شهر می‌رانند. این رود که از مناطق بالادست می‌آید و به رود آن‌ها می‌ریزد، بُرطاس نام دارد. در کنار این رود طوایف شهرنشین ترک زندگی می‌کنند که بخشی از امپراتوری خزر را تشکیل می‌دهند. آبادی‌های ایشان پیوسته به هم بین خزریه تا بلغار ادامه دارد. این رود از جانب خاک بلغار می‌آید و قایق‌ها روی آن میان خزرها و بلغارها در آمد و شدند.»

(چاپ پاریس، ۲، ۱۸-۲۳) «روس ملتی کثیر است با اقوام گوناگون. در آن میان قومی است موسوم به لوذعانیه،(۲۱۳) که بسیار پرجمعیتند. برای مقاصد تجاری پیوسته به دیار اندلس، روم، قسطنطنیه و خزر سفر می‌کنند. بعد از سیصد هجری (۹۱۲-۹۱۳ م.)، حدود پانصد کشتی که در هر یک یکصد مرد جای داشتند، به خلیج نیطس(۲۱۴) وارد شدند که به رود خزرها(۲۱۵) متصل است. در این‌جا مردان شاه خزر در استحکامات نیرومند جای گرفته‌اند.(۲۱۶) و راه را بر هر که از راه این دریا می‌آید یا از خاک میان آن‌جا و شاخه‌ای از رود

خزر[۲۱۷] که به دریای نیطاس می‌پیوندد، می‌بندند زیرا ترکان بیابان‌نشین غُز برای قشلاق به آن خاک می‌آیند و گاه باشد که شاخه‌ای که رود خزر [ولگا] را به خلیج نیطس وصل می‌کند، یخ می‌زند و غزها با اسبان خود از روی آن می‌گذرند. این رود پهناور است اما از شدت یخ‌زدگی زیر پایشان نمی‌شکند. این گونه است که غزها به کشور خزر به وارد می‌شوند.[۲۱۸] چند بار که مردان گمارده شده در برابر غزها از مقابله با ایشان عاجز شدند، شاه خزر ناچار شد خود وارد میدان شود. اما در تابستان ترکان نمی‌توانند از رود بگذرند.

«هنگامی که کشتی‌های روسی به سپاهیان مستقر در دهانهٔ تنگه رسیدند، نامه‌ای به شاه خزر نوشتند و اجازه خواستند از میان کشور او بگذرند، بر رود پایین برانند و وارد دریای خزران شوند که دریای گرگان و طبرستان و سایر ولایات متعلق به ایرانیان است، به این شرط که نیمی از غارت طوایف کنار دریا را به او دهند. وی اجازه داد که چنین کنند. روس‌ها پس از گذشتن از خلیج[۲۱۹] وارد دهانهٔ رود شدند[۲۲۰] و از آن شاخه آن قدر بالا رفتند تا به رود خزران رسیدند. سپس، به سوی شهر اتل سرازیر و باگذشتن از آن وارد مصبی شدند که به دریای خزر می‌ریزد. این رود از مصب تا شهر اتل بسیار پهناور است و آبی فراوان دارد.

«کشتی‌های روس بر دریا پراکنده شدند. گروه‌های حملهٔ آنان به گیل،[۲۲۱] طبرستان، آبسکون در ساحل گرگان، نواحی نفتخیز و سرزمین‌های واقع در آذربایجان هجوم بردند. زیرا از شهر اردبیل در آذربایجان تا دریا تقریباً سه روز راه است. روس‌ها خون‌ها ریختند، زنان و کودکان را اسیر گرفتند، اموال (مردم) را ضبط کردند و به هر کجا تاختند، همه را سوزانیدند. اقوام کنارهٔ دریا به فغان آمدند، چون از دیرباز با دشمنی که از راه دریا بتازد روبرو نشده بودند و فقط قایق‌های ماهیگیری و کشتی‌های تجارتی بر آن دریا رفت و آمد می‌کرد.[۲۲۲] روس‌ها با مردم گیل، دیلم، ساحل گرگان و بعضی از ساکنان بردعه، ارّان، بیلقان، آذربایجان[۲۲۳] و نیز یکی از سرداران ابن ابی‌الساج[۲۲۴] به جنگ پرداختند و سپس به ساحل نفتخیز مملکت شروان به نام باکو درآمدند، هنگام عقب‌کشیدن (از ساحل) در جزایری که در چند میلی نواحی نفتخیز است، پناه جستند. در آن روزگار علی بن هیثم شاه شروان[۲۲۵] بود. مردم شروان بعد از آمادگی در قایق‌ها و کشتی‌های تجارتی، به سوی آن جزایر راندند. روس‌ها بر سر ایشان ریختند و هزاران مسلمان کشته یا غرق شدند. همان طور که گفتیم، روس‌ها ماه‌ها در دریا ماندند و هیچ یک از اقوام مجاور دریا نتوانستند بر آنان دست یابند. مردم از آنان در بیم بودند و حالت دفاعی داشتند زیرا دریا به تمام اقوامی که در سواحل آن زندگی می‌کردند، راه داشت.

«وقتی که روس‌ها غنیمت فراوان گردآوردند و از کار خود خسته و ملول شدند، به سوی مصب رود خزر راندند، شاه را باخبر کردند و به همان ترتیب که قرار گذاشته بودند غنایم فراوان به خدمتش فرستادند (شاه خزر کشتی دریارو نداشت و مردانش هم کشتیرانی نمی‌دانستند،[۲۲۶] که اگر چنین نبود، بلایی عظیم بر مسلمانان می‌افکندند). چون ارسیه و دیگر مسلمانان خزریه از ماجرا آگاهی یافتند، به شاه گفتند ما را با این قوم که به خاک برادران مسلمان ما حمله کردند، خون‌ها ریختند و زن و کودک را اسیر کردند، به هم واگذار. شاه که یارای مخالفت نداشت به روس‌ها اطلاع داد که مسلمانان آماده جنگند. مسلمانان گردآمدند و برای رویارویی با روس‌ها بر رود سرازیر شدند.[۲۲۷] هنگامی که روبروی هم قرار گرفتند، روس‌ها کشتی‌هایشان را ترک کردند و برای نبرد با مسلمانان صف کشیدند. جمعی از مسیحیان ساکن اتل همراه مسلمانان آمده بودند و از این قرار نیروی مسلمانان به حدود پانزده هزار تن مجهز به اسب و سلاح می‌رسید. جنگ سه روز ادامه یافت، خداوند مسلمانان را بر آنان نصرت داد، تیغ در میان دشمن نهادند و کشتند و غرق کردند. فقط پنج هزار تن جان سالم به در بردند که خود را با کشتی به ساحلی رسانیدند که در جانب برطاس بود. در آن‌جا کشتی‌ها را رها کردند و راه خشکی را در پیش گرفتند. پاره‌ای از آنان را مردم برطاس کشتند و دیگران که به بلغارها (که مسلمانند) رسیدند، به دست ایشان کشته شدند. تعداد کسانی که در ساحل رود خزر به دست مسلمانان به خاک افتادند، سی هزار تن برآورد شده است.[۲۲۸] از آن سال به بعد، روس‌ها به دلیل آنچه بر سرشان آمد، دیگر بازنگشتند.»[۲۲۹]

«(چاپ پاریس، ۲، ۵۸ به بعد) در مجاورت خزریه و خاک آلان و در جانب مغرب چهار طایفه ترک وجود دارد که خود را همنژاد می‌دانند. اینان هم صحراگرد و هم شهرنشینند و بسیار شجاع و شکست‌ناپذیرند. هر طایفه برای خود شاهی دارد و وسعت هر پادشاهی به اندازهٔ چندین روز راه است. قسمتی از خاک ایشان به دریای نیطس پیوسته است و تاخت و تازشان تا خاک روم و اندلس می‌رسد. در این نواحی بر همهٔ اقوام ریاست دارند. میان ایشان و شاه خزر و نیز فرمانروای آلان‌ها صلح برقرار است. سرزمینی که در آن زندگی می‌کنند، به خزریه متصل است. طایفهٔ نخست بجنه[1] [؟] نام دارد، پس از آن طایفهٔ دوم است، موسوم به بجغرد[2] [باشگیر][۲۳۰] پس از آن قومی است که آن را بجناک [پچنگ] نامند که از

1. Bajna 2. Bajghird

همهٔ این طوایف جنگی‌تر است و از پی آن طایفه دیگری است به نام نوکرده[۲۳۱]/؟/که شاهانشان صحرا گردند.

«بعد از سال ۳۲۰ هجری یا در همان سال[۲۳۲] با روم در جنگ بودند. رومیان در حد سرزمین خود در برابر این چهار طایفه شهر بزرگی موسوم به ولندر[1] دارند.[۲۳۳] این شهر در میان کوه و دریا استوار است و جمعیت بسیار دارد. ساکنان شهر در برابر طوایفی که اینک ذکر کردیم پایداری کرده‌اند و ترکان به دلیل موانعی چون کوه، دریا و مردم این شهر نتوانستند به خاک روم راه یابند.

«در میان این چهار طایفه جنگ برخاست و مایهٔ آن اختلاف بر سر مردی تاجر از اردبیل بود. وی مهمان یکی از طوایف شده بود اما مردم طایفه‌ای دیگر او را گمراه کردند و به مهمانی خود بردند. به همین سبب نفاق درافتاد.[۲۳۴] ساکنان رومی ولندر در غیبت ایشان به خانه‌هایشان حمله بردند، اطفال را اسیر گرفتند و احشام را با خود بردند. ترکان که درگیرودار جنگ داخلی از آنچه رفته بود خبر یافتند، همسخن شدند و خون‌ها را که در میانه بود بخشیدند. سپس با قریب شصت هزار سوار یکدل و یکزبان به سوی ولندر تاختند. این تعداد بدون مقدمات و سربازگیری فراهم شده بود چون اگر چنین می‌کردند، به حدود یکصد هزار سوار می‌رسید. هنگامی که رومانوس[2]، امپراتور سال ۳۳۲ هجری، از ماجرا آگاه شد، دوازده هزار سوار از پیروان دین مسیح را به مقابلهٔ آنان فرستاد. اینان در لباس اعراب و مجهز به اسب و نیزه بودند. پنجاه هزار تن از رومیان نیز از پی آنان روان داشت. اینان ظرف هشت روز به ولندر رسیدند، در پشت حصار شهر اردو زدند و آماده جنگ با دشمن شدند. هر چند ترکان از مردم ولندر بسیار کشته بودند، اهالی شهر در پناه دیوار همچنان مقاومت کردند تا نیروی کمکی به یاری ایشان رسید. هنگامی که چهار پادشاه از آمدن تازه‌مسیحیان و رومیان آگاه شدند، قاصدی به سرزمین‌های خود فرستادند تا همهٔ تاجران مسلمان را که از خاک خزر، باب، آلان و سایر نقاط به کشورشان آمده بودند و نیز کسانی را که از این چهار طایفه به اسلام گرویده بودند، حاضر کنند. این گروه فقط هنگام جنگ با کفار با دیگران متحد می‌شدند. هنگامی که دو سپاه صف کشیدند و آمادهٔ نبرد شدند، نومذهبان مسیحی پیشاپیش رومیان ظاهر شدند. تاجران مسلمان که در صف اول ترکان قرار داشتند، پیش آمدند و آنان را به اسلام فراخواندند و اعلام کردند که اگر به آیین

1. Walandar 2. Romanus

ترکان درآیند، در پناه آنان از کشور خود به خاک اسلام خواهند رفت اما مسیحیان نپذیرفتند. آن‌گاه، دو سپاه در هم افتادند.»

پس از این، مسعودی به روایت پیروزی ترکان، تسخیر ولندر، حضور در قسطنطنیه و سپس تاخت و تاز تا سرزمین‌های دور در جستجوی غنیمت می‌پردازد.

در مورد محتوای بخش‌های اوّل و دوم این برگزیده‌ها در فصول دیگر تا حدی کامل بحث کرده‌ایم. در این‌جا از گزینه سوم گفتگو خواهیم کرد. این بخش در اصل به حملهٔ چهار طایفهٔ ترک به «ولندر» در حدود سال ۳۲۰/۹۳۲ هـ. مربوط است. مسعودی در کتاب تنبیه[۲۳۵] می‌نویسد که ولندر در شرقی‌ترین حد امپراتوری بیزانس واقع است و نام آن را به ترکان صحرانشین پیرامونش نسبت می‌دهد. این طوایف در کل ولندریه خوانده می‌شدند و شامل چهار طایفهٔ مذکور در بخشِ منقول از مروج‌الذهب در فوق نیز بودند. واضح است که اینان بعد از فتح ولندر که در ادامه آمده است، به این نام مشهور شدند. از هر دو بخش کتاب کاملاً روشن است که منظور مسعودی قبایل ترک فعال در جانب اروپایی بوسپوروس و در حقیقت بسیار نزدیک به اروپای مرکزی است. هر چند زمینه‌هایی وجود دارد که بیندیشیم نام ولندر را باید با و ـ ن ـ ند ـ ر، و ـ ب ـ ند ـ ر، و ـ ن ـ نت ـ ر[۲۳۶] و غیره واقع در منطقهٔ قفقاز مربوط دانست، وقوع عملیات جنگی که مسعودی شرح داده است، در آن مکان ناممکن به نظر می‌رسد.[۲۳۷] نظر گرگوری که ولندر را همان آدریانوپل[1] می‌داند که در ۹۲۳ به دست بلغارها افتاد،[۲۳۸] با این بیان که رومیان ظرف هشت روز با ترکان روبرو شدند (از قسطنطنیه؟) و با این واقعیت که گفته‌اند شماری عظیم درگیر شدند، می‌خوانند. اما در مشوش بودن این بخش از مروج‌الذهب وحدت نظر است. می‌توان به نکته‌ای دیگر نیز اشاره کرد، در جایی ذکر شده است که اندکی پیش از مأموریت مجارها علیه سیمئون بلغار ــ که از آن گفتگو کردیم ــ بعضی از افراد گارد سلطنتی قسطنطنیه به چنگ وی افتادند. در میان این افراد، طبق رسمی قدیمی[۲۳۹] خزرها نیز بودند. می‌گویند سیمئون آنان را با بینی بریده به پایتخت بازگردانید.[۲۴۰] علت این عمل وحشیانه را می‌توان چنین دانست که شاید او یا عده‌ای از افسران او خدمت خزران به رومیان را خیانت به حساب می‌آوردند. اگر همان گونه که از داستان مسعودی استنباط می‌شود، واقعاً خزران در سپاه سیمئون خدمت می‌کرده‌اند، بی‌شک قضیه از همین قرار بوده است.

---

1. Adrianople

همان گونه که اشاره شد، روایت ابن‌حوقل به شدت تابع اصطخری است[۲۴۱] و اغلب هم کلمه به کلمه. اما در آن مطلبی اضافی به چشم می‌خورد که در دنبالهٔ گزارش اصطخری در بارهٔ قاضیان خزر جالب توجه است.[۲۴۲]

«و بسا اوقات در داوری شاه خزران چیزهایی رخ می‌دهد که به افسانهٔ پریان می‌ماند. چنان که نزد معتضد چیزی از او نقل کردند و آن را یاوه شمردند. معتضد گفت نه این‌طور نیست. از رسول اکرم روایت شده است که خداوند بزرگمردی را بر گروهی امیر نکرد مگر این که وی را با نوعی استواری رأی که به او داد، تأیید کرد، اگر چه آن امیر کافر باشد. نمونهٔ بارز این امر حکایت آن مردی است که اهل خزران بود[۲۴۳] و پسری داشت در بازرگانی و داد و ستد ماهر. پدر وی را به بلغار داخلی روانه کرد و پیوسته برایش کالاهای تجاری می‌فرستاد. پس از رفتن پسر، آن خزری یکی از بندگان خود را به فرزندی اختیار کرد و در پرورش و تربیتش کوشید تا آن‌که به سبب ذکاوتش در تجارت ورزیده شد، پس بازرگان او را پسر خود خواند، چون بسیار وظیفه‌دان و کاردان بود. پسر حقیقی همچنان در خارج به‌سر می‌برد و غلام در خدمت پدرش بود تا آن‌گاه که مرد تاجر از جهان برفت. پسر که از مرگ پدر آگاهی نداشت، همچنان کالا می‌فرستاد و غلام آنچه به او می‌رسید، بی‌آن‌که برابر در برابر کالایی بفرستد، از آن خود می‌کرد. پسر در نامه‌ای خواست که به مبلغ معمول کالا دریافت کند. غلام در پاسخ از وی خواست به خانه بازگردد تا به حساب کالاهایی که در نزد اوست برسند و او [یعنی غلام] اموال پدر خود را ضبط کند. پسر حقیقی از شنیدن ماجرا به خانهٔ پدر در خزران بازگشت، کار ایشان به نزاع و داوری کشید و هر یک برای خود دلایلی اقامه می‌کرد و هنگامی که یکی بیّنه‌ای که تصور می‌کرد قانع‌کننده است پیش می‌کشید، دیگری آن را رد می‌کرد.

«یک سال تمام نزاع ادامه یافت و کار به بن‌بست کشید و سرانجامی نپذیرفت. پس شاه بر آن شد که خود در میان این دو به داوری بنشیند. مجلسی ترتیب داد و همه قاضیان[۲۴۴] و مردم شهر را فراخواند. در این محکمه هر یک از دو مدعی به ذکر ادعای خود از آغاز پرداختند. شاه که دلایل هر دو را کافی دید، نتوانست یکی را حاکم کند. پس به پسر گفت 'آیا قبر پدرت را به درستی می‌شناسی؟' وی پاسخ داد، 'حقیقت آن است که هنگام دفن او حاضر نبوده‌ام و تنها در بارهٔ آن شنیده‌ام؟' سپس از غلام که اینک مدعی بود پرسید 'آیا قبر پدرت را می‌شناسی؟' وی پاسخ داد 'آری دفن او به عهدهٔ من بود.' پس شاه گفت، هر دو بروید و اگر استخوانی یافتید، برای من بیاورید، غلام به سوی قبر رفت، آن را زیر و رو کرد،

تکه استخوانی برگرفت و به نزد شاه آورد. پس شاه به غلام که مدعی بود فرزند تاجر است گفت: 'رگ خود را بزن ' غلام چنین کرد، پس شاه فرمان داد تا خون خود را بر استخوان بیفشاند و او چنان کرد. اما خون بر استخوان جاری شد و به جایی از آن نچسبید. سپس پسر خون خویش را بریخت، بر استخوان افشاند و خون در استخوان فرو رفت. پس شاه غلام را به سختی عقوبت کرد و خود او و اموالی که داشت تحویل پسر داد.»[۲۴۵]

روشن است که در این‌جا با نوعی تعقل ابتدایی سر و کار داریم. در این مورد نیز مانند موارد مشابه، اگر ماجرا حاکی از سطح واقعی شعور خزرها در زمان معتضد (خلافت از ۲۷۹/۸۹۲ـ۲۸۹/۹۰۲) نباشد، مسلماً نشانهٔ نوع قضاوت همسایگان خزرها در بارهٔ ایشان است. اگر فرض شود که داستان واقعیتی اساسی داشته باشد، در این صورت هدف آن توجیه احساس برتری اعراب بر خزرها از جهت فرهنگی بوده است. همچنین نشان می‌دهد که در دولت خزر خاخام‌ها حکومت نمی‌کردند زیرا در قلمرو خاخام‌ها نوع قضاوت منسوب به خاقان اصولاً متصور نیست.

به هر حال، صحت پاره‌ای از مطالب داستان مورد شک است. اگر معتضد آن را بیان کرده باشد، حتماً به صورت دست دوم بوده است. دخالت مستقیم خاقان در امر قضاوت ــ که ابن‌حوقل عملاً در گزارش خود وارد کرده است ــ با وجود طبیعی‌بودن فی‌نفسه، برخلاف گفته‌های اصطخری است. از سوی دیگر، در جریان محاکمهٔ نهایی به وجود قاضیان اشاره ضمنی رفته و از حضور آنان گفتگو شده است. در این‌جا گفتهٔ مسعودی که در موارد مشکل با قاضیان مسلمان مشاوره می‌شد و شرع اسلام ملاک قرار می‌گرفت، تأیید نشده است.[۲۴۶] البته احتمالاً در موارد نادر و استثنایی شاه (بگ ؟) خود بر جریان داوری ریاست داشته است. گردانندگان اصلی ماجرا ساکن خزران، یعنی ظاهراً ساحل غربی و از اعیان‌نشین‌های شهر دوگانه بودند.[۲۴۷] اما نمی‌توان نتیجه گرفت که همگی یهودی بوده‌اند. زیرا به گفتهٔ اصطخری مسلمانان همگی ساکن ساحل شرقی نبودند، اما اکثریت با آنان بود. پسر به بلغاریه داخلی یعنی احتمالاً سرزمینی کنار دانوب و بلغارستان امروزی فرستاده شده بود.[۲۴۸] از گفته‌های مسعودی متوجه شده بودیم که بازرگانان مسلمان تا حد شمالی امپراتوری بیزانس پیش رفته بودند.

ظاهراً داستان ابن‌حوقل به نوعی در تحفة‌الالباب ابوحامدِ اندلسی[۲۴۹] بازتاب می‌یابد. وی در کتاب خود در بارهٔ پسر بزرگش که ساکن باشغرد (مقایسه کنید با بجغرد) است گفتگو می‌کند و می‌گوید که خودش هم در سال ۵۴۵/۱۱۵۰ ه.[۲۵۰] در آن‌جا بوده است. اثر

ابوحامد سفرنامه‌ای متوسط شناخته شده است.(۲۵۱) اما مشکل بتوان این برآورد را با بعضی مطالب مندرج در آن وفق داد، مثلاً اظهار این‌که باشغرد ۷۸ شهر دارد که هر یک در بزرگی و آبادانی همچون بغداد و اصفهانند.(۲۵۲) حتی اگر در این‌جا ــ آن‌گونه که فراند[1] نظر می‌دهد ــ منظور از باشغرد مجارستان باشد، باز هم مبالغه بیش از حد است. ابوحامد در تحفه ادعا می‌کند که در سرزمین‌های شمالی خلافت بسیار سفر کرده است و سه بار از سخسین [سقسین] واقع در خاک خزرها و ترکان(۲۵۳) به نزد خوارزمشاه رفته،(۲۵۴) و تا «نزدیک روم» سفر کرده است(۲۵۵) و به توصیف آن می‌پردازد. اما ابوحامد در سفرهای خود از شهرهای سوریه و عراق ــ که در حقیقت حتی این‌ها هم از زادگاه مشهور او یعنی غرناطه بسیار دور بودند ــ جلوتر نرفته است.

به تحقیق، تحفة‌الالباب مجموعه‌ای است از اخبار، اطلاعات متفرقه و گزارش‌های هیجان‌انگیز مأخوذ از نویسندگان گذشته و بخشی مسائل جعلی. حضور پسر وی در باشغرد، چه در مجارستان باشد، چه در سرزمین باشگیر روسیه(۲۵۶) یا هر جای دیگر، ممکن است مانند سفر خود او تخیل صرف به حساب آید.(۲۵۷) اما این کتاب هر چه باشد، نظر مارکوارت دایر بر این‌که «پاسخ یوسف» متکی بر تحفة‌الالباب است، پذیرفتنی نیست.(۲۵۸) از آن‌جا که این کتاب در ۵۵۷/۱۱۶۲ هـ. نوشته شده،(۲۵۹) مسلماً منبع و مأخذ پاسخ نبوده است چون پیش از این دیدیم که پاسخ لااقل در اولین سال قرن دوازدهم شناخته شده بود.

قبلاً دیدیم که خزرها هنگامی که سیمئون بلغاری بیزانس را فلج کرده بود، در خدمت بیزانس بودند. حضور نگهبانان خزری در پایتخت این امپراتوری تا زمان ابن‌رسته عقب می‌رود. این نگهبانان در برابر یکی از دروازه‌های کاخ امپراتوری، کمان به دست، نشان داده شده‌اند.(۲۶۰) در دوران بعد، امپراتور کنستانتین به کرّات از نگهبانان خزری سخن می‌گوید. اینان که همراه با مردانِ فرغانه گروه گزیدهٔ کوچکی[2](۲۶۱) تشکیل داده بودند، مبلغی قابل‌ملاحظه می‌پرداختند تا به خدمت گرفته شوند.(۲۶۲) جمع‌شدن خزران با مردان فرغانه جالب توجه است. این نگهبانان از سامره نیز سردرمی‌آوردند.(۲۶۳) به گفتهٔ کنستانتین، در جشن تولد مسیح[3] نگهبانان خزر همراه با فرماندهان اهل فرغانه و سایر نقاط دعوت شده بودند.(۲۶۴) در این ضیافت، بار دیگر همانند عید قیام مسیح[4](۲۶۵) بلغارها بر خزرها ارجح

1. Ferrand
2. *Corps d'élite*
3. Feast of the Nativity
4. Easter Celebration

بودند.[۲۶۶] کاملاً بعید می‌نماید که خزرها در خدمت امپراتور به دیانت یهودی عمل کرده باشند.

این فصل را با یکی دو مورد خاص در مورد رابطهٔ خزران و مراجع یهودی مستقر در بغداد ــ یا همان گونه که نویسندگان عبری هنوز به اصرار می‌گویند، بابل ــ به پایان می‌بریم. در «پاسخ یوسف» در مورد «پایان رنج و آلام» ــ یعنی ظهور مسیحای موعود ــ اظهار شده است که «خزرها چشم به خدای متعال و حکیمان اسرائیل، حوزه‌های علمیه اورشلیم و بابل دوخته‌اند»[۲۶۷] اما اثبات این‌که خزریه در حوزه اقتدار رئیس‌الاسرا[۱] قرار داشته است کار ساده‌ای نیست و سیاح یهودی، بنیامینِ تطلی (حدود ۱۱۷۰) هم در قسطنطنیه و هم در اسکندریه به خزران برخورده است[۲۶۸] اما در بارهٔ خزریه خاموش است که احتمالاً نشانه‌ای از نابودی پادشاهی خزر به شمار می‌آید، به‌خصوص که به تبعیت از ادلر[۲][۲۶۹] یکی از علل سفر بنیامین را یافتن پناهگاهی برای یهودیان بدانیم. هنگامی که وی «همهٔ سرزمین‌های ترکان (توگارمیم)» و خاک آلان‌ها و جرجان را قلمرو نفوذ تشریعی رئیس‌الاسرا می‌نامد، با تردید می‌توان آن را شامل یهودیان خزر دانست.

از سوی دیگر، گفته‌اند که ربی پتاخیا[۳][۲۷۰] (حدود ۱۱۵۸) در بغداد سفیران مردم شمالی را ــ موسوم به مشچ[۴] یا مأجوج ــ دیده است که یهودی شده بودند و با رئیس حوزهٔ علمی ارتباط داشتند. آنان در جستجوی علمای فقیر یهودی بودند که به اطفالشان تورات و تلمود بیاموزند.[۲۷۱] هیچ روشن نیست که منظور وی خزران بوده‌اند یا نه، هر چند که مشچ[۲۷۲] و مأجوج با خزر بی‌ارتباط نیستند. پتاخیا به طور مشخص از خزریه یاد می‌کند و در بارهٔ آن چیزی نمی‌گوید جز این‌که هشت روزه خاک آن را طی کرده و در این مدت فقط شیون زنان و عوعوی سگان را شنیده است. در منابع عبری اشاراتی هست مبنی بر این‌که در بغداد خزران را می‌شناخته‌اند. مسلماً سعدیا قائونِ مشهور (۸۹۲-۹۴۲) از وجود آنان آگاه بوده و چند بار نامشان را برده است.[۲۷۳] وی توضیح می‌دهد که «هیرام، شاه صور» اسمِ خاص نیست، بلکه لقبی است «مانند خلیفه برای حاکم اعراب و خاقان برای شاه خزران».[۲۷۴] سعدیا در شرح یکی از آیه‌های تورات[۲۷۵] به یکی از رسوم شاهان خزر اشاره می‌کند که برایش تعریف کرده بودند. در خزریه هنگامی که کسی وظیفه‌ای را به انجام می‌رساند، تا ارجاع وظیفه‌ای دیگر از انجام وظیفه نخست با شاه سخن نمی‌گوید و باز قائون

---

۱. Prince of Captivity یا پتریارک ساکن بغداد. علی‌اصغر حکمت، تاریخ جامع ادیان، ۱۳۵۴، ص ۳۷۲.

2. Adler 3. Petakhiah 4. Meshech

در یکی از جوابیه‌های خود به شخصی به نام اسحاق بار ابراهیم اشاره می‌کند که ظاهراً از عراق به خزریه رفته و آن‌جا مقیم شده بود. در بخشی از کتاب یافث‌بن علیِ‌بصریِ قرائی (درخشش ۹۵۰-۹۸۰)، واژهٔ مَمزِر[1] را «حرامزاده» ترجمه کرده و آن را «خزرانی که یهودی شدند»[۲۷۶] توضیح داده است. نویسندهٔ قرائی دیگری ـ یعقوب بن روبن (قرن یازدهم) ـ یهودی شدن خزرها را ذکر کرده و گفته است که آنان «ملتی واحد تشکیل دادند که زیر یوغ مهاجرت نیست. بلکه دلیرانی هستند که باج به کفار غیریهود نمی‌پردازند.»[۲۷۷] دبلیو. باچر[۲۷۸] عقیده دارد که در اثر مدراشی[2] دربّاه ایلیا[3] اشاره‌ای در مورد یهودی‌شدن شاه خزر در حدود ۹۷۴ یافته است.[۲۷۹]

آنچه در نوشته‌های عبری عرضه شده مختصر است و در هیچ یک به وضوح از درآمدن خزرها به قلمرو تشریعی سازمان مرکزی یهود سخن نرفته است. در این نوشته، خزرها از مراکز یهودیت دورند و کم‌تر شناسایی شده‌اند. دانسته‌ها نیز زادهٔ حدس و فرضند نه مشاهده و اطلاعات دقیق. البته فقط بعد مسافت نبود که سبب شد مراجع و صاحب‌نظران یهودی چنین موضعی که در نوشته‌های موجود منعکس است، اتخاذ کنند. دلیل غفلت مراجع رسمی از خزرها ـ حداقل بخشی از آن ـ پیروی ناقص و نادرست ایشان از شریعت یهود بوده است.

1. *Mamzer* 2. midrashic 3. *Elijah Rabbah*

یادداشت‌های فصل هفتم

1. Theophanes, ed. Bonn, 566; Nicephorus, ed. Bonn, 44.

۲. شاید تا سال ۷۰۴ م؛ مقایسه کنید با بوری، امپراتوری روم متأخر، دوم، ۳۶۰.

3. Theophanes, 571; Nicephorus, 46.

4. *Bousēros* (cf. n. 12, below) or *Ibouziros* (Vernadsky, *Ancient Russia,* 251).

۵. همانند ایرین، همسر کنستانتین پنجم، نگاه کنید به زیر.

۶. ر. ک. بوری، تاریخ امپراتوری روم متأخر از این پس ت. ر. م، دوم، ۳۵۸.

7. Cf. Theophanes, 545: *Phanagourian Kai tous ekeise oikountas 'Ebraious.*

۸. این نام معمولاً در اسناد کمبریج با بولش ـ تسی مقایسه می‌شود.

۹. نیکفوروس (۴۷) در بارهٔ پدر او سخن می‌راند.

۱۰. تیه، ۱۶۴.

11. Theophanes, 575.

12. So the anonymous *Parastaseis Suntomoi Khronikai* (dating from circa A.D. 750, according to Krumbacher) in Banduri, *Imperium Orientale,* Paris 1711, I, iii, 90=Codinus, ed. Bonn, 166ff. The Khaqan's name appears as *Bousērou Gliabarou,* the second part of which is rendered by Zajaczkowski as Yalbars, Jilbar(s), (e.g., *Culture,* §4). Brutzkus is far wrong in saying that Busir-Gulawar was the name of the daughter of the Khaqan and means "Rose-gatherer" (*Enc. Jud.,* art. Chasaren).

13. Theophanes, 578.

14. Cf, Nicephorus, 50.

۱۵. به گفتهٔ بوری (ت. ر. م، لندن ۱۸۸۹)، دوم، ۳۵۸، یادداشت ۱، خزرها در قرن ششم بوسپوروس را فتح کردند، که خیلی زود است. مطلبی که بوری در نظر داشت (مناندر، ۴۰۴) حاکی از آن است که بوسپوروس در حدود سال ۵۷۵ از طرف ترکان (غربی) با همکاری اویغورها (همان جا، ۳۹۹)، مورد حمله قرار گرفت (قبلاً در فصل دوم به این نکته اشاره کردیم).

16. Theophanes, 578, Nicephorus, 51.

تودون عنوان است نه نام خاص. واسیلیف (گوت‌ها، ۸۵) به کوششی برای مشتق دانستن آن از تودونج (چینی) «فرماندهٔ ولایتی» اشاره می‌کند و نظر می‌دهد که خزرها «احتمالاً در زمان‌های بسیار دور، هنگامی که به‌صورت صحرانشینان در آسیای میانه به این سو و آن سو در حرکت بودند و با چینیان تماس داشتند، این واژه را اقتباس کردند.» ظاهراً تودون حاکمی بوده که قدرت مرکزی خزر انتخاب می‌کرده و با ائبر یا امارت نیمه‌مستقل و موروثی ــ مرسوم میان بلغارها ــ فرق داشته است. اما مسلماً نظام واحدی در کار نبود. به گفتهٔ ابن‌رسته (۱۴۰) برداس یا برطاس مطیع شاه خزرها بود و نیرویی مرکب از ده هزار سوار داشت. برطاسی‌ها رئیس ــ یعنی تودون یا ائبر ــ نداشتند بلکه هر محلی برای خود یک کلانتر داشت که کدخدامنشانه داوری می‌کرد.

۱۷. مقایسه کنید با بوری، ت. ر. م، دوم، ۳۵۹.

۱۸. نیکسفوروس چنین می‌گوید و تئوفانس به نحوی روایت می‌کند که گویی در واقع ناوگانی اعزام شده بود.

۱۹. مسلماً بوری (ت. ر. م، دوم، ۳۶۳) در این گفته بر خطاست. مقایسه کنید با نیکسفوروس، ۵۰ـ۵۱. ظاهراً در متن تئوفانس بعضی از واژه‌های مهم از قلم افتاده است.

۲۰. این اعمال را کار سکاهای هرودوت، هون‌ها و غیره می‌دانند؛ مقایسه کنید با زکی ولیدی، ابن‌فضلان، ۱۳۸ به بعد، ۲۳۷.

21. Cf. Theophanes, 583.

۲۲. مقایسه کنید با فصل سوم.
۲۳. بوری، ت. ر. م، دوم، ۳۲۶-۳۲۷، ۳۸۸.
۲۴. بوری، همان اثر، دوم، ۴۳۱.
۲۵. مقایسه کنید با فصل پنجم، در اوایل.
۲۶. بوری (تاریخ روم شرقی از این پس ت. ر. ش، ۴۰۷) خاطرنشان می‌کند شاهزاده‌خانمی که در ۷۳۲ همسر کنستانتین پنجم شد، باید دختر یا خواهر خاقان شکست‌خورده از مروان باشد و اضافه می‌کند که «در این دوران اوضاع و احوالی پیش آمده بود که خزرها را به مخالفت با مسیحیت و اسلام می‌کشانید. این دقیقاً همان دوره‌ای است که در آن به شهادت «پاسخ یوسف» یهودی‌شدن خزرها صورت گرفته است» (بوری، همان جا). مقایسه کنید با فصل پنجم، در اواخر.

27. The scholiast on Constantine Por., *De Caerimoniis Aulae Byzantinae,* I, i (ed. Bonn, 22) explains the name *tzitzakion* for a certain kind of state garment as a Khazar word, apparently derived from the name of the Khazar Empress who introduced it. It is assumed, following Reiske (Constantine Por., ed. Bonn, II, 126-127) that the Khazar Empress was Eirene, mother of Leo the Khazar. The words of the text tēs *Khazarikos tēs augoustēs* might equally apply to Theodora; cf. above.

28. Theophanes, ed. Bonn, 631.

29. Ed., Bonn, III, 265.

۳۰. مقایسه کنید با فصل چهارم، در اواخر.
۳۱. وقایعنامهٔ سریانی، ترجمهٔ بادج، ۱۱۳.
۳۲. چاپ بون، ۸۳، ۸۷.
۳۳. از سخنانی که در مرگ او گفته است، همان جا، ۸۴، روشن می‌شود. مقایسه کنید با بوری ت. ر. م، دوم، یادداشت ۴۷۹.
۳۴. گیبون در بارهٔ «ازدواج لئو یا پدر وی کنستانتین چهارم با دختر شاه خزرها» نکته‌ای دارد که شاید ضمن آن به تصحیح گفتهٔ کنستانتین پرداخته است (انحطاط و سقوط، فصل ۵۳). گیبون در کل به این‌گونه خویشاوندی‌ها با خزرها وارد نیست، در این مورد باید از کنستانتین پنجم نام می‌برد. جای دیگر (فصل ۴۸) از «همسر وحشی اختیار کردن» کنستانتین سخن می‌گوید که با توجه به سن کم داماد و این‌که ازدواج را پدر مقتدرش ترتیب داده بود به هیچ‌وجه محتمل نمی‌نماید (مقایسه کنید با تئوفانس، ۶۱۴، ۶۳۱).
۳۵. همان جا، ۸۳.
۳۶. طبری، سوم، ۸۰.
۳۷. یعقوبی، دوم، ۴۴۶؛ بلاذری، ۲۱۰. وی پسر نایب مروان در ۷۳۷ بود.
۳۸. مطابق نوشتهٔ لاوند او دختر خاقان بود (ورنادسکی، روس قدیم، ۲۸۸).
۳۹. طبری، سوم، ۶۴۷.
۴۰. ابن اعثم کوفی، منقول در زکی ولیدی، ابن‌فضلان، ۱۲۰.
۴۱. طبری، همان.

۴۲. در این مورد چنین فرض شده که آنچه طبری ذیل سال‌های ۱۸۲ و ۱۸۳ هجری در بارهٔ شاهزاده‌خانمی خزری نوشته که زن فضل‌بن یحیای برمکی ــ حاکم وقت ارمنستان ــ شد، مختص سال ۱۴۵ هجری است. طبری ذیل سال ۱۸۳ دلایل متعددی برای حمله خزرها در آن سال می‌آورد. چنین به نظر می‌رسد که انگیزهٔ «دختر خاقان» که وی ذکر می‌کند فرع بر اشتباه فهمیدن حوادث سال ۱۴۵ است. مقایسه کنید با مارکوارت، Streifz، ۵ و یادداشت، ۴۱۶.

۴۳. چنین است در یعقوبی، دوم، ۴۴۶ (طبری، سوم، ۳۲۸، استرخان). یعقوبی این شخص را «شاه خزران» (ملک‌الخزر) می‌خواند. برخلاف گفتهٔ بارتولد (دایرةالمعارف اسلام، مقاله خزر) و زکی ولیدی (ابن‌فضلان، ۲۱۸، یادداشت) در یعقوبی قرائتِ حلیس طرخان دیده نمی‌شود (مقایسه کنید با فصل پنجم، یادداشت ۲۱)

۴۴. یعقوبی تاریخ این حادثه را ۱۴۱ هجری می‌داند، در حالی که طبری تاریخ حمله تحت فرماندهی «استرخان خوارزمی» را سال ۱۴۷ نقل می‌کند. اما طبری (سوم، ۳۱۸= ابن‌اثیر، پنجم، ۲۱۲) از حملهٔ خزر به ارمنستان از طریق باب در ۱۴۵ هجری خبر می‌دهد و باربهبریوس نیز همین سال را ذکر می‌کند (وقایعنامهٔ سریانی، ترجمهٔ بادج، ۱۱۴). احتمالاً حوادثی که اینک به شرح آن‌ها می‌پردازیم، چندین سال طول کشیده است. یاقوت در بلدان، یکم، ۴۳۹ تاریخی ذکر نمی‌کند.

۴۵. به گفتهٔ باربهبریوس (همان) خزرها پنجاه هزار اسیر گرفتند. در کتاب‌العنوان المنبجی نیز همین رقم آمده است (چاپ واسیلیف، پاریس ۱۹۰۹، دوم، ۵۴۳).

۴۶. نام او موسی‌بن کعب بود (المنبجی، همان).

۴۷. یعقوبی، دوم، ۴۴۷.

48. Assemani, *Bibl. Orient.*, II, 113, citing Dionysius of Tel Mahre.

49. See K. Schultze, *Das Martyrium des heiligen Abo von Tiflis, Texte u. Untersuchungen zur Geschichte der altchristlichen Literatur, Neue Folge,* 13, 1905.

50. Schultze, 23.

51. Quoted Marquart, Streifz., 44, n.4.

52. Schultze *ibid.*

۵۳. زایاچکوفسکی («فرهنگ»، § ۴) ضمن اشاره به وجود سنن قدیمی ترکی در میان خزرها خاطرنشان می‌کند که در دربار خزر رسم بر این بود که قبل از تعیین جای کنستانتین بر سر میز غذای شاه به منصب اداری و مقام او توجه شود.

54. Schultze, 24.

۵۵. واسیلیف (گوت‌ها در کریمه، ۹۹) می‌گوید که این سفر سه ماه طول کشید.

۵۶. اغلب دوروس را با منکوپ قلا[1] یکی می‌گیرند (مقایسه کنید با واسیلیف، گوت‌ها، ۴۷ به بعد)، اما اینک باستان‌شناسان روس مدعی‌اند که اسکی کرمن[2] همان دوروس قرون وسطایی است (همان، ۵۱، یادداشت ۱۲۹).

۵۷. همان، ۹۱؛ مقایسه کنید با ۱۰۶.

58. The primary source is the Life of St. John of Gothia (in *Act. Boll.*).

59. For a toparch of Gothia after A.D. 795 cf. Vasiliev, *op.cit.*, 105.

۶۰. یعقوبی، دوم، ۵۱۵.

---

1. Mankup Qala 2. Eski Kermen

۶۱. طبری، سوم، ۶۴۸ برای این واقعه دو روایت ارائه می‌دهد. از قرار معلوم، روایت نخستین به حادثه‌ای جلوتر اشاره می‌کند. مقایسه کنید با یادداشت ۴۲. طبق روایت دوم، خزرها را شخصی به نام «ابن منجّم» به شهر فرا خوانده شدند. ظاهراً وی پسر منجّمی بوده است، گرچه منجم به صورت اسم شخص هم به‌کار می‌رود. احتمالاً این نام باید به صورت «ابن‌النجم» تصحیح شود، نگاه کنید به زیر. روایت دوم پذیرفته شده است. احتمال این‌که از دست رفتن دختر بهانهٔ دو مورد جنگ علیه خلیفه به دست خاقان داده باشد، بسیار کم است. ممکن است تشابه نام حاکمان ارمنستان در ۱۴۵ هجری (یزید ابن اسید) و در ۱۸۳ (یزید ابن مزید) سبب این اشتباه شده باشد.

۶۲. یعقوبی، دوم، ۵۱۸.

۶۳. به گفتهٔ ویل[1] (*Geschichte der Chalifen*, II, 158) یکی از دلایلی که به ادعای مورخان (وی از ابن‌اثیر، ابن‌خلدون و یافعی نام می‌برد) علت سرپیچی خزر در حدود سال ۱۸۳ شد، کشته‌شدن خاقان خزر به دست عربی است که می‌خواست انتقام خون پدرش را بگیرد. احتمالاً منبع این ادعا نویسندهٔ متأخر الیافعی است (کتاب مرآت‌الجنان او در حدود ۱۳۴۹/۷۵۰ تألیف شده است). ابن‌اثیر (ششم، ۵۴) و ابن‌خلدون (سوم، ۲۲۵) از این سرنوشت شوم خاقان خزر چیزی نمی‌گویند اما واسیلیف (گوت‌ها، ۹۲) متذکر این خطا شده است.

۶۴. طبری، همان.

۶۵. همین‌گونه است در ابن‌الجوزی، به نقل از دوخویه در طبری، همان. در غیر این صورت این شمار مسلمانانی است که خزران به اسارت گرفته بودند.

۶۶. دوخویه (دایرةالمعارف بریتانیکا، چاپ یازدهم، مقالهٔ خلافت) از خزیمه ابن خازم نیز یاد می‌کند. در متن روایت یعقوبی تعقیب شده است. شعرا شجاعت یزیدبن مزید را در برابر خزرها ستوده‌اند؛ مقایسه کنید با ابن‌اثیر، ششم، ۵۵.

67. Cf., Marquart, *Streifz.*, 416 ff.

۶۸. مارکوارت، همان‌جا، ۴۱۷، یادداشت ۲. برای این نام مقایسه کنید با بولان و بولخان (فصل ششم، یادداشت ۱۲۷).

69. *Streifz.*, 417.

۷۰. ابن‌فضلان، فصل پنجم.

71. Marquart, *Streifz.*, 422. Cf Barthold, *E.I.*, art. Abkhāz.

72. Constantine Por., *De Admin. Imp.*, c. 42; Theophanes Contin., 122.

۷۳. محل دقیق آن مشکوک است. ورنادسکی (روسیه قدیم، ۳۰۵) آن را در ساحل چپ رود دُن و محل تلاقی رود تسیملا[2] قرار می‌دهد. طبق نظر مارکوارت (Streifz. 477) سارکیل در مصب رود دُن واقع بود.

۷۴. مقایسه کنید با فصل نهم.

۷۵. «یاسخ یوسف»، روایت مفصل: سارکیل (شارکیل).

76. It can be explained similarly, according to Zajaczkowski, from common, i.e., Shaz, Turkish (quoted Pritsak, *Der Islam*, xxix, 99), see below.

۷۷. مقایسه کنید با فصل پنجم.

۷۸. بارتولد، دایرةالمعارف اسلام، مقاله «بلغار».

---

1. Weil 2. Tsymla

۷۹. مقایسه کنید با فصل پنجم.
۸۰. نگاه کنید به زیر.
۸۱. یعنی پچنگ‌های «ترک». پچنگ‌های ترک در شرق ولگا و غرب غز می‌زیستند. در حدودالعالم §§ ۴۷،۲۰، اینان تا زمان مهاجرت با پچنگ‌های «خزری» قفقاز ــ که احتمالاً پیش‌تر به همراه آسی‌ها موطن خود را در آسیا ترک کرده بودند ــ تفاوت دارند. زکی ولیدی (Völkerschaften, 56-57).
۸۲. مروج، دوم، ۱۸ به بعد.
۸۳. مارکوارت (*Streifz,28*) بر اساس گفتهٔ ابن‌رسته (۱۴۳) معتقد است که در زمان‌های قدیم خزرها با کندن خندق در برابر مجارها و همسایگان دیگر خود را حفظ می‌کردند.
۸۴. واسیلیف، گوت‌ها، ۱۰۹ به بعد، ورنادسکی، روسیه قدیم، ۳۰۴. اما بوری (ت، ر. ش، ۴۱۸) جلوتر رفته است.
۸۵. مقدسی در دو جا (۵۱، ۳۵۵) فهرستی از نُه شهر خزر داده است: اتل، بلغار، سمندر، سوار، ب ـ غ ـ ند، ق ـ یشو ـ ی، البیضاء، خملیخ و بلنجر. در بارهٔ ب ـ غ ـ ند مقایسه کنید با بجکند که شهر مشهوری است در ولایت سقسین. بنا به گفتهٔ احمد طوسی (به نقل زکی ولیدی، ابن‌فضلان، ۲۰۵). احتمالاً ق ـ یشو ـ ی را می‌توان در یکی از نام‌های مکان خزری دربندنامه پیداکرد، مثلاً ک ـ یوان (کاظم‌بیک ۴۷۷). هفت نام باقی‌مانده ناشناخته نیستند. در حدودالعالم به وضوح از ده شهر خزری نام رفته (§ ۵۰) که پنج شهر آن معروف است (اتل، سمندر، خَملیخ یا خَملیخ، بلنجر، بیضاء)؛ مقایسه کنید با تعلیقات مینورسکی.
۸۶. پولیاک («تغییر مذهب» § ۲) در اثبات این‌که امپراتوری خزر این همه تقسیم شده بود، کوششی نکرد و فقط نظر خود را در مورد خزریه تعدیل کرد، ۴۳ـ۵۵، اما مقایسه کنید با ۲۱۸.
87. E.g. Slouschz in *Mélanges H. Derenbourg*, 72, 76.
۸۸. یافته شده در کتاب‌المُشتَجاد مِن فُضَلات الاجواد اثر التنوخی (وفات ۹۹۴/۳۸۴)، چاپ اشتوتگارت، ۱۹۳۹؛ زَهرالاداب اثر الحُصری (وفات بعد از ۱۰۲۲/۴۱۳) و سراج‌الملوک اثر الطرطوسی (وفات حدود ۱۱۲۶/۵۲۰). اما داستان به جاحظ برمی‌گردد (وفات ۸۶۹/۲۵۵).
۸۹. این تاریخ جلوتر از ۸۱۸/۲۰۲ یعنی سال وفات فضل نیست.
۹۰. زهرالاداب، چاپ زکی مبارک، یکم، ۲۵۴ـ۲۵۵.
۹۱. سراج‌الملوک، چاپ قاهره ۱۳۰۶، ۱۵۲. به نقل از زکی ولیدی، ابن‌فضلان، ۲۶۴.
۹۲. هارکوی در *Kohut Memorial Volume*، ۲۴۴ ــ به زبان عبری ــ نقل از *Magid*، ۱۸۷۷.
۹۳. مقایسه کنید با ای. ام. رایت[1] «بابکِ بدّ و الافشین طی سال‌های ۸۱۶ـ۸۴۱»، جهان اسلام، ۱۹۴۸، ۴۳ـ۵۹.
۹۴. طبری، سوم، ۱۳۰۵.
۹۵. طبری، اختلاف‌الفقهاء، لیدن ۱۹۳۳، ۲۰۰.
۹۶. زکی ولیدی (ابن‌فضلان، ۳۱۹، یادداشت ۱) احتمال می‌دهد که در میان خزرها بودیسم رواج داشته است. اما این نکته محقق است که دین بودا و آیین زرتشت کم‌ترین نفوذی در میان ایشان پیدا نکرد.
97. *Enciclopedia Italiana*, art. chazari.
98. XV, 107.
۹۹. مقایسه کنید با زکی ولیدی، ابن‌فضلان، ۱۰۹.

---

1. E. M. Wright

۱۰۰. شمکور، (بلاذری ۲۰۳)؛ مقایسه کنید با مارکوارت، Streifz، ۴۱۲.
۱۰۱. مقایسه کنید با سمعانی، انساب، مجموعهٔ اوقاف کیب، ۱۹۸.
۱۰۲. در بارهٔ خزران در سامره مقایسه کنید با فصل هشتم، یادداشت ۶۷.
۱۰۳. مقایسه کنید با د. ام. دنلپ، «محمدبن موسی الخوارزمی»، مجلهٔ سلطنتی آسیایی، سال ۱۹۴۳م ۲۴۸-۲۵۰.
۱۰۴. چاپ دوخویه، ۳۶۲.
۱۰۵. زکی ولیدی (ابن‌فضلان، ۱۹۸، یادداشت) در مورد سفر سلام از اشارات مکمل ابن‌خردادبه، ادریسی، مُعجم‌الشواریخ و مقدسی استفاده کرده است. می‌توان ابن‌رسته (۱۴۹)، قزوینی (آثار البلاد، چاپ وستنفلد، ۱، ۱۲۸) و نویری (۱، ۳۷۴، نقل از ادریسی) را نیز به این مآخذ اضافه کرد.
۱۰۶. ابن‌رسته، ۱۴۹؛ ابن‌خردادبه، ۱۶۳.
۱۰۷. مقایسه کنید با حدیثی نبوی در همین مورد (بخاری، چاپ کرهل، ۶۰، ۷) و همچنین قزوینی، گیتی‌شناسی، ۲، ۴۱۷.
۱۰۸. موسی کالانکاتواتسی، ظاهراً به حاکم ارمنستان در زمان واثق به صورت «خزر پاتگوس» اشاره می‌کند (۳، ۲۰، به نقل از مارکوارت، *Streifz*، ۴۶۲).
۱۰۹. ابن‌خردادبه، ۱۶۳.
۱۱۰. قزوینی، ۱، ۱۲۸.
۱۱۱. مقایسه کنید با «خاقان، شاه خزران» مثلاً در یعقوبی، دوم، ۵۱۸.
۱۱۲. مقایسه کنید با فصل چهارم.
۱۱۳. نگاه کنید به بالا.
۱۱۴. با این وجود، در حدودالعالم، می‌خوانیم که شاه خزران طرخان خاقان نام دارد.
۱۱۵. قزوینی همان.
۱۱۶. همان جا، مقایسه کنید ۲، ۴۱۸.
117. Marquart, *Streifz.*, 90.
۱۱۸. قرآن کریم، ۱۸، ۹۱-۹۷.
۱۱۹. مقایسه کنید با فصل اول.
۱۲۰. ر.ک. فصل سوم.
۱۲۱. برجسته‌ترین مشخصهٔ هر دو توصیف وجود تناوبی از لایه‌های مواد روشن و تیره (مس و آهن) است، که البته ممکن است ملهم از قرآن باشد، آن‌جا که از آهن و مفرغ مذاب گفتگو شده است. به هر حال، سلام باید چیزی را که خود دیده است روایت کرده باشد. شاید، همان گونه که زکی ولیدی فکر می‌کند (ابن‌فضلان، ۱۹۶، یادداشت) سرانجام سلام به دروازهٔ آهنین ــ به نام تلکه[1] ــ واقع در شمال کولجه[2] در تیان‌شان رسیده باشد. مارکوارت (*Streifz.*, 86) طبق نظر دوخویه پیش می‌رود و فرض می‌کند که دیوار چین مورد نظر است. با وجود این، در یکی از نسخ خطی اصطخری دیوار «پشت ارتا (ارتا)» ــ ولایت یا مردمی روسی ــ قرار دارد (مقایسه کنید با فصل پنجم) در دمیری[3]، حیات‌الحیوان، چاپ قاهره، ۱۲۸۴ هجری، دوم، ۴۷۸، ذیل یأجوج و مأجوج، اشارهٔ دیگری به بازدید دیوار در زمان حضرت رسول وجود دارد.
۱۲۲. یهودیان گاه‌گاه از نام سلام استفاده می‌کردند، مثلاً سلام ابن‌ابی‌الحُقَیق (یعقوبی، ۲، ۵۱).

1. Talka 2. Kulja 3. Damīrī

۱۲۳. ابن‌خردادبه، ۱۶۳، زکی ولیدی (*Völkerschaften*، ۵۲) مدت سفر از خزریه به دیوار را دو ماه ذکر می‌کند. مقایسه کنید با ابن‌فقیه، ۲۹۸.
۱۲۴. بلاذری، ۲۰۳.

125. *Georgian Chronicle*, cited Marquart, *Streifz.*, 412.

۱۲۶. مقایسه کنید با مینورسکی، حدود، ۴۰۰ به بعد.
۱۲۷. یعقوبی، ۲، ۵۹۸.

128. Georgian Chronicle, *ibid.*

129. Marquart, *Streifz.*, 13ff; Bury, *E.R.E.*, 486-487; Vernadsky, *Anc.Russ.*, 388.

۱۳۰. اغلب سیریل قدیس اسلاوها خوانده می‌شود.

131. Symeon Magister, ed. Bonn, 673.

۱۳۲. مقایسه کنید با بوری، ا. د. ش، ۳۹۴. یادداشت ۶.

133. The so-called "Khazarian Way" (Vernadsky, *Anc. Russ.*, 350, citing the Slavic Vita Constantini).

۱۳۴. ورنادسکی احتمال آن را تأیید می‌کند (۳۵۰).

135. Marqmart (streilz., 21).

۱۳۶. یا یک رشته بحث. مقایسه کنید با بوری ا.د.ش، ۳۹۵، یادداشت ۲.

137. "Culturel", § 4.

۱۳۸. مقایسه کنید با یادداشت ۱۲۹.
۱۳۹. ورنادسکی و دیگران مرحلهٔ نهایی گرویدن خزرها به یهودیت را چند سال بعد از این می‌دانند.

140. *De Admin. Imp.* c. 37.

141. *Reginonis Abbatis Prumiensis Chronicon*, cited Minorsky, *Hudūd*, 313, n. 2.

142. De Admin. Imp. c. 38.

143. Marquart, *Streifz.*, 33.

۱۴۴. یا سالموتزس[1].
۱۴۵. در این‌جا احتمالاً کنستانتین (فصل ۳۸) رسم گوک ترک‌ها (مقایسه کنید با فصل پنجم، یادداشت ۳۴) را در بلندکردن سردار خود بر روی سپر تسری داده است.
۱۴۶. ورنادسکی (روس قدیم، ۲۱۴) زاکانوس را با واژهٔ اسلاوی زاکون ــ «قانون» ــ تطبیق می‌دهد.
۱۴۷. دیگران «کَوَرْس» نوشته‌اند:

Cf. "Cowari" in the *Chronicle of Salzburg* (cited Grégoire, "Le nom et l'origine cles Hongrois," Z.D.M.G., B.91[1937], 640).

148. *Op. cit.*, c. 39.

149. Cf. Z. Gombocz, *Die bulgarisch-türkischen Lehmcörter in der ungarischen Sprache, M.S.F.-Ou., xxx,* 1912. Recently the position has been contested by J. Benzing, "Die angeblichen bolgar-türkischen Lehnwörter im Ungarischen," Z.D.M.G., B. 98 (1944), 24-27.

---

1. Salmutzes

۱۵۰. فصل دوازدهم.

۱۵۱. به نظر نمی‌رسد جایی دیگر از شورای شیوخ خزرها ذکری آمده باشد. ظاهراً عبارت «شیوخ مملکت ما» در «پاسخ یوسف» مفهومی عام دارد. با وجود این، مقایسه کنید با فصل چهارم، یادداشت ۱۱۲ و فصل هفتم، یادداشت ۱۶، در انتها.

۱۵۲. ورنادسکی (تاریخ روس قدیم، ۳۳۲) تصور می‌کند که پیداشدن خزرها در اطراف کیف به حدود ۸۴۰ می‌رسد.

153. *Russian Chronicle*, c. 14.

154. *Ibid.*, c. 15.

155. Ibid. c. 18.

۱۵۶. طبق «دفتر شاه بلا» (قرن سیزدهم) مجارها تحت رهبری اُلم[1] بر مردان کیف غالب شدند (ورنادسکی، روس قدیم، ۳۳۲). به ظاهر، اولم همان الموش[2] (المیش، ر. ک. یادداشت ۱۷۰ در زیر) و الموتس در کنستانتین پروفیروجنیتوس است. در وقایعنامهٔ روسی، فصل ۱۸، به نوعی سخن می‌رود که گویی محل الموش بر فراز تپه‌ای در نزدیکی کیف قرار دارد. در همین وقایعنامه، فصل ۲۷، موقعیت کلیسای الیاس مقدس واقع در کیف نیز با خزرها ارتباط دارد. در داستان پیدایش کیف (فصل ۱۵) از شخصی به اسم خوریف[3] ــ احتمالاً هورب[4] ــ در ارتباط با یهودیان خزر نام برده می‌شود (مقایسه کنید با ورنادسکی، روس قدیم، ۳۳۳). نشانهٔ قوی‌تر ارتباط خزرها با کیف دروازهٔ معروف خزران است. (N. Slouschz, in *Mélanges H. Derenbourg*, 79).

157. *Chronicle*, c. 32.

۱۵۸. مقایسه کنید با یادداشت ۸۳، بالا.

159. Marquart, *Streifz.*, 33, citing Hinemar of Rheims, *Mon. Germ, Scr.*, I, 50.

160. *Streifz.*, 30.

۱۶۱. مقایسه کنید با یادداشت ۱۵۶.

162. *Streifz.*, 34.

۱۶۳. ا. ر. ش، ۴۲۳ به بعد.

۱۶۴. نگاه کنید به بالا.

۱۶۵. ا. ر. ش. ۴۹۱.

۱۶۶. همان‌جا، ۴۲۶.

۱۶۷. *streifz* ۵۲ و یادداشت، فرضیه صحیح به نظر نمی‌رسد. جای دیگر مارکوارت (*streifz*, 497) نقلی از سیمون دوکزا[5] ۲:۱، ۱۹، می‌آورد که طبق آن آلموس پدر ارپاد از نسل تورول [طُغرل؟] بود.

168. H. Grégoire, "Le nom et l'origine des Hongrois", Z.D.M.G., B.91 (1937), 633.

۱۶۹. ورنادسکی، روس قدیم، ۲۴۰-۲۴۲.

۱۷۰. احتمالاً مجارها و بلغارها زمانی روابط نزدیکی با هم داشته‌اند. یکی از قبایل هنگری حتی تا زمان کنستانتین پروف نام کوتورگرمات ـ او[6] را حفظ کرده بود که احتمالاً باید آن را همان کوتریگور و امثال آن دانست (مینورسکی، حدود، ۳۱۹)، که در میان بلغارها دیده می‌شود (فصل سوم). میجار (مجار) و

---

1. Olom
2. Almush
3. Khoriv
4. Horeb
5. *Simon de Keza*
6. *Koutourgermat-ou*

باشگیر (باشقرد) به چند معنا اسامی قابل تبدیل به یکدیگر هستند (برای مثال Marquart, *Streifz.*, 68). نظر نمث[1] که مینورسکی متذکر آن شده (حدود، ۳۱۸) بر این است که نام اخیر نام قبیله‌ای از هنگری‌ها بود که از قفقاز به شمال مهاجرت کردند (نگاه کنید به زیر) و طبق نظر موراوشیک (مینورسکی، همان‌جا) این مهاجرت مقارن زمانی صورت گرفت که انوگوندورها [اوناوبغورها] به سمت مغرب رانده شدند (مقایسه کنید با فصل سوم). در زمان ابن‌فضلان (۹۲۲/۳۱۰)، حاکم بومی بلغارهای ولگا ظاهراً المیش خوانده می‌شد که باید همان الموتسز مجار باشد. هر چند منشأ ترکی مجارها مورد تردید است. (cf. J. Szinnyei, *Die Herkunft der Ungarn*, 1923) تفاوت این دو بیش از همه در این است که قسمت اصلی بلغارها زودتر از مجارها خود را از زیر نفوذ خزرها خارج کردند، به طوری که میان حرکت این دو قوم به سوی غرب لااقل دویست سال فاصله افتاد.

۱۷۱. بلاذری، ۲۰۳، مقایسه کنید با مسعودی، مروج، دوم، ۷۵: سیاورديه. این حادثه در «ایامی که سعیدابن اسید [مقایسه کنید با بالا] ارمنستان را ترک کرده بود» روی داد.

۱۷۲. ورناسکی (روس قدیم، ۲۷۱) با پرداختن به نورمن‌ها در واقع به این سؤال پاسخ می‌دهد اما گفته‌هایش متقاعدکننده نیست. مقایسه کنید با گرگوار، همان، ۶۳۵.

173. De *Admin. Imp.*, c. 37.

174. *Op. cit*, 638.

175. De *Admin. Imp.*, c. 38.

176. They are named *De Admin. Imp.* c. 40.

۱۷۷. در حدودالعالم، ۲۲ § (نوشته ۹۸۲/۳۷۲ هـ.) از حضور مجارها در منطقه قفقاز خبر داده شده است.

178. *Op. cit*, 635.636.

179. *De Admin. Imp.* c. 40; *E.R.E.*, 490.

۱۸۰. مقایسه کنید با یادداشت ۱۴۱، بالا.

181. Brockelman, G.A.L., 145.

برای تاریخ ۹۴۳/۳۳۲ مقایسه کنید با فصل پنجم، اوایل.

۱۸۲. مقایسه کنید با فصل نهم.

۱۸۳. نه جیهان مذکور در چاپ پاریس؛ مقایسه کنید با فصل چهارم، یادداشت ۲۸. به گفتهٔ مسعودی (مروج، دوم، ۳۹) خیذان خطرناک‌ترین (شرّ) فرد مملکت قفقاز بود، اما نتوانسته بود اعراب مستقلی را که بعد از فتح اعراب میان قفقاز و باب‌الابواب ساکن شده بودند، مطیع خود کند. به نظر می‌آید شاه خیذان که با وجود مسلمان و عرب دانستن خود، سلیفن[2] لقب داشت، ترک (خزر؟) بوده باشد. مینورسکی (حدود، ۴۴۹، یادداشت ۴) لقب او را با لقب سه ـ لی ـ فا[3] مندرج در منابع چینی مطابق می‌داند.

۱۸۴. همین عبارت (داخِلَه فی جُمله مُلک الخَزَر) در مورد برطاس به کار رفته است. در چاپ پاریس در این قسمت به جای مُلک کلمهٔ مُلوک آمده، اما ضبط درست متعلق به نسخهٔ بودلیان است (مقایسه کنید با فصل پنجم، یادداشت ۱).

۱۸۵. طبق نظر اصطخری (۲۱۹) از باب تا سمندر فقط چهار روز راه بود که اگر سمندر همان قیزلار در کنار ترک باشد (ر.ک. فصل پنجم، یادداشت ۲۶)، معقول‌تر می‌نماید.

۱۸۶. مسعودی در تنبیه (۶۲) اظهار می‌کند که بلنجر پایتخت خزر است. یاقوت در بلدان، ذیل سمندر عین

1. Németh 2. S-l-yfan 3. Se-li-fa

همین اطلاعات را ذکر می‌کند، به نقل از الازهری ــ یعنی ابومنصورمحمدبن احمد متوفای ۹۸۰/۳۷۰ (بروکلمان، تاریخ ادبیات آسیا، یکم، ۱۲۹)، در حالی که خواجه نصیرالدین طوسی همانند تتبیه پایتخت خزر را بلنجر می‌دانست. مقایسه کنید با فصل سوم، یادداشت ۴.

۱۸۷. از قرار معلوم، در منابع موجود در بارهٔ حملهٔ سلمان بن ربیعه به سمندر چیزی به چشم نمی‌خورد. در بارهٔ اعمال وی ر.ک. فصل سوم.

۱۸۸. در چاپ پاریس همه جا به غلط آمل به جای اتل آمده است.

۱۸۹. همین گونه است در اصطخری، ۲۱۹. در جای دیگر (۲۲۷) وی فاصله میان اتل و سمندر را هشت روز ذکر کرده است.

۱۹۰. منظور از «شاخه» رود دُن است.

۱۹۱. مسعودی با «یاسخ یوسف» موافق است، مبنی بر این‌که شاه خزران (خاقان) در یک جزیره اقامت داشت.

۱۹۲. روشن نیست که آیا عمارت دیگری در نظر است یا خیر.

۱۹۳. اشاره به یهودی بودن خزران از این‌جا قوت می‌گیرد (پیش از این در آغاز فصل پنجم در این مورد صحبت کرده‌ایم).

۱۹۴. ظاهراً زکی ولیدی (ابن‌فضلان، ۲۹۵ـ۳۳۱) نشان داده است که «صقالبه» فقط معادل اسلاوها نیست بلکه شامل مردم فینو ـ ترک، فنلاندی و حتی ژرمن‌ها نیز می‌شود.

۱۹۵. ابن‌فضلان (§ §۸۷ـ۹۲) مشاهدات عینی خود را از مراسمی که بعد از مرگ یکی از زعمای روس در خاک بلغار (ولگا) اجرا شده بود، شرح می‌دهد.

۱۹۶. مقایسه کنید با شرحی مشابه در اصطخری (فصل پنجم) و زیر.

۱۹۷. چاپ پاریس قرائت‌های متفاوت لارسیه (لرسیه)، ارسیه (ارسیه)، اریسیه و امثالهم دارد. طبیعی است که این اسامی با آس، آص، نام بعدی آلان‌ها (از زمان حملهٔ مغول و حتی زودتر از آن تا قرن نهم، مارکوارت، *Streifz*، ۱۷۲) مطابقه شود. مقایسه کنید با فصل هفتم، یادداشت ۲۱، در اواخر.

۱۹۸. احتمالاً مسعودی در این‌جا مبالغه کرده است.

۱۹۹. یا «گویه»، «گرویه»، «کوویه».

۲۰۰. مقایسه کنید با ارقام اصطخری و ابن‌رسته، مندرج در فصل پنجم و نیز از سوی دیگر مقایسه کنید با ارقام بسیار بزرگ‌تری که مورخان مسلمان از زمان جنگ گزارش کرده‌اند.

۲۰۱. مقایسه کنید با اصطخری، همان جا. طبق حدودالعالم «این پادشاه در این شهر [اتل] هفت قاضی دارد [نه «حاکم»] که متعلقند به هفت مذهب.» واژه به کار رفته (حاکم)، (حُکّام) اصطخری را تداعی می‌کند.

۲۰۲. تصوری غلط. شاید منظور مجموعه‌ای از احکام کلیسایی است.

۲۰۳. ترجمهٔ قضایه‌عقلیه است. مقایسه کنید با ابن‌فضلان (§ ۲۰) در بارهٔ غزها: لایدینون للّه بدین و لایرجعون الی العقل، «ایشان نه خدای را پرستش می‌کنند و نه به عقل رجوع می‌کنند.»

۲۰۴. با موردی که ابن‌حوقل ذکر می‌کند، نمی‌خواند (نگاه کنید به زیر).

۲۰۵. من با تردید و تأمل فحوای کلام چاپ پاریس را در نظر گرفته‌ام نه قرائت آن را و به جای وَهُم (K) هُم خوانده‌ام.

۲۰۶. نسخه خطی بودلیان (یادداشت ۱۸۴) کلمهٔ کثیر را اضافه دارد.

۲۰۷. مقایسه کنید در زیر با نقل قول بعدی از مسعودی.

۲۰۸. این مطلب یا مبالغه‌گویی است یا اشاره به رسمی مربوط به زمان‌های پیشین دارد. به هر حال، در متن اصطخری و نیز در «یاسخ یوسف» مشخص می‌شود که خاقان در جنگ‌ها شرکت داشته است.

۲۰۹. مقایسه کنید با آنچه نمونه‌ای از این عمل است مذکور در بالا، هنگامی که «خاتون خزرها» اعتراضی عمومی برپا می‌کند.

۲۱۰. به گفتهٔ ابن‌فضلان (فصل پنجم) در موارد خاص می‌توانند یک را نیز از زندگی محروم کنند.

۲۱۱. زکی ولیدی (ابن‌فضلان، ۲۹۲-۲۹۵، نیز ۲۵۷، ۲۷۲) به تفصیل از پادشاهی دوگانه گفتگو می‌کند و آن را نهادی قانونی در میان قره‌خانیان و آوارها می‌داند و قرینهٔ آن را در میان مردم غیرترک به صورت وجود شوگون علاوه بر میکادو در ژاپن قرون وسطی مثال می‌زند. پادشاهی دوگانهٔ اسپارت نیز طبعاً به ذهن خطور می‌کند. به تازگی نظریهٔ آلفولدی[1] مبنی بر این‌که پادشاهی دوگانه میان مردم عشیره‌ای مطابق است با دو شاخهٔ اردو که تقسیمات قبیله‌ای را دربرمی‌گیرد، طرفدار بسیار پیدا کرده است. مقایسه کنید با فصل ششم، یادداشت ۱۲۳.

۲۱۲. زواق جمع زوق. این نوع قایق‌ها زیاد کوچک نبودند. در سال ۳۲۱ هجری، حنبلی‌ها را به دلیل بعضی دردسرآفرینی‌ها در زورقی از بغداد تا عمان بردند. نگاه کنید به زیر.

۲۱۳. چنین است در نسخهٔ بودلیان. در چاپ پاریس «اللوذعانه» آمده که آن را اشاره به «لیتوانی‌ها» دانسته است. مارکوارت که همواره اللوذغانه می‌خواند، از احتمال توضیح این کلمه به طریق دیگر بحث می‌کند همان‌طور که در بار دیگر در مسعودی (تنبیه ۱۴۱) به صورت الکوذکانه ظاهر می‌شود. (درخوبه پیشنهاد کرده است که این واژهٔ الکوذلانه قابل تطبیق با گوتلند[2] خوانده شود). مارکوارت بر این عقیده بود که باید آن را الراذانیه یا الراهدانیه خواند (مقایسه کنید با فصل ششم، یادداشت ۶۹). اما به نظر می‌رسد که مینورسکی این واژه مشکل را با الأردمانیون[3] (نورثمن‌ها) یکی دانسته باشد (دایرة‌المعارف اسلام، مقالهٔ «روس»). در نسخه خطی لیدن در این‌جا لوذائیه است. در جاهای دیگر این بخش یکی دو بار از ضبط آن پیروی کرده‌ام.

۲۱۴. یعنی تنگهٔ کرچ.

۲۱۵. به همین صورت خوانده شود نه آن گونه که نسخه خطی بودلیان و چاپ پاریس نشان می‌دهند (بحرالخزر به جای نهرالخزر). مسعودی در جایی دیگر (مروج، یکم، ۲۷۳) در این فکر است که نشان دهد دریای سیاه (بُنطُس) و دریای مازندران (بحرالخزر) به هم راه ندارند.

۲۱۶. بیش‌تر به نظر می‌رسد منظور تَمَتَرْخه است نه سارکیل.

۲۱۷. باید به صورت مفرد باشد.

۲۱۸. ظاهراً مسعودی معتقد است که قبل از ورود غزها به خاک خزران، قلعهٔ خزران از سوی خشکی مورد حمله آنان قرار می‌گرفته است. اگر منظور قلعهٔ دُن باشد، امکان آن وجود داشته است. مقایسه کنید با: Marquart, *Streifz.*, 341.

۲۱۹. نظر مارکوارت این است که روس‌ها بر دنیپر رانده و کریمه را دور زده‌اند (Marquart, *Streifz.*, 335)

۲۲۰. یعنی دهانهٔ دُن.

۲۲۱. یا جیلان [گیلان].

۲۲۲. روس‌ها قبلاً در دریای خزر لشکرکشی کرده بودند.

۲۲۳. بعضی از اسامی فقط در چاپ ۱۳۰۳ هجری قاهره (حاشیهٔ ابن‌اثیر) دیده می‌شود.

---

1. Alföldi 2. Gotland 3. al-Urd-mānīyūn

۲۲۴. ابوالقاسم یوسف‌بن ابی‌السّاج در سال ۳۱۵/۹۲۸ هـ. درگذشت.
۲۲۵. وی بعدها در جنگی علیه خزرها کشته شد. مینورسکی در حدود، ۴۰۶، به احمدابن لطف‌الله منجم‌باشی، صحایف‌الاخبار، ۳، ۱۷۴ اشاره دارد که ترجمهٔ خلاصهٔ ترکی [استانبول، ۱۲۸۵/۱۸۶۸ هـ.] جامع‌الدّول از اوست. با وجود این‌که مؤلف از متأخران است (در سال ۱۱۱۳/۱۷۰۲ هـ. درگذشت)، از اثری به نام تاریخ باب‌الابواب، متعلق به قرن دهم یا یازدهم استفاده کرده است.
۲۲۶. این به آن معنی است که در خزریه نیرویی دریایی وجود نداشت. مقایسه کنید با فصل هشتم.
۲۲۷. یعنی در خشکی.
۲۲۸. به این ترتیب، از پنجاه هزار تن روس در آغاز حمله ۳۵ هزار تن از قلم می‌افتد.
۲۲۹. مسعودی به لشکرکشی‌های دیگر روس‌ها در سال‌های ۹۴۳ و ۹۶۵، مذکور در فصل نهم، اشاره‌ای نمی‌کند.
۲۳۰. تصور می‌رود که در این‌جا منظور مجارها هستند. ر.ک. یادداشت ۱۷۰.
۲۳۱. شاید به جای لُمباردها[1]، مقایسه کنید با انقیوده[2] (ابن عبدالبرّ، کتاب القصد و الامام، قاهره، ۱۳۵۰ هجری، ۲۸)، انکوبردیین[3] (ابن‌رسته، ۱۲۸)، اما مارکوارت به اصرار می‌پرسد که لمباردها چه کاری با پچنگ‌ها و مجارها داشته‌اند (*Str.* 66).
۲۳۲. ابن‌الاثیر به تبعیت از مسعودی، سال ۹۳۴/۳۲۲ را ذکر می‌کند و به گفتهٔ گئورگیوس موناخوس[4] در ۹۳۴ مجارها از تراکیه گذشتند و تا قسطنطنیه پیش رفتند (هر دو مورد به نقل از مارکوارت، *Str*، ۶۴).
۲۳۳. نگاه کنید به زیر.
۲۳۴. حضور بازرگانان سرزمین‌های اسلامی در اروپای شرقی و مرکزی در منابع دیگر تأیید شده است، نگاه کنید به زیر (ابن‌حوقل) و فصل هشتم.
۲۳۵. چاپ دخویه، ۱۸۰.
۲۳۶. مقایسه کنید با فصل سوم.
۲۳۷. زکی ولیدی «شهر بزرگ رومی موسوم به ولندر» را قلعه‌ای کوهستانی در ابخازیه می‌داند ("Völkerschaften", 48ff).
۲۳۸. همان، ۶۴۲.
۲۳۹. نگاه کنید به زیر.

240. Cf. Marquart, *Streifz.*, 52).

۲۴۱. مقایسه کنید با فصل پنجم.
۲۴۲. ابن‌حوقل، چاپ دوخویه، ۲۷۹ به بعد؛ ابن‌حوقل، چاپ کرامر، ۳۹۱ به بعد.
۲۴۳. منظور نیمهٔ غربی شهر دوگانه است. نگاه کنید به زیر.
۲۴۴. که ظاهراً در جلسات اولیهٔ محاکمه شرکت کرده بودند.
۲۴۵. نکتهٔ اصلی داستان این است که فقط پسر ادعایی حاضر به بی‌حرمتی به قبر پدر است.
۲۴۶. منقول در بالا.
۲۴۷. احتمالاً گاه نام خزران که مقر شاه بوده، به تمام پایتخت خزر اطلاق می‌شده است، مقایسه کنید با فصل پنجم، یادداشت ۱۶. از سوی دیگر، ظاهراً خزران به صورت اسم جمع مرکب با «ان» به مردم خزر هم گفته می‌شد (ر.ک. فصل یکم، یادداشت ۶۱) که معادل الخزر بود.

---

1. Lombards
2. Anqīrdah
3. Ankubardiyin
4. Georgius Monachus

248. Marquart, *Streifz.*, 517.

۲۴۹. چاپ فرآند در مجله آسیایی، ۱۹۲۵.
۲۵۰. فرآند، ۱۹۴-۱۹۵.

251. Brockelmann, *G.A.L.* Sup. I, 878.

۲۵۲. فرآند، ۱۹۴-۱۹۵.
۲۵۳. در این‌جا بیش‌تر اسم مکان در نظر است. مقایسه کنید با فصل نهم، یادداشت ۵۹.
۲۵۴. فرآند، ۸۷.
۲۵۵. همان جا، ۱۹۵.

256. Brockelmann, *loc. cit.*

۲۵۷. قبل از داوری کلی در بارهٔ ابوحامد بررسی کلیه کتاب‌هایی که از او نام برده‌اند، ضروری است.

258. *Streifz.*, 10.

259. Brockelmann, *loc. cit.*

۲۶۰. ابن‌رسته، ۱۲۰.

261. *De Caer. Aul. Byz.*, ed. Bonn, 693.

۲۶۲. بوری (امپراتوری دوم شوقی، ۲۲۸، یادداشت ۵) محاسبه کرده است که به خزران نگهبان برای ورود به خدمت ۳۰۲ پوند می‌پرداخته‌اند.
۲۶۳. مقایسه کنید با فصل هشتم، یادداشت ۶۷.
۲۶۴. همان، ۷۴۹.
۲۶۵. همان جا، ۷۷۲.
۲۶۶. ابن‌رسته توصیفی غیرعادی از حرکت امپراتور به کلیسای سنت‌سوفیا دارد که طبق آن امپراتور را ده هزار غلام ترک و خزری مجهز به خود و خفتان و نیزه همراهی می‌کنند.
۲۶۷. کوکوتسوف (مقدمه) متذکر می‌شود که حوزه علمیه سورا[1] تا حوالی سال ۹۴۳-۹۵۳ به‌کار خود ادامه داد. از آن پس، فقط حوزهٔ علمیه بابل برقرار بود و این وضع در «پاسخ یوسف» (روایت مختصر) نیز منعکس است.
۲۶۸. مقایسه کنید با فصل هشتم، یادداشت ۶۴.
۲۶۹. بنیامین تطلی، چاپ ادلر، مقدمه، ص دوازدهم.
۲۷۰. چاپ بنیش[2]، لندن، ۱۸۵۶، ص ۴۶ به بعد.
۲۷۱. به‌خصوص رفتن علما از مصر ذکر شده است.
۲۷۲. در بارهٔ مشج = سقسین مقایسه کنید با فصل نهم. پتاخیا از سرزمین کدار واقع در شرق دنیپر نیز سخن می‌گوید. شاید در هر دو مورد تا حدی نام‌های توراتی استعمال شده است. مقایسه کنید با سفارد[3]= اسپانیا.

273. cf. Harkavy, *Kohut Memorial Volume*, 244ff.

۲۷۴. هارکاوی یادآور می‌شود که در روایت بیرونی اشاره‌ای به خاقان خزر دیده است (مأخذ بالا، ۲۴۵) اما معلوم نیست در کدام صفحه.
۲۷۵. سفر خروج، ۱۹: ۹.

---

1. Sura 2. Benish 3. Sephard

۲۷۶. نویسنده اضافه می‌کند «دو زمان آوارگی». منظور وی آن است که واقعه مربوط به زمانی بسیار دور در گذشته است.

۲۷۷. این اشارات از مقالهٔ هارکاوی (یادداشت ۲۷۳) اقتباس شده است.

278. *R. E. Y.*, xx (1889), 144-146.

۲۷۹. در خور ذکر است که دروثمار[1] ــ قدیمی‌ترین صاحب‌نظر لاتینی ــ در بارهٔ یهودی‌شدن خزرها (ر.ک. فصل ششم، یادداشت ۱۰)، از همهٔ تاریخ‌های داده‌شده بسیار عقب‌تر رفته است.

1. Druthmar

۸

علل از میان رفتن خزرها

روشن است که زمانی خزرها از تمامی همسایگان خود، جز رومیان بیزانس و اعراب تحت خلافت، قدرتمندتر بودند. با وصف این، گروه‌های قومی مانند بلغارها و گرجی‌ها ــ که یا جزئی از امپراتوری خزر یا اسیر ظلم و ستم آن بودند ــ هنوز زنده‌اند، در حالی که خزرها از میان رفته‌اند یا در بهترین حال بقایای ایشان به صورت جماعاتی خُرد در کریمه و قفقاز و شاید نقاط دیگر[1] باقی مانده است. بررسی علل زوال یک قوم همواره جالب است. در مورد خزرها این روند چنان پیچیده است که دقتی خاص می‌طلبد. آیا در منابع متعلق به دوران درخشش کشور ایشان نشانه‌هایی از علل ذاتی گرایش به ضعف دیده می‌شود؟

عقیدهٔ محققان تاریخ خزریه معمولاً بر این بوده است که یهودی خواندن خزریه در عالی‌ترین مرحلهٔ ترقی آن‌ها ــ یعنی قرون نهم و دهم ــ به دلیل یهودی‌بودن طبقهٔ حاکم بر آن کشور در عین رواج گستردهٔ ادیان دیگر کاملاً منصفانه است. اما بی‌تردید، در این کشور مسلمانان که بخش اعظم ارتش را تشکیل می‌دادند، قدرت سیاسی چشمگیری اعمال می‌کردند. خصوصیت درهم‌آمیختهٔ کشور از نظر تعدّد ادیان در ارتباط با حاکمان یهودی کیفیتی مطلوب داشته است. چون بنا به حدس، سیاست این حاکمان متضمّن آزادی کامل مذهب برای عموم بوده است. متذکر می‌شویم در مورد درجه‌ای از تمدن که خزرها به آن رسیدند، به آسانی می‌توان غلو کرد.[2] به هیچ وجه روشن نیست که آیا هرگز تصور تسامح مذهبی به فکر ایشان خطور کرده یا خیر و این‌که آیا می‌توانسته‌اند آن‌گونه رفتار کنند؟ البته، به فرض این‌که بالفعل[1] تحمل اعتقادات متفاوت در حدی بالاتر از کشورهای مسیحی و حتی مسلمان معاصر وجود داشته است ــ اوضاع بیش‌تر شبیه کشورهای تحت حکومت مغول‌های اخیر بود ــ می‌توان پرسید که آیا تعدد مذاهب منبع اصلی گرایش به ضعف بوده

1. *De facto*

است یا خیر. ادعای این‌که یهودیت خزرها خودبخود به زوال اقتدار ملی ایشان انجامید، عبث می‌نماید.[۳] بیش‌تر چنین به نظر می‌رسد که ویژگی جهان وطنی که رهبران یهودی عارض کشور کردند، بقای آن را به مخاطره افکند و سرانجام به فاجعه ختم شد.

هر چند به نظر می‌رسد که از جهت تاریخی اوضاع داخلی خزرها زادهٔ عللی بود که یهودیت ــ که هرگز پیشرفت بسیار نکرد ــ تأثیری در آن‌ها نداشت. در جریان عادی توسعه و پیوستگی خزرها به صورت قدرتی سیاسی و از همان آغاز، گروه‌های معتقد به مذاهب گوناگون تحت سلطهٔ ایشان درآمدند. به نظر می‌آید که یهودیت خزر به هیچ وجه در امر حضور مسیحیان و مسلمانان ــ و از قرار معلوم به کثرت ــ دخالتی نداشته و تصور نمی‌کرده است که این جریان در درازمدت فاجعه‌ساز خواهد بود. زوال خزریه ــ همان گونه که خواهیم دید ــ حاصل شکست‌هایی نبود که بیزانس یا خلافت بر آن وارد کرد. مسئلهٔ سرپیچی کلی و پیوستن یکی از گروه‌های غیریهود به دشمن هم مطرح نیست. بهتر آن است که اختلاف مذهبی میان مردم خزر را در جهت اختلاف‌های نژادی مورد توجه قرار دهیم. بی‌شک آنچه برشمردیم امپراتوری خزر را سرشار از تضاد کرده بود. صحراگردان استپ‌ها، شهرنشینان پایتخت و سایر شهرها (بی‌شک هر یک با خصوصیات ویژه خود)، زارعان و شکارچیان استان‌های غربی، ترکان، یهودیان، اعراب و نیز مردم اسلاو و فنلاندی ــ یا همنژادان آنان ــ همه در خزریه گرد آمده بودند. در نظر داشته باشیم که بر این در هم‌جوشی اقوام و اعتقادات، اشرافیتی ریاست داشت که آن را ترکان سفید[۴] می‌خوانیم و شامل شمار اندکی از ترکان می‌شد که تعدادی از آن‌ها یهودی شده بودند. ظاهراً هم اینان بودند که کشورها و استان‌های مختلف را متحد کردند. هنگام بررسی این تصویر مشاهده می‌کنیم که بی‌شباهت با سایر امپراتوری‌ها نیست. بی‌شک، در سرزمینی که خزرها بر آن استیلا یافته بودند گوناگونی مردم بسیار بود. در واقع، در میان کشورهای معاصر به ندرت همانندی پیدا می‌کرد اما در ادوار دیگر بی‌همتا نماند. باگفتن این‌که یگانه علت تلاشی این امپراتوری عدم همبستگی دینی و نژادی بود، راه به جایی نخواهیم برد.

اطلاعات موجود از منبع ضعف بالقوه دیگری خبر می‌دهد. از همین روست که مقدسی در اشاره به استپ‌های ولگا در اطراف پایتخت می‌گوید که سرزمینی لم‌یزرع است و میوه و احشام در آن یافت نمی‌شود.[۵] شک نیست که در این‌جا تا حدی مبالغه شده است. می‌دانیم که خزرها شتر داشته‌اند.[۶] احتمالاً این شتر از نژادی خاص بوده و با شتر دوکوهانه «بلخ» فرق داشته است.[۷] مقدسی خود در جایی دیگر متذکر فراوانی گوسفند در

این کشور می‌شود.[۸] خزرها قادر بودند هزاران سوار بسیج کنند و البته مسلماً اسبان فراوانی در اختیار داشتند. می‌خوانیم که مروان هنگام تاخت و تاز اعراب در خزریه به سال ۱۱۹/۷۳۷ هـ. و در جریان پیشروی در کنار ولگا رمه‌های اسب بسیاری را تار و مار کرد و از میان برد.[۹] به گفتهٔ ابن‌سعید، حیوانات سواری خزرها به صورت نامعمولی تنومند بودند[۱۰] ــ ظاهراً منظور اسبان است ــ و در استپ لااقل در بعضی نقاط کشت و زرع می‌شد. همچنان که پیش‌تر دیدیم و بنا به مکاتبه عبری و اصطخری، گرداگرد پایتخت مزارعی بود که تا شصت یا هفتاد میل گسترش داشت. گردیزی هم به کشتزارهای خزران اشاره می‌کند.[۱۱] کشت ارزن[۱۲] و برنج[۱۳] رواج داشت. به گفتهٔ مقدسی، خزران نوعی نان نامرغوب به نام «اثیر»[1] داشتند[۱۴] و ماهی قسمتی از غذای هر روز آن‌ها را تشکیل می‌داد.[۱۵]

در بارهٔ سایر محصولات کشاورزی، مقدسی[۱۶] و گردیزی[۱۷]، هر دو از فراوانی عسل می‌گویند و گردیزی موم مرغوب را نیز به آن می‌افزاید. اما اصطخری تکرار می‌کند که عسل و موم مرغوبی که از خزریه می‌آورند، از جای دیگر به آن وارد و باز صادر می‌شود.[۱۸] پوست روباه خزر نیز مشهور بوده است.[۱۹] اصطخری به وضوح می‌گوید که اقسام خز ــ همانند عسل و موم ــ از خاک روس‌ها و بلغارها به خزریه می‌رسد.[۲۰] به گفتهٔ ابن‌رسته[۲۱] و گردیزی[۲۲]، در خاک برطاس به‌خصوص در بالادست ولگا و از خزریه به سمت بلغار عسل بیشتری یافت می‌شده است. در بارهٔ خز باید گفت که هر چند شهرت سمور سیاه بلغاری[۲۳] عالمگیر بود، نوعی خاص از پوست روباه برطاسی[۲۴] و نیز پوست دله سمور آن معروفیت داشت،[۲۵] حتماً مقادیر بسیاری از این اجناس از روسیه می‌آمده است که البته برخلاف مناطق بالا خارج از امپراتوری خزر قرار داشت. ابن‌خردادبه[۲۶] و به تبع او ابن‌الفقیه[۲۷] از پوست روباه سیاه و بیدستر سخن می‌گویند که تجار روس به قسطنطنیه می‌آوردند. این اجناس سپس از طریق دریای سیاه، تنگهٔ کرچ و رود دن به ولگا و پایتخت خزر می‌رسید.[۲۸] در این شهر، خاقان یا عواملش بازرگانان روس را مجبور به پرداخت عُشر بهای امتعه خود می‌کردند. بازرگانان به راه خود ادامه می‌دادند، در ولگا به سوی دریا سرازیر می‌شدند و درگرگان ــ در دیگر سوی دریای خزر ــ آنچه با خویش آورده بودند؛ از جمله قبضهٔ شمشیر و خز را به فروش می‌رساندند، ابن‌الفقیه به نیزه‌های خزری نیز

1. athir

اشاره می‌کند.[۲۹] بعید به نظر می‌رسد که تاجران روسی دائم چنین مسیر دوری را پیموده باشند. اینان در زمان ابن‌فضلان در میان بلغارهای ولگا دیده می‌شدند.[۳۰] بی‌تردید، همان گونه که اصطخری[۳۱] و ابن‌حوقل[۳۲] به وضوح اظهار داشته‌اند، این بازرگانان از آن‌جا خود را به اتل ـ خزران می‌رساندند و جلوتر نمی‌رفته‌اند. مسعودی از حضور این بازرگانان در یکی از سواحل پایتخت خزر سخن می‌گوید.[۳۳] احتمالاً این سوداگری بسیار سودآور بوده است، زیرا این‌گونه پوست‌ها در میان طبقات مرفه مسلمانان خواهان فراوان داشت،[۳۴] البته از این محمولات بیش از مقدار معمول مالیات اخذ می‌شد.

اصطخری به ذکر کالاهای دیگری می‌پردازد که وارد خزریه می‌شد. تجارت سرب نیز با روس‌ها انجام می‌گرفت اما گویا تاجران خزر این جنس را از کیف می‌آوردند.[۳۵] داد و ستد برده نیز در ولگای پایین بازار گرمی داشت که اصطخری از آن خبر می‌دهد و ابن‌فضلان آن را تأیید می‌کند.[۳۶] در این‌که روس‌ها بردگان را از شمال می‌آوردند، هیچ تردیدی نیست، حتی تلویحاً گفته‌اند که در پایتخت خزر بازار برده‌فروشی برقرار بود[۳۷] که از آن‌جا اغلب بردگان را به سرزمین‌های اسلامی می‌بردند.[۳۸] این امر نباید موجب تعجب شود زیرا بعدها در سایر قسمت‌های اروپا نیز برده‌فروشی رایج شد،[۳۹] به گفتهٔ اصطخری یهودیان، مسیحیان و نیز مسلمانان از فروش اطفال خود به صورت برده اکراه داشتند و فقط مشرکان مرتکب آن می‌شدند.[۴۰] اما به ظاهر با این رسم مخالفتی هم نمی‌شد و یهودیت حاکمان هم آنان را از این کار منع نمی‌کرد. بلکه بر عکس، در جامعه وجود بردگان تحمل می‌شد و خرید و فروش آن‌ها مانند سایر کالاها به صورت علنی انجام می‌شد. ظاهراً راه تجارت برده از شمال منزلگاهی در دربند (باب‌الابواب) داشته است.[۴۱] همچنین، در همین دوران در فرانسه و اسپانیا ـ واقع در غرب اروپا ـ نیز سوداگری برده از شمال به جنوب برقرار بود و دلیلی ندارد که تصور کنیم آنچه در بارهٔ نقش یهودیان در این کار گفته‌اند، ساخته و پرداختهٔ مخالفان بدخواه است.[۴۲]

اگر به نوشتهٔ دربندنامه اعتماد کنیم، خزران معادن نقره و طلا[۴۳](مس)[۴۴] منطقهٔ قفقاز را در اختیار داشتند و مشهور است که از محصول آن‌ها حقوق نیروهای نگهبان این مرز پرداخت می‌شده است. از قرار معلوم، استان سمندر واقع در جانب شمالی کوهستان بسیار ثروتمند و حاصلخیز بوده است. اصطخری و ابن‌حوقل به باغ‌ها و تاکستان‌های آن اشاره می‌کنند و شمارهٔ این تاکستان‌ها را به هزاران می‌رسانند.[۴۵] به گفتهٔ گردیزی[۴۶] احتمالاً در نقاط دیگر خاک خزر نیز باغداری معمول بوده است. مسلماً ارائه فهرستی جامع از منابع

مادی خزرها عملی نیست. بی‌شک، مهم‌ترین آن‌ها محصولات کشاورزی و احشام بوده که ظاهراً هیچ یک مازاد مصرفی نداشته است. گفتهٔ اصطخری مبنی بر این‌که صرف‌نظر از آنچه به این کشور وارد و سپس خارج می‌شد، یگانه صادرات خزر سریشم ماهی بود، درخور توجه است.(۴۷)

با این همه، به نظر می‌آید که فعالیت خزرها در امر تجارت قابل ملاحظه بوده است. در این مورد، اشاره مسعودی به این‌که شاه خزران صاحب کشتی (مَراکِب) نیست و مردانش در این کار تجربه‌ای ندارند،(۴۸) گمراه‌کننده است. بارتولد خاطرنشان کرده است که روایت مسعودی با آنچه هِلال صابی در بارهٔ دیوار دربند در دریای خزر گفته است، منافات دارد چون به عقیدهٔ وی منظور از ساختن این دیوار «جلوگیری از ورود کشتی‌های (مراکب) خزران» بوده است.(۴۹) علاوه بر این، روایت مسعودی در بارهٔ خزرها با آنچه جایی دیگر به صراحت بیان داشته، متناقض است. وی می‌گوید خزرها زورق‌هایی دارند که مردم با آن از پایتخت به بالادست (رود) می‌روند(۵۰) و کشتی‌هایی (سُفُن) که با آن میان خزرها و بلغارها در رفت و آمدند.(۵۱) مقدسی نیز همین را می‌گوید(۵۲) و ابن‌فضلان متذکر می‌شود که هنگام ورود هر کشتی (سفینه) از خزریه به خاک بلغار، رئیس ایشان (یالتاوار ـ التبر) شخصاً به سوی کشتی می‌راند و عُشریه محموله را برای خود می‌ستاند.(۵۳) از این‌که بلغارها صاحب کشتی بودند، ذکری به میان نیامده است و مشکل می‌توان پذیرفت که حمل و نقل اصلی ولگا در دست روس‌ها بوده است.(۵۴) به هر حال، طبق گفتهٔ صریح مسعودی، در محل پایتخت خزر پلی از قایق بر رودخانه بسته بودند.(۵۵) محتوای بیان وی ـ که قبلاً نقل شد ـ سرازیرشدن روس‌ها در ولگا به سال ۳۰۱/۹۱۳ هـ. است و احتمالاً منظور وی آن است که حاکم خزر برای مقابله با مهاجمان ناوگانی در اختیار نداشت. در این‌جا هم به وی خبر نادرست داده‌اند و جالب توجه آن است که هنوز هم نظر مسعودی کاملاً رواج دارد.(۵۶)

به هر حال، واقعیت محتمل آن است که کشتی‌های خزر نه تنها بر ولگا بلکه بر دریای خزر یا به اصطلاح دریای خزران نیز در رفت و آمد بودند و از راه‌های دریایی مورد اشارهٔ اصطخری(۵۷) استفاده می‌کردند، بی‌آن‌که طبق نظر هلال صابی دربند را به خطر اندازند. طبق روایت مختصری که در نامه حَسدَی در بارهٔ خزریه آمده است، ظاهراً کشتی‌های این کشور تا قسطنطنیه آمده بودند (حدود سال ۳۴۰/۹۵۰ هـ.) و به احتمال نه از پایتخت درکنار ولگا (با استفاده از مسیر دن ـ ولگا)، بلکه به عکس از بندر تَمَتَرخَه [تاماتارخا] (فاناگوریا ـ تَمَن ـ تموتُورَکَن) در دریای سیاه، جایی که دیدیم(۵۸) سال‌ها قبل امپراتور روم ـ

یوستی‌نیانوس دوم ـ قایقی یافت تا به کشور خود بازگردد. باید توجه داشت که دریای آزوف نیز مانند دریای خزر زمانی دریای خزران نامیده می‌شد.(۵۹)

تجارت خزر از طریق زمین نیز انجام می‌گرفت. مسلماً راه کاروانی که شمال دریای خزر را دور می‌زد همواره اهمیت بسیاری داشته است، هر چند تقریباً با قاطعیت می‌توان گفت که این راه فقط خزریه را به خوارزم مربوط می‌کرده است.(۶۰) در روایت ابن‌حوقل،(۶۱) تجارتخانه‌ای که مرکز آن پایتخت بود ـ به اصطلاح امروزین ـ در بلغار مرکزی کنار رود دُن نمایندگی داشت. به گفتهٔ سیاح یهودی ـ ابراهیم بن یعقوب (قرن دهم) ـ خزرها به زبان صقالبه آشنایی داشتند(۶۲) و این آشنایی جز از طریق سفر در آن کشور ممکن نبوده است. در نوشتهٔ مسعودی می‌خوانیم که بازرگانان مسلمان خزری در حدود شمالی بیزانس مقیم بودند.(۶۳) سیاح قرن دوازدهم ـ بنیامین تطلی[1] ـ از ملاقات بازرگانان خزریه در قسطنطنیه و اسکندریه سخن می‌گوید.(۶۴) به اظهار یعقوبی، در میان سیل امتعهٔ تجاری که وارد بغداد می‌شد اجناس خزری هم به چشم می‌خورد.(۶۵) همان گونه که دیدیم، تاجران روسی با سرزمین‌های خلافت تماس مستقیم داشتند و یهودیان راذانیه(۶۶) علاوه بر پایتخت خزر، به بغداد و سایر شهرهای اسلامی نیز سفر کرده بودند. احتمالاً تاجران خزر در سوداگری ایشان شریک بودند. یعقوبی از خیابان یا محله‌ای واقع در سامره خبر می‌دهد که در آن خزران در کنار ترکان و بومیان فرغانه می‌زیستند.(۶۷) ضرورتی ندارد که همهٔ اینان را سربازانی اجیرشده فرض کنیم.

در مورد کارگاه‌های دستی قبلاً از سریشم ماهی گفتگو کردیم. مسلماً این ماده از یافته‌های ماهیگیران ولگا تهیه می‌شد و لااقل می‌دانیم که در پایتخت خزر تعداد صنعتگران مسلمان زیاد بود.(۶۸) اما جالب توجه آن است که به گفتهٔ اصطخری در این کشور جامه دوخته نمی‌شد.(۶۹) قباهای بلند(۷۰) و نیم‌تنه‌های خزران از سرزمین‌های اسلامی بیزانس وارد می‌شد. غُزها (اُغوزها) که از جهت سیاسی وابستهٔ خاقان بودند، نیز از مسلمانان جامه می‌خریدند.(۷۱) فقدان این صنعت مهم نشان می‌دهد که کارگاه‌های دستی خزر در سطح پایینی قرار داشته است.(۷۲) هر چند که احتمالاً اوضاع به قراری نبوده است که اصطخری می‌گوید و نشانه‌هایی از نفوذ فرهنگی امپراتوری بیزانس و خلافت بر خزرها در همان ایام وجود دارد.

---

1. Benjamin of Tudela

تی. جی. ارن[1] باستان‌شناس دریافت که تمدن خزر به شدت زیر نفوذ نمونه‌های ایرانی قرار داشته و به یقین تقلید از صنایع دستی ساسانی در خزریه رایج بوده است.(۷۳) وی به همین قرار متوجه شد که ورقه‌های تزیین کمربند ــ که در روسیه غربی و سوئد کشف شده‌اند ــ از جهت طرح خصوصیات ایرانی دارند و باید در محدودهٔ فرهنگ خزری ساخته شده باشند که الگوهای آن از ایران به خزر رسیده بود.(۷۴) همچنین، وی از تقلید در روکش‌ها، سگک‌ها و قلاب‌هایی[2] گفتگو می‌کند که اصل آن را در کشورهای زیر سلطه فرهنگ خزر و بعد از قرن هشتم رومی می‌دانند.(۷۵) اما همهٔ این‌ها از لحاظ اهمیت به پای ادعای سکه‌شناس معروف ــ زمباور[3] ــ نمی‌رسد که می‌گوید «سکه‌های عربی تقلبی که در یافته‌های باستان‌شناسی روسیه و سوئد فراوانند، بیش‌تر در ضرابخانه‌های خزر و با نظم و قاعده ضرب می‌شده‌اند.»(۷۶) ارن از آن‌جا با نظر زمباور مخالف است که (الف) این سکه‌های تقلبی در خاک خزر یافت نشده‌اند، و (ب) قالب سنگی که برای جعل پول سامانیان تهیه شده بود، کاملاً خارج از حوزه نفوذ خزر و در تمام ادوار دیده شده است (ویته‌بسک[4]). بارتولد این قالب سنگی را مربوط به ضرب سکه در روسیه دانسته است.(۷۷) البته حیرت‌آور است که هیچ سکهٔ بومی خزری در دست نداریم(۷۸) و روی هم رفته تصور این‌که در اتل ـ خزران فعالیت تجاری به طریق پایاپای صورت می‌گرفته نیز ناممکن به نظر می‌رسد. اما در این میان شاهدی برای نظریهٔ زمباور به دست نیامده است.

دریافت کلی ما از حقایق موجود این است که اتل بارانداز[5] برای تجارت میان شرق و غرب و نیز شمال و جنوب بود. مسلماً ثروت و رونق خزریه آن قدر که فرع بر موقعیت مطلوب آن بر سر راه‌های تجارتی مهم بود، به منابع داخلی خود وابستگی نداشت. آنچه از نظام مالی این کشور درک می‌شود، مؤید همین نکته است و ظاهراً مردم بومی مالیات سنگینی نمی‌پرداختند و به احتمال خزرهای برگزیده (خزرهای سفید) فقط مجبور به ارائهٔ خدمات نظامی بودند. به گفتهٔ اصطخری ــ که به کرات مورد استناد ما بوده است ــ شاه نسبت به اموال رعایا حقی نداشت.(۷۹) شاید در این‌جا منظور وی بگ است، چون در جای دیگر گفته شده است که خاقان از عوارض و یارانه‌هایی که همهٔ مردم ملزم به پرداخت آن هستند بهره‌مند می‌شود.(۸۰) به هر حال، بگ قدرت اجرایی برتر بود و احتمالاً هزینه‌های او بزرگ‌ترین رقم بودجهٔ خزر را تشکیل می‌داد. سخنان اصطخری به این معنی است که منابع

---

1. T. J. Arne
2. Bibules
3. Zambaur
4. Vitebsk
5. *entrepôt*

عایدی شاه دوشاخه بودند: یکی عوارض گمرکی و عُشریه‌ای که بر کالاهای وارده به کشور ــ از راه‌های آبی و زمینی ــ تعلق می‌گرفت و دیگری خراجی که از سراسر امپراتوری اخذ می‌شد.[۸۱]

در مورد عوارضی که به قول اصطخری نخستین منبع عایدی بود، قبلاً دیدیم که بازرگانان روس ــ که خز و شمشیر تجارت می‌کردند ــ عُشر ارزش امتعهٔ خود را به خاقان یا عامل او می‌پرداختند. از قرار معلوم، بر همهٔ تاجران روس به همین میزان عوارض بسته می‌شد[۸۲] و شاید بتوان چنین استنباط کرد که این عشریه عمومیت داشته و حتی بر مسلمانانی که برای سیاحت به خزریه می‌آمدند نیز تعلق می‌گرفته است. احتمالاً وظیفهٔ دو صاحب‌منصب خزری ــ که ظاهراً منصبی یکسان داشتند ــ جمع‌آوری این‌گونه عوارض و امور حقوقی اتفاقی بوده است. در زمان ابن‌فضلان، یکی از این دو مقام را شخصی به نام خزّ[۸۳] در اختیار داشت و در زمان مسعودی، شخصی به نام احمد بن کویه[۸۴](گویه). محققاً هر دوی اینان وظیفه‌ای مهم به عهده داشته‌اند که به بگ ارتباطی پیدا نمی‌کرده است. این دو مسلمان بودند و بگ مطمئناً خزری یهودی.[۸۵] قاضیان مسلمان ــ همانند قاضیان یهودی و مسیحی ــ دو تن بودند،[۸۶] اما خزّ و بعد از او احمد بن کویه در قلمرو شغل خود ــ هر چه که بود ــ مستقل عمل می‌کردند.

نوع دوم این منابع عایدی را می‌توان از روی وقایعنامهٔ روسی مشخص کرد و توضیح داد. قبلاً دیدیم که اقوام اسلاو، پولی‌ها و دیگران در قرون نهم و دهم خراجگزار خزران بودند.[۸۷] از قرار معلوم، خزرها برای اخذ مالیات خانوار (اجاق) یا خیش را واحد قرار می‌دادند و آن را به صورت جنسی ــ شمشیر یا پوست سمور سیاه ــ جمع‌آوری می‌کردند یا در موارد دیگر به ازای هر شخص یا خیش مبلغی نقدی دریافت می‌کردند،[۸۸] هنگامی که کالایی خاص مورد نیاز یا جمع‌آوری آن آسان بود به طریقهٔ دیگری عمل می‌شد. رئیس بلغارها (یالتاوار ـ التبر) نیز به همین قرار بر هر خانوار یک پوست سمور سیاه خراج می‌بست.[۸۹]

به این ترتیب، روشن شد که بخش عمدهٔ درآمد عمومی خزرها از چه راهی بوده است ــ گمرک و خراج رعایا. بی‌تردید، ثروت بخش خصوصی کشور که در اصل از طریق سرمایه‌گذاری تجاری برای ادارهٔ صادرات حاصل می‌شد، به نسبت قابل توجه بود. اما همان گونه که اشاره کردیم، منابع طبیعی موجود و محصولات صنایع داخلی هم به حد صدور نمی‌رسید. معلوم است که در چنین اوضاع و احوالی اقتصاد خزر بسیار غیرطبیعی بود. همه

چیز به قدرت نظامی و حیثیت سیاسی بستگی داشت. واضح است که سوداگران از مالیات‌های سنگین همان قدر ناراضی بودند که اقوام از پرداخت خراج نقدی. برای جمع‌آوری هر دو این درآمدها توسل به زور ــ یا لااقل نشان دادن آن ــ ضروری بود. آن گونه که از وقایعنامهٔ روسی برمی‌آید، قبایل اسلاو آماده بودند تا به مجرد دستیابی به موقعیتی مناسب خود را از وابستگی به خزرها برهانند.(۹۰) از گفته‌های ابن‌فضلان درمی‌یابیم که در شرق امپراتوری خزر ــ در میان بلغارها و غزّ ــ حاکمیت مرکزی محبوبیتی نداشت.(۹۱) می‌توان گفت چنین نظامی فقط تا زمانی دوام می‌آورد که خزرها بتوانند متصرفاتی را که با ضرب شمشیر به دست آورده‌اند، با ضرب شمشیر حفظ کنند. بنابراین، هنگامی که قدرت نظامی در هم شکست، اقتصاد نیز در معرض سقوط قرار گرفت.

بی‌شک، آنچه روی داد تا حدی به همین قرار بود؛ احتمالاً خراج‌های نقدی و عوارض گمرکی سر موقع به خزانه نرسید، گروه‌های ناراضی جویای استقلال خود شدند، قدرت مرکزی تضعیف شده و قادر نبود برای اشغال مجدد نقاط نظامی حساس یا جمع‌آوری خراج بی‌درنگ لشکر بفرستد. هنگامی که چرخ دولت چنین یکباره از کار بیفتد، مسلماً به راه‌انداختن مجدد آن ناممکن می‌نماید. می‌توان چنین فرض کرد که اگر پایگاه‌های قدرت خزرها در سرزمین میان ولگا و قفقاز از ثروت طبیعی بیش‌تری بهره‌مند بود یا اگر گرایش بیش‌تری به حرفه‌های صنعتی داشتند، می‌توانستند آنچه برایشان باقی مانده بود استحکام ببخشند و بار دیگر از طریق سیاسی یا اشغال تدریجی بر مردم شورشی غلبه بیابند و اندک‌اندک نظام اقتصادی و سیاسی خود را در سرزمینشان احیا کنند.

بی‌تردید، اختلاف‌های نژادی و مذهبی موجود در امپراتوری خزر در تلاشی آن سهیم بود و علت اصلی این تلاشی را باید در ویژگی این امپراتوری جستجو کرد که توده‌ای ناهمگون از سرزمین‌های مجاور هم بود، که مرزهای طبیعی نداشتند و به خودکفایی نرسیده بودند و در نتیجه واحد سیاسی و اقتصادی باثباتی محسوب نمی‌شدند. این سرزمین‌ها مدتی به دست اشرافیت نظامیِ خزران یهودی افتاد و سوارانشان تا آن‌جا که توانستند بر نواحی واقع در میان اردوگاه‌های خود و شهرها تسلط یافتند و قدرت مهیبی اعمال کردند. همان گونه که دیدیم، زمانی خزریه از نظر وسعت جغرافیایی و اهمیت سیاسی با بزرگ‌ترین ملت‌های عصر رقابت می‌کرد اما این وضعیت عمر ابدی نداشت. سلطهٔ نظامی از هم گسیخت و خزریه به دلیل فقدان پیوند محکم و دائمی از پای درآمد. این مطلب نوعی پارادوکس است که بعضی از گروه‌های کوچک‌تر که درون امپراتوری خزر قرار

داشتند یا از جانب آن تهدید می‌شدند تا امروز به حیات خود ادامه داده‌اند و از خزرها که زمانی نسبت به همسایگان خود «رقابت‌ناپذیر و نیرومند»[۹۲] بودند، فقط نامی برجای مانده است.

به همین دلایل است که سرنوشت این رقیب سرسخت دولت‌های ملیِ شرق و غرب عبرت‌آموز محسوب نمی‌شود. مثلاً تاریخ فرانسه یا ایران را می‌توان در ادوار مختلف ترقی و زوال تا زمان‌های باستانی بسیار کهن ردیابی کرد. هنوز ایران و شهر باستانی گل در جوامع زندهٔ معاصر نمایندگانی زنده دارند اما در مورد امپراتوری‌های صحرانشین اوضاع به نوعی دیگر است. اینان با سرعتی باورنکردنی در میان ملل و اقوام به سروری رسیدند، حتی زمانی تقریباً بر کل صحنهٔ تاریخ تسلط یافتند و سپس به سرعت از میان رفتند. امپراتوری‌های هون‌ها و مغول‌ها از این دست بودند. به تفصیل می‌دانیم که چگونه امپراتوری مغول‌ها بیش‌تر دنیای متمدن را درنوردید و کشورهای بزرگ را ضمیمهٔ سرزمین‌های بی‌کران خود کرد اما طوفان خوابید و مغول‌ها از نظر اهمیت از مللی چون ایرانیان که به سقوط کشانیده بودند یا چینی‌ها که در آن سلسله‌ای برقرار کرده بودند، بسیار عقب ماندند. ماجرای خزرها مقیاسی بسیار کوچک‌تر از آن مغول‌ها بود. خزرها در شمار نیروهای جنگنده و نواحی تحت سلطهٔ خود هم هرگز به عظمت مغول‌ها نرسیدند و برای رسیدن به قدرت نیز هیچ‌گاه چنان اعجاب‌انگیز عمل نکردند. با وجود این، زوال مغول‌ها ــ و پیش از ایشان هون‌ها ــ اجازه می‌دهد تا به سرنوشتی که آشکارا در قرون دهم و یازدهم گریبانگیر خزرها شد، پی ببریم.[۹۳]

یادداشت‌های فصل هشتم

۱. مونک[1] (مجله آسیایی [۱۸۶۵]، ۵۴۴) از وجود جامعه‌ای خزری در چوفوت‌قلعه[2] در نزدیکی باغچه‌سرای واقع در کریمه در قرن گذشته خبر می‌دهد. قبلاً به نظر زایاچکوفسکی اشاره کردیم مبنی بر این‌که قرائیون نمایندگان کنونی خزرها هستند. قاراچی‌ها[3] را اغلب گروهی قفقازی می‌دانند که وابستگی‌های بسیار با خزرها دارند (مثلاً، زایاچکوفسکی «فرهنگ» به نقل از کتاب ساموئیلوویچ[4] به نام مسئله بازماندگان خزرها و فرهنگ آنان، لنینگراد ۱۹۲۴). در مورد «یهودیان کوه‌نشین» قفقاز مقایسه کنید با مارکوارت ***Streifz***، ۲۸۵. جورج ساوا[5] (دژه مردم فراموش‌شده، ۱۹۴۱) بازدید از یهودیان کوه‌نشین را شرح می‌دهد اما به مطالب آن نمی‌توان اعتماد کرد.

۲. اچ. روزنتال[6] در دایرةالمعارف یهود می‌گوید: «خزرها از همهٔ امتیازات مللِ‌متحد بهره‌مند بودند، حکومتی به شدت قانونمند و مسامحه‌کار، تجارتی در اوج درخشندگی و ارتشی سازمان‌یافته و ثابت داشتند. زمانی که در اروپای غربی جهل، خرافات و آشفتگی حکومت می‌راند، پادشاهی خزران می‌توانست به حکومت عادلانه و گشاده‌نگر خود ببالد» (مقالهٔ خزرها).

3. Marquart, ***Streifz.***, 27, cf.5.

۴. مقایسه کنید با اصطخری، در فصل پنجم.

۵. چاپ دخویه، ۳۶۱.

۶. همان گونه که احتمالاً بلغارها هم داشتند (ابوحامد اندلسی، چاپ فؤاد، ۲۳۸، به نقل از قزوینی) در برطاس نه تنها شتر بلکه گاو (بقر) نیز پرورش می‌دادند (ابن‌رسته، ۱۴۱).

۷. زکی ولیدی، ابن‌فضلان، ۱۵، یادداشت ۳، به نقل از ابن‌اعثم کوفی (نسخه خطی سرای، ۲، ۲۴۱ ب).

۸. چاپ دخویه، ۳۵۵.

۹. بلعمی، ۵۴۰، مقایسه کنید با زکی ولیدی، ابن‌فضلان، ۳۰۴.

۱۰. مقایسه کنید با فصل یکم، یادداشت ۳۵، نظر ابن‌سعید در بارهٔ نتایج سردی و رطوبت هوا.

۱۱. چاپ بارتولد، ۹۶.

۱۲. مقایسه کنید با داستان میرخواند در مقالهٔ دوهربلوت[7] با عنوان «خزرها».

۱۳. مقایسه کنید با اصطخری، در فصل پنجم.

۱۴. چاپ دخویه، ۳۶۱، مقایسه کنید با ۳۵۹.

۱۵. اصطخری، همان.

۱۶. چاپ دخویه، ۳۵۵.

۱۷. چاپ بارتولد، ۹۶.

۱۸. همان جا.

۱۹. ابوحامد اندلسی، ۲۱۲.

۲۰. اصطخری (همان جا) دو جا از بیدستر گفتگو می‌کند. در یکی از این دو مورد، در نسخهٔ خطی چستر بیتی[8] (مقایسه کنید با فصل پنجم، یادداشت ۷) «پوست‌های دیگر» آمده است.

۲۱. چاپ دخویه، ۱۴۱.

---

1. Munk
2. Chufut Qala
3. Karachais
4. Samoyelovitch
5. George Sava
6. H.Rosenthal
7. D'Herbelot
8. Chester Beatty

۲۲. چاپ بارتولد، ۹۷.
۲۳. ابوحامد اندلسی، همان جا.
۲۴. در نسخه خطی چستر بیتی (یادداشت ۲۰) از جُلود الثعالب المنسوبه الی برطاس گفتگو می‌شود. از روایت مسعودی (تنبیه ۶۳) متوجه می‌شویم که پوست روباه سیاه برطاس در دنیا بهترین بوده است. مسعودی انواع قرمز، سفید و غیره را نیز ذکر می‌کند. مهدی عباسی قبل از خلافت ــ هنگامی که در ری به‌سر می‌برد ــ انواع خز را از جهت گرما آزمایش کرد و نوع سیاه را گرم‌ترین یافت (!). قاضی حلب بهاءالدین ابن شدّاد (وفات ۶۳۲/۱۲۳۴) در پیری قبایی از خز برطاسی بر تن می‌کرد (ابن‌خلکان، دوم، ۵۳۰).
۲۵. ابن‌رسته، ۱۴۱.
۲۶. چاپ دخویه، ۱۵۴، مقایسه کنید با فصل پنجم، یادداشت ۴۴.
۲۷. چاپ دخویه ۲۷۰-۲۷۱.
۲۸. خلیج مدینة‌الخزر، طبق ابن‌خردادبه، ابن‌الفقیه، (همان) «خلیج‌الخزر» آورده است، که باید اصلاح شود.
۲۹. چاپ دخویه، ۵۰ (به نقل از زکی ولیدی، ابن‌فضلان، ۲۱۰).
۳۰. مقایسه کنید با فصل هفتم، یادداشت ۱۹۵.
۳۱. همان جا.
۳۲. چاپ دخویه، ۲۸۱، چاپ کرامرز ۳۹۲.
۳۳. فصل هفتم.
۳۴. مسعودی، تنبیه ۶۳؛ مقایسه کنید با یادداشت ۲۴، ابتدا.
۳۵. اصطخری، همان جا.
۳۶. § ۷۷، ۸۳.
۳۷. گفتهٔ اصطخری از این قرار است: «غلامانی که میان خزرها یافت می‌شود، بت‌پرستند و اجازه می‌دهند که اطفالشان خرید و فروش شوند و یکدیگر را به بندگی می‌گیرند» (ر. ک. فصل پنجم). خرید و فروش مسلماً در اتل خزران صورت می‌گرفت. ابوالفداء (۲۱۷) می‌گوید که «سرای (نگاه کنید به زیر) بازار بزرگ غلامان بود».
۳۸. اصطخری، دخویه، ۳۰۵، از غلامان صقلابی، خزری و سایر اقوام ترک تا حد خوارزم سخن می‌گوید. مقایسه کنید با زکی ولیدی، ابن‌فضلان، ۳۰۹. نیز مقایسه کنید با ابن‌حوقل، چاپ دخویه، ۲۸۱ (خوارزمیان به خاک بلغارها و صقالبه هجوم بردند و بعد از نهب و غارت ایشان را به اسیری گرفتند).
۳۹. در اسکاتلند در ۱۱۷۸ میلادی که تا سال ۱۲۵۸ ادامه داشت، ر. ک. تاریخ کلیسای اسکاتلند، نوشته کونینگهام[1] (۱۸۸۲) جلد یکم، ۱۱۰.
۴۰. همان جا؛ با در نظر گرفتن اشارات یادداشت ۳۷ (در بالا).
۴۱. مقایسه کنید با حدودالعالم § ۳۶، ۴۰.
۴۲. مقری، ۱، ۹۲.
۴۳. چاپ کاظم‌بیک، ۴۷۷: «در نزدیکی قزلیار معدن طلا(؟) بود و در سرچشمه ترک معدن نقره.»
۴۴. مقایسه کنید با کاظم‌بیک، ۴۶۵.
۴۵. رقم اصطخری (ر. ک. فصل پنجم) چهار هزار است که در متن ابن‌حوقل به چهل هزار افزایش یافته است.
۴۶. چاپ بارتولد، ۹۶.

1. Cunningham

۴۷. اصطخری، همان جا.
۴۸. ر.ک. فصل هفتم.
۴۹. هلال‌الصابی، چاپ امدروز، ۲۱۷، منقول در دایرةالمعارف اسلام، مقالهٔ «خزر». این خبر ظاهراً به دوران وزیر مشهور علی بن القرات (حدود ۹۰۰/۲۸۸) اشاره می‌کند که هلال‌الصابی (حدود ۹۹۹/۳۹۰) در بارهٔ آن به رجال معاصر استناد می‌کند. اما از آن می‌توان چنین دریافت که دیوار دربایی را در اصل انوشیروان در برابر خزرها ساخت (مقایسه کنید با قُدامه، ۲۶۱ که از الحائط فی‌البحر سخن می‌گوید)، که در این صورت جنبه افسانه‌ای پیدا می‌کند (مقایسه کنید با فصل یکم). به طور کلی، از حملهٔ خزرها به سواحل دریای خزر مطلبی در دست نیست. (اما مقایسه کنید با فصل نهم).
۵۰. ر.ک. فصل هفتم.
۵۱. همان جا.
۵۲. چاپ دخویه، ۳۶۵.
۵۳. § ۷۷.
۵۴. مسعودی (تنبیه، ۶۲) می‌گوید: «کشتی‌های بزرگ با مال‌التجاره و انواع کالا از خوارزم و نقاط دیگر بر ولگا (نه الخزر) رفت و آمد می‌کنند».
۵۵. ر.ک. فصل هفتم.
۵۶. ساوا[1] (مقایسه کنید با یادداشت ۱) متذکر ملاحظهٔ مسعودی می‌شود مبنی بر این‌که «شاه خزران در دریای خزر صاحب کشتی نیست، زیرا خزران کشتیبانی نمی‌دانند».
۵۷. چاپ دخویه، ۲۲۶-۲۲۷.
۵۸. ر.ک. فصل هفتم.
۵۹. مسعودی، تنبیه، ۱۳۸.
۶۰. ابن‌فضلان اشاره می‌کند «در راهی که هیئت او برگزیدند، ترابری عادی صورت می‌گرفت». مقایسه کنید با یادداشت ۳۸.
۶۱. ر.ک. فصل هفتم.
62. Bekri, 39 (quoted Marquart, *Streifz.*, 192). Cf. T. Kowalski, *Relation Ibrahim ibn-Jakûb de itinere Slavico quae traditur apud al-Bakri (Monumenta Poloniae Historica, Nov. Ser.*, T.I., *v, Cracow 1946).*
۶۳. ر.ک. فصل هفتم.
۶۴. چاپ ادلر، ۱۲، ۷۶. چاپ اشر[2] فاقد ارجاع است.
۶۵. کتاب البلدان، ۲۳۴.
۶۶. مقایسه کنید با فصل ششم، یادداشت ۶۹.
۶۷. بُلدان، ۲۶۲.
۶۸. مسعودی، ر.ک. فصل هفتم.
۶۹. ر.ک. فصل پنجم.
۷۰. اصطخری (همان جا) قباهای بلند یا کامل خزران را با قباهای کوتاه روس‌ها مقایسه می‌کند.
۷۱. ابن‌فضلان، § ۲۵.
۷۲. اصطخری (۲۱۳) از تجارت دائمی میان استرآباد و خزریه سخن می‌گوید. در این تجارت مسلماً ابریشم محصول منطقهٔ استرآباد سهمی مهم داشته است.

1. Sava
2. Asher

73. *La Suède et e'Orient* (*Archives d'Études Orientales*, 8), Upsala 1914, 96-99.

۷۴. همان، ۱۵۷.

۷۵. همان، ۱۴۳.

76. E. von Zambaur, "Orientalische Münzen in Nord- und Ost-Europa" (Vortrag in der Wiener Numism. Gesellsch., 1902) and "Die Münzen der Chazaren" (*Monatsblatt der numism. Gesellschaft in Wien,* VIII 1911), cited Arne, ibid., 86.

77. *Découverte,* 196, eited R. Henning, "Die mittelalterische arabische Handelsverkehr in Ost-Europa," *Der Islam,* B. 22 (1935).

۷۸. مقایسه کنید با فصل ششم، یادداشت ۱۸.

۷۹. ر.ک. فصل پنجم، یادداشت ۱۷.

۸۰. ابن‌حوقل، چاپ کرامرز، ۳۹۶.

۸۱. ر.ک. فصل پنجم.

۸۲. ابن‌حوقل، چاپ کرامرز، ۳۹۲.

۸۳. ر.ک. فصل پنجم، یادداشت ۹۹.

۸۴. ر.ک. فصل هفتم، یادداشت ۱۹۹.

۸۵. ابن‌رسته، اصطخری، ر.ک. فصل پنجم.

۸۶. مسعودی، ر.ک. فصل هفتم.

۸۷. ر.ک. فصل هفتم.

۸۸. وقایعنامهٔ روسی، فصول ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۳۲.

۸۹. ابن‌فضلان، ۷۷ §، مقایسه کنید با ۵۶ §. هر خانوار یک پوست سمور سیاه تسلیم می‌کرد که بعد یالتاوار آن‌ها را به مقامات خزر تحویل می‌داد. یاقوت (بلدان، مقالهٔ «بلغار») با نقل همین مطلب به جای پوست خز سیاه، پوست گاو نوشته که به وضوح اشتباه است.

90. C. 15. Cf. Platonov, *op.cit.,* 497, 498.

۹۱. § § ۳۶، ۴۸، ۷۸.

۹۲. سخن بارتولد است (دایرةالمعارف اسلام، مقاله «بلغار») در بارهٔ خزران با اشاره به بلغارها.

۹۳. باستان‌شناسان روسی تاکنون در برخی نواحی خزری یا خویشان آنان حفاری کرده‌اند. متأسفانه دستیابی به اطلاعات کامل و مبسوط آسان نیست. خلاصه‌ای از آنچه طی سال‌های مختوم به ۱۹۱۴، به‌خصوص در ورخنی سالتوف[1] در کنار دنتز[2] صورت گرفته، به همت ارن (همان) در دسترس عموم قرار گرفته است، البته با استنادهایی به ادبیات روسی. پولیاک (خزریه، فصل ۵) در باره بعضی از این یافته‌ها بحث می‌کند. کارهای مهم دیگر در خصوص بلغار انجام شده است. مقایسه کنید با:

Smolin, *Po razval. drev. Bulgara*, Kazan, 1926.

(حدودالعالم، مینورسکی، ۴۶۱، یادداشت ۲) و آنچه در سوار[3] انجام شده است. روشن است که نتایجی که تاکنون در این ناحیه به دست آمده، بسیار ارزشمند است. زکی ولیدی (ابن‌فضلان، یادداشت ۷۵) از ا.پ.اسمیرنوف یاد می‌کند که اطلاعاتی در بارهٔ کاخ دوطبقه‌ای مربوط به قرن دهم و تعداد زیادی سکه داده است. این مطلب مسئلهٔ جعل سکه‌های عربی را که در بالا مطرح شد، روشن می‌کند.

1. Verkhni Saltov 2. Donetz 3. Suwār

۹

پایان دولت خزر

در فصل قبل نشان دادیم که به قرار معلوم ضعف خزریه در کجا بود، اینک می‌کوشیم تا حوادثی را ردیابی کنیم که به تلاشی و از میان رفتن نهایی آن منجر شد. آن گونه که از گفته‌های اصطخری (۹۳۲/۳۲۰)، مسعودی (۹۴۳/۳۳۲) و نیز مکاتبات خزر برمی‌آید، این دولت در اواسط قرن دهم در اوج درخشش بود. اگر سند کمبریج قابل اعتماد باشد، در این دوران خزرها موفقیت‌های نظامی برجسته‌ای ــ به‌خصوص در مقابل بیزانس ــ کسب کرده بودند.[۱] با وصف این، با تحکیم قدرت روسیه خطری جدید برای امپراتوری ایشان ایجاد شده بود. به طور مشخص نمی‌توان گفت که آغاز حملات روس‌ها به پایین‌دست ولگا در چه زمانی بوده است.[۲]

چنین می‌نماید که روس‌ها در دورانی بسیار قدیم، لااقل از جهت فرهنگی زیر نفوذ خزرها قرار داشته‌اند.[۳] در منابع عربی از خاقان روس نام رفته است[۴] و در گزارش سفیر بیزانس نزد امپراتور غرب در سال ۸۳۹ م ــ به زبان لاتین ــ نیز این لقب دیده می‌شود.[۵] همان گونه که مارکوارت فکر می‌کرد، احتمالاً لقب خاقان از خزرها اقتباس شده بود.[۶] علاوه بر این، شاه روس در زمان ابن‌فضلان (۹۲۲ م) ــ مانند خاقان خزران ــ نایبی (خلیفه) داشت که سپاه را اداره می‌کرد، با دشمنان به جنگ می‌پرداخت و نماینده شاه در برابر رعایای وی بود.[۷] زکی ولیدی شک ندارد که روس‌ها این مقام را از خزرها اقتباس کرده‌اند.[۸] چنین به نظر می‌رسد که ابن‌فضلان نیز در بارهٔ جنگاوران روس چیزهایی شنیده بود.[۹]

به هر حال، با رسیدن قرن نهم روس‌ها آن قدر نیرومند بودند که در غرب بخشی از خاک خزر ــ از جمله شهر کیف (؟ ۸۷۸ م) ــ را تصرف کنند.[۱۰] از این به بعد، اطلاع ما از لشکرکشی‌های روس به‌خصوص در ولگای پایین آغاز می‌شود. در زمان سید حسن بن زید ــ حاکم طبرستان ــ و بین سال‌های ۲۵۱/۸۶۴ و ۲۷۰/۸۸۴ هـ. روس‌ها به دریای خزر

رسیدند و در تلاشی ناموفق به آبسکون واقع در ساحل شرقی این دریا حمله بردند.[۱۱] در ۲۹۷/۹۱۰ هـ. شانزده کشتی روس در آبسکون ظاهر شدند، این بار شهر و آبادی‌های اطراف را ویران و غارت کردند و جمعی از مسلمانان را کشتند یا به اسارت بردند.[۱۲]

حضور این کشتی‌ها در آب‌های دریای خزر احتمالاً دلیل آن است که خزریه از باز نگه‌داشتن راه ولگا منافع و امتیازات تجاری کسب می‌کرد و همان گونه که دیدیم، کشتی‌هایی که از این کشور عبور می‌کردند، متعهد به پرداخت عوارضی معادل یک دهم بهای محموله‌های خود بودند. این نوشتهٔ ابن‌خردادبه در حدود سال ۸۴۰ م است، اما بعد از آن‌که سرزمین‌های غربی خزریه به دست روس‌ها افتاد، دیگر آمد و رفت ایشان روی ولگا تضمین شده بود.[۱۳] شاید فرض این‌که کشتی‌های مهاجم به آبسکون با رضایت حکومت خزریه به دریای خزر رسیده بودند، نادرست باشد.

اما اوضاع در حال تغییر بود. اندکی بعد از حمله دوم روس‌ها به آبسکون، از حکام خزر خواسته شد تا اجازه دهند ناوگانی از کشتی‌های جنگی روس‌ها از راه آبی ولگا استفاده کنند.[۱۴] آشکار بود که روس‌ها قصد حمله به سواحل دریای خزر را دارند و پیشنهاد کردند که در مقابل این امتیاز نیمی از اموال غارتی را که به دست می‌آورند، تحویل دهند. تقاضای ایشان پذیرفته شد.

گیبون در جایی متذکر می‌شود که «در تاریخ جهان فقط می‌توانیم دو دسته ناوگان در دریای خزر تشخیص دهیم.»[۱۵] منظور وی یکی ناوگان مقدونی‌هاست که گفته‌اند به فرماندهی پاتروکلس[1] ــ از طریق جیحون و از آسیای مرکزی ــ به سوی خزر سرازیر شد[۱۶] و دیگری ناوگان و سپاهی که به رهبری پطر کبیر از طریق مسکو به دریای خزر رسید. نیروی دریایی روس در حمله به سواحل خزر ــ که از آن سخن گفتیم ــ ناوگان جنگی عظیمی را به‌کار گرفت. پانصد کشتی هر کدام با یکصد سرباز بسیج شده بودند ــ که مسلماً برای آن ایام نیرویی قدرتمند و دهشت‌انگیز به شمار می‌رفت. معلوم نیست که چرا خزرها اجازه دادند روس‌ها به قلب کشورشان وارد شوند، حال آن‌که به گواهی جریانات بعدی، آن قدر قدرت داشتند که مانع این کار شوند. شاید حاکمان کشور ــ که علاقه خاصی به مسلمانان نداشتند ــ می‌خواستند بی‌آن‌که کاری انجام دهند، با زیان مسلمانان نفعی اساسی عاید خود کنند، زیرا روشن بود که لشکرکشی روس‌ها علیه ولایات اسلامی دریای خزر است. به هر حال، این تصمیم رهبران خزر را باید بدعتی بس خطرناک تلقی کرد.

---

1. Patrocles

در حدود ۹۱۳ میلادی،[۱۷] روس‌ها به نقاط متعددی در سواحل خزر هجوم بردند و حتی تا اردبیل ــ در آذربایجان ــ نیز پیش رفتند که سه روز راه در خشکی بود. روایت وقایع بعدی را در فصل هفتم از قول مسعودی ذکر کردیم. از آن پس، تا آن‌جا که مسعودی خبر داشت، دیگر روس‌ها به تکرار چنین اعمالی نپرداختند اما در سالی که وی مشغول نوشتن تاریخ خود بود (۳۳۲/۹۴۳ هـ.)، باز روس‌ها در دریای خزر پیدا شدند که به نظر می‌آید برای خودشان و دیگران عواقب نامطلوب کم‌تری داشت. در واقع، لشکرکشی ۹۴۳ در مقیاسی عظیم انجام گرفت. روس‌ها برذَعَه را تصرف کردند و مدت یک سال آن را در دست گرفتند.[۱۸] بیش از یک نسل بعد، اردوگاه آنان در خارج شهر همچنان یادآور خاطرات آن دوران بود.[۱۹] این بار، مردم بردعه نه از جانب خزرها ــ که به حدس و گمان در این حادثه شرکت داشته‌اند ــ بلکه بر اثر عوارض ناشی از طاعونی که میان ایشان افتاد، متحمل مصیبت شدند و چنان توان خود را از دست دادند که نتوانستند در مقابل مرزبان بن محمد مسافری، حاکم آذربایجان ــ که باقیماندهٔ روس‌ها را به کشتی‌های خود راند ــ مقاومت کنند.[۲۰]

ظاهراً مرحلهٔ دیگری از روابط خزرها و روس‌ها در «پاسخ یوسف» منعکس شده است. از قرار معلوم، زمانی فرا می‌رسد که حاکمانِ اتل ـ خزران به کشتی‌های جنگی خارجی اجازهٔ راندن به سوی دریای خزر نمی‌دهند. پیش از این نقل کردیم که در روایت مختصر «پاسخ یوسف» چنین آمده است: «من در دهانهٔ رود [اتل ـ ولگا] منزل کرده‌ام و اجازه نمی‌دهم روس‌ها که با کشتی‌های خود می‌آیند، به دشمنان خود [اعراب] حمله برند و همچنین اجازه نمی‌دهم که دشمنان از طریق خشکی به کشور ایشان [اعراب] حمله برند. من با ایشان [روس‌ها] جنگ‌های سخت می‌کنم. اگر اجازه دهم، [روس‌ها] کشور اعراب را تا بغداد ویران خواهند کرد.»

در روایت مفصل، این مطلب تا حدی بسط یافته و به این صورت درآمده است: «بدان و آگاه باش که جایگاه من در مصّب رود است. به یاری خداوند قادر متعال دهانهٔ رود را حفاظت می‌کنم و اجازه نمی‌دهم روس‌هایی که با کشتی به سوی پایین می‌رانند، وارد دریا شوند و به اعراب حمله کنند و نمی‌گذارم هیچ دشمنی از طریق خشکی به [باب‌الابواب؟][۲۱] رسد. من با ایشان جنگیده‌ام. اگر ساعتی ایشان را آزاد بگذارم، همه سرزمین‌های اعراب تا بغداد و کشور... را ویران خواهند کرد». مقارن سال ۹۶۰ میلادی متوجه می‌شویم که خاقان خزر ضروری دانست که مانع از آمدن روس‌ها به دریای خزر از طریق ولگا شود.

مسلماً این لشکرکشی‌ها در میان روس‌ها داستان‌های گفتنی پراکند و آنان را آمادهٔ انتقام‌گیری کرد. مهم‌تر از همه آن‌که در آن زمان لازم بود از چگونگی و قدرت دفاعی خزرها اطلاعات کافی به دست می‌آوردند. با وصف این، از قرار معلوم ترابری عادی به پایین‌دست ولگا ادامه یافت.(۲۲) به نظر می‌رسد که خزرها، بعد از لشکرکشی ۳۳۲/۹۴۳ هـ.، تصمیم گرفته بودند رود را بر ناوگان‌های جنگی روسی ببندند. شاید پی‌آمد این تغییر سیاست، بزرگ‌ترین و آخرین لشکرکشی روسیه به خزریه بود که تقریباً بیست سال بعد به وقوع پیوست.

طبق وقایعنامهٔ روسی، سویاتسلاو ــ حاکم دولت کیف ــ در سال ۹۶۵ میلادی خزرهایِ تحت رهبری خان (خاقان) را شکست داد، شهر ایشان ــ بیلا ویه‌ژا ــ را تصرف کرد و بعد از تار و مار کردن یاها[1] و کاسوگ‌ها [قزاق؟][2] به کیف بازگشت.(۲۳) بیلاویه‌ژا یا «برج سفید»(۲۴) را اغلب همان سارکیل دانسته‌اند(۲۵) اما مارکوارت اعتقاد دارد که در این‌جا منظور پایتخت خزر است که زمانی در منابع اولیه عربی البیضاء یا «سفید» خوانده می‌شد.(۲۶) در واقع، طبیعی است که برای حمله به پایتخت خزر استفاده از ناوگان دریایی مناسب‌تر از به‌کار گرفتن نیروی زمینی است. در وقایعنامه به استفادهٔ سویاتسلاو از کشتی در سال ۹۶۵ اشاره‌ای نشده است. هر چند شاهدی مستقل حکایت از آن دارد که در حدود همان سال اتل ـ خزران به دست روس‌ها افتاد.(۲۷) البته باید انتظار داشته باشیم که در وقایعنامه به چنین حادثهٔ مهمی اشاره شده باشد. معلوم نیست که چرا باید از تصرف قلعهٔ دن ــ که به احتمال قلعه‌ای در حد سارکیل بوده است ــ سخن رود و وقایع دیگر از قلم بیفتد. از این رو، احتمال صحت نظر مارکوارت بیش‌تر می‌شود.

در ویرانی اتل ـ خزران نمی‌توان تردید کرد. ابن‌حوقل در تکمیل اظهارات اصطخری، بیش از یک بار اعلام می‌کند که این شهر به دست روس‌ها ویران شد و تاریخ آن را سال ۳۵۸/۹۶۸ـ۹۶۹ هـ. می‌داند. وی ضمن گفتگو از شهر بلغار ــ واقع در کنار ولگا ــ می‌نویسد: «این شهر که مرکز مشهور تجارت این بلاد [یعنی سرزمین‌های شمالی] بود، در سال ۳۸۵ هجری به دست روس‌ها ویران و غارت شد. اینان خزران، سمندر و اتل را به کلی ویران کردند.»(۲۸) آن‌گاه، در جایی دیگر ضمن اشاره به تجارت خز متذکر می‌شود: «تا سال ۳۵۸، اوضاع چنین بود، زیرا روس‌ها [در این سال] بلغار و خزر را ویران کردند.»(۲۹) در بند سوم

---

1. Yas 2. Kasogs

نوشتهٔ ابن‌حوقل به منابع اطلاعاتی وی در بارهٔ حملهٔ روس‌ها اشاره شده است: «سمندر باغستان فراوانی دارد به حدی که گفته‌اند چهل هزار تاکستان دارد.[۳۰] من در سال ۳۵۸ در گرگان از کسی که به تازگی آن‌جا بود، در بارهٔ شهر سمندر سؤال کردم، گفت: باغ‌ها و تاکستان‌ها نابود شدند و برگ و باری ندارند چون پس از آن‌که قوم روس به آن شهر ریختند، نه انگور برجای ماند و نه مویز. ساکنان شهر که مسلمانان و ملت‌های دیگر ــ از جمله بت‌پرستان بودند ــ از آن‌جا رفتند. لیکن به دلیل باروری خاک اوضاع بعد از سه سال به حال سابق بازگشت.»[۳۱] بارتولد از این بند چنین استنباط می‌کند که تاریخ ۳۵۸/۹۶۸ هـ. مربوط به حملهٔ سویاتسلاو نیست بلکه سال بازدید ابن‌حوقل از گرگان است.[۳۲] اگر فرض کنیم ابن‌حوقل چنین دریافته باشد که ویرانی خزریه در همان سال اما زودتر صورت گرفته است، باید در مورد تباین تاریخ‌ها توجیهی ارائه دهیم.

زکی ولیدی می‌کوشد از این بخش کتاب تأییدی صریح بر وقوع حملهٔ روس‌ها در ۹۶۵ پیدا کند، که با تاریخ وقایعنامهٔ روسی مطابق باشد[۳۳] اما این کار سبب می‌شود سخنان ابن‌حوقل یا مخبر او را چنین ترجمه کند: «به برکت باروری خاک... سه سال نگذشته بود که به وضع سابق بازگشت.» این پیشنهاد نامعقول[۳۴] و احتمالاً غیرضروری است. مارکوارت نشان داده است که یاها و قزاق‌های مذکور در وقایعنامهٔ روسی که سویاتسلاو بعد از فتح بیلاویه‌ژا آنان را شکست داد، به احتمال قوی آلان (آسی)های قفقاز و کشک‌ها[1] هستند که ایشان نیز در قفقاز یا نزدیکی آن می‌زیستند و به احتمال قوی مطیع خزرها بودند.[۳۵] از این قرار باید بپذیریم که در وقایعنامه نه تنها سال لشکرکشی پیروزمندانهٔ سویاتسلاو ــ ۹۶۵ م ــ درست ذکر شده، بلکه قرائنی نیز از گسترش عملیات او ارائه شده است.[۳۶] در ضمن، باید خاطرنشان کنیم که نظریهٔ قدیمی ارتباط خزرها با قزاق (کوساک[2])ها در صورت اثبات این‌که کوساک با کاسوگ یکی است، توجیهی مستدل می‌یابد.[۳۷]

بعدها، مارکوارت به این عقیده بازگشت که حملهٔ سویاتسلاو که در وقایعنامه ذکر شده است فقط تا سارکیل گسترش داشت. نگرش بعدی وی آن بود که ویرانی خزریه که ابن‌حوقل ذکر کرده عملاً در سال ۹۶۸ میلادی صورت گرفته اما از آن‌جا که عاملان آن روس‌های کیفِ مطیع سویاتسلاو نبودند، در وقایعنامهٔ روسی ذکری از آن به میان نیامده است.[۳۸] در این باره می‌توان گفت که البته محتمل است سارکیل در ۹۶۵ از خزرها جدا و

---

1. Kashaks 2. Cossacks

در سال ۹۶۸ به دست دشمنان دیگر ویران شده باشد، بی‌آن‌که در وقایعنامه از حادثهٔ اصلی ذکری به میان آمده باشد. اما در کل راه حل دیگر مقبول‌تر می‌نماید. خبر وقایعنامه در بارهٔ سال ۹۶۵ ــ آن گونه که از تحلیل‌های مارکوارت برمی‌آید، چشم‌اندازی فراتر از پیرامون قلعهٔ دُن دارد و ظاهراً حاوی گزارش پیروزی‌های روس‌ها در خاک خزر واقع در شمال قفقاز است ــ دقیقاً همان چیزی که از نوشتهٔ ابن‌حوقل درمی‌یابیم. در این سال‌ها خزریه بیش از یک بار دستخوش ویرانی کلی و سراسری نشد. صحت تاریخ مورد نظر ما (۹۶۵) برای این ویرانی ــ برخلاف نظر ابن‌حوقل ــ بیش‌تر متکی بر بخش دیگر منابع عربی است.

ابن‌مسکویه (وفات ۴۲۱/۱۰۳۰ هـ.) در تاریخ خود روایت می‌کند که «در سال ۳۵۴/۹۶۵هـ. جماعتی از ترکان بر خزریه تاختند که بر اثر آن خزرها مردم خوارزم را به کمک طلبیدند.» به گفتهٔ وی، در ابتدا تقاضایشان به این دلیل که یهودی بودند، رد شد و پاسخ گرفتند که اگر یاری می‌طلبید، ابتدا باید قبول اسلام کنید. خزرها پذیرفتند و در نتیجه همگی مسلمان شدند، مگر شاهشان.[۳۹] در تفسیر «مردم خوارزم» اختلاف نظر به وجود آمد. مارکوارت[۴۰] آنان را ارسیه خزریه می‌دانست[۴۱] که اصل خوارزمی داشتند، در حالی که زکی ولیدی می‌پنداشت که منظور از آن فقط خوارزمیان است.[۴۲] به هر حال، اینک توافق نظر کلی بر این است که در این روایت، ترکان «همان» روس‌ها هستند و به همین دلیل محقق محتاطی چون بارتولد می‌پذیرد که در این‌جا لشکرکشی سویاتسلاو مورد نظر است.[۴۳] ابن‌اثیر خبر ابن‌مسکویه را اقتباس و اضافه می‌کند که شاه خزر بعدها مسلمان شد.[۴۴] این خبر را می‌توان با اطمینان خاطر تأیید مستقل سال ۹۶۵ برای لشکرکشی روس‌ها به خزریه دانست.[۴۵]

لازم است در مورد اظهارات ابن‌مسکویه احتیاط بیش‌تری کرد اما به نظر نمی‌آید که بارتولد در رد آن‌ها به بهانهٔ تاریخی نبودن محق باشد. دیدیم که یکی از حاکمان خزری تحت فشار اوضاع و احوال به طور موقت اسلام را پذیرفت.[۴۶] حداقل این امکان هست که هنگام نیاز به کمک مسلمانان برای دفع هجوم روس‌ها چنین جریانی روی داده باشد. از این تاریخ به بعد، مؤکداً خزرها را مسلمان خوانده‌اند. مقدسی هنگام اشاره به شهر «خزر» ــ که مسلماً منظور خزران است[۴۷] ــ می‌گوید «یک بار اهالی شهر را ترک کردند و روانهٔ ساحل شدند، اما اینک (یعنی حدود ۳۷۵/۹۸۵ هـ. زمان نگارش مقدسی) بازگشته‌اند و دیگر مسلمانند نه یهودی.» باید توجه داشت که مقدسی از هجوم روس‌ها خبر یافته بود اما ظاهراً تخلیهٔ خزران را با آنچه بعد روی داد مربوط نکرده است. هر چند آنچه در بارهٔ مقدسی گفته‌اند که

«یکی از بزرگ‌ترین جغرافیدانان همهٔ اعصار»[۴۸] است، به سختی در گفته‌های وی در بارهٔ خزریه مصداق می‌یابد، گویا در این مورد آن گونه که باید علاقه‌ای نشان نداده است.[۴۹] با این وصف، باید گفته‌های وی را در بارهٔ این تخلیه و بازگشت پذیرفت. ابن‌حوقل این گفته‌ها را تأیید و تا حدودی پرگویی کرده است. وی در آغاز می‌گوید[۵۰] «هنگامی که خزرهای اتل از برابر روس‌ها گریختند، عده‌ای به جزیرهٔ سیاه‌کوه واقع در کنار ساحل شرقی دریای خزر رفتند و عده‌ای دیگر در جانب جنوب رهسپار یکی از جزایر کنارهٔ ساحل نفتخیز[۵۱] شدند، جایی که در سال ۳۰۱/۹۱۳ هـ. روس‌ها در برابر شروانشاه آن روز بسیار پیروزمندانه خود را حفظ کردند.»[۵۲] بعد از حملهٔ روس‌ها در سال ۹۶۵، ظاهراً رؤسای خزرهای برجای مانده با شروانشاه بعدی تماس گرفته و از کمک او بهره‌مند شده‌اند زیرا ابن‌حوقل سخن را به آن‌جا می‌کشاند که[۵۳] «در زمان حاضر [ظاهراً مقارن ۳۶۷/۹۷۷ هـ.] مردم روس نواحی بلغار، برطاس و خزر را ویران کردند و بعد از غارت جز مشتی ویرانه چیزی برجای نگذاشتند. آنان در نواحی مجاور هر چه خواستند کردند و به چیزهایی رسیدند که تصورش را هم نمی‌کردند. شنیده‌ام که بسیاری از مردمان خزر به یاری لشکریان شروانشاه محمدبن احمدالازدی و مردمش به اتل و خزران بازگشته‌اند. آنان [یعنی خزرها] امیدوارند که با ایشان [روس‌ها ؟] پیمان ببندند و در سرزمینی که برایشان تعیین می‌شود فرمانبردار ایشان باشند.»[۵۴] اگر اوضاع و احوال خزرها از این قرار بوده است، بعید نیست که یاری شروانشاه ملزم به قبول اسلام بوده باشد.

مقدسی باز روایت می‌کند که شنیده است مأمون از گرگانج (جرجانیه) به خزران حمله برد و بعد از پیروزی، ایشان را به اسلام دعوت کرد.[۵۵] اشاره‌ای دیگر به اسلام خزرها و ارتباط آن با خوارزم. در منبعی معتبر و تقریباً همزمان با روایت بارتولد صحت این خبر را انکار می‌کند[۵۶] و آن را نه به مأمون ــ خلیفهٔ قرن نهم ــ بلکه به مأمون بن محمد حاکم گرگانج در آغاز و سپس سراسر خوارزم بعد از ۹۹۵ منسوب می‌کند.[۵۷] مقدسی در جایی دیگر به ارتباط تاریخ خزر با خوارزم در این دوره اشاره می‌کند و متذکر می‌شود که اغلب شهرهای خزری به اشغال حاکم گرگانج درمی‌آید.[۵۸]

هر چند شروانشاه محمدبن احمدالازدی شخصیتی غیرعادی است،[۵۹] دلیلی ندارد در مورد داستان مفصل ابن‌حوقل در بارهٔ بازگشت خزران با یاری شروانشاه شک کنیم. بار دیگر به تماس شروانشاه با خزران برمی‌خوریم و احتمالاً ذکر صفت مرکب «شروانشاه» به شاهان خزر از سوی ابن‌اسفندیار اتفاقی نیست.[۶۰] ارتباط خوارزم در زمان‌های بعد ــ چنان که

مقدسی ذکر کرده است ـ نیز باید حفظ شده باشد، هر چند در حال حاضر از آنچه گذشته است بی‌خبریم. در این میان، روابط خزران با کشورهای اسلامی بعد از حملهٔ روس‌ها همچنان مشکوک باقی می‌ماند اما واضح است که بعد از سال ۹۶۵ دیگر نمی‌توانیم به یقین از کشور یهودی مستقلی در کنار ولگا گفتگو کنیم. تصاویری که از خزریه در روایات ابن‌رسته، ابن‌فضلان، مسعودی، اصطخری و ابن‌حوقل ارائه می‌شود، با هم اختلاف فاحش دارند اما خطوط اصلی ـ پادشاهی دوگانه، انزوای رئیس اسمی کشور، گرایش به یهودیت ـ که منابع دیگر هم مؤید آنند، یکسان است. بعد از این منابع، دیگر نویسندگان اسلامی این‌گونه به توصیف خزریه نپرداخته‌اند و در جایی دیگر نشانه‌ای مثبت از برجای ماندن نهادهای خاص خزریه به چشم نمی‌خورد. به نظر می‌رسد پادشاهی خزر در شکل سنتی خود در برابر حملهٔ روسیه دوام نیاورد. از سوی دیگر ـ همان‌گونه که در منابع موجود دیده می‌شود ـ بعید به نظر می‌رسد در میان خزرهای بازگشته به کشور دیانت اسلام عمومیت یافته باشد، هر چند بی‌تردید در آن حال در شوراهایشان شخصیت‌های بانفوذ جدیدی تفوق داشتند. اینان به احتمال زیاد روس نبودند. ظاهراً سویاتسلاو بعد از پیروزی خود، کشور خزر را ترک گفت[۶۱] تا به گفتهٔ بارتولد،[۶۲] برای حمله به بلغارهای دانوب به قوای بیزانس بپیوندد.[۶۳] بارتولد این واقعه را در تاریخ روسیه بسیار مهم به حساب می‌آورد. به عقیده او، اگر روس‌ها در ولگا مانده بودند، به طور قطع تسلیم فرهنگ اسلامی می‌شدند.

از گفته‌های ابن‌حوقل و مقدسی[۶۴] چنین برمی‌آید که برای بازسازی پایتخت خزر کوشش‌هایی به عمل آمد اما با توجه به این‌که در زمان بیرونی (وفات ۴۴۰/۱۰۴۸ هـ.) اتل همچنان ویران بود،[۶۵] حاصل آن موفقیت‌آمیز و دائمی نبوده و احتمالاً شهر سقسین جای آن را گرفته است چون سقسین همان اتل ـ خزران بود و یا لااقل فاصله زیادی با آن نداشت و نام آن هم احتمالاً همان ساریغشین[1] قدیم بود که دوباره رونق گرفت.[۶۶] نمی‌توان مطمئن بود که آیا حتی در زمان بیرونی هم سقسین وجود داشته است یا نه. وی ذکری از آن نمی‌کند.[۶۷] به یقین، دوران درخشش آن قرن دوازدهم بود، یعنی زمانی که ابوحامد اندلسی (حدود ۱۱۵۰) در ارتباط با خوارزم از آن گفتگو می‌کند و بلغار را چهل روز راه فراسوی آن می‌داند. قزوینی نیز از سقسین ذکری آورده است.[۶۸] احمدالطوسی سقسین را شهری بزرگ در کنار ولگا می‌داند که در ترکستان مانند ندارد.[۶۹] در تاریخ حملات مغولان

1. Sārighshin

اغلب از این شهر نام رفته[۷۰] و سرانجام ــ شاید به علل طبیعی ــ سیل آن را فراگرفته است.[۷۱] باتو، نوهٔ چنگیزخان، سرای[1] یا اختصاصاً سرای باتو را در محل آن بنا کرد.[۷۲] بنا به احتمال، سقسین را در اصل خزرها ساخته و نامگذاری کرده بودند. اما از نظر ما مهم نیست که در هیچ یک از مطالبی که ذکری از این شهر آمده (به استثنای قزوینی که دست‌دوم است)، گفته نشده است که خزرها آن را در اختیار داشتند یا این‌که اهالی‌اش یهودی بوده‌اند.[۷۳]

اغلب گفته شده است که حملهٔ روسیه موجب تلاشی کشور خزر شد. از این قرار، ابوالفداء (۱۲۷۳-۱۳۳۱ م) از «خزریه و خزرها که به دست روس‌ها از میان رفتند» گفتگو می‌کند[۷۴] که احتمالاً به فاجعه سال ۹۶۵ اشاره دارد. در روایات جدید کونیک،[2][۷۵] هوورث[3][۷۶] و مارکوارت[۷۷] ــ اگر بخواهیم کم نام ببریم ــ سخنانی از این دست گفته شده است.[۷۸] شاهدی که پیش از این نقل کردیم، در نهایت نشان می‌دهد که خزرهای باقیمانده به کشور خود بازگشتند و با آنچه می‌توان نظریه سنتی نامید و معتقد است که خزریه در قرن دهم حیات مستقل خود را از دست داد، تضادی ندارد. از سوی دیگر، از زمان راسموسن[4] به بعد،[۷۹] عده‌ای بر این عقیده بوده‌اند که کشور خزر در قرن سیزدهم و در نتیجهٔ حملهٔ مغول از میان رفت. به تازگی جمعی ــ از جمله پولیاک ــ در بارهٔ این نظر به بحث پرداخته‌اند.[۸۰]

پیش از آن‌که شواهد دیگر را مورد توجه قرار دهیم، امعان نظری کلی ضروری است. بی‌شک، منبع نهایی همهٔ اظهار نظرها دایر بر این‌که روس‌ها در قرن دهم خزریه را نابود کردند، روایت ابن‌حوقل است که سخنانش را در این موضوع قبلاً نقل کردیم. اما همین ابن‌حوقل در بارهٔ از میان رفتن بلغارهای ولگای میانی به گونه‌ای تردیدآمیز سخن می‌گوید. کاملاً محقق است که هنگام حملهٔ مغول در قرن سیزدهم بلغار جامعه‌ای شکوفا بود. آیا ویرانی خزریه جنبهٔ موقتی داشت؟[۸۱]

وقایعنامه روسی حاکی از آن است که در سال ۹۸۶ یهودیان خزر نمایندگانی به حضور ولادیمیر ــ و ظاهراً در کیف ــ فرستادند و او را به قبول دیانت خود دعوت کردند. در روایت مفصل وقایعنامه نمایندگان لاتین‌ها، رومی‌ها و مسلمانان ــ همانند یهودیان ــ هر یک در بارهٔ دیانت خود در حضور فرمانروای روسیه به بحث می‌پردازند.[۸۲] چند تن از منتقدان این

1. Saray 2. Kunik 3. Howorth
4. Rasmussen

گزارش را الحاقی می‌دانند[۸۳] اما حضور یهودیان خزری در این زمان در کیف در اصل تردیدپذیر نیست، موقعیت ولادیمیر محتمل می‌سازد که وی قبل از غسل تعمید خود اقدام به نوعی تحقیق در مذاهب کرده باشد. گریتز[1] از صحت داستان دفاع کرده است. به نظر وی، مبلّغان یهود از کریمه به سوی روس‌ها می‌آمدند زیرا به گفتهٔ او بعد از حملهٔ ۹۶۵ به خزریه برجای‌ماندگان تحت رهبری خاقانی که بوسپوروس (کرچ) را پایتخت خود قرار داده بود،[۸۴] متشکل شدند.

گریتز در مورد این اظهارات به مدرکی استناد می‌کند که از آمدن «فرستادگان شاهزادهٔ حاکم روس‌ها و م ـ ش ـ ک[2]» در سال ۴۷۴۶ = ۹۸۶ میلادی از شهر کیف به خدمت «خداوند ما داود، امیر خزر» خبر می‌دهد. این امیر ظاهراً ساکن تَمَتَرخه (تامان) بوده است و فرستادگان برای تحقیق در همان سالی آمده بودند که طبق وقایعنامهٔ روسی یهودیان خزر به خدمت ولادیمیر رسیدند. تطابق این دو تاریخ جالب توجه است. مشکل می‌توان از تردید در سندی که از زبردست فیرکویچ گذشته است و می‌توان گفت که امروزی به نظر می‌رسد، خودداری کرد و آن را ساخته و پرداخته برای منظوری خاص به حساب نیاورد.[۸۵] وجود خاقانی که گریتز او را داود می‌خواند و کشور خزری مستقلی در کریمه جایی دیگر تأیید نشده است. هر چند ـ اگر بی‌جهت شک کرده باشیم ـ مردی که «خداوند ما داود» خوانده شده است، ممکن است رئیس (نه خاقان) خزران در تَمَتَرخه باشد،[۸۶] جایی که احتمالاً در سال ۹۸۸ هنگامی که طبق وقایعنامهٔ روسی مستیسلاو[3] در خزریه به فرمانروایی رسید،[۸۷] از اختیار آن خارج شد.

از آن پس، ذکر خزریه و خزران ادامه یافت. در سال ۱۰۱۶ میلادی، به گفتهٔ سدرنوس ـ مرجعی عالی و متعلق به قرن یازدهم ـ امپراتور بیزانس نیرویی به خزریه فرستاد که با پیوستن به روس‌ها، حاکم آن ـ گئورگیوس تزول[4] ـ را در نخستین رویارویی منهزم کرد و به سرعت بر کشور غالب شد.[۸۸] خواندن یک خزری با نام مسیحی گئورگیوس نباید تعجب‌آور باشد. در زمان‌های جلوتر (قرن هشتم) به طرخان گئورگ برمی‌خوریم[۸۹] و چنان که دیدیم رواج مسیحیت در میان خزرها شواهد بسیار دارد. نام تزول احتمالاً با تزور[5] یا صُول مربوط می‌شود که زمانی به معبر دربند اطلاق می‌شد.

مسئلهٔ مهم این است که هدف این لشکرکشی کجا بوده است. به گفتهٔ گریتز، لشکرکشی

---

1. Grätz
2. M _ sh _ k
3. Mstislav
4. Georgius Tzul
5. Tzur

علیه کشور خزری کریمه بود. یعنی کشوری که مدرک وی ــ که پیش از این نقل کردیم ــ وجود آن را تضمین می‌کند. با این لشکرکشی آخرین آثار حاکمیت خاقان از میان رفت.(۹۰) به عقیدهٔ دیگران، حمله مشترک روس‌ها و رومیان در سال ۱۰۱۶ علیه سواحل دریای آزوف صورت گرفت.(۹۱) کوت‌شرا[1] تردید نداشت که منطقهٔ قفقاز مورد نظر بوده است. شاید محمل این نظر عقیدهٔ سدرنوس است مبنی بر این‌که بعد از شکست گئورگیوس تزول، حاکم «ماد علیا»[2] ناچار شد به تسلیم تن در دهد. کوت‌شرا حدس می‌زند که این حاکم ــ طبق مدارک موجود(۹۲) ــ «سناخریب» نام داشت، اهل خزر بود و در گوشه‌ای از قفقاز حکومت می‌راند. در هر حال، تصور ناسی از این نامحتمل‌تر برای یک یهودی امکانپذیر نیست.(۹۳) شاید در کل حق این باشد که فکر کنیم هدف اصلی لشکرکشی رومیان و روس‌ها علیه خزریه قفقاز بود. در تَمَتَرخه از ۹۸۸ ــ یعنی هنگامی که مستیسلاو در آن‌جا مستقر شد ــ به بعد اوضاع مبهم است.(۹۴)

طبق وقایعنامهٔ روسی، در سال ۱۰۲۳ از خزرها سخن می‌رود و آن هنگامی است که مستیسلاو به همراه خزرها(۹۵) و قزاق‌ها(۹۶) علیه برادر خود یاروسلاو[3] به حرکت درآمد. به نظر می‌رسد که در این‌جا خزرهای تَمَتَرخه مورد نظر هستند.

در روایت ابن‌اثیر ذیل سال ۱۰۳۰/۴۲۱ و آن‌جا که به «حملهٔ فضلون کرد علیه خزرها»(۹۷) اشاره می‌شود، از ایشان نام می‌رود. بارتولد این شخص را فضلون بن محمد شدادی می‌داند که در گنجه ــ واقع در قفقاز ــ حکومت می‌راند.(۹۸) به گفتهٔ ابن‌اثیر، وی پس از هجوم بر خزران رهسپار کشور خود بود که خزران بر سرش ریختند و بیش از ده هزار تن از لشکریان او را به هلاکت رساندند. همچنین، اضافه شده است که خزران آنچه فضلون از ایشان غارت کرده بود بازپس گرفتند و ساز و برگ مسلمانان را تصرف کردند. همان گونه که پولیاک خاطرنشان می‌کند،(۹۹) این اشارهٔ آخرین به خزرها مهم است، زیرا نشان می‌دهد که خزرها به اندازهٔ روزهای عظمت خود مؤمن نبودند. هر چند مارکوارت خبر را آن گونه که هست می‌پذیرد و آن را آخرین نمایش خزرها در تاریخ به حساب می‌آورد،(۱۰۰) بارتولد در قرائت آن شک می‌کند و معتقد است که گرجیان و ابخازیان مورد نظرند نه خزرها. شاید تعداد بی‌شمار کسانی که از قرار معلوم در این واقعه حضور داشتند، سبب شود خزرها را بعد از سال ۹۶۵ میلادی از این سرنوشت جدید معاف بداریم.

---

1. Kutschera 2. "Upper Media" 3. Jaroslav

هر چند که طبق وقایعنامهٔ روسی، در سال ۱۰۷۸ م اولگ[1] ــ نوهٔ یاروسلاو ــ در تَمَتَرخه بود، سال بعد خبر از دستگیری و انتقال او به قسطنطنیه از طریق دریا داده‌اند؛ گویی رومیان دو طرف جنگ ــ روس‌ها و خزرها ــ را در تَمَتَرخه به جان یکدیگر انداخته بودند. در حدود همین زمان، برادر وی ــ رومان[2] ــ به دست پولووتسی[3] کشته شد. در سال ۱۰۸۳، اولگ بعد از بازگشت از روم، از «خزرها که مرگ برادرش را صلاح دیده و با او به مخالفت برخاسته بودند»[۱۰۱] انتقام گرفت. در این‌جا می‌توان چنین دریافت که خزرها اعمال پولووتسی را هدایت می‌کردند، همچنان که در ایام پیش‌تر بسیاری از گروه‌های خارجی را زیر نظر داشتند. در هر حال، دو عملکرد یکسان شباهتی به هم ندارند. در سال ۱۱۰۶، رؤسای برجستهٔ روسی که با «ایوان خزر»[۱۰۲] همکاری داشتند، هجوم پولووتسی را دفع کردند.

بدین ترتیب، زمانی طولانی بعد از فاجعهٔ سال ۹۶۵، باز هم از خزریه و خزران گفتگو شده است. بارتولد که مبلّغ این نظر است، متوجه می‌شود که متون روسی «از خزران به صورت رعایای روس‌ها» گفتگو می‌کنند و می‌افزاید که این حکم فقط در مورد بخشی از شبه‌جزیره کریمه و شبه‌جزیره روبروی آن صادق است.[۱۰۳] این گفته در اصول شبیه نظر کلاپروث[4] است که سال‌ها قبل عنوان کرد که احتمالاً خزرها در سال‌های اول قرن یازدهم کریمه را از دست دادند و پس از آن به دریای خزر و ولگای پایین محدود شدند.[۱۰۴] در این صورت، آیا باید چنین تصور کنیم که هر جا ــ به ویژه استان‌های مرکزی امپراتوری خزر ــ ذکری از تسلط روس‌ها به میان نیامده، استقلال همچنان حفظ شده است؟ واقعیت آن است که بعد از حمله ۹۶۵ روسیه، بین ولگا و قفقاز دیگر مطلب موثقی از خزرها نمی‌شنویم، جز آن‌که برجای‌ماندگان بازگشتند.[۱۰۵] بی‌فایده است بر این نکته اصرار کنیم که به علت فقدان نشانه‌ای از تسلط روسیه بر ولگای پایین، کشور خزر از میان نرفته و در واقع ناتوان شده یا در محدوده‌ای کاهش یافته و در سقسین ــ پایتخت آن ــ ادامهٔ حیات داده تا سرانجام به دست مغول‌ها نابود شده است.[۱۰۶] منابع موجود در تأیید این مطالب فقیرند ــ اگر نگوییم بسیار فقیر.

از سوی دیگر، منابع گوناگون گواه این هستند که خزرها تا قرن دوازدهم به حیات خود ادامه دادند. در این‌جا می‌توان به دو گروه منابع متمایز اشاره کرد: گروه اول عبارت است از اسناد عبری که از گنیزه قاهره به دست آمده و از جهت اشاره به تحولات یهودیت خزر

1. Oleg
2. Roman
3. Polovtsi
4. Klaproth

ـ هنگامی که خزریه درخشش سیاسی داشت ـ حائز اهمیت استثنایی است. این اسناد دو عددند که مهم‌ترین آن دو را مانّ به چاپ رسانیده[۱۰۷] و شامل این قسمت است: «در ایام فرمانروایی که الفضل نام داشت... در کوه‌های واقع در خاک خزریه مردی یهودی قیام کرد که سلیمان بن دوگی[1] نام داشت. نام پسرش مناحیم[2] بود و با ایشان مردی سخنور بود به نام افرائیم بن عزریا[3] اورشلیمی معروف به ساهالون [سهلون ؟].[۱۰۸] اینان برای همهٔ یهودیان از دور و نزدیک در همهٔ بلاد اطراف خود نامه نوشتند... و در آن نامه‌ها گفتند وقت آن رسیده است که خداوند قوم خود ـ اسرائیل ـ را از همهٔ سرزمین‌ها در اورشلیم ـ شهر مقدس ـ گردآورد و آشکار کردند که سلیمان بن دوگی الیاس (ایلیا) است و پسرش مسیح.» پولیاک[۱۰۹] ضمن بررسی گفته‌های مانّ نظریات و پیشنهاداتی ارائه می‌دهد. وی متوجه شده است که مانّ مناحیم بن سلیمان دوجی را با مناحیم بن سلیمان ال ـ روحی[4] یا داود ال ـ روی[5] یکی گرفته است. این شخص که ادعای مسیحیت می‌کرد، قهرمان یکی از رمان‌های دیزرائیلی بود. اعتقاد عمومی بر آن است که وی در عمادیه کردستان متولد شده و در حدود سال ۱۱۶۰ در فتنهٔ ظهور خود در همان جا از میان رفته است. مانّ توضیح می‌دهد که نام داود خاص کسانی است که مدعی سلطنت اسرائیل بودند و ال ـ روی و الروحی هر دو صورت‌های مغشوش ال ـ دوگی هستند. سند گنیزه حاکی از آن است که نهضتِ اعتقاد به ظهور منجی موعود[6] از خزریه آغاز شده است. پولیاک عقیده دارد که داود ال ـ روی بی‌شک خزری و یهودی بوده و به همراه مریدان خود از راه اورشلیم به آمدیه آمده است. یگانه اشاره تاریخی این سند ذکر نام فرمانروای مسلمان ـ الافضل ـ است که می‌گوید در زمان او این نهضت به حرکت درآمده است. مانّ این الافضل را وزیر فاطمی مشهور می‌داند که از ۱۰۹۴ تا ۱۱۲۱ بر مصر حکومت راند. زمان نسبتاً قدیم این سند مشکلاتی چند می‌آفریند، اما بی‌تردید نظر پولیاک برای برطرف کردن ابهامی است که بر فتنه عمادیه قبل از مرگ داود بن ال ـ روی سایه افکنده است.

سند دیگر گنیزه به ظهور نهضت دیگری در خزریه، ظاهراً در سال ۱۰۹۶، اشاره می‌کند. اولین چاپ این سند چنان مغشوش است که هیچ اجازه نتیجه‌گیری نمی‌دهد. بخشی از آن به این قرار است: «و همهٔ جماعات به هیجان درآمدند و با روزه‌داری و خیرات به خداوند پناه بردند. گفته‌اند که از بلاد خزریه هفده جماعت به سوی 'بیابانِ امت‌ها' روانه شدند و

---

1. Solomon ben-Dugi
2. Menahem
3. Ephraim ben-Azariah
4. alRūhi
5. ElRoi
6. Messianic Movement

نمی‌دانیم که به قبایل رسیدند یا خیر.»[۱۱۰] در این‌جا به نظر می‌رسد که حرکت به سوی اورشلیم مورد نظر باشد، همان گونه که پولیاک یادآور می‌شود.

«بیابان امت‌ها» تعبیری است برگرفته از کتاب مقدس[۱۱۱] و منظور محلی است که خداوند قبل از آوردن قوم خود به ارض اسرائیل در آن با ایشان میثاق جدید می‌بندد. از آن‌جا که طبق سند دوم طرفداران نهضت خبر آن را به بیزنطه رسانیدند، به ارتباط میان یهودیت خزر و بیزانس اشاره شده است. اگر نظریه پولیاک در بارهٔ «پسر داود» درست باشد[۱۱۲] که آن را نماد جمعیت یهودی جدیدی می‌داند که نهضت اعتقاد ظهور منجی موعود را مطرح کرد، دامنهٔ وسیع نفوذ یهودیت خزر روشن می‌شود که یهودیان اروپای مرکزی را نیز تحت تأثیر قرار داده بود.

بی‌شک، پولیاک در توجه بسیار به شواهد وجود نهضت ظهور در خزریه طی قرون یازدهم و دوازدهم برحق بوده است.[۱۱۳] پا به پای کوشش در اهمیت‌دادن به این نهضت، باید به بلایایی که بر سر ایشان نازل شد ــ به‌خصوص ظهور قبچاق‌های وحشی در قرن یازدهم (پولووتسی) ــ بیندیشیم.[۱۱۴]

از سوی دیگر، شاهدِ حیات مستمر خزرها در اشعاری هستیم که در قرن دوازدهم به فارسی سروده شده است. قبل از این به اشعار حماسی نظامی (حدود ۱۱۴۱-۱۲۰۳) در بارهٔ اسکندر کبیر اشاره کردیم که در آن به نحوی مرموز از خزران و روس‌ها سخن رفته است.[۱۱۵] از سوی دیگر، معاصر پیرتر او، خاقانی (حدود ۱۱۰۶-۱۱۹۰) در مدح اخستان ــ یکی از شروانشاهان قرن دوازدهم ــ به روس‌هایی اشاره می‌کند که وی شکست داده بود.[۱۱۶] هر دو شاعر بیش‌تر عمر خود را در خدمت حاکمان گنجه و در نزدیکی باکو گذراندند و به اوضاع و احوال محلی منطقهٔ قفقاز آشنا بودند. خانیکوف شارح اشعار خاقانی متوجه شد که روس‌ها یک بار در حملهٔ خزران به شروان شرکت داشته‌اند اما نتوانست تاریخ این حمله را دقیق‌تر از بین ۱۱۳۵ تا ۱۱۹۳ تعیین کند.[۱۱۷] بارتولد در عین مربوط کردن اشارهٔ خاقانی به حدود سال ۱۱۷۵، شک برده بود که غُز مورد نظر است یا قبچاق.[۱۱۸] با این وصف، خاقانی در جایی دیگر به صراحت به قبچاق اشاره می‌کند.[۱۱۹] تردیدی نیست که نظامی در اسکندرنامه خود که اندکی پیش از مرگش در حدود ۱۲۰۳ به اتمام رسید و اکثراً آن را آخرین اثر او به حساب می‌آورند، هنگام گفتگو از خزرها و روس‌ها به همان می‌اندیشیده است که خاقانی، و در واقع شاهد معاصر دیگری است بر زنده بودن نام خزر در آن عصر. از اشاره‌های خاقانی این‌گونه می‌فهمیم که مهاجمان به شروان از راه زمینی و از

طریق معابر قفقاز پیش آمدند[۱۲۰] و ۷۲ کشتی روسی از آنان حمایت می‌کرد.[۱۲۱] جالب توجه آن است که خاقانی در مطلبی دیگر از آلان‌ها و خزرها با هم نام می‌برد.[۱۲۲] طبیعی است که در ایام بعدی حکام محلی قفقاز جنوبی مجبور بودند با مهاجمانی روبرو شوند که از شمال می‌آمدند، همان مهاجمانی که پیش‌تر موجب دغدغهٔ خاطر حاکمان خلیفه شده بودند. مرگ یکی از شروانشاهان نخستین ــ علی ابن هیثم ــ و حادثه‌ای که فضلون کُرد در آن گرفتار شد،[۱۲۳] نیز حمله به شروان که خاقانی به آن اشاره دارد، چگونگی اوضاع را بیان می‌کند. در خور توجه است که در تمام این موارد مشابه که همه مربوط به بعد از ۹۶۵ هستند، به خزرها اشاره شده است.

در مورد تاریخ منطقهٔ ولگا ــ قفقاز در دوران پیش از حمله مغول واقعیت بزرگ ــ تقریباً تنها واقعه‌ای که می‌توانیم با قاطعیت از آن سخن گوییم ــ ظهور قبچاق‌ها یا کومان‌ها[1] (همان پولوتسی وقایعنامهٔ روسی) است. هر چند زمان استقرار ایشان در تاریخ‌های متفاوت ارزیابی شده،[۱۲۴] در این‌که سرانجام به فرمانروایی دشت‌ها (استپ‌ها) رسیدند،[۱۲۵] همه منابع اتفاق‌نظر دارند. آن گونه که از داستان‌های سنجر خوارزمی[۱۲۶] و بچمان[2][۱۲۷] برمی‌آید، دشمن اصلی مغول‌ها که ناچار بودند در سراسر منطقه با آن مقابله کنند، قبچاق‌ها بودند نه خزرها. صرف‌نظر از آنچه قبل از آمدن قبچاق‌ها صورت گرفته بود،[۱۲۸] هنگامی که ابهام در مورد تاریخ خزرها بسیار زیاد است و همچنان حل‌ناپذیر باقی می‌ماند، مشکل می‌توان تصور کرد که از آن پس، کشور خزری موجود مدتی دراز برجا مانده باشد.

رابطه ظهور سلاجقه و زوال دولت خزریه ــ که نخستین بار کوتشرا مطرح کرد[۱۲۹] ــ احتمالات در خور توجهی پدید می‌آورد و مسائل بیش‌تری را روشن می‌کند. زکی ولیدی[۱۳۰] به مطلبی از کتاب التفضیل الاتراک (در بارهٔ برتری ترکان) نوشتهٔ ابوالعلاء ابن حسّول[۱۳۱] توجه می‌دهد؛ در آن‌جا گفته شده است که سرجوق یا سلجوق ــ که سلجوقیان ترک منسوب به وی‌اند ــ شخصاً به شاه خزرها حمله برد. این مطلب ــ همان گونه که زکی ولیدی توجه می‌دهد ــ به وضوح احتمال وقوع جنگ میان غزها و خزرها را مطرح می‌کند و توافق عمومی بر این است که سلجوق‌ها در اصل غز بوده‌اند. ابن حسّول در آغاز غلبهٔ سلجوقیان از کارگزاران غزنوی در ری بود.[۱۳۲] کتاب وی را وزیر عمیدالملک ــ احتمالاً حدود ۴۳۷/۱۰۴۵ هـ. ــ به طغرل‌بیگ تقدیم کرد.[۱۳۳] از این روی احتمال نمی‌رود که

1. Cumans 2. Bachmān

نویسندهٔ در بارهٔ حقایق مسلم مربوط به سلسلهٔ جدید بی‌طرف مانده باشد. بخش مورد اشارهٔ زکی ولیدی از این قرار است: «در بارهٔ نسب سلطان [یعنی طغرل‌بیگ] ـ که خدا پیروزش بدارد ـ و بزرگ‌زادگی او همین دلیل کفایت می‌کند که این نسب مانند نسب دیگران به غلامی بی‌نام و نشان نمی‌رسد. از اجداد او یکی سرجوق [سلجوق] بود که با شمشیر به شاه خزران ضربه زد و با گرزی که در دست داشت، او را فروکوفت تا اسبش از پای درآمد و خود به روی به زمین درافتاد. چنین عملی جز از نفسی پاک و روحی بلندتر از ستارهٔ عیّوق برنمی‌آید. از او [یعنی سلجوق یا «از آن» یعنی عملی که ذکر شد] سلطنت [آل سلجوق] آغاز شد و ادعای ایشان سرچشمه گرفت.»[۱۳۴]

در این‌جا اختصاصاً تعریفی از غزنویان به میان می‌آید که نسب از غلامی سبکتکین نام داشتند، اما ابن حسّول عمل بزرگ پدر را به سلجوق نسبت داده است. در روایت ابن‌اثیر نیز از صحنه‌ای سخن رفته است[۱۳۵] که در آن توقاق ـ پدر سلجوق ـ با «شاه ترکان مشهور به یَبغو» درگیر مبارزه است. محققاً این شخص خاقان خزرها نیست بلکه یبغوی غُز است [یبغو (یبغو)] که لقب او را ابن‌فضلان ذکر کرده است.[۱۳۶] علاوه بر این، بار هبریوس روایتی از کتاب ملک‌نامه[۱۳۷] نقل می‌کند که طبق آن توقاق یکی از سران لشکر خاقان خزر بود و چون درگذشت، پسر کوچکش در دربار خاقان نگاهداری و تربیت شد. بعدها همسر خاقان (خاتون) از رفتار جسورانه وی با خاقان آزرده شد و سلجوق ناچار شد دربار را ترک کند.[۱۳۸] در تاریخ حلب ابن عدیم اظهار شده است که «امیر سلجوق بن دوقاق [توقاق] یکی از سران ترکان خزر بود.»[۱۳۹] می‌توان گفت «دلیل ناشناخته»ای که بارتولد[۱۴۰] برای مهاجرت غزّ به رهبری سلجوق، ابتدا به پایین سیحون (سیر دریا) و سپس به منطقهٔ بخارا ذکر می‌کند، گسستن نهایی سلجوق از خزرها بوده است.[۱۴۱]

پسران سلجوق میکائیل، یونس، موسی و اسرائیل نام داشتند، در حالی که نام داود در نسل بعدی (برادر طغرل‌بگ) پیدا شد. تصور شده است که نام‌های سلجوقیانِ نخست که برگرفته از کتاب مقدس است، نشان می‌دهد که این خانواده در اصل مسیحی بوده‌اند.[۱۴۲] احتمال این امر بسیار کم است، تا آن‌جا که به اسامی مربوط می‌شود، میکائیل و اسرائیل یا برابرهای آن‌ها در قرون وسطی[۱۴۳] به صورت نام‌های یهودی به‌کار می‌رفته است و هنگامی که در میان مسلمانان یافت شود، به جرئت می‌توان گفت که اصلی بیگانه دارد.[۱۴۴] اما در هر حال اسرائیل نام مسیحی نیست. با توجه به آنچه تاکنون گفته شد، به نظر می‌رسد وجود این نام‌ها فرع بر نفوذ مذهبی موجود در میان خانواده‌های برجسته غز در میان

خزرهای حاکم است. «خانهٔ عبادت» که به قول قزوینی در میان غز وجود داشت،[۱۴۵] به احتمال زیاد کنیسه بوده است.

از این قرار، در عین وجود دلایلی دال بر ارتباط سلجوقیان با خزرها در قرن دهم، روی هم رفته محققاً خطاست که فرض کنیم اینان آنچه ظاهراً روس‌ها نتوانستند در سال ۹۶۵ انجام دهند، عملی کردند و فاتحان واقعی کشور خزر شدند. دست‌اندازی اصلی سلجوقیان ابتدا در جانب شرق به ماوراءالنهر و ایران بود، بعدها متوجه غرب شدند. اگر علیه خزرها به پیروزی‌های بزرگ رسیده و به تعقیب آن‌ها پرداخته بودند، گسترش قدرتشان در جهتی دیگر ــ یعنی غرب دریای خزر ــ انجام می‌گرفت. این که سلجوقیان به سمت غرب نرفتند، بی‌تردید به این دلیل بود که در کنار ولگا قدرتی وجود داشت که می‌توانست مانع آنان شود و مسلماً نشان می‌دهد که در اواخر قرن دهم دولت خزر همچنان برجای بود. به این ترتیب، بار دیگر می‌توانیم تأیید کنیم که خزرها با حمله روسیه از میان نرفتند، اما همچنان از شناخت مسیر حوادثی که منجر به نابودی نهایی آنان شد، عاجزیم. همچنان که گفتیم، این نابودی قبل از حملهٔ مغول در قرن سیزدهم صورت گرفته بود.

اینک به غور در نظریه‌ای در بارهٔ یهودیان اروپای شرقی می‌پردازیم. طبق این نظریه، ایشان ــ به ویژه یهودیان لهستان ــ از تبار خزران سده‌های میانه‌اند.[۱۴۶] از آن‌جا که در این باره شاهد مستندی نداریم و آنچه گفته‌اند از نوع فرض محض است، بررسی مختصری انجام می‌دهیم. روشن است که در این‌جا بر کثرت وجود نوع بور ــ سفیدپوست و اغلب آبی‌چشم ــ در میان یهودیان اروپا تکیه می‌شود که با تردید می‌توان طبیعی‌ترین توجیه یعنی ازدواج میان‌گروهی وسیع اهالی را با عناصر غیر یهودی پذیرفت. اظهار نظر قاطع شده است که اگر یهودیان اروپای شرقی از شرق دورتر نرفته و خود را بر اروپای شرقی تحمیل نکرده باشند، لااقل به صورت گروه‌های پرشمار به اجیری درآمده‌اند.[۱۴۷] از جنبهٔ زبان‌شناسی، بررسی‌های انجام‌شده از فقدان نفوذ زبان‌های غربی در زبان ییدیش حکایت می‌کند،[۱۴۸] هر چند آثاری از پیوستگی آن با گویش‌های ژرمنی شرق و جنوب شرقی به چشم می‌خورد.[۱۴۹] از نظر تاریخی، جدا از مهاجرت خزرهایی که به مجارستان رفتند (گفته‌اند در آن‌جا مجارها زمانی دوزبانه بودند و علاوه بر زبان خود به زبان خزران هم تکلم می‌کردند که باورکردنی است)[۱۵۰] از قرار معلوم سایر مهاجرت‌های مهم توده‌ای از سرزمین سابق خزر، اختصاصاً در زمان حمله مغول[۱۵۱] صورت گرفته است.[۱۵۲] برای ارزیابی میزان صحت این نظریه لازم است توجه کنیم که در یکی دو منبع خزران را دارای پوست روشن و

موی بور دانسته‌اند.[۱۵۳] در صورت صحت این اشارات یا عدم آن، واقعیت تردیدناپذیر آن است که امپراتوری خزر شامل مردمی با نژادهای متفاوت و انواع هیئت‌ها بود که بی‌شک در میان آنان دیانت حاکمان مقدم بر همه چیز محسوب می‌شد اما به نظر می‌رسد در گفتگو از این‌که یهودیان اروپای شرقی همگی از تبار خزرانند، پای اشکنازی‌ها ــ یعنی بزرگ‌ترین بخش مردم یهودی دنیای امروز[۱۵۴] ــ به میان می‌آید که از حوصلهٔ این کتاب خارج است.

یادداشت‌های فصل نهم

۱. ر. ک. فصل ششم.

۲. مطلب بلعمی (چاپ دُرن ۵۰۰)، که بر اساس آن از اوایل سال ۶۴۲/۲۲ـ۶۴۳ روس‌ها در قفقاز خطرآفرین بودند، در فصل سوم مورد بحث قرار گرفته است. در کتاب مشهور فتوح‌الشام (منسوب به واقدی، متوفای ۲۰۷/۸۲۳ هـ.) مطلبی در این زمینه به چشم می‌خورد مبنی بر این‌که: «مقالبه در نبرد یرموک (۶۳۶/۱۵) تحت فرمان قناطیر شاه روس در کنار یونانیان جنگیدند.» (چاپ ۱۳۳۵ هجری، ۱، ۹۷)، این مطلب خیالپردازی صرف است. در مورد نام شاه روس ر. ک. قنطال در شرفنامهٔ نظامی گنجوی (فصل یکم، یادداشت ۶۱).

۳. این موضوع به تازگی در روسیه با توجه به نظر آرتامانوف که مدعی نفوذ خزرها بر روس‌هاست، مورد بحث قرار گرفته است (ر. ک. تایمز، ۱۹۵۲/۱/۱۲).

۴. ابن‌رسته، ۱۴۵ و دیگران، مقایسه کنید با مارکوارت، *Streifz*، ۲۰۰.

5. *Annales Bertiniani*, a. 839, *Mon. Germ. Scr.*, I, 434 (cited Marquart, *Str.*, 202).

۶. زکی ولیدی ("Die Schwerter der Germanen,"32) تصور می‌کند که لقب خاقان زودتر و در ارتباط با هون‌ها به روسیه آمده است (؟).

۷. ابن‌فضلان، § ۹۳.

۸. ابن‌فضلان، ۲۵۳.

۹. مقایسه کنید با ان. ک. چادویک[1]، مبادی تاریخ روسیه، ۱۱۵.

۱۰. مقایسه کنید با ورنادسکی، روسیه قدیم، ۳۶۸.

۱۱. ابن‌اسفندیار، ۱۹۹. [چاپ اقبال، ۱۳۲۰، ص ۲۶۶.]

۱۲. همان جا.

۱۳. اصطخری ـ ابن‌حوقل، مقایسه کنید با فصل پنجم و هشتم، یادداشت ۸۲.

۱۴. مسعودی، نگاه کنید به بالا.

۱۵. انحطاط و سقوط امپراتوری روم، فصل ۴۶، یادداشت ۵.

۱۶. شکی نیست که سرانجام این مأموریت، صورت گرفته است.

۱۷. احتمالاً این لشکرکشی خیلی زود بعد از به تخت‌نشستن ایگور روسی و در سال ۳۰۱/۹۱۳ صورت گرفته است (مینورسکی، دایرةالمعارف اسلام، مقالهٔ روس). مسعودی می‌گوید «مدتی بعد از سال ۳۰۰»، در حالی که ابن‌اسفندیار تاریخ آن را ۲۹۸ هجری ذکر می‌کند.

۱۸. ابن‌اثیر، هشتم، ۱۳۴-۱۳۵؛ ابن‌مسکویه، دوم، ۶۲-۶۷، که ظاهراً از قول شاهدان عینی شرحی گرانبها از اعمال روس‌ها هنگام رسیدن به بردعه نگاشته است.

۱۹. حدودالعالم، ۲۹، ۱۴۴. ابن‌فضلان متذکر می‌شود که گفته‌اند بسیاری از دهات اطراف بردعه ــ و بیش‌تر ویرانه‌ها ــ در اشغال روس‌ها بوده است.

۲۰. یاقوت، بلدان، ذیل «روس».

۲۱. عبارت اصلی «به طرف یک دروازه» است. در جای دیگر، در پاسخ عبارت از دروازه باب‌الابواب استفاده شده است (فصل ششم، یادداشت ۱۱۱).

۲۲. مقایسه کنید با یادداشت ۱۳.

---

1. N. K. Chadwick

۲۳. وقایعنامهٔ روسی، فصل ۳۲.
۲۴. یا «چادر سفید».
۲۵. معادل یونانی واژه سرکیل، «اسپرون هوس‌پیتیون» معنایی مشابه دارد. مقایسه کنید با فصل هفتم.
۲۶. *Streifz*، ۱ـ۳؛ مقایسه کنید با فصل سوم در مورد البیضاء.
۲۷. نگاه کنید به زیر.
۲۸. چاپ کرامرز، ۱۵.
۲۹. چاپ کرامرز ۳۹۲.
۳۰. رقم اصطخری چهار هزار است. ر. ک. فصل پنجم.
۳۱. چاپ کرامرز، ۳۹۳.
۳۲. دایرةالمعارف اسلام، مقاله «بلغار».
۳۳. ابن‌فضلان، ۳۱۹، یادداشت.
۳۴. متن: فَلَن تمضیه ثَلاث السِنین.
۳۵. مارکوارت (Streifz ، ۲، ۴۷۹) کشک و کاسکیه[1] (تنبیه، ۱۸۴) ارائه می‌کند؛ کساخیا[2] (کنستانتین پروفیروجنیتوس)؛ «پاسخ یوسف» (روایت مختصر)، باصه[3]، صحیح آن در روایت مفصل کاصه[4] و امثالهم. طبق حدود، § ۴۸، کسک در الانیه قرار داشت. صورت کساک هم دیده شده است؛ مقایسه کنید با فصل چهارم، یادداشت ۱۰۴. ر. ک. ولادیمیر مینورسکی، مجله آسیایی، جلد ۲۱۷ (۱۹۳۰)، ۷۳ـ۹۰.
۳۶. فرض گریتز (Geschichte, v, 307) در این‌که سویاتسلاو در ۹۶۵ (سارکیل) و مجدداً در ۹۶۸ (اتیل و سمندر) بر خاک خزر حمله برد به منبعی متکی نیست. مقایسه کنید با مطالب بعدی.
37. E.g., Fr. Bodenstedt's *Völker des Kaukasus,* Frankfurt-am-Main 1848, 238ff. Cf. most recently O. Pritsak, *Der Islam,* B. 30 (1952), 113, in a review of Grønbeeh, *Komanisches Wörterbuch.*
38. *Streifz*, 474.
۳۹. چاپ آمدروز، دوم، ۲۰۹. به گفتهٔ بارتولد (دایرةالمعارف اسلام، مقالهٔ «خزر») راوی این خبر ثابت‌بن سنان است. وی در سال ۳۶۵/۹۷۵ هـ. درگذشت، (بروکلمان، تاریخ ادبیات عرب، یکم، ۳۲۴).
40. *Streifz.*, 4.
۴۱. به گفتهٔ مسعودی «از حدود خوارزم» ر. ک. فصل هفتم.
۴۲. ابن‌فضلان، ۳۲۰.
۴۳. دائرةالمعارف اسلام، مقاله «خزر».
۴۴. جلد هشتم، ۱۹۶. این خبر در روایت دمشقی (وفات ۱۳۲۷/۷۲۷) (با تاریخ نادرست ۲۵۴ هجری)، چاپ مهرن[5]، ۲۶۳ نیز آمده است.
۴۵. واسیلیف پیشنهاد دیگری ارائه داده است (گوت‌ها، ۱۲۰ به بعد)، که تاریخ ۹۶۸ ابن‌حوقل را برای ویرانی اتل ـ خزران حفظ می‌کند و در عین حال سال ۹۶۳ را برای حملهٔ سویاتسلاو به بیلاویه‌ژا (سارکیل) می‌پذیرد. طبق این پیشنهاد، در سال ۹۶۲، خزران کوشیدند بار دیگر اقتدار خود را بر کریمه برقرار کنند (که در اوایل قرن دهم به دلیل قدرت‌یافتن پچنگ‌ها و حمایت بیزانس از ایشان خاتمه پذیرفته بود، واسیلیف، همان، ۱۱۶) و با استفاده از سوار و پیادهٔ بسیار ده شهر و بیش از پانصد دهکده را ویران کردند (همان، ۱۲۹).

---

1. Kāsakīyah
2. *Kasakhia*
3. Bāṣa
4. Kāṣa
5. Mehren

۴۶. ر. ک. فصل چهارم.
۴۷. مقدسی، ۳۶۱.
۴۸. بارتولد، ترکستان، مجموعهٔ موفونات گیب، ۱۱.
۴۹. وی بلغار را جایی می‌داند «که در آن شب‌ها کوتاهند» (مقایسه کنید با روایت اصطخری در فصل پنجم) آن را به دریای خزر نزدیک‌تر می‌داند تا پایتخت خزر. زکی ولیدی می‌کوشد (ابن‌فضلان، ۲۰۶) منظور از این اشاره را جایگاه جدیدی قلمداد کند که بلغارها بعد از خرابی شهر خود در بالادست ولگا در پایین‌دست آن رود ایجاد کردند اما مقدسی تصور روشنی از ا.تل ـ خزران ندارد و احتمالاً در بارهٔ محل بلغارها دچار اشتباه شده است.
۵۰. چاپ دخویه، ۲۸۲.
۵۱. ابن‌حوقل آن را «جزیره باب‌الابواب» خوانده است.
۵۲. مقایسه کنید با فصل هفتم.
۵۳. چاپ کرامرز، ۳۹۷.
۵۴. به طور کامل از متن دیگر (دخویه، ۲۸۶) فهمیده شد.
۵۵. چاپ دخویه، ۳۶۱.
۵۶. دائرةالمعارف اسلام، مقاله «خزر».
۵۷. جایی دیگر اشاره‌ای به چنین عمل بزرگی از ناحیهٔ مأمون عباسی نشده است. مارکوارت برای یافتن جایی برای آن در خلافت مأمون دچار دردسر شده است. از سوی دیگر، تعجب‌آور است که مقدسی در سال ۳۷۵/۹۸۵ هـ. مأمون بن محمد را فقط مأمون خوانده، گویی امکان اشتباه با شخص دیگری در میان نبوده است. ده سال قبل وی مرتبهٔ رفیع خوارزمشاهی یافته بود (مقایسه کنید با مینورسکی، حدود، ۱۷۴).
۵۸. چاپ دخویه، ۳۷۱، یادداشت.
۵۹. همچنین بارتولد، دایرةالمعارف اسلام، مقالهٔ «شروانشاه». مقایسه کنید با حدود، ۴۰۶. در لقب او «صاحب شروانشاه» (ابن‌حوقل، چاپ دخویه، ۲۵۰، ۲۵۴) می‌توان شروانشاه را نام محل گرفت. مقایسه کنید با فصل هفتم. یادداشت ۲۵۳.
۶۰. همان.
۶۱. ابن‌حوقل به صراحت می‌گوید که روسیان رفتند (چاپ دخویه، ۱۴).
۶۲. در اثر خود کشف آسیا (۱۹۲۵) به روسی (ترجمهٔ فرانسه، پاریس ۱۹۴۷، ۱۹۵).
۶۳. به گفتهٔ گیبون (فصل ۵۵) سویاتسلاو در لشکرکشی خود خزران را در کنار داشت.
۶۴. منفول در بالا.
۶۵. مقایسه کنید با زکی ولیدی، ابن‌فضلان، ۲۰۶.
۶۶. مینورسکی، حدود، ۴۵۳، یادداشت ۵، بر این عقیده است. پولیاک («تغییر دین»، ۲ §) می‌کوشد ثابت کند که سقسین در مجاورت ولگاگراد (تزارتسین) امروزی قرار داشته و بر این عقیده است که قبل از ۹۶۵ میلادی شهر مهمی بوده است (همان § ۱). هر چند می‌توان احتمال داد که نقطه‌ای مستحکم برای نظارت بر حمل بار میان ولگا و دن وجود داشته (به گفتهٔ ورناداسکی خَملیج) که در منابع موجود اشاره‌ای خاص به آن نشده است.
۶۷. زکی ولیدی، ابن‌فضلان، ۲۰۶.
۶۸. چاپ فرّاند، ۸۷، ۱۱۷. مقایسه کنید با یادداشت ۷۳. در قزوینی، چاپ وستنفلد، ۲، ۴۰۲ خبر مشابهی وجود دارد که می‌گوید: سقسین «شهر بزرگ و پرجمعیت خزر» است. و «چهل طایفهٔ غُز» در آن ساکنند.

۶۹. زکی ولیدی، ابن‌فضلان، ۲۰۵. احمد طوسی در قرن دوازدهم می‌زیست.

۷۰. جوینی (۱، ۳۱) اشاره می‌کند که اقطاع چوچی ــ بزرگ‌ترین پسر چنگیزخان ــ از قیالیغ (؟ نزدیک دریاچهٔ بالخاش، مقایسه کنید با مینورسکی، حدود، ۲۷۷) و خوارزم تا نهایت سقسین و بلغار گسترده بود. رشیدالدین (چاپ بلوشه، ۱۸) هنگامی که اوگتای به جای چنگیزخان نشست، سی هزار سوار علیه خوارزمشاه فرستاد، سپس قوایی مشابه آن علیه قبچاق، سقسین و بلغار گسیل داشت (مقایسه کنید با جوینی، یکم، ۱۵۰). هنگام مرگ اوگدای، باتوخان ابن چوچی از آمدن به قوریلتای مغولان از اقطاع غربی خود سقسین و بلغار خودداری کرد (جوینی، یکم، ۲۰۵). نیز می‌توانیم توجه کنیم به گفتهٔ جوینی، یکم، ۲۲۲: «هنگامی که قاآن [یعنی اوگتای] بر تخت نشست، تمامت آن حدود را که مجاور او بود، از بقایای قبچاق و الان و اس و روس و بلاد دیگر چون بلغار و مَـغَـش و غیر آن مسلم و مستخلص کرد.» بلغارهای ولگا ظاهراً در دوران مغول باقی ماندند اما در مورد خزرها مشکل می‌توان چیزی گفت. مینورسکی ثابت کرده است که مَغَش پایتخت آلان در قفقاز بود.

71. So Bakūwi (Brockelmann, II, 213), cited by Westberg (*Beiträge*, 290).

۷۲. به گفتهٔ وصّاف، منقول در زکی ولیدی، ابن‌فضلان، ۲۰۴، یادداشت ۱، ظاهراً از جوینی (یکم، ۲۲۲).

۷۳. به گفته ابو حامد اندلسی (فرّاند، ۱۱۶) در زمان او در سقسین علمای مسلمان، مساجد، بازار و مقرهایی وجود داشته است. اسرای سقسین در دست ترک‌ها بودند (قبچاق یا غُز، مقایسه کنید با قزوینی، یادداشت ۶۸). تاریخ این بازدید باید حدود ۱۱۵۰/۵۴۵ باشد.

74. Ed. Reinaud and De Slane, 203.

۷۵. بکری، چاپ کونیک و روزن، سنت‌پطرزبورگ ۱۸۷۸، ۷۳-۷۴ (به نقل از وست‌برگ، ابواهیم بن ـ یعقوب،

۷۹). بعدها کونیک عقیده یافت که خزریه به حیات خود ادامه داد.

۷۶. «خزرها ترک بودند یا اویغور؟» سومین کنگره جهانی شرق‌شناسی (۱۸۷۹)، شماره ۲، ص ۱۳۸.

77. *Streifz.*, 27.

۷۸. پرفسور مینورسکی متذکر شده است که عدم ذکر خزرها در مهاجرت قبایل از مغولستان در قرن یازدهم حاکی از این است که در نیمهٔ دوم قرن دهم دیگر خزریه به صورت دولتی مهم وجود نداشت (مروزی، ۱۰۳).

79. J.A. I,V (1824), 306.

80. "Conversion" and *Khazaria*, *passim*.

81. Cf. Poliak, "Conversion", § 1.

۸۲. وقایعنامه، فصل ۴۰.

83. Cf. the remarks of Leger, *Chronique dite de Nestor*, 389.

84. *Geschichte*, V, 341-342.

85. Cf. *J.E.*, art. Jacob b. Reuben (Abraham ben-Simha of Kertch, the alleged author, is a personage invented by Firkovitch). On the other hand, Grätz says "Jedes Wort dieser Urkunde trägt den Stempel der Echtheit an sich" (*ib*, v, 476).

۸۶. مقایسه کنید با یادداشت ۸۸ در زیر.

۸۷. وقایعنامه، فصل ۴۳؛ مقایسه کنید با فصل ۵۲.

88. Ed. Bonn, II, 464. Grousset (L'empire des steppes, 237) speaks of Georgios Tzoulos as Khan of Taman.

۸۹. زندگینامه استفان، اسقف سوداک[1]، منقول در پولیاک، یهودیت خزرها، ۲ §.

90. Geschichte, V, 342.

91. Cf. Poliak, "Conversion", 81; Khazaria, 210.

۹۲. مقایسه کنید با سناخریب ابن سواده الصناری (فصل هفتم، یادداشت ۱۲۶)، امیری مسیحی که در قرن دهم بر قفقاز حکومت می‌راند (مینورسکی، «قفقاز»).

۹۳. برای نظریات تلمودی سناخریب، مقایسه کنید با سنهدرین، ۹۴ ب.

۹۴. مقایسه کنید با واسیلیف، گوت‌ها، ۱۳۴.

۹۵. مقایسه کنید با یادداشت ۶۳، بالا.

۹۶. وقایعنامه، فصل ۵۲.

97. IX, 142.

۹۸. دائرةالمعارف اسلام، مقاله «خزر». مقایسه کنید با گنجه در همان.

99. "Conversion", § 1(cf. *Khazaria*, 218).

۱۰۰. به نقل از بارتولد، همان.

۱۰۱. وقایعنامه، فصول ۷۰-۷۱.

۱۰۲. وقایعنامهٔ روسی، ویراستهٔ ران. ک. چادویک، سرآغاز، ص ۱۲۸. خانم چادویک در تذکر این‌که این تلفیق قابل اهمیت نیست، کاملاً بر حق است.

۱۰۳. بارتولد، همان.

104. J. A., I, iii(1823), 155.

۱۰۵. در واقع، سیاح یهودی ــ ابراهیم ابن یعقوب ــ چنان سخن می‌گوید که گویی در زمان او (تقریباً ۹۷۳) خزرها همچنان در اوج اقتدار بودند.

106. So Westberg, *Beiträge*, 288, 292.

107. R.E.J., 71 (1920), 98-93.

108. Poliak's Suggestion, see following n.

109. *Khazaria*, 232ff, cf. 15.

110. *J.Q.R.*, IX (1896-1897), 27.

۱۱۱. حزقیال، ۲۰، ۳۵. [منظور از «بیابان امت‌ها» صحرایی است میان بابل و سوریه.]

112. *Khazaria*, 233-234.

113. Landau's strictures on this head in his review of Poliak's *Khazaria* (Qiryath Sēpher, XXI 1944[], 19ff) seem unduly severe.

۱۱۴. در مورد تاریخ مقایسه کنید با مینورسکی، حدود، ۳۱۶ (۱۰۵۴ میلادی).

۱۱۵. ر. ک. فصل یکم، یادداشت ۶۱.

۱۱۶. مقایسه کنید با مینورسکی، «خاقانی و آندرونیکوس کومننوس».

117. "Lettre de M. Khanykov a M. Dorn, 8.20 May, 1857," in *Mélanges Asiaitiques*, III, 120-121.

۱۱۸. دائرةالمعارف اسلام، مقالهٔ «دربند»، مقایسه کنید با همان مقاله «خزر».

۱۱۹. خانیکوف، همان، ۱۱۷، ۱۲۱.

---

1. Sudak

۱۲۰. یا از دربند. مقایسه کنید با مینورسکی، «خاقانی و...» ۵۵۷، در متابعت از نظر پاخوموف دایر بر این‌که حمله روس‌ها و خزران به شروان را امیر مستقل دربند ــ بیک بارس ابن مظفر ــ برانگیخت.

۱۲۱. خانیکوف، همان، ۱۲۵.

۱۲۲. همان، ۱۲۷. اشارهٔ دیگر (همان، ۱۳۲) می‌گوید «روس‌ها و خزران فرار اختیار کردند، چه از زخم شمشیر ایشان [فاتحان] در دریای خزران دچار آشوب شدند». مقایسه کنید با مینورسکی. B.S.O.A.S. 905 ,(1930). در دنباله (همان، ۱۳۳) آمده است: «باکو به قدرت خود از خزرها، ری[1] و زرهگیران باج می‌ستاند.» احتمالاً نام آخر همان زریگران (مینورسکی، حدود، ۴۵۰) در شرق قفقاز است.

۱۲۳. در مورد هر دوی ایشان نگاه کنید به بالا.

124. According to Marquart (*Ost.-türk. Dialektstudien,* 102, cited Barthold, *E.I.,* art. Kipčak) in the 12th century, cf. Pelliot, "A propos des Comans," *J.A.,* xi, xv (1920), 148-150. This is probably too late, cf. n. 114 *supra.*

۱۲۵. در همین مورد، در منابع متعلق به دوران مغول همه جا «دشت قبچاق» برابر «دشت خزر» آمده است.

۱۲۶. تاریخ جلال‌الدین، چاپ هوداس[2]، متن ۴۸، ترجمه ۸۱.

۱۲۷. رشیدالدین، چاپ بلوشه، ۴۴-۴۵، مقایسه کنید با جوینی، دوم، ۹-۱۱.

۱۲۸. اگر روایت قزوینی را دقیق بدانیم (مقایسه کنید با یادداشت ۶۸)، زمانی سقسین به دست غزّها افتاد، اما بعدها قبچاق‌ها ــ مانند سایر نقاط ــ بر آن مسلط شدند.

129. Chasaren, 104.

۱۳۰. ابن‌فضلان، ۲۷، یادداشت.

۱۳۱. متن عربی ویراستهٔ عباس العزّاوی و با مقدمهٔ وی ــ به عربی ــ را مرحوم پرفسور س. یالتکایا[3]، تجدید چاپ کرده و ترجمه‌ای ترکی به آن افزوده است.

۱۳۲. قنفیل، ۱۰.

۱۳۳. همان، ۴۵.

۱۳۴. همان، ۴۹-۵۰.

135. IX, 162, S.*anno* 432.

۱۳۶. § ۳۳.

137. Called by him Mulk Nāmah, which I have elsewhere adopted ("Zeki Validi's *Ibn-Faḍlān," Die Welt des Orients,* 1949, 310; "Aspects of the Khazar Problem," *Transactions of the Glasgow University Oriental Society,* XIII [1951], 42). Claude Cahen ("Le Malik-nâmeh et l'histoire des origines seljukides," *Oriens,* II (1949, 32-33, un.) compares the Shāh Nāmah and suggests that the work may have been dedicated to Alp Arslān, for whom as Cahen shows it was composed, when he held the title of Malik, before becoming Sultan on the death of Ṭughrul Beg in 455.1063.

۱۳۸. وقایعنامهٔ سریانی، چاپ باوج[4].

۱۳۹. زکی ولیدی، ابن‌فضلان، ۱۴۳، نیز مقایسه کنید با الفخری، چاپ درن‌بورگ، ۳۹۲.

۱۴۰. توکستان، (G. M. S)، ۲۵۶.

---

1. Rayy
2. Houdas
3. S.Yaltkaya
4. Budge

۱۴۱. از مقالات مذکور در یادداشت ۱۳۷، این‌گونه برداشت کرده‌ام که شاه خزر از غُز گروگان گرفته بود (مقایسه کنید با زکی ولیدی، ابن‌فضلان، ۱۴۳). به روشنی نمی‌توان گفت که در زمان ابن‌فضلان، یکی از این گروگان‌ها سلجوق بوده است.

۱۴۲. مقایسه کنید با دائرةالمعارف اسلام، مقالهٔ «سلجوق‌ها».

143. Zunz, "Namen der Juden," *Gesammelte Schriften, Berlin* 1875, B. 2, 21, 25.

۱۴۴. کاهن (اثر یادشده، ص ۴۲) از این اسامی سلجوقی بحث می‌کند (ص ۵۷) و یادآور می‌شود که رئیس ترکمن‌ها الحاجی اسرائیل نام داشته است. احتمالاً این نام با اسرائیل بن سلجوق مرتبط بوده، یا، هردو از یک اصلند.

۱۴۵. چاپ وستنفلد، ۲، ۳۹۵.

۱۴۶. کوتنجرا، در کتاب خزرها، ص ۱۳-۱۷ به نقل از ک. وگت[1]. مسئله سخت مورد توجه پولیاک قرار گرفته است. رک به مقدمهٔ کتاب خزرستان او، خصوصاً ص ۲۵۵ تا ۲۷۰.

۱۴۷. دبلیو. ای. دی. آلن[2]، تاریخ مردم گرجستان (لندن، ۱۹۳۲) ۳۲۳.

148. Micses, *Historical Grammar of Yiddish* (1924).

149. H. Smith, *ibid.*

۱۵۰. ر. ک. فصل هفتم.

۱۵۱. گفته‌اند که در قرن دهم دوک مجار تاکسونی از خزرها دعوت کرد تا در قلمرو او ساکن شوند (واسیلیف، گوت‌ها، ۱۰۰). خزرها از دست کومان‌ها (قبچاق‌ها، پولووتسی) به ولادیمیر مونوماخ پناهنده شدند و در نزدیکی چرنیگوف شهری ساختند که به بیلا وپژا موسوم شد (کوتنجرا، خزرن ۱۷۵). (اگر موضوع حقیقت داشته باشد، این خزران قبلاً در بیلا وپژا (سرکیل) می‌زیسته‌اند و آن گاه [۱۱۱۷ م] ساکن چرنیگوف شده‌اند. بروتزکوس در مبادی، ۱۲۹، نیز همین را می‌گوید، دائرةالمعارف یهود، مقالهٔ «خزرها»).

۱۵۲. با نزدیک‌شدن باتوی مغول، کومان‌ها به بلا ــ شاه هنگری ــ پیشنهاد کردند که اجازه دهد به کشور او وارد شوند، در عوض ایشان هم قبول مسیحیت کنند، و اجازه یافتند. گفته‌اند تعداد آنان به چهل هزار نفر می‌رسید و غلامان خود را به همراه آوردند و شاید بعدها اینان علیه مجارها به مغولان پیوستند (راورتی، طبقات ناصری، یادداشت ۱۱۶۷).

۱۵۳. مقایسه کنید با فصل یکم، یادداشت‌های ۳۴ و ۳۵.

154. N. Slouschz (*Mélanges H. Derenbourg*, 75), thinks rather of the sabbatic sects as descendants of the Khazars.

---

1. K. Vogt 2. W.E.D.Allen

نمایه

آبخازها، ۳۷
آتیلا، ۲۰، ۱۱۸
آدریانوپل، ۱۷۵
آذربـــایجان، ۳۴، ۴۰، ۷-۴۶، ۶۲، ۶-۶۵، ۵-۷۴، ۷۹-۸۲، ۸۴، ۹۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۷۲، ۲۱۱
آسپاروخ، ۸-۵۷، ۶۹
آسیا، ۲۰، ۱۶۰، ۱۸۵، ۲۲۹
آسیای مرکزی، ۱۰، ۱۹، ۸۱، ۱۶۱، ۲۱۰
آسیای میانه، ۲۳، ۲۵، ۹۸، ۱۶۱، ۱۸۱
آغاجری‌ها، ۲۱
آق‌خزرها، ۱-۲۰
آکاثزیرها، ۲۱، ۳۲، ۴۲، ۱۲۶
آلاریک، ۱۱۸
آلان‌هـــا، ۱۹، ۳۱، ۳۷، ۵۹، ۷۵، ۷۹، ۸۸، ۱۶۰، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۹۰، ۲۲۳
آلبانیا، ۳۲، ۷۳
آناستاسیوس، ۳۷
آوارها، ۲۰-۱۹، ۳۷، ۴۱، ۵۵، ۵۹، ۹۱، ۱۹۱

ابـــن‌اثـیر، ۴۷، ۵۸، ۶۷، ۷۱، ۸۰، ۸۲، ۸۴، ۸۶، ۹-۹۴، ۱۰۱، ۴-۱۸۳، ۱۹۱، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۷
ابن‌حوقل، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۴، ۲-۱۲۰، ۱۲۴، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۵۷، ۷-۱۷۶، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۰۸، ۷-۲۱۲، ۹-۲۲۷
ابـــن‌خردادبـــه، ۴-۱۱۳، ۱۲۲، ۱-۱۶۰، ۷-۱۸۶، ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۱۰
ابن خلدون، ۴۵، ۶۴، ۶۷، ۷۰، ۹۶، ۱۸۴
ابـــن‌رسته، ۴-۱۱۰، ۱۱۸، ۱۶۵، ۱۷۸، ۶-۱۸۵، ۱۹۰، ۳-۱۹۲، ۱۹۷، ۶-۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۶، ۲۲۷
ابن سعد، ۲۶، ۴۴
ابن سعید مغربی، ۲۴
ابـــن‌فضلان، ۱۳، ۱۵، ۴-۴۳، ۴۷، ۳-۵۲، ۶-۵۵، ۷۰-۶۹، ۷۸، ۹۴، ۹-۹۷، ۹-۱۰۷، ۶-۱۱۲، ۱۱۸، ۵-۱۲۱، ۱۳۸، ۱۴۵، ۶-۱۸۲، ۱۸۹، ۱-۱۹۰، ۹-۱۹۸، ۳-۲۰۲، ۹-۲۰۵، ۲۱۶، ۲۲۴، ۹-۲۲۷، ۲۳۰، ۳-۲۳۲
ابن‌فقیه، ۲۶، ۴۶، ۷۱، ۱۸۷
ابن‌مقفع، ۳-۲۲
ابن‌نوح، ۲۵
ابوالفدا، ۲۶، ۱۲۴، ۲۰۶، ۲۱۷
ابوهریره، ۶۸
اتـــل، ۴۳، ۶۳، ۵-۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۶۹، ۳-۱۷۲، ۱۹۰، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲-۲۱۱، ۶-۲۱۵، ۲۲۸
اژان، ۱۷، ۳۲، ۴۰-۳۹، ۶۲-۳، ۷۵، ۸۵، ۱۱۱، ۷-۱۱۶، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۷۰، ۱۷۲، ۸-۱۹۷، ۳-۲۲۲
اردبیل، ۱-۸۰، ۸۳، ۸۵، ۱۴۴، ۱۷۲، ۱۷۴، ۲۱۱
اردشیر بابکان، ۳۰
ارمنستان، ۱۸، ۴-۳۲، ۴۰-۳۹، ۴۴، ۴۶، ۶۰-۵۹، ۶۲، ۶-۶۵، ۶۹، ۶-۷۴، ۸۸، ۹۴، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۶۱-۱۵۸، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۹

اروپا، ۱۰، ۲۰، ۳۸، ۲-۵۱، ۵۵، ۵۹، ۹۳، ۱۹۸، ۲۲۵
اسپانیا، ۱۲، ۱-۱۳۰، ۷-۱۳۵، ۱۴۰، ۶-۱۴۵، ۱۵۹، ۱۹۸
اسکندر، ۲۴، ۸-۴۶، ۱۶۱، ۲۲۲
اسکندرنامه، ۲۷، ۲۲۲
اسکیتیه، ۲۰-۱۹
اصطخری، ۲۰، ۱۰۳، ۱۲-۱۰۷، ۱۱۸، ۵-۱۲۱، ۱۵۷، ۷-۱۷۶، ۱۸۶، ۹۱-۱۸۹، ۲۰۲-۱۹۷، ۹-۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۶، ۹-۲۲۷
اعراض السیاسه فی اغراض الریاسه، ۲۸
افریقیه، ۱۳۳
افسطیون، ۶۷
البیضاء، ۳۶، ۴-۶۳، ۷۵، ۸۰، ۸۹، ۱۱۲، ۱۸۵، ۲۱۲، ۲۲۸
الجاحظ، ۲۶
الدمشقی، ۲۶
امپراتوری ترکان غربی، ۱۸
اوت‌ایغور، ۵۱
اوتیغورها، ۳۶
اورال، ۲۲، ۸۹، ۱۶۳
اورشلیم، ۱۳۷، ۱۷۹، ۲۲۱
اون‌اوغورها، ۵۱
اویغورها، ۲۰-۱۹، ۲۶، ۴۴، ۴۹، ۵-۵۰، ۱۲۲، ۱۸۱، ۱۸۹
ایران، ۸-۲۷، ۲-۳۱، ۴۰-۳۷، ۴۴، ۵۰، ۲-۶۱، ۶۷، ۱۵۶، ۸-۱۶۷، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۲۵
ایرج، ۲۶

باب‌الابواب، ۳۲، ۳۴، ۴۴، ۴۶، ۲-۶۱، ۱۰۴، ۱۶۱، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۱۱، ۲۲۷، ۲۲۹
بابل، ۲۴، ۱۱۸، ۳-۱۳۲، ۱۷۹، ۱۹۳، ۲۳۱
بارسیلی‌ها، ۵۱، ۵۷، ۶۰-۵۹
بار هبریوس، ۲۰-۱۹، ۵۲، ۵۵، ۱۵۲، ۲۲۴
باسیلین‌ها، ۳-۲۲
باشگیرها، ۵۳، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۲۲
باکو، ۵۹، ۱۷۲، ۲۲۲
بَجَروان، ۴-۸۳
بردعه، ۳۲، ۴۰، ۷۶، ۸۰، ۸۲، ۸۵، ۸۸، ۱۵۳، ۱۷۲، ۲۱۱، ۲۲۷
برزیلیا، ۵۷، ۶۰-۵۹
برسلیا، ۱۹
برشلیه، ۳۴، ۳۶
بُرطاس، ۴۵، ۹۰، ۹۹، ۶-۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۱، ۱۸۹، ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۱۵
بسفرجان، ۳۲
بُکیربن‌عبدالله، ۳-۶۲
بلاذری، ۳-۳۲، ۴۶، ۵۹، ۶۲، ۶۴، ۱-۷۰، ۷-۷۶، ۸۴، ۹۲، ۹-۹۴، ۱۸۲، ۹-۱۸۶
بلعام، ۳۲
بلغارستان، ۵۸، ۱۷۷
بلغارهای ولگا، ۱۳، ۶۰، ۷۸، ۹۰، ۹۲، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۵۷، ۱۸۹، ۱۹۸، ۲۱۷، ۲۳۰
بلگاریوس، ۱۹
بلنجر، ۲۶، ۳۲، ۵-۳۴، ۴۳، ۵۲، ۴-۶۳، ۸-۶۶، ۱-۷۰، ۷۵، ۹-۷۷، ۹-۸۶، ۹۵، ۱۲۱، ۱۸۵، ۹۰-۱۸۹
بنجر، ۵-۳۴
بوسپوروس، ۹، ۳۶، ۵۱، ۱۴۸، ۱۷۵، ۱۸۱، ۲۱۸
بوغای کبیر، ۱۶۱
بولان، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۸۴
بیزانس، ۹، ۱۰، ۲۴، ۳۱، ۸-۳۷، ۵۱-۴۹، ۶۰، ۷۹، ۹۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۴-۱۴۲، ۵۰-۱۴۸، ۱۵۲، ۱۷۵، ۸-۱۷۷، ۶-۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۸
بیزنطه، ۵۱-۱۴۹، ۲۲۲
بیلقان، ۳۲، ۳-۸۲، ۱۷۲

پارس، ۳۲، ۱۳۳
«پاسخ یوسف»، ۵۸، ۸۵، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۳۱، ۵-۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۰، ۵-۱۴۴، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۵، ۹-۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱-۱۹۰، ۱۹۳، ۲۱۱، ۲۲۸
پامیر، ۲۵
پِچِنگ‌ها، ۷-۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۵۷، ۹-۱۶۳، ۱۸۵، ۱۹۲، ۲۲۸

پریسکوس، ۱-۲۰، ۲-۳۱، ۳۵، ۳۷، ۵۱، ۵۴
پنطوس، ۲۰
پیرنه، ۶۱، ۹۳

تئوفیلاکت، ۱۹، ۵۵، ۱۴۸
تاریخ فخرالدین مبارکشاه، ۱۳۰
تاریخ هون‌ها، ۴۹
تبت، ۲۵
تحفةالالباب، ۸-۱۷۷
ترغو، ۷۷، ۹۵
ترکان، ۲۰-۱۸، ۶-۲۳، ۲۸، ۳۳، ۸-۳۵، ۲-۴۰، ۴۶، ۱-۵۰، ۵۹، ۷۱، ۹۴، ۹۶، ۹۸، ۶-۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۲، ۵-۱۷۴، ۹-۱۷۸، ۱۸۱، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۱۴، ۴-۲۲۳
ترکی «شازه»، ۵۳
ترکی «لیره»، ۵۳
تفلیس، ۱۸، ۴۰-۳۸، ۸۰، ۸۸، ۱۱۱، ۱۶۰، ۱۶۲
تمیم‌ابن‌بحر، ۲۶، ۴۴
تور، ۲۶، ۶۱
توران، ۲۶، ۲۹، ۱۳۹
توغوزغز، ۵۳
توقاق، ۴۲، ۲۲۴
تی‌بریوس، ۹-۱۴۸
تیسفون، ۳۹

جبوخاقان، ۱-۴۰
جزیره و حمص، ۸۷
جغرافیای ارمنستان، ۵۷
جورزان، ۳۲
جیهانی، ۴-۱۱۳، ۱۲۴

چرکس‌ها، ۲۳، ۳۷
چورپان ترخان، ۴۰
چین، ۵-۲۴، ۸-۲۷، ۴۲، ۴۵، ۴۷، ۵۰، ۱۸۶

حافظ ابرو، ۵۸، ۷۰
حدودالعالم، ۱۳، ۵۸، ۹۷، ۱۵۸، ۶-۱۸۵، ۹۰-۱۸۹، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۲۷
حَسدَی بن شهروت، ۳-۱۳۱، ۱-۱۴۰
حمزین، ۷۷، ۸۶، ۹۵، ۱۵۳
حیره، ۲۴

خاقان خزر، ۱۸، ۲۲، ۲۹، ۴-۳۳، ۴۱-۳۹، ۳-۵۲، ۵۵، ۶۰، ۸۸، ۹۱، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۲۹، ۸-۱۴۷، ۲-۱۵۱، ۱۶۲، ۵-۱۶۴، ۱۸۴، ۱۹۳، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۲۴
خانبالیغ، ۲-۱۱۱، ۱۱۴
خراسان، ۷-۲۵، ۱۴۲، ۱۴۵
خرسون، ۵۰-۱۴۷، ۱۵۷، ۱۶۲
خسرو انوشیروان، ۲۴، ۲۸
خسروپرویز، ۳۹
خلاط، ۸۲
خوارزم، ۵۰، ۱۱۰، ۱۷۰، ۲۰۰، ۷-۲۰۶، ۶-۲۱۴، ۲۲۸، ۲۳۰
خیذان، ۷۶، ۸۶، ۹۴، ۱۶۹، ۱۸۹

داریـال، ۴۶، ۵۹، ۸۰-۷۹، ۸۵، ۹-۸۸، ۴-۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۲
داریل، ۳۱
دربند، ۳۲، ۶-۳۵، ۴۰-۳۸، ۴۲، ۵۹، ۳-۶۲، ۹۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۹-۱۹۸، ۲۱۸، ۲۳۲
دربندنامه، ۴۲، ۱-۷۰، ۵-۹۴، ۱۸۵، ۱۹۸
دمشق، ۸۲، ۸۷، ۹۳
دوروس، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۸۳
دیاربکر، ۸۲

روس‌ها، ۷، ۱۲، ۲۷، ۶۲، ۴-۱۰۳، ۷-۱۰۶، ۱۰۹، ۳-۱۲۲، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۶، ۷۰-۱۶۹، ۳-۱۷۲، ۲-۱۹۱، ۹-۱۹۷، ۲۰۷، ۲۰-۲۰۹، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۲
روم، ۷، ۱۰، ۱۲، ۹-۱۸، ۳۷، ۶۶، ۱۰۱، ۷-۱۰۵،

۱۲۰، ۱۲۲، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۹،
۱۶۲، ۴-۱۷۳، ۲-۱۸۱، ۱۹۳، ۱۹۹
ری، ۶۶، ۲۰۶، ۲۲۳

زکریای رهنورد، ۲۱
زیبل، ۴۱-۳۸، ۱۲۳

سابیرها، ۳۸، ۵۱، ۶۸
سارکیل، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۳۶، ۸-۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۵،
۱۸۴، ۱۹۱، ۳-۲۱۲، ۲۲۸
ساری‌اوغورها، ۵۱
ساریغشین، ۲-۱۱۱، ۱۱۴، ۲۱۶
سبئوس، ۴۲
سُراقةبن عمرو، ۶۲
سراگورها، ۳۲
سرمتیه، ۹-۵۸
سریر، ۹۱، ۵-۱۰۴، ۱۶۰
سکاها، ۲۳، ۱۸۲
سلجوقیان، ۲-۴۱، ۵-۲۲۳
سلم، ۲۶
سلمان فارسی، ۶۸
سمندر، ۲۰، ۳۸، ۵۲، ۵۵، ۷۰، ۷۸، ۸۶، ۸۹، ۹۵،
۵-۱۰۴، ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۸۵، ۱۸۹،
۱۹۰، ۱۹۸، ۳-۲۱۲، ۲۲۸
سند، ۱۸، ۲۵، ۲۹، ۴۲، ۵۸، ۱۱۰، ۱۳۶، ۱۳۸،
۴-۱۴۰، ۱۴۶، ۲۰۹، ۲-۲۲۱
سوار، ۱۰۶، ۲۰۸
سویاتوسلاو، ۱۶۵
سیریل، ۱۱۸، ۱۸۷
سیسجان، ۳۲
سینجبو، ۷-۳۵، ۴۶

شارل مارتل، ۱۰، ۹۳
شامیان، ۶۷، ۸۱، ۹۰
شاهپور، ۳۰
شروان، ۱۷۲، ۳-۲۲۲، ۲۳۲
شروانشاه، ۹۲، ۲۱۵، ۲۲۹
شکّی، ۷۸، ۸۰، ۱۱۵، ۱۳۵، ۲۲۷
شمکور، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۸۶
شهربراز، ۳-۶۲
شیرویه، ۳۰-۲۹

صول (دربند)، ۳۰، ۶-۳۴

طبرسران، ۳۲
طبری، ۸-۲۵، ۳۱، ۳۵، ۷-۴۴، ۸-۶۲، ۱-۷۰،
۷۴، ۸۴، ۸-۹۴، ۱۶۱، ۵-۱۸۲
طرخان‌ها، ۸۲، ۹۷، ۱۵۳
طلیطله، ۱۳۰، ۱۳۳

عیلام، ۱۳۳

غلاطیه، ۳۸

فاناگوریا، ۹-۱۴۷، ۱۹۹
فرانک‌ها، ۱۰، ۶۱، ۹۳
فرغانه، ۷۱، ۱۷۸، ۲۰۰
فیروز، ۲-۳۱، ۳۵
فیلیپیکوس، ۱-۱۵۰
فینو ـ اویغور، ۴۹

قالیقلا، ۳۲
قباد، ۴-۳۲
قبچاق‌ها، ۹۴، ۳-۲۲۲، ۳-۲۳۲
قبله، ۳۲، ۴۵، ۷۷، ۸۴، ۱۱۴
قدامه، ۳۴، ۳۶، ۵۹، ۲۰۷
قرطبه، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵
قرقیز، ۲۲، ۲۶، ۱۰۴
قره‌خانیان، ۲۸، ۵۵، ۱۹۱
قره‌خزرها، ۱-۲۰، ۱۰۵
قزاق‌ها، ۲۱۳، ۲۱۹
قسطنطنیه، ۳۲، ۳۹، ۵۸، ۴-۹۳، ۱۳۶، ۳-۱۴۱،

۱۴۸، ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۹۲، ۱۹۷،
۲۰۰-۱۹۹، ۲۲۰
قول مِیَسّر، ۳-۱۳۲، ۱۳۵

کاپادوکیه، ۳۸
کارائیت‌ها، ۱۴
کارنامک، ۳۰
کتاب‌التفضیل‌الاتراک، ۲۲۳
کریمه، ۱۴، ۳۶، ۶۰، ۱۴۷، ۱۴۹-۵۱، ۱۵۵، ۱۶۲،
۱۶۴، ۱۶۶، ۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۰۵،
۲۱۸-۲۰، ۲۲۸
کَساک، ۸۸، ۹۸، ۲۲۸
کنستانتین پنجم، ۹، ۱۵۲، ۲-۱۸۱
کنگرها، ۱۶۸
کوبرات، ۵۷
کوت‌راگوس، ۵۷
کوردووا، ۱۳۲، ۱۴۳
کوسری (کوزاری)، ۱۲۷، ۱۴۰، ۱۴۵
کوفه، ۶-۶۵، ۶۸، ۸۷
کونخاس، ۳۱
کیدارى‌ها، ۲-۳۱
کیف، ۹، ۱۰۴، ۱۰۷، ۶-۱۶۵، ۱۸۸، ۱۹۸، ۲۰۹،
۲۱۲، ۸-۲۱۷

گرجستان، ۱۸، ۳۲، ۴۰، ۶۲، ۷۴، ۸۱، ۱۵۶، ۲۳۳
گردیزی، ۲-۲۱، ۵۸، ۳-۱۱۲، ۱۲۲، ۸-۱۹۷
گرگان، ۳۶، ۱۰۵، ۱۲۲، ۱۳۳، ۱۷۲، ۱۹۷، ۲۱۳
گنیزهٔ قاهره، ۱۵، ۱۴۰، ۱۴۴، ۲۲۰

لئوی خزر، ۹، ۱۵۲
لبدیا، ۹-۱۶۳

ماساگت (ماساژت)، ۲۵
ماوراءالنهر، ۲۸، ۲۲۵
ماوریکوس، ۲۰-۱۹
مجارستان، ۱۷، ۱۷۸، ۲۲۵
مجمل‌التواریخ و القصص، ۲۲
محمد بن مروان، ۷۴
محمود کاشغری، ۳۸
مَرج‌الحجاره، ۷۵
مرو، ۲۷
مروان بن محمد، ۸۰، ۸۷، ۱۵۲
مروج‌الذهب، ۴۵، ۱۰۱، ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۶۹، ۱۷۵
مسعودی، ۱۱، ۲۶، ۳۱-۲۹، ۵-۳۴، ۳۸، ۵۵، ۵۸،
۶۲، ۷۰، ۸۰-۷۹، ۹۴، ۲-۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۵،
۱۱۸، ۱-۱۲۰، ۵-۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۴۸،
۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۹،
۲-۱۹۰، ۲۰۰-۱۹۸، ۲۰۲، ۹-۲۰۶، ۲۱۱،
۲۱۶، ۸-۲۲۷
مغول‌ها، ۸۵، ۱۹۵، ۲۰۴، ۲۲۰، ۲۲۳
مقدسی، ۱۲۰، ۶۰-۱۵۸، ۶-۱۸۵، ۷-۱۹۶،
۶-۲۱۴، ۲۲۹
موسی خورنی، ۳-۲۲، ۴۴
موصل، ۶۵، ۸۲، ۱۵۸
موغن، ۲۵
میخائیل سیروس، ۲۰-۱۹، ۵۲، ۶۹
میرخواند، ۲-۴۱، ۴۶، ۲۰۵
میمذ، ۵-۸۴

نعمان بن منذر، ۲۴

وارچونی‌ها، ۲-۵۱، ۵۵
ورثان، ۵۹، ۶۹، ۸۱، ۴-۸۳، ۹۷، ۹-۱۲۸
وقایعنامهٔ روسی، ۱۸۸، ۳-۲۰۲، ۲۰۸، ۳-۲۱۲،
۲۱۸-۲۰، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۳۱
ولید بن عقبه، ۶۵
وهب بن منبه، ۲۷

هارون‌الرشید، ۱۰۱، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۵۵
هاشم‌ابن کلبی، ۲۶
هرات، ۲۷
هراکلیوس، ۱۸، ۴۰-۳۸، ۴۲، ۱۴۷

هرمز، ۳۷، ۱۲۱
هزارطرخان، ۹۰
هشام، ۷۹، ۸۲، ۵-۸۴، ۸-۸۷، ۳-۹۲، ۹۸
هند، ۲۵، ۱۵۳
هونگاری، ۱۷
هـــون‌ها، ۲۲-۱۸، ۳۱، ۸-۳۷، ۲-۴۱، ۵۹، ۱۲۶، ۱۸۲، ۲۰۴
هیاطله، ۱۹، ۲-۳۱، ۳۶، ۴۲

یزدگرد، ۶۷
یعقوبی، ۱۱، ۵-۲۴، ۳-۳۲، ۵۵، ۸۴، ۸-۹۴، ۴-۱۸۲، ۷-۱۸۶، ۲۰۰
یوحنای افسوسی، ۱۹
یوروئی‌پاخ، ۳۱
یوستی‌نیانوس، ۱۹، ۵۱-۱۴۷، ۲۰۰
یوسف ــ شاه خزران، ۱۳۱
یولیان، ۳۰
یهودا حا-لوی، ۱۲۷، ۱۴۰، ۱۴۵

The History of Khazars

D. M. Dunlop

شکل‌گیری و شکوفایی دولت و سپس امپراتوری خزران در سده‌های میانه بی‌شک نقشی انکارناپذیر و تأثیرگذار در فرایندهای تاریخی مشرق زمین و نقشی تعیین‌کننده در شکل‌گیری اروپای امروز داشته است. قدرت خزران بر افق سیاسی آن روزگار سایهٔ سنگینی افکنده بود و منزلت ایشان در نزد امپراتوری روم بسی بالاتر از پاپ رم و جانشینان شارلمانی بود.

مؤلف در این کتاب که مهم‌ترین تک‌نگاری در زمینهٔ تاریخ خزران محسوب می‌شود، از جمله به موضوع‌های زیر پرداخته است: آغاز کار خزران، روابط آنان با ایرانیان قبل از اسلام، تماس‌های خزران با روم شرقی، جنگ با اعراب، گرویدن خزران به یهودیت، روابط خزران با روس‌ها و سرانجام سقوط و زوال دولت خزر.
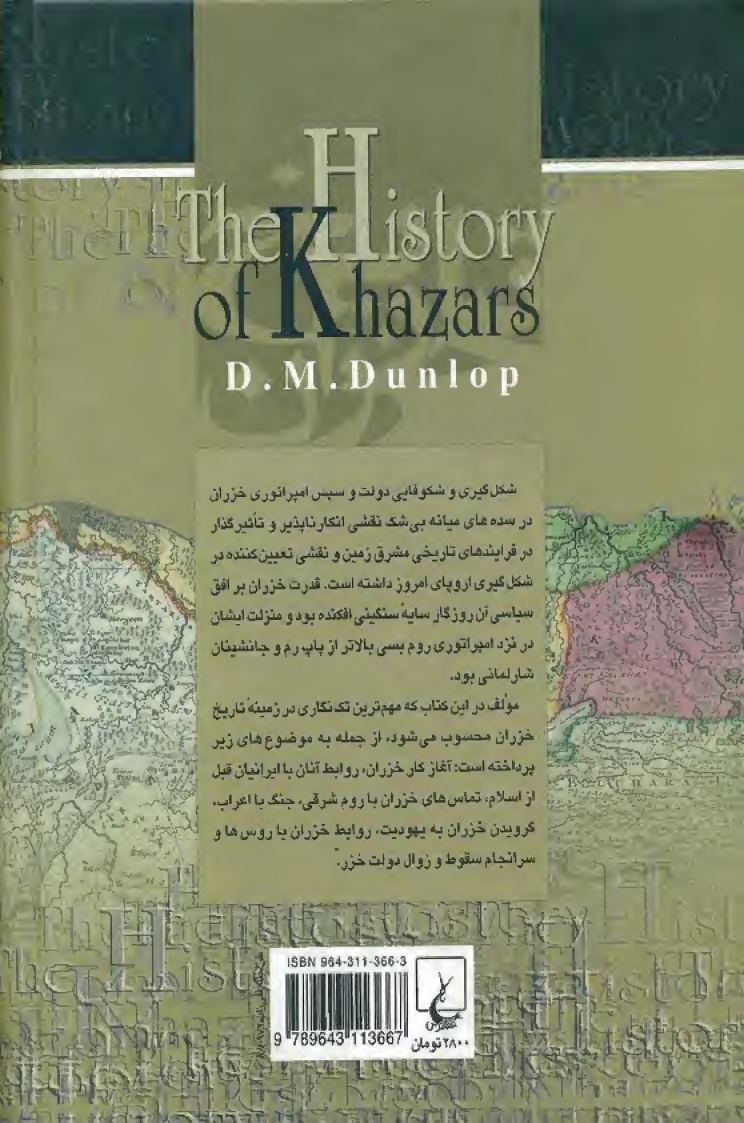
ISBN 964-311-366-3